



- ★ امپریالیزم و صنعتی شدن
- ★ حقوق بشر و آزادی
- ★ حقوق زنان و کودکان
- ★ حقوق ملی بلوچ
- ★ ادیبی بخش مال
- ★ شیخ نرو و تسکیرم
- ★ دردفاع لا کیفی
- ★ اسناد سلاواک

فهرست

- ص-ر یادداشت هائی درباره صنعتی شدن ایران ۳
 ۱- طرح مسأله صنعتی شدن ایران ۳
 ۲- امپریالیزم و تحولات اخیر ایران ۷
 ۳- اقتصاد جهانی ۱۸
- خ-م نقش انقلابی طبقه کارگر ۳۴
 ۱- نتایج يك انحراف ۳۴
 ۲- مفهوم تضاد و ظهور اپورتونیزم جدید در جنبش ما ۳۶
 ۳- نقش طبقه کارگر در انقلاب ۴۲
 ۴- برخی ویژگیهای جنبش کارگری ۴۵
- م-شایق شرح تروتسکیزم ۵۰
 ۱- احسان طبری، "تئورسین" "حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران" مقدمه های لنین و کروبسکا یا را با "یادآوری" خود "تکمیل" می کند * ۵۱
 ۲- میم-دال؛ "روشنفکر" نازک دل و "مارکسیست مستقل" رنجیده خاطر ۵۶
 ۳- مبارزه استالینیزم و تروتسکیزم یا "دعای دسته بندیهای تروتسکی در مقابل دسته - بندیهای استالین"؟ ۵۷
 ۴- تروتسکیزم چیست؟ ۶۸
- ل- تروتسکی استالین چگونه اپوزیسیون را شکست داد ۷۰
- پ-د مبارزه طبقاتی در پرتغال ۷۳
 ظل کودتای نظامی ۲۵ آوریل ۷۵
 سرمایه داری پرتغال پس از کودتا ۷۹
- ا- ماندل ارزیابی نقش مائو ۸۳
- جنگ داخلی در لبنان ۸۴
 مقدمه ۸۴
 مصاحبه با یکی از مبارزین عرب ۸۵
- ن-پیمان جنبش ملی بلوچ ۹۰
 مقدمه مترجم ۹۰
 مصاحبه با یکی از رهبران جبهه آزادی بخش مردم بلوچ ۹۲
- ا-ح اشغال مرکز ساواک در ژنو و افشای فعالیتهای ساواک ۹۶
 در اروپا
- گند وکاو در دفاع از "کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران" ۹۹

گند وکاو
 شماره ۴
 پائیز ۱۳۵۵
 ۱۹۷۶

حساب بانکی
 OLIVIER PAVILLON
 COMPTE COURANT No.
 774 731 4
 Credit Foncier Vaudois
 Place Chauderon 8
 Lausanne Suisse

نشانی گند وکاو
 KANDOKAV
 3 Salisbury Court
 London N3
 Britain

KANDOKAV no. 4
 November 1976

یادداشت‌هایی درباره صنعتی شدن ایران

۱ طرح مسأله صنعتی شدن ایران

دی جامعه کنونی ایران تهیه نشده، در تحلیل نهائی همگی دست کم مبتلا به انحرافات ذهنی گراشی اند. تفاوت‌ها صرفاً بازتاب درجات مختلف افراط در این انحراف است.

مسبب اصلی این ذهنی گراشی سهل انگاری سنتی گرایش‌های اپوزیسیون نیست. اضافه بر آما توریزم مرسوم میان "روشنفکران انقلابی" دورافتاده از طبقه، در مورد این مسأله بخصوص صنعتی شدن ایران - علت سهل انگاری بیماری دیگری است: نوعی خشک مغزی ایدئولوژیک که قوای واقع بین را غلیل می‌کند و بصورت انحراف ذهنی - گری ظاهر می‌شود. کسانی که مبتلا باین بیماریند در تاس با واقعیات آغازناشان بجای خود واقعیت پیش-تصویرهای ذهنی آن است.

"بینش" بجای آنکه وسیله درک واقعیت باشد جانشین آن می‌شود. برای این افراد نقطه شروع واقعیت امریک پروسه صنعتی شدن نیست بلکه تصورات جامد و ایده آل از مقوله تجردی "صنعتی شدن" مطابق با مجموعه عقیدتی مطلوبشان هم شروع است و هم انتها. حال اگر واقعیات در قالب تعریف ننگند، یا واقعیات انکار می‌شود و یا اساساً ضرورت مشاهده آن. راه حل سوم که بدو رانداختن خود ایدئولوژی باشد بندرت انتخاب می‌شود چون غالباً ذهنی که دچار مرض خشک مغزی شده ایدئولوژی برایش ذاتاً لا یتغیر است. البته این انتخابات بدون رنج هم نیست و فقط پس از مقادیر زیادی زد و خورد درونی و جا - بجاشدن مغز است که ذهن یکی از سه راه را بخود می‌قبولاند. بهین علت ذهن بیمار پس از مدتی تمرین و تجربه قبل از اینکه وارد این جریانات درآورد شود آیدون اختیار بخش می‌کند و کنار می‌کشد. نمایان شدن این عارضه در اپوزیسیون بصورت ترس و واهمه غریبی است که اغلب گروهک‌ها را گریبانگیر شده و بعضی اینکه بدستوی با مسأله صنعتی شدن ایران روی می‌شوند و تصور می‌کنند شاید ناچار به تأیید انجام پذیرفتن آن و یا حتی تشخیص ننگی که امکان صنعتی شدن آن را نشان می‌دهد بشوند، دست و پای خودشان را گم می‌کنند و مسأله را دور می‌زنند. دورمردی که هول زدگی شدت داشته باشد حتی دچار هذیان گوئی نوع "توفانی" می‌گردند. توفان البته دلیرتر از آنست که وحشت را بروز دهد. مثل آن آدمی که در کوچه تاریکی با پیکره‌ای مهیب روی می‌شود و برای مخفی نگهداشتن وحشتش از خود و همراهان شروع به سوت زدن می‌کند، توفان هم به طریقی - را - نش که شاید پس از چندین سال توفان زدگی با باز شدن چند کارخانه پوشخت افتاده اند که نکند شاه ضد امپریالیست شده باشد و آنها را از قافله عقب بمانند و در این "سعادت" شریک نشوند، دلگرمی می‌دهد که جای نگرانی نیست، ذره بین مائوتسه دون - اندیشه، ساخت کارخانه قاسمی، نشان می‌دهد که آب از آب تکان نخورده، کارخانه دیدی ندیدی! البته خود ش هم به لوزه افتاده و می‌داند که احتمالاً باورش نخواهند کرد، از اینرو آخرین حربه را هم روی می‌کند، با کمال بشاشت پرچم را برافراشته می‌کند و لوطی منشا به برطبق خلاص می‌دهد: صنعتی شدن چیزی است که فقط زیر پرچم ما (توفان) انجام خواهد گرفت و اگر محمد رضا شاه در اینکار توفیق یافته پس پرچم ما را بساو بدید. همراهان اینجا است که بجوش می‌آیند. جواب لوطی منشی با لوطی منشی است: خیر! اختیار دارید! قابل ندارد! صنعتی شدن کجا و پرچم مائوتسه دون اندیشه کجا! اصلاً کدام لوطی ادعا کننده ایران صنعتی شده است؟! پس از این "انطباع مارکسیزم-لنینیسم و مائوتسه دون اندیشه بر شرایط خاص ایران"، توفان و همراهان دست بدست یکدیگر براه خود ادامه می‌دهند: "سرنگون باد قفود - لیزم، به پیش سوی وحدت با بورژوازی برای صنعتی کردن ایران!" البته برخی از همراهان ساده لوح شاید حرف توفان را جدی بگیرند و بجای تکیه پ صنعتی شدن تغییر پرچم را انتخاب کنند. خوشحانه تعداد اینها کم خواهد بود چون گفتارهای "توفانی" چندان گوش

"اگر درست است که محمد رضا شاه از کشور ایران کشور سعادت‌مندی ساخت است. اگر درست است که ایران را از کشور کشاورزی به کشوری صنعتی بدل گردانیده است و همچنان در راه صنعتی کردن به پیش می‌رود در آنصورت باید از رژیم او پشتیبانی کرد، باید زیر پرچم او رفت." (دوسال توفان - نشریه شماره ۹ "سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان" - ص ۹)

رسم بر اینست که عبارات نقل قول شده در سرآغاز مقالات بایستی به نحوی (مثلاً، فشرده) حاوی مطالبی باشد که قرار است در خود مقاله بتفصیل ادا شود. لازم یتذکر است که اینجا هدف از نقل این عبارت "توفانی" نه تأیید آنست و نه استفاده تزئینی از آن. هدف حتی جلب توجه خواننده به محتوی زمخت و مبتذل آن و تشویق به تسخر هم نیست. غرض از درج آن اینست که پیش از هرگونه بحث دیگری، از همان آغاز مشکلی اساسی را که مدت هاست از برخورد صحیح با مسأله صنعتی شدن ایران جلوگیری کرده گوشزد کنیم. شیوه برخورد نادرستی که کم و بیش با اشکال مشابه (معمولاً قدری مو - شکافانه تر از توفان و نه باین زمختی) بین بخش عمده ای از گروه های "مارکسیستی" مشترک است موجب شده که فراسوی یک سری کلی بافی های دست دوم و مشاهدات سطحی و غالباً ضد واقعیتی کوچکترین تلاشی در راه بررسی علمی روند های بنیادی در تحولات دوره اخیر جامعه ایران، که جریان رشد صنایع تولیدی در مرکز آن جای دارد، صورت نگیرد. در اهمیت این کار نمی توان گزاف گفت. واضح است که تدوین برنامه انقلابی و وحدت مارکسیزم در ایران بر اساس این برنامه و در نتیجه ایجاد نطفه اولیه حزب انقلابی طبقه کارگر بدون یک چنین بررسی و درک حداقل خطوط کلی تغییرات دوران اخیر غیر ممکن خواهد بود. تحلیل طبقاتی جامعه ایران و ترسیم دورنمای مبارزه طبقاتی چگونه می تواند بنتهائی و جدا از درک مرحله کنونی از رشد نیروهای مولده و ساختار اساسی تولید اجتماعی در ایران انجام بپذیرد؟ کشف مارکس در این نبود که به وجود طبقات و مبارزه طبقاتی پی برد بلکه در اینکه رابطه بین موقعیت شخص طبقات و مبارزات طبقاتی را با مراحل تاریخی اکتشاف نیروهای مولده روشن ساخت. بدون تعیین مرحله شخص کنونی رشد تولید در ایران دسترسی به درک صحیحی از دینامیزم مبارزه طبقاتی در ایران ناممکن است. اما اینکار دقیقاً کاریست که اکثریت عظیم گرایش‌هایی که طیف وسیع اپوزیسیون سیاسی "مارکسیستی" ایرانی را تشکیل می‌دهند انجام داده اند. * حزب تشکیل داده اند، طرح اولیه و تکمیلی برنامه ارائه کرده اند، محتوی انقلاب ایران را روشن ساخته اند، انقلاب را مرحله بندی کرده اند، تکالیف هر مرحله را با تمام جزئیات تعیین کرده اند، طبقات انقلابی و ضد انقلابی را دقیقاً مرز بندی کرده اند. ... و قس علیحده. و این همه، بدون اینکه کوچکترین زحمتی در تجزیه و تحلیل واقعیت عینی تولید اجتماعی در ایران بخود داده باشند. هنوز که هنوز است حتی یک جزوه کوچک هم از طرف هیچ کدام درباره تحولات اقتصادی اخیر (در تمام جواب آن) و تأثیر و عواقب آن بر دورنمای انقلابی منتشر نشده است. در نتیجه، حتی اگر از موانع ایدئولوژیک و تاریخی (است - لینیسم و ناسیونالیسم) که پیوسته سد راه تدوین استراتژی انقلابی در ایران بوده، و هست نیز چشم پوشی کنیم، اصولاً کلیه برنامه های سیاسی پیشنهادی گوناگون از آنجا که مترادف با درک زیر بنای اقتصاد -

* از غیر مارکسیست ها بگذریم!

شوندارد * نتیجه بهرحال اینست که بررسی جریان صنعتی شدن ماست مالی می شود. ده سال فعالیت (انتشاراتی) "توفانی" در راه "احیای حزب طبقه کارگر" را هم که بررسی کنید، بیش از یکی دو گفتار مشابه درباره تحولات اقتصادی اخیر و نتایج توسعه صنعتی کسبه حداقل اقل از نقطه نظر تعیین موقعیت طبقه کارگر حاضر اهمیت است، چیز دیگری نخواهید یافت.

عواقب صنعتی شدن

اما چرا توفان از طرح ساله صنعتی شدن ایران وحشت می کند. سدهای ایدئولوژیکی که قوای مشاهده شرایط عینی را برای توفان مستور ساخته و هربار که با این ساله روبرو می شود موجب بخش کردنش می گردد چیست؟ از گفتار نقل شده در سراز مقاله، دو حکم مهم می توان نتیجه گرفت که معرف این سدهاست و نزد توفان همواره امر ساده بررسی صنعتی شدن ایران را تبدیل به جریانی دردناک و پراز ترس کرده است: (۱) - تبدیل ایران از کشوری کشاورزی به کشوری صنعتی موجب سعاد تندی کشور خواهد شد. (۲) - علت اساسی مبارزه با رژیم محمد رضا شاه اینست که از صنعتی کردن ایران جلوگیری می کند. بدین ترتیب واضح است که چرا توفان بمحض اینکه با لزوم تأیید صنعتی شدن ایران روبرو شود زیانش بند می آید: تمام دلیل وجودش تکیذ بی آست. اما احکام فوق تا چه اندازه صحت دارند و چرا توفان باید بآنها اعتقاد داشته باشد؟ برای روشن شدن این مطلب باید قدری دقیقتر این احکام را بررسی کنیم *

اولاً، در رابطه با حکم اول، واضح است که منظور توفان از "کشور سعاد تند" فقط می تواند "جامعه افراد سعاد تند" باشد، کسبه قاعداً، بنا به تعریف کنونی توفان از "خلق"، حداقل شامل "کارگران دهقانان، خرده بورژوازی شهری، روشنفکران انقلابی، بورژوازی ملی و دیگر عناصر مترقی (۱)" می شود. ثانیاً، حتی توفان هم قبول خواهد کرد که تعاقب "کشور کشاورزی" با "کشور صنعتی" نادرست است. کشاورزی داریم تا کشاورزی. می توان شرایطی را در نظر گرفت که بخش عمده نیروهای مولده در جامعه ای در تولید کشاورزی بکار گرفته شود ولی کشور صنعتی باشد (بعنوان نمونه، استرالیا - و دانمارک ...). بنابراین در واقع حکم اول اینست که: صنعتی شدن باعث سعاد ت "خلق" می شود. اما "سعاد ت" دیگر چه صیغه ایست؟ در قاموس مارکسیزم این مقوله که متعلق به اخلاقیات متافیزیکی و شایسته خرده بورژوازیست از کدام سوراخ نفوذ پیدا کرده - بویژه بمنزله کیفیت برای جامعه، آنهم برای تمام افراد جامعه؟ بازتاب های طبقاتی این کیفیت چیست؟ در جامعه طبقاتی چنین کیفیت فرایرند؟ چگونه می تواند بین همه طبقات مشترک باشد؟ ملامت های نادی برای

* جواب به این ساله که آیا کسانی که تا بحال راه تعویض پرچم مائوتسه دین اندیشه را با پرچم "آریامهر" انتخاب کرده اند بخاطر توصیه های این چنانی توفان بوده یا ستاره سرخ قطب نمائی کرده است، فعلاً از امکانات ما خارج است. در ضمن، پدیده غریب یکرنگ شدن ایند و پرچم، حداقل در برخی نقاط (مثلاً در خلیج)، و اینکه این امر چه مناسبتی با انتخاب افراد گذاشتی دارد نیز از حوصله مقاله فعلی خارج است.

x باز تأکید شود، همانطور که قبلاً اشاره کردیم علت انتخاب این سراز از "کنجینه" توفان این نیست که میان نوشتجات دیگران نمونه های مشابه پیدا نخواهد شد. بخاطر مهارت خاص توفان در زحمت گویی، در این گفتار مشکلاتی که سده راه بررسی صنعتی شدن ایران بوده است صرفاً برجسته ترند و نشان دادن آن ساده تر. بسادگی می توان به شیوه های برخورد مشابهی در بسیاری نشریات دیگر نیز اشاره کرد. در اغلب موارد، ریشه این شیوه برخورد، کم و بیش نوعی از همین دو حکم "توفانی" است و در نتیجه هدف از بررسی نظریه توفان فقط پلیمک با توفان نیست بلکه این پلیمک صرفاً وسیله ایست برای طرح کلی تر ساله.

* طرح برنامه و اساسنامه حزب طبقه کارگر ایران - نشریه شماره ۳۳ توفان - ص ۲۵

اندازه گیری این کیفیت کداهد؟ توفان به هیچ یک از این سؤالات پاسخ نمی دهد. از اینرو ناچاریم امکانات مختلف را بررسی کنیم. قاعداً، اگر قبول کنیم توفان ماتریالیست است (حداقل جنبین ادعا می کند!)، "سعاد تندی" باید ارتباط مستقیم با نیازهای افراد داشته باشد. شاید نظر توفان اینست که چنانچه افراد قادر به رفع نیازهایشان باشند آن جامعه "سعاد تند" است و از آنجا که صنعتی شدن این امکان را فراهم می سازد بنابراین موجب "سعاد تندی" می شود. اما یک چنین چیزی فقط در جامعه کمونیستی میسر خواهد بود. فقط پس از سرنگونی مالیکت خصوصی بر وسائل تولید و از بین بردن استثمار طبقاتی است که می توان شرایط ایجاد یک چنین جامعه ای را فراهم ساخت: جامعه ای که در آن هر فرد باندازه امکانش کار می کند و باندازه نیازش محصول کار اجتماعی بهره مند می شود. چنانچه منظور توفان این باشد با چه کسی مشاجره می کند؟ کدام دیوانه ای ادعا کرده که ایران کشوری کمونیستی شده یا در حال گذار به کمونیسم است؟ حتی "آریامهر" بلند پرواز هم هنوز اینقدر مجنون نشده که چنین ادعائی بکند. پس واضح است که از دیدگاه توفان "سعاد تندی" جامعه تحت شرایط تسلط سرمایه داری نیز قابل تحقق است. در اینصورت مفهوم "سعاد تندی" نمی تواند رفع نیازهای افراد باشد، چون در جامعه ای که استثمار طبقاتی وجود دارد رفع نیاز همگان غیر ممکن است. اساساً در وجه تولید سرمایه داری انگیزه حرکت کسب سود است و نه رفع نیازهای افراد. خلاف این را فقط کسانی باور دارند که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوازی تحقیق شده اند. فرض می کنیم که توفان چنین نشده است (البته شواهد بیشتری نشان می دهد که فرض فوق دست کم قابل بحث است ولی بهرحال فرض کنیم). در این حالت هم احکام توفان نتایج وخیمی دارند. تنها مضمونی که "سعاد تندی" در جامعه سرمایه داری می تواند حاوی باشد اینست که در اثر صنعتی شدن نیروهای مولده رشد می کنند و در نتیجه غیرمغیر استثمار طبقاتی و تمام تضاد های درونی یک چنین جامعه ای، در شرایط تجدید تولید زندگی مادی افراد جامعه (منجمله تولید کنندگان طبقه کارگر)، در مقایسه با دوره قبل از صنعتی شدن، بهبود محسوس حاصل می شود. بعبارت ساده تر، سطح درآمد ها (مقدار کالا ها مصرف شده) بالا می رود، شرایط کار بهتر می شود، بیمه اجتماعی بوجود می آید ... و غیره. مشاهده اوضاع کنونی کشورهای پیشرفته صنعتی سرمایه داری این فرض را تأیید می کند. البته در این رابطه هم هنوز بحث فراوان است. بهبود محسوس شرایط فوق نتیجه مستقیم و خودکار صنعتی شدن نبوده بلکه در اثر اش ها مبارزه طبقه کارگر حاصل شده است. پس از انقلاب صنعتی در انگلستان میزان متوسط دست مزد ها حتی کاهش یافت. وضع فلاکت بار طبقه کارگر انگلستان در اثر استثمار شدید سرمایه داری صنعتی، حتی صد سال پس از انقلاب صنعتی، بر هر کسی که کوچکترین آشنائی با تاریخ این دوره داشته باشد، معلوم است. توفان بر اساس کدام تجربه تاریخی چنین نتیجه گرفته است که سرمایه داری صنعتی بطریقی خودکار باعث بهبود وضع توده زحمتکش می شود؟ اصولاً به چه دلیل "سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان" که بقول خودش "مرکز به مغلفه پس جالاتی تئوریک تن نداده" (طرح برنامه ... ص ۱) لغت "سعاد تند" را برای مشخص کردن این جوامع انتخاب کرده است؟ از هر دو بگذریم، بهتر - حال در اثر صنعتی شدن و رشد بارآوری کار، اولاً فضای مابور اقتصاد دی طبقه حاکم بیشتر می شود و در نتیجه در مقابل مبارزات توده ای قادر به اعطای برخی امتیازات اقتصادی-اجتماعی بیشتری بدین ناز دست دادن موقعیتش می گردد. ثانیاً، با کاهش ارزش کالا ها، کالاهای بیشتر در دسترس طبقه کارگر قرار می گیرد. بنابراین میتوان فرض کرد کسبه ین غیر مستقیم صنعتی شدن "باعث" بهبود وضع توده های زحمتکش می شود.

این تنها معنائی است که احکام توفان می تواند داشته باشد و این "معنی" هم بی معناست. زیرا اگر منظور توفان اینست پس چرا نمی گفت که ایران صنعتی به به سخن توفان "کشوری سعاد تند" شده است؟ هر ناظری اذعان دارد که در ایران در مقایسه با مثلاً بیست سال پیش، وضع اقتصادی مردم - منجمله وضع طبقه کارگر (درآمد ها و غیره) - بهتر شده است. بنابراین تنها مخالفتی که توفان بسبب اطلاق این لقب می تواند ارائه کند باید این باشد که کسبه تغییرات

مذکور هنوز باندازه لازم نرسیده است. در اینکه این تغییرات ناچیزند تردیدی نیست. اما **توفان** با هر ناظری تفاوت دارد و اصولاً هرگونه تغییری را عکراست. بنظر **توفان** اکثریت عظیم توده های مردم گرسنه و برهنه و آواره اند. ... طبقه کارگران ایران در آتش فقر، بیخانمانی و بیکاری می سوزد. ... روستای ایران تجسم فقر و سیه روزی است. ... روشنفکران ... با حقوق ناچیزی که دریافت می دارند زندگی مشقت باری را می گذرانند. " حتی طبقات دارا هم از این بدبختی همگانی مصون نیستند: " صاحبان مؤسسات صنعتی و تجارتی خصوصی از سلطه امپریالیسم و سرمایه های امپریالیستی رنج می برند. " (طرح برنامه ... ص ۱۷-۱۵) این مشاهدات پر شور یقیناً حاکی از روحیه حق طلبانه **توفان** است اما فقط یک سوال مطرح می شود: آیا می توانید فکر کنید پس **توفان** اوضاع ۵۰ سال پیش را با چه عاراتی تشریح می کرد؟! حتی تصور به ستون فقرات رعمه می اندازد! متأسفانه این دلسوزی **توفان** برای "خلق" نتیجه معکوس خواهد داد. بالاخره روزی خواهد رسید که بازتاب فشار واقعیات حتی از عینک **توفان** هم بگذرد. در چنین حالتی همیشه خطر تزلزل **توفان** زنگان شدید خواهد بود. ناگهان توجه تغییراتی می شوند که سال ها انکار کرده اند. در نتیجه از یک طرف درک این تغییرات برایشان کوشی بیش از آنچه واقعاً باید داشته باشد بدنبال خواهد داشت و از طرف دیگر از آنجا که قبلاً در سطح ایدئولوژی امکانش را رد کرده بودند، مخ تکان می خورد، چشم لوج می شود و سراسیمه و افریاد می زنند که جامعه بسوی "عجالتی" می رود. تصور کنید روزی را که دستمزدها در ایران مثلاً به سطحی مشابه یکی از کشورهای سرمایه داری پیشرفته امروزه برسد. برای **توفان** چنین چیزی بجز غلظت معجزه خواهد بود. برای بسیاری این یک پدیده شناخته شده و قابل تشریح است که چرا امروزه نه تنها "صاحبان مؤسسات صنعتی و تجارتی خصوصی" رنج نمی برند بلکه با دریافت سودهای ۳۰ درصد به بالا و دزدی های متفرقه در مشارکت با امپریالیست خیلی هم خوشبخت هستند و اگر هم رنجی در کار باشد با اقامت چند ماهه ای در سواحل مدیترانه پس از خریداری اجناس لوکس از آکسفورد استریت لندن فراموش می کنند. اما قبول همین فاکت "عادی" شاید چند **توفانی** پیگیر را بزیر پرچم محمد رضا شاه بکشاند. اگر **توفان** بداند که "حقوق ناچیز روشنفکران" ایرانی از ارقام مشابه در انگلستان هم بهتر است چکار خواهد کرد؟ بهر حال، **توفان** باید روشن کند که دقیقاً مقدار مطلوب تغییرات در وضع اقتصادی طبقات و اقشار مختلف برای تبدیل ایران به جامعه ای "عجالتی" چیست؟ سطح تغییر به کدام یک از کشورهای سرمایه داری پیشرفته باید برسد؟ لطفاً این سوال را روشن کنید تا هم رژیم، هم خود **توفان** و هم مابقی اپوزیسیون با آمادگی قلی بتوانند مراسم لازم برای تعویض پرچم **توفان** با پرچم محمد رضا شاه را تهیه ببینند! در ضمن این امکان را به اپوزیسیون خواهد داد که حداقل برخی از همراهان **توفان** را قبل از اینکه دیر شود براه صحیح هدایت کنند.

فرض کنیم ایران امروزه به همان اندازه صنعتی شده است که پیشرفته ترین کشورهای صنعتی سرمایه داری (فعالکاری به مفهوم صنعتی شدن نداریم) یا حداقل فرض کنیم که "پیش بینی" رژیم جلی بر اینکه تا ۲۵ سال دیگر جامعه ایران از همه لحاظ به "پیش رفتگی" پیشرفته ترین کشورهای امروزه خواهد رسید، جامعه غلظت پرور اما حتی تأیید این فرض های بعید نمی تواند دلیلی برای توجیه رژیم شود. مگر با "صنعتی شدن" ایران استثمار طبقاتی و جنگ طبقاتی از بین می رود؟ آیا در آلمان هیتلری **توفان** به زیر پرچم حزب نازی می رفت؟ آیا هدف مبارزات مارکسیست-لنینیست های ایران ایجاد جامعه بورژوازی است؟ آیا **توفان** حتی القای کمونیسم را هم فراموش کرده است؟ بهر حال باید وایم که **توفان** اولکلیه همگنان دیگری که تصور می کنند تأیید صنعتی شدن ایران با رفتن بوبر پرچم رژیم مساویست از اینکه با ناچار به تکرار بدیهات می شویم رجیده نشود:

تعریف "صنعتی شدن"

توفان البته بخوش می داند که احکام فوق الذکر سوالات بسیاری بدنبال خواهد داشت و در نتیجه از قبل "راه فرار" دومی هم تهیه دیده است. ایدئولوژی "راهنمای" **توفان**، "سعادتندی" جامعه و "مترقی" بودن رژیم حاکم را مشروط به صنعتی کردن ایران کرده است. بدون اینکه ماهیت طبقاتی این پروسه را در نظر بگیرد. اما صنعتی شدن یعنی فرایند بسط استفاده از ماشین آلات در تولید و ارتقاء سطح بارآوری کار در اثر این استفاده. از اینرو نتیجه منطقی موضع **توفان**، چنانکه دیدیم، اینست که در مرحله مشخصی از این فرایند درجه مشخصی از صنعتی شدن - در مطابقت با ایدئولوژی بناچار باید بزیر پرچم رژیم بروز. **توفان** برای مخفی نگهداشتن این واقعیت و فرار از پاسخ صریح باین سوال که در چه مرحله ای از رشد صنایع ایران را صنعتی شده خواهد دانست از یک وسیله ساده ایدئولوژیک استفاده می کند: با ارائه "تعریف" مجردی از "صنعتی شدن" لزوم بررسی مراحل مشخص فرایند صنعتی شدن را انکار می کند. **توفان** می نویسد:

"صنعتی کردن کشور بمعنای گسترش هم آهنگ صنایع کشور است که صنایع سنگین یعنی 'صنایع تولید وسائل تولید' - یعنی صنایعی که کارخانه و وسائل تولید می سازد - در مرکز آن قرار دارد. X براسا این "تعریف" **توفان** باصلاح "ثابت" می کند که ایران نه تنها هنوز صنعتی نشده بلکه مرکز (تحت رژیم کنونی) صنعتی نخواهد شد و در نتیجه سئوال اینکه درجه مرحله ای انگیزه تعویض پرچم برای **توفان** از بالقوه به بالفعل بدل می شود اصولاً مطرح نیست. لازم است که این "تعریف" بررسی شود، هم بخاطر اینکه درباره موضع **توفان** همگرا رفتار کرده باشیم و هم باین دلیل که معمولاً کسانی که سالها صنعتی شدن ایران را بان اندازه مهم کرده اند که حتی تأیید آن را سوازی مساوی با "گفروشی" قلعه اد می کنند، ناچارند تعاریف انتزاعی مشابهی از صنعتی شدن ارائه دهند.

البته "تعریف" **توفان** نادرست است. هیچگونه توضیحی داده نشده که "تعریف" فوق بینی بر تجزیه و تحلیل تجربیات صنعتی شدن در کدام نقطه دیاست و براساس چه دلایلی صنعتی کردن کشور باید این چنانی باشد. باحتلال قوی **توفان** هم می پذیرد که کشورهای اروپا غربی و آمریکای شمالی صنعتی شده اند. اما مطابق "تعریف" **توفان** هیچ کدام حتی امروزه صنعتی نیستند. در هیچ یک "گسترش هم آهنگ صنایع" مشاهده نمی شود. در تمام آنها نفوذ ماشین آلات به بخش های مختلف تولیدی بصورت ناموزونی تکامل پیدا کرده است. انگلستان اولین کشور صنعتی در جهان بود اما حتی یک قرن پس از انقلاب صنعتی استفاده وسیع از ماشین آلات صرفاً به بخش هایی از تولید کالاها صرفی (بویژه در نساجی و تولید مواد غذایی) محدود می شد. در تولید مواد خام و ابزار تولیدی میزان استفاده از ماشین آلات بسیار ناچیز بود. فقط در دوره پس از جنگ جهانی دوم است که می توان از نفوذ ماشین آلات در تمام بخش های تولیدی صحبت کرد. البته در این دوره هم کوچکترین هم آهنگی در گسترش صنایع وجود ندارد. اصولاً گسترش هم آهنگ در جامعه سرمایه داری که انگیزه حرکتش سود است و تابع هرج و مرج بازار است چگونه امکان پذیر است؟

× دو سال **توفان** ... (ص ۱۰) (تأکیدها در این مقاله همه جفا از ماست مگر اینکه بخیران ذکر شود)

× سرمایه داری ذاتاً، بواسطه نیروی محرکه بنیادیش که عوارضت از انباشت سرمایه، حتی قادر به انکشاف همگون نیست چه رسد به هم آهنگ. پیشرفت آن در هر کشور و در کل جهان همواره استثمارگرانه و نابرابر بوده است. شهرها به بهای عقب افتادگی دیات پیشرفت می کند، برخی نواحی به بهای رکود اقتصادی در نواحی دیگر صنعتی

جامعه جدید بورژوازی ... تخصصات طبقاتی را کنار گذاشته است. این جامعه فقط موفق شده است که طبقات جدید، شرایط و اشکال جدید و اشکال جدید مبارزه را جانشین طبقات، شرایط و اشکال کهنه بکند.

"باوجود این عصر ما، یعنی عصر بورژوازی، دارای ویژگی بارزی است خاص خود: این عصر تخصصات طبقاتی را تسهیل کرده است."

فقط در جوامعی که سرمایه داری از بین رفته و اقتصاد با برنامه تحت کنترل دولت کارگری جانمیش آن شده است می توان از گسترش هماهنگ صنایع سخن گفت. همانطور که قبلاً ذکر شد ایراد توفان به رتسم محمد رضا شاه و امپریالیسم نمی تواند این باشد که آنها در جهت ایجاد جامعه ای سوسیالیستی کار نمی کنند. بنابراین تنها نتیجه ای که از این گفتار می توان گرفت اینست که از دیدگاه توفان نه تنها موجودی بنام جامعه سرمایه داری "سعادتمند" وجود دارد بلکه در وجه تولید سرمایه داری "گسترش هماهنگ" هم میسر است. اگر توفان واقعاً به چنین موضعی اعتقاد دارد ایرادی نیست، فقط لطفاً عنوان "مارکسیستی-لنینیستی" را از نام گروهشان حذف کنند: "توفان" کافیست. چنانچه مایلند نام علمی تری اتخاذ کنند میتوانند بگویند "فرقه بورژوازی رمانتیک توفان" (فرقه از این لحاظ که حتی طبقه بورژوازی هم به چنین حرفی اعتقاد ندارد).

ما فرض می کنیم توفان صرفاً اشتباه کرده است. شاید منظورشان از "گسترش هماهنگ" این است که گسترش صنایع نباید به بخش تولید کالا های مصرفی محدود باشد و "صنایع سنگین" هم باید نقش عمده بازی کنند. یا بقول توفان در "مرکز" صنایع کشور قرار داشته باشند. این "تعریف" هم اشکال زیاد دارد. زیرا هنوز انتزاعی است: تمامی جریان تاریخی صنعتی شدن از این "تعریف" حذف شده است. توفان باید توضیح دهد که در چه مرحله ای از فرایند نفوذ ماشین آلات در تولید - گسترش صنایع - "صنایع سنگین" در آن "مرکز" مورد نظرش قرار خواهد گرفت. این مرحله بندی باید مبنی بر اندازه گیری یک یا چند متغیر اقتصادی قابل اندازه گیری تعیین شود و نه بر اساس یک تصویر تجربی از ساختار صنعتی. امری که مسلم است موجودیست خود این مراحل است. واضح است که از همان ابتدای جریان نفوذ تولید صنعتی، "صنایع سنگین" نمی توانند در "مرکز" گسترش صنایع قرار داشته باشند. بنا به تعریف توفان "صنایع سنگین" یعنی "صنایعی که کارخانه و وسائل تولید می سازد." اما اگر بخش های مولد کالا های مصرفی که از "کارخانه و وسائل تولیدی" مصنوعی - "صنایع سنگین" استفاده می کنند خود هنوز چندان رشد نکرده باشند واضح است که بنابراین "صنایع سنگین" بآن اندازه مصرف کننده نخواهند داشت که در "مرکز" صنایع قرار گیرند. بررسی اجالی تاریخ تکامل ساختار صنعتی کشورهای مهم صنعتی سرمایه داری این اشکال "تعریف" توفان را مشخص تر می کند.

در جدول زیر بر اساس یکی از متغیرهای مهم (میزان تولید) وزنه اقتصادی این دو بخش - بخش تولید کالا های مصرفی و بخش "صنایع سنگین" - برای چهار کشور مهم صنعتی در مراحل مختلف تاریخی با یکدیگر مقایسه شده اند. این جدول نشان می دهد که پیش از نیم قرن پس از انقلاب صنعتی هنوز بخش تولید "کالا های سرمایه ای" (تقریباً معادل همان بخش "صنایع سنگین" توفان) بسیار کوچکتر از بخش تولید کالا های مصرفی است. ^۱ در انگلستان در سال ۱۸۵۱ ارزش تولید

می شود، تعدادی کشورهای صنعتی شده به بنهای متوقف ساختن جریان انکشاف صنعتی در کشورهای دیگر توسعه می یابد. "دولت" درون یک ملت، "دوقاره" درون یک قاره، "دودنیا" درون یک دنیا، اینها علامت مشخصه سرمایه دارند: فقر زدگی نسبی اکثریت به نفع ثروتمندی اقلیت. ارزش تولید شده توسط کارگر بدست سرمایه دار غصب می شود؛ ارزش ایجاد شده در صناعی که سطح ترکیب ارگانیک سرمایه پائین است، بوسیله صناعی که سطح بارآوری کارشان بالاتر است تصاحب می شود. کار مصرف شده در جوامع عقب افتاده بوسیله جوامع پیشرفته اندوخته می شود. ... بقول قانون اساسی حرکت سرمایه عازتست از توسعه پیشرفتگی و توسعه عقب افتادگی!

آ لازم بتذکر است که تنظیم کننده آماری که در این جدول آمده اقتصاد دانی بورژواست. از آیدو تعاریف او از کالا های سرمایه ای با تعاریف اقتصاد سیاسی مارکسیستی یکسان نیست. مثلاً برای او انواع مختلف واسطه نقلیه (منطقه اتوموبیل های شخصی) جزو کالا های سرمایه ای محسوب می شود؛ بورژوازی محیط کالا های مصرفی بادوام را "کالا های سرمایه ای" می نامد. در ضمن در رابطه با برخی از رشته های تولیدی، مثلاً صنایع شیمیائی تعیین اینکه چه بخشی از تولید صرف مصارف تولیدی می شود. بعلمت کمبود های آماری قدری من درآوردی

سالانه کالا های مصرفی ۴/۷ برابر کالا های سرمایه ایست. ^۲ برای فرانسه (سال ۱۸۶۵) ۴/۵، برای بلژیک (سال ۱۸۴۶) ۵/۲ و برای ایالات متحده آمریکا (سال ۱۸۵۰) ۴/۴ است. آیا توفان این کشورها را در این دوره صنعتی می داند یا نه؟ جدول نشان می دهد که حتی تا اوایل قرن بیستم (یعنی حتی پس از انقلاب دوم صنعتی) هنوز بخش کالا های مصرفی به بخش کالا های سرمایه ای می چربد. بخش ایالات متحده آمریکا در مابقی فقط پس از انقلاب سوم صنعتی تولیدات بخش کالا های سرمایه ای از بخش مصرف جلو می زند. بنا به "تعریف" توفان قاعدتاً تازه در این دوره است که این کشورها صنعتی شده اند. جدول ۱ - نسبت تولید بخش کالا های مصرفی به بخش کالا های سرمایه ای*

کشور	سال	تولیدات کالا های مصرفی تولیدات کالا های سرمایه ای
انگلستان	۱۸۵۱	۴/۷
	۱۸۷۱	۳/۹
	۱۹۰۱	۱/۷
	۱۹۲۴	۱/۵
	۱۹۳۵	۱/۱
	۱۹۴۸	۰/۷
فرانسه	۱۸۶۵	۴/۵
	۱۸۹۶	۲/۳
	۱۹۲۱	۱/۵
بلژیک	۱۸۴۶	۵/۲
	۱۸۹۶	۱/۷
ایالات متحده آمریکا	۱۸۵۰	۴/۴
	۱۸۷۰	۱/۷
	۱۸۸۰	۱/۸
	۱۹۲۷	۰/۸
	۱۹۴۸	۰/۷

اما واضح است که در این کشورها از مدت ها پیش ساختار صنایع جهت تکامل بسوی غلبه "صنایع سنگین" را نشان می داد و اینکه توفان مطابق یک تعریف تجربی در چه زمانی آنها را متغیر به لقب صنعتی کند کاملاً بی اهمیت است.

خلاصه اینکه در تجزیه و تحلیل فرایند صنعتی شدن هدف نام گذاری نیست. بحث دقیقاً پیرامون اندازه گیری مرحله انکشاف صنعتی و تشخیص مسیر تکامل بعدی است. در رابطه با جریان صنعتی شدن ایران نیز نیاز اساسی عازتست از بررسی ساختار صنعتی (نه بر اساس

صورت گرفته است: نبی از تولید را جزو کالا های سرمایه ای بحساب گذاشته است. بهرحال، این تنها آمار نیست که درست بود و غیرم اشکالات چندان هم از رابطه بحث ما نیست. در واقع اگر این آمار تصحیح شوند با احتمال قوی در جدول مذکور صورت کسر (تولید کالا های مصرفی) بزرگتر و مخرج (تولیدات کالا های سرمایه ای) کوچکتر خواهد شد. بنابراین نسبت ها افزایش می یابند. و این نه تنها بحث ما را رد نمی کند بلکه هرچه بیشتر به تأیید آن کمک می کند.

ضمناً مقایسه ارزش تولیدات شاید شاخص صحیح (و یا حداقل، کم فی) برای مقایسه این دو بخش نباشد. برای ترسیم کامل تر ساختار صنعتی لازم می بود که مثلاً میزان اشتغال و میزان سرمایه ثابت نیز در این دو بخش مقایسه می شد. اما در این دو مورد آمار صحیح و جامع در دست نیست و بهرحال هدف ما ترسیم دقیق این ساختار نیست بلکه نشان دادن مقایسه تقریبی دو بخش تولیدی و جهت تکامل آن.

تعاریف ایده آل بلکه براساس تحلیل علمی واقعیت اقتصادی و بدین ترتیب تشریح گرایش‌های تعیین کننده در انکشاف نیروهای مولده و نه اینکه آیا می‌توان ایران را "صنعتی شده" نامید یا خیر. عبارت سه-دهه‌تر، تعیین شکل ویژه ساختار صنعتی ایران. توفان و کسانیکه در تطابق با ایدئولوژی و برنامه‌های سیاسی شان "صنعتی شدن" ایران را یکی از ارکان مهم استراتژی مبارزه طبقاتی می‌دانند ناچارند بجای بررسی ساختار واقعی صنعتی کیفیتی از صنعتی شدن را به پیش کنند که اساساً قابلیت پذیرش تغییرات کمی ندارد. "گسترش هماهنگ صنایع که در مرکز آن صنایع سنگین قرار دارد." بدین ترتیب حتی از امر اندازه‌گیری نیز شانه خالی می‌کنند، مبادی محاسبه نشان دهد هنگام اعطای مدال صنعتی به "آریامهر" و در نتیجه تعویض پرچم فرارسیده است. برای مارکسیست‌ها برعکس، اگر بررسی اوضاع اقتصادی نشان دهد که میزان رشد صنعتی به آنجا رسیده که با اصطلاح (بنا بر هر تعریفی که می‌خواهید) حتی می‌توان ایران را "صنعتی شده" نامید، نه تنها موجب تعویض استراتژی انقلابی و "بخش کردن" نوع نوعی نخواهد شد، بلکه بسیار باعث "خوشنودی" است زیرا با رشد پروتکل‌های صنعتی و کشاورزی پایه اساسی پیاده کردن استراتژی انقلابی هرچه بهتر فراهم شده است. بقول مارکس: تخاصصات طبقاتی "تسهیل" شده است.

۲ امپریالیزم و تحولات اخیر ایران

در بخش گذشته مشاهده کردیم که چون و چراهای نوع توفانی را هرقد رزیر و رو کنیم باز جز خشک مغزی ایدئولوژیک و تمایل بشوی رفرمیسم بورژوازی چیزی در آن نخواهیم یافت. انحصار روانی‌ای که این نوع استدلالات در اپوزیسیون ایجاد کرده و سد راه بررسی جدی و علمی فرایند گسترش مناسب سرمایه داری در ایران شده است بایستی بسا مبارزه پیگیر مارکسیست‌ها برطرف شود و خوشبختانه علامت اینکه تعداد رو بافرایشی از آنها بتدریج به اهمیت این مبارزه پی می‌برند پدیدار شده است. اما ساله موجود صرفاً با نشان دادن ماهیت متذلل تراوشت ذهنی گرایش‌های سبب این فضای مسموم پیرامون مسائل فرایند صنعتی شدن ایران حل نخواهد شد. بایستی برای برطرف کردن این انحصار روانی ریشه‌های اساسی ایدئولوژیک آن را نیز افشاء کرد. در این ارتباط یکی از علل مستقیمی که سبب ناتوانی توفان و پیروان وی دیگر از گرایش‌های اپوزیسیون در درک صحیح تحولات اخیر ایران بوده و هنوز نیز وجود دارد فهم نادرست از امپریالیزم (و شیوه‌های مبارزه علیه آن) است. * بر اساس ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی-استالینیستی پیش-تصاوه ذهنی‌ای که این گرایش‌ها از امپریالیزم داشته‌اند با تغییر و تحولات کنونی مطابقت نمی‌کند و در نتیجه همیشه دو آلترناتیو در مقابل آنها قرار داشته است. یا می‌بایستی اساساً مضمون تغییر و تحولات را کاملاً انکار کنند و با تکیه به راه‌های فراری از این قهیل که "چیزی جز هیاهوی تبلیغاتی رژیم نیست" می‌بایست رانعتی سازند. و یا در غیر اینصورت، چاره‌ای جز اینکه به تغییر

۹. برای عده‌ای درک نادرست از امپریالیزم (مفاهیم اخلاقی و غیرعلمی رایج) به رغم تمایل واقعی به مبارزه موجب نفهمیدن شیوه‌های صحیح مبارزه با آن می‌شود و برای دیگران اصولاً خود شیوه‌های مبارزه (یا به سخن دقیق‌تر شیوه‌های سازش) علیه امپریالیزم سبب اصلی نادرست داشتن آن است. ناسیونالیزم بورژوازی (و خرده بورژوازی) و اپوزیونیسم استالینیستی معرف و توجیه کننده خواست‌های محدود و غیر انقلابی است که در تحلیل نهائی در سازش با امپریالیزم تحقق پذیرند. نمی‌توان از یک چنین "جهان بینی" هائی که با ریشه‌ای-ترین علت ارتجاع در جهان از در سازش طرف می‌شوند انتظار پروراندن پیش‌صحیح از امپریالیزم داشت.

۱۰. اقتضای فکری کسانی که مجبور شده‌اند به نحوی تغییرات مذکور را مکرر شوند یکی از خنده‌آورترین پدیدارهای اپوزیسیون ایرانی بوده است. مثلاً به این استدلال غریب توفان توجه کنید: در جزوه فوق الذکر "طرح برنامه و اساسنامه حزب طبقه کارگر ایران" می‌نویسند: "علی‌رغم اذغای محمد رضا شاه و سخنگویان رژیم... مناسبات فئودالی

ماهیت رژیم، "مترقی شدن رژیم"، "مذاه‌بالیست شدن رژیم"، و غیره، معتقد شوند نخواهند داشت. کسانی که سال‌های سال تبلیغ کرده‌اند امپریالیزم بالذات با بورژوازی ایران در "تضاد" است بخوابند. توانست شرایط امروزه ایران را که امپریالیزم دقیقاً از طریق تقویت بورژوازی و تغییر ترکیب اجتماعی پایه‌های طبقاتی دولت استیلایش را هرچه بیشتر تعمیم می‌دهد، در سطح تئوریک همضم کنند. کسانی که همیشه معتقد بوده‌اند یوغ امپریالیزم بصورتی یکسان بگردن تمام طبقات بومی (منجمله بورژوازی با اصطلاح "ملی" و حتی در مواردی "فئودال‌های مترقی") افتاده است امروزه چگونه خواهند توانست مشارکت روزافزون و کاملاً آشکار بورژوازی بومی و امپریالیزم در استثمار زحمتکشان ایران را توضیح دهند؟ گرایش‌هایی که همیشه کلیشه خواست‌های انقلابی و طبقاتی توده‌های زحمتکش کارگر و دهقانان فقیر را "چپ‌روی" اعلام می‌کردند و همواره مانع ابتکوار انقلاب ایران را تابع حفظ بورژوازی ایران در "جبهه خلقی ضد امپریالیستی" می‌دانستند، امروزه در برابر این واقعیت که بورژوازی با شجاعت خاطر در دامن ارتجاع چند صد برابر قریه‌تر شده است، جز تزلزل چه استراتژی دیگری می‌توانند ارائه کنند؟

از اینرو نه تنها لازم است که برای درک صحیح تحولات اخیر ایران، از نو تئوری امپریالیزم واریس شود و این تغییرات در رابطه با و در محتوای درک مرحله کنونی انکشاف امپریالیزم تجزیه و تحلیل شود بلکه همچنین یک سری از مشکلات تئوریک و ایدئولوژیک که سد راه این فهم علمی بوده‌اند نیز شناسانده شود. بنابراین قبل از اینکه به بررسی مراحل انکشاف اقتصاد جهانی و امپریالیزم بپردازیم مفید است که برای طرح هرچه جامع‌تر ساله به برخی از استدلالاتی که تاکنون از طرف گرایش‌های مختلف اپوزیسیون در رابطه با علل تغییر و تحولات مرحله اخیر ارائه شده‌اند نیز اشاره کنیم. بدین منظور ما به سه نمونه که معرف سه شیوه عده و کاملاً متفاوت از طرق استدلال علل تغییرات اخیر است اکتفا می‌کنیم: شیوه توضیح تحولات جامعه ایران از طریق بررسی غل "عقب نشینی امپریالیستی"، از طریق بررسی "تضاد‌های طبیعی بین امپریالیزم و فئودالیزم"، و از طریق بررسی "نیازهای اقتصادی سرمایه داران کشورهای پیشرفته به بازار کار ایران". بنظر ما این سه شیوه معرف نظریات اغلب گرایش‌های اپوزیسیون است و بسیاری دیگر از تحلیلاتی که ظاهراً با این سه متفاوتند در واقع صرفاً بیش از ترکیبات متفاوت همین سه نیستند.

استالینیست‌های ایرانی - "عقب نشینی امپریالیزم و نیروهای ارتجاعی"

یکی از ابتدائی‌ترین اشتباهات در شناخت تحولات اجتماعی ایست که علل آن را (آنچه در تحلیل نهائی تعیین کننده روند این تحول است) به برخی ملاحظات سیاسی کاهش دهد (تغییرات در سطح رهنائی: شیوه‌های دگرسان شده حفظ حاکمیت طبقاتی در اثر تغییر تناسب قوای طبقاتی). این شیوه ناشی از برخورد سطحی به تحولات پیچیده اجتماعی است: جانشین کردن شناخت ظواهر یک پدیدار بجای درک روندی که در ورا این ظواهر قرار دارد. عبارت ساده‌تر قاطعی کردن علت و معلول، که خود ریشه تغذیه کننده همه گونه فرصت طلبی است. در تحلیل نهائی حرکت اقتصادی تعیین کننده است و حرکت سیاسی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. عبارت دیگر در دراز مدت فقط آن حرکت سیاسی‌ای دوام می‌آورد که در راستای

همچنان در دهات ایران سلطه است" (ص ۱۶). ولی چند صفحه بعد در همین جزوه اعلام می‌کنند: "کشاورزی ما نیاز از دستبرد سرمایه‌های خارجی در امان نمانده است. سرمایه داران خارجی بهترین و حاصلخیزترین زمین‌ها را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند... هرکدام به تنهایی چند هزار هکتار از زمین‌های زراعی مرغوب را در اختیار می‌گیرند... گاهی یک منطقه کامل از کشور ما به سرمایه داران خارجی واگذار می‌شود" (ص ۲۲). بنابراین علیرغم اینکه "مغزپشتین اراضی" و حتی "مناطق کامل" کشور تحت تسلط سرمایه - داری قرار گرفته، هنوز مناسبات تولیدی غالب مناسبات فئودالی است؟! واقعاً که بغیر توفان زده در مسیر "نسیم شرق" چه معجزه‌ها که نمی‌کند.

حرکت اقتصادی (و منطبق با آن) صورت بگیرد. * فراموش کردن این-
القای مارکسیزم را در بسیاری از بررسی های مارکسیست های ایرانی
درباره علل تغییر و تحولات اخیر ایران می توان مشاهده کرد. * اغلب
کسانی که در این باره نظریه ای داده اند بدون کوچکترین بررسی
امپریک محتوی اقتصادی این جریان در سطح روئائی بدنبال علل
آن گشته اند. * در این مناسبت رایج ترین شیوه توضیح تحولات اخیر
در ایران (اصلاحات ارضی، دگرسانی ترکیب اجتماعی طبقات حاکمه،
رشد صنعتی... و غیره) استفاده از "ثوری" های رنگارنگ "عقب-
نشینی"، "مانور"، "عواقریبی" و غیره است. * کمتر گرایش است که
به نحوی دست یابیم این نوع "ثوری" ها نشده باشد. * مثلاً به چند
نمونه اشاره کنیم:

" شاه باین منظوره. "اصلاحات ارضی" دست زد که در صفوف
د هقانان تفرقه ایجاد کند، از انقلاب دهقانی جلوگیری و در عین حال
در روستا قشری از دهقانان مرفه بوجود آورد، پایگاه اجتماعی رژیم را
توسعه دهد و موجبات ثبات آنرا فراهم سازد. *"

"اقدامات رژیم را... ما مانور می دانیم." مانور یعنی "حرکت
تاکتیکی برای مخفی کردن حرکت استراتژیکی"

" از نظر بین المللی مانورهای اصلاحی رژیم منطبق با استراتژی
و تاکتیک های جدید سیستم جهانی امپریالیستی و نئوکلیسیالیسم می-
باشد. * در شرایط کنونی بین المللی هدف های استراتژیکی سیاسی و
اقتصادی سیستم جهانی امپریالیسم و در رأس آن ایالات متحده آمریکا
در دنیای سوم متوجه نگهداری این کشورها در داخل نظام جهانی
سرمایه داری و بسط روابط سرمایه داری و جلوگیری از رشد نفوذ سوسیال-
لیسم و سیاست ضد امپریالیستی در آنها، ضعیف و مختل نمودن عمل
نیروهای انقلابی و ایجاد شرایط لازم برای صدور سرمایه ها و تولیدات
صنعتی در این کشورهاست. *"

" این تغییرات [در استراتژی امپریالیستی] ناشی از اینست که
در شرایط مبارزه شدید دو سیستم جهانی، مسأله این نوع امتیازات
اقتصادی در مقابل مسائل استراتژیکی جهانی، یعنی حفظ کشورها در
کادر نظام سرمایه داری... اهمیت کمتری می یابد. *"

"[امپریالیسم] سعی کرد با اجرای اصلاحات ارضی از رشد
جنبشهای انقلابی در کشورهایی که از هر جهت آمادگی پذیرش آنرا
دارند جلوگیری بعمل آورد و یا زمینه آنرا از بین ببرد. *"

"سرکوب جنبش ضد امپریالیستی و ضد فئودالی کشور پس از کودتای
سال ۱۳۳۲ هر چند موجب فروکش جنبش دهقانی شد، اما خواست
زمین در بین دهقانان چنان شدید بود که این عامل مهم، همراه با
عوامل منفی ناشی از تسلط رژیم ارباب-رعیتی در جهانی که در آن تحو-
لات انقلابی دگرناش سیری نیرومند تر و پیرشتاب تراز همیشه دارد،
سرانجام هیئت حاکمه را مجبور کرد تا در برابر این خواست دهقانان
گامهای چند عقب نشینی کند. *"

وجه مشترک تمام این "تجزیه و تحلیل" ها در اینست که به هیچ-
وجه ارتباط تغییرات فوق را با مرحله کنونی از تمرکز و تراکم سرمایه
بررسی نکرده اند و در نتیجه خواهی نخواهی، آگاهانه یا ناآگاهانه،
راه را برای برداشت های ذهنی و اپورتونیستی باز گذاشته اند. * زیرا
اگر ماهیت تغییرات اخیر نوعی "عقب نشینی" ("عقب نشینی امپریالیسم
بخاطر رشد اردوگاه سوسیالیستی"، "عقب نشینی امپریالیسم بخاطر
واهمه از مبارزات کشورهای دنیای سوم"، "عقب نشینی امپریالیسم و رژیم
دست نشاندن آن در مقابل رشد جنبش خلق"... و غیره) تلقی شود

* سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان - طرح برنامه و اساسنامه حزب
طبقه کارگر ایران - ص ۲۲

† تزگروه جزئی - انتشارات ۱۹ بهمن - فروردین ۱۳۵۵ - ص ۱۱ تا ۱۱

* روستا و انقلاب سفید - مجاهدین خلق ایران - آبانماه ۱۳۵۱ - ص ۲

+ درباره مسئله ارضی در ایران - از انتشارات حزب توده ایران -
تیرماه ۱۳۵۲ - ص ۵

درواقع به نحوی محتوی این تغییرات نیز کم و بیش تأیید شده اند. * واضح
است که عقب نشینی ارتجاع فقط می تواند بمعنای نوعی تحقق خواست-
های "خلق" باشد. * فرق بین نظریات متفاوت فقط در درجات عقب-
نشینی است برای عده ای فعلاً فقط در سطح "هیاهوی تبلیغاتی"
خلاصه می شود و برای عده ای دیگر "دارای مضمون" (به اندازه های
مختلف) نیز هست. * بهرحال امری که مسلم است یا مبارزه علیه ارتجاع
تبدیل به نوعی فشار گذاشتن برای اخذ امتیازات بیشتر خواهد شد و یا
اینکه اصولاً در مرحله ای از این "عقب نشینی" بالا جبار حتی وجود ارتجاع
انکار می شود. * تا آنجا که معتقدین باین نظریات، "عقب نشینی" های
مذکور رژیم و طبقات حاکمه ایران را در رابطه با امپریالیسم می بینند
و حداقل دچار اشتباه متدولوژیک مبتدل دنبال "عوامل داخلی" رفتن
نمی شوند. * ریشه ثوری اشتباهان درک نکردن امپریالیسم بخاطر
یک نظام جهانی در سطح زیربنای اقتصادی و روئای سیاسی-اجتماعی

است. * فهم این افراد از امپریالیسم غالباً چیزی همانند یک سری بخت-
های خشن و "استعمارگر" است که در "مرحله خاصی از تمرکز و تراکم
سرمایه" از دین "الیگارش های مالی" حاکم در کشورهای مختلف
بر می خیزند و بر دنیا جنگ می اندازند. * تاریخ انکشاف امپریالیسم برای
آنها مجموعه ای از تاکتیک ها و مانورهای این بخت ها برای حفظ
تسلط "سرمایه مالی" و غارت دنیای عقب افتاده و کمزور خون خلق-
هاست. * این نظریه بی شباهت با مواضع کاتوئسکی نیست. * بعقیده
لنین ریشه اشکال نظریات اپورتونیستی کاتوئسکی درباره امپریالیسم
در این بود که او فکر می کرد امپریالیسم صرفاً یک سیاست کشورهای
سرمایه داری برای دست اندازی بر دنیاست. * در صورتیکه امپریالیسم در
واقع یعنی سرمایه داری معاصر - یعنی سرمایه داری در مرحله ای از
تمرکز و تراکم - البته امروزه ۶۰ سال پس از جزوه لنین دیگر کسی
نمی تواند این ساله را انکار کند. * ولی در عمل این طرفداران "ثوری-
های عقب نشینی" موضعشان تفاوتی با کاتوئسکی ندارد. * چون فهم
اینها از مرحله خاصی از تراکم و تمرکز سرمایه همان شرایط سرمایه داری
زمان لنین است. * توگوشی پس از آن دوره تا کنون دیگر مرحله خاصی
جدیدی وجود نداشته است. * از لنین به بعد مراحل انکشاف سرمایه
داری (امپریالیسم) به سیاست های متفاوت (بنا بر مقتضیات هر مرحله)
برای حفظ استعمار و غارت جهان تبدیل می شود. * جنبش های رهاشی-
بخش اوج می گیرند امپریالیسم رفم های ارضی را پیش می کشد، بورژوازی

عجیب ترین نظریه ای که ما تا بحال درباره چون و چرا تغییر
و تحولات اخیر جامعه ایران دیده ایم در نشریه ۱۹ بهمن "ثوریست"
آمده است. * مثلاً، در "رساله جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر
در ایران" (مدرج در شماره های ۵ و ۶) که با کمال "فروتنی" قبول
این نشریه "بجرت می توان گفت چنین تحلیل عمیقی که بنا بر اسلوب
ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی تنظیم گردیده است، تا کنون
از جانب هیچ یک از سازمانهای سیاسی مدعی رهبری خلق (چه کارگری
و چه ملی) عرضه نشده است." (شماره ۵ - مقدمه - تأکید در متن)
نویسنده علت "انقلاب سفید" را چنین تشریح می کند: "در شرایطی
که بر اثر شکست خلق و سرکوب شدن او تضاد خلق با دشمنانش که
تضاد عمده بود تخفیف یافته بود... تضاد بورژوازی کمپرادور با فئو-
دالیسم که یکی از تضاد های سیستم فئودال-کمپرادوری بود تبدیل به
تضاد عمده شد." (ص ۶۵) بنابراین، با برداشت مکانیکی از نظریه
مطافیزیکی مائو در رابطه با اینکه "علت اساسی تکان هر شیئی
پدیده در بیرون آن نیست بلکه در درون آن است" (متافیزیکی از لحاظ
دو مقوله "درون" و "بیرون")، نویسنده ۱۹ بهمن هم "انقلاب
سفید" را بر اساس مبارزه برای حل این "تضاد درونی" شناسائی
کرده است. * منتهی این "اسلوب ماتریالیسم دیالکتیک" یک مسأله
ساده را فراموش می کند. آنهم اینست که امپریالیسم بخاطر یک نظام
جهانی پدید آمده ای "بیرون" از ایران نیست بلکه ایران خود "درون"
امپریالیسم است. * فهم این مسأله که نمی توان تغییرات درون جز را
بدون در نظر گرفتن تغییرات کل فهمید و در تحلیل نهائی تغییرات
کل نقش تعیین کننده در تحول جز دارد، و نه بالعکس، شاید برای
هر مغز "عادی" ساده باشد ولی نویسنده ۱۹ بهمن، ناظم "اسلوب"
ماتریالیسم دیالکتیک "آن را مشکلی لایحل می یابد."

بومی در کشورهای عقب افتاده غرولند می کند ، امپریالیسم برخی صنایع تبدیلی را به آنها هدیه می کند ... و قس علیهمه !

واضح است که در بسیاری موارد نظریات فوق ناشی از یک سری اشتباهات تئوریک و متدولوژیک است . اشتباهاتی که بععلل مختلف تاریخی و سیاسی بر طرف کردن نشان قدری مشکل شده است . ولی بهر حال امکان بر طرف کردن وجود دارد . اما این نیز نادرست خواهد بود اگر این نظریات را صرفاً نوعی اشتباه تلقی کنیم . در بسیاری موارد دیگر " اشتباهات " فوق ناشی از ایدئولوژیهای است که پایه های مادی دارند . اگر پایه های مادی نظریات کائوتسکی در بورکراسی (" اشرافیت " کارگری) سازمان های توده ای کارگری ریشه داشت ، نظریات " کائو - تسکیت " های ناخود آگاه " امروزین از اقتضای بوروکراتیک حاکم در دول مسخ شده کارگری برمی خیزد (عمدتاً بورکراسی مسکو و پکن) . برای روشن تر شدن این مساله می توان بعنوان نمونه به نظریات حزب توده - " حزب طراز نوین طبقه کارگران ایران " (۱۱ ؟) رجوع کرد . بخصوص اینکه حزب توده بیش از همه به امر بررسی تغییر و تحولات اخیر ایران - من جمله جریان رشد صنعتی در ایران - توجه کرده و در نشریاتش مقالات متعددی در این رابطه در چند سال اخیر منتشر ساخته است . در ضمن " تئوری عقب نشینی " و عواقب سیاسی منتج از آن در رابطه با استراتژی انقلاب ایران توسط هیچ گرایشی باندازه حزب توده به تفصیل بحث نشده است .

حزب توده حزبست استالینیست بمعنای دقیق کلمه . یعنی حزبی که نقش عارست از ایجاد پایه ای در مبارزه طبقاتی در ایران و استفاده از آن بمنظور پیشبرد منافع بورکراسی ضدانقلابی حاکم در شوروی . یعنی حزبی که ذاتاً نیازهای انقلاب ایران را تابع منافع دیپلما - تیک بورکراسی استالینیستی می داند . از اینرو اولین نکته ای که در رابطه با نظریات و تحلیلات این حزب درباره تغییرات اخیر ایران باید در نظر داشت اینست که هدف آنها اصلاً شناساندن استراتژی انقلاب ایران نیست . تمام آلات و ابزار ایدئولوژیک حزب در خدمت مخفی نگه داشتن نقش واقعی حزب و توجیه تدارکات خیانت به انقلاب ایران است . بنا بر این حزب توده ذاتاً ضرورت تدوین استراتژی انقلاب ایران را هرگز درک نکرده و نخواهد کرد . اساساً برای استالینیست داشتن استراتژی در مبارزه طبقاتی بی معناست . تاریخچه یک چنین حزبی در یک جمله خلاصه می شود : پشت و واروهای تاکتیکی . هر روز بدنبال منافع بورکراسی شوروی ناچار به اتخاذ تاکتیک جدیدی می شود . برای حزب توده خدمتگزاری بورکراسی سازشکار مسکو هم استراتژیست و هم تاکتیک ! اگر هم چیزی بعنوان برنامه حزب ارائه می شود تا آنجا که مساله باصطلاح " برنامه ماکسیموم " مطرح است صرفاً نقشی تجمعی دارد و کوچکترین ارتباطی بین آن و عملکرد فعلی حزب نمی توان یافت و مابقی هم باصطلاح نوعی توجیه " استراتژیک " اهداف تاکتیکی حزب است . اسباب تعجب نیست که حزب توده هر چند وقت یکبار برنامه اش را عوضی کند . دیروز بازگشت به قانون اساسی را استراتژی مبارزه می - دانست ، امروز سرنگونی رژیم را شعار تاکتیکی در " مرحله استراتژیک انقلاب دموکراتیک - ملی " می خواند و فردا شرکتش را در حکومت ارتجاعی " پیروزی عظیم در راه صلح جهانی و استقلال ملی " قلمداد خواهد کرد . بنابراین هدف ما اینجا بررسی نظریات حزب توده در باره تغییر و تحولات اخیر ایران و درک آنها از ارتباط این مساله با تغییرات - گانیک در نظام امپریالیستی نیست . چون داشتن یک چنین توقعاتی از حزبی که حرکتش را زیگزاگ های تاکتیکی تعیین می کند اساساً بیجا - است . مساله ما اینجا صرفاً نشان دادن نقش " تئوری های عقب - نشینی " و دیگر آلات و ابزار ایدئولوژیک مورد استفاده حزب توده در مخفی نگاه داشتن ماهیت استالینیستی حزب است ، تا کسانیکه ناگاهانه از همین گونه ابزار استفاده می کنند حداقل قدری بیشتر به عواقب آن ببینند . *

* در رابطه با احزاب مائوئیست هم مساله مشابه است . احزاب مائوئیست هم منافع توده های زحمتکش را تابع منافع بورکراسی محافظه کار - کم در چین می کنند و نقشی جز این در مبارزات طبقاتی ایران ندارند . آن جنبه هایی از نظریات مائوئیست دین و رهبری دیکتاتوریت چین نیز که در واقع " انطباق خلاق استالینیسم با شرایط ویژه چین " است آلات و ابزار ایدئولوژیک لازم برای پنهان ساختن و توجیه این نقش ضدانقلابی را در اختیار این احزاب قرار می دهد .

اولین و مهمترین تظاهر متدولوژیک ماهیت استالینیستی یک حزب در این نکته است که آغازگاهش مبارزات طبقاتی واقعی نیست . مثلاً حزب توده معتقد است که " تضاد اساسی دوران ما تضاد بین سوسیالیسم و امپریالیسم است که محور عمده مبارزه طبقاتی در عرصه جهانی است . . . در همه رویدادهای دوران ما انعکاسی از این تضاد و این مبارزه دیده می شود . " †

منظور از " تضاد بین سوسیالیسم و امپریالیسم " برای حزب توده " تضاد بین اردوگاه سوسیالیستی و سیستم امپریالیستی " است . اما " اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی . . . نیروی عمده اردوگاه سوسیالیستی است " و " ایالات متحده آمریکا . . . قدرت عمده امپریالیستی است " . * عبارات دیگر برای حزب توده " تضاد اساسی دوران ما " تضاد بین اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکاست .

این نظریه که بین تمام احزاب استالینیستی مشترک است نقش کلیدی دارد . خدمتگزاری مصالح دیپلماتیک و ضدانقلابی شوروی ، اپورتونیزم و سازش طبقاتی با بورژوازی بوسیله این فرمول توجیه می شود . هرگونه مبارزه طبقاتی باید در خدمت حل این تضاد قرار گیرد . از نقطه نظر قشر بورکرات حاکم در شوروی که مشغول " ساختن سوسیالیسم در یک کشور " است ، دنیا بدور مسکو می گردد . تضاد بین شوروی و آمریکا که ناشی از تضاد بین دو سیستم اجتماعی متفاوت است خود بازتاب تضاد اساسی تریت : تضاد بین کار و سرمایه . پیدایش دول کارگری (چه دول کارگری انقلابی چه بصورت مسخ شده استالینیستی) نتیجه اجتناب ناپذیر این تضاد است . اما برای بورکراسی شوروی دنیا وارونه است : اگر کارگران جهان چیت دست باعصاب می زنند این بخاطر تضاد بین کار و سرمایه نیست بلکه ناشی از تضاد بین شوروی و آمریکاست ! ؟

واضح است که بر اساس یک چنین " منطقی " نباید از حزب توده توقع داشت که مساله صنعتی شدن ایران را فهمیده باشد . حزب توده تمام تحولات جامعه ایران را نتیجه مستقیم رشد تضاد بین شوروی و آمریکا می داند و نه بسبب تغییرات ارگلیک سرمایه داری جهان و ریشه " تئوری عقب نشینی " دقیقاً از همینجا آب می خورد . * البته حزب توده با دید " انترناسیونالیستی " عقب نشینی را نخست در سطح جهانی بررسی می کند :

" سیستم جهانی سوسیالیستی که نیروی عمده و قدرت قاطع در نبرد ضد امپریالیستی است روز بروز محکمتر می شود و برای تحقق منافع حیاتی مردم جهان شرایط جدید مساعدتری را فراهم می سازد . " در - حالیکه " سرمایه داری بعنوان سیستم جهانی نسبت بگذشته ناتوان تر شده و می شود . " با آماده کردن زمینه جهانی عقب نشینی حزب توده سپس به دنیای عقب افتاده رو می کند : " اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی به کشورهای از بند رسته و دیگر کشورهای در حال رشد از هر جهت کمک می کنند تا این کشورها به تأمین استقلال واقعی و سیاسی و اقتصادی خویش نائل گردند و از مدار نفوذ اسارت - بار امپریالیستی خارج شوند . " در مقابل یک چنین نمایش زینزدگی از طرف اتحاد شوروی البته " امپریالیسم و تمام نیروهای ارتجاعی برای حفظ مواضع خویش تلاش تب آلودی بکار می برند ولی تحت تأثیر اوضاع جهان و تناسب نیروها و در زیر فشار بی امان تاریخ و بقصد نجات خویش از زوال قطعی دست به مانورهای عقب نشینی هائی می زنند . " †

† طرح برنامه حزب توده ایران - فروردین ۱۳۵۲ - ص ۶ .
* همانجا ص ۶ و ۷ .

* در رابطه با احزاب مائوئیستی باز مساله بی شباهت نیست . بورکرات پکن تضاد بین کشورهای - خلق های " دنیای سوم " و " دوا بر قدرت " را تضاد اساسی جهان امروزه می داند (در مرحله پیش در بین دو ابر قدرت دشمن اصلی امپریالیسم آمریکا بود ولی اینک دشمن اصلی " سو - سیال امپریالیسم " شوروی شده است) . بنابراین تحولات درون دنیای سوم از نقطه نظر این بورکراسی ناشی از یا پیروزی مبارزات این کشورها علیه دوا بر قدرت (مثلاً " پیروزی مبارزات آریا مهر در راه حفظ استقلال ملی در خلیج ") و یا عقب نشینی تاکتیکی دوا بر قدرت است .

* همانجا - ص ۶ الی ۱۰ .

بدینسان حزب توده زمینه "تئوریک" برای توجیه سازش طبقاتی را آماده می‌سازد. زیرا اگر بنا بر این منطق مضمون تغییرات اخیر نوعی عقب نشینی نیروهای ارتجاعی باشد پس بناچار حداقل برخی از جوانب این تغییرات باید مورد تأیید قرار گیرد. حزب توده خود بدون کوچکترین رودربایستی به این امر اعتراف دارد: "[امپریالیسم و تمام نیروهای ارتجاعی] از سوئی ... دست به آنچنان اقداماتی می‌زنند که ... دست نوعی عقب نشینی و لذا دارای مضمون است. از طرف دیگر ... دست به برخی تغییرات ظاهری و سطحی می‌زنند که جنبه عوافریبی و مانور دارد. ... نیروهای مترقی این دو نوع شیوه عمل را از هم تشخیص می‌دهند و در حالیکه عقب نشینی های بیشتری را به امپریالیسم و ارتجاع تحمیل می‌نمایند مانورهای بی‌محتوی را افشاء می‌کنند." *^{۱۱} بحسب عبارت ساده تر نقش حزب توده عبارتست از فشار بیشتر بر نیروهای ارتجاعی برای عقب نشینی بیشتر. البته بخش عمده عقب نشینی ها بخاطر فشار اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفته است و در نتیجه نقش حزب توده به عبارت دقیقتر می‌شود. همراهی با اتحاد جماهیر شوروی بخاطر "تحمیل عقب نشینی های بیشتر" و بدین ترتیب روشن است که چرا حزب توده تغییر و تحولات اخیر ایران را باید بناچار نوعی عقب نشینی از طرف ارتجاع تلقی کند: "هیئت حاکمه پس از سالیان دراز مقاومت عودانه وادارشد به رفرمهایی دست بزند و از مواضع گذشته خود عقب نشینی کند." *^{۱۲} البته اگر هیئت حاکمه ایران صرفاً بخاطر کرشمه برافراز "مقاومت عودانه" دست بکشد و از مواضع گذشته خود عقب نشینی کند غلبی نیست که بعداً نیز همین کاراکنان نداشته باشند و اصولاً دیگر چه نیازی به بسیج انقلابی توده ای می‌تواند وجود داشته باشد. حزب توده بنا به همین منطق هدفی جز اینکه از بالا با "تحمیل عقب نشینی های بیشتر" در سطح هیئت حاکمه تغییراتی بوجود بیاورد، در مقابل خود قرار نداده است. اگر هم شعار سر - لگونی رژیم شاه را مطرح می‌کند اولاً این بیش از هر چیز دیگر صرفاً بلف است باین معنی که فکر می‌کند جناح هائی از طبقه حاکمه و یا حتی خود شاه ممکن است با شنیدن این شعار از شدت ترس و وحشت راضی به "عقب نشینی های بیشتر" در مقابل اتحاد جماهیر شوروی بشوند، ثانیاً اساساً بمعنای سرنگونی رژیم نیست بلکه منظور برداشتن برخی افراد "عود" (مانند شاه) از سر راه آن جناح های هیئت حاکمه است که شاید مایل به "عقب نشینی های بیشتر" باشند ولی بخاطر "پافشاری عودانه" این افراد مغرض نمی‌توانند اظهار وجود کنند، ثالثاً و این از همه مهمتر است، این مراسم "سرنگونی" به هیچ وجه نیازی به بسیج انقلابی توده ای نخواهد داشت و صرفاً تا جاییکه حزب توده بتواند پایه ای پیدا کند و با کنترل شدید آن جنبش هائی "منظم" (کاملاً تحت کنترل حزب توده) که در مسیر خواست های حزب توده برای تحمیل "عقب نشینی های بیشتر" حرکت می‌کنند نیز براه بیندازد برنامه حزب تکمیل می‌شود. اثبات این نظر را براحتی می‌توان در برنامه حزب پیدا کرد. مثلاً به نظریات حزب درباره صنعتی شدن ایران توجه کنید:

"در امر صنعتی کردن کشور، دو جریان وجود دارد: یک جریان خواستار آنست که توجه اساسی صرف ایجاد صنایع سبک و مونتاژ درهم کاری با امپریالیسم شود و جریان دیگری که در جهت خواست مردم است عبارتست از ایجاد صنایع مادر بمنظور صنعتی کردن واقعی کشور. در سال های گذشته عده توجه دولت معطوف جریان اول بود، ولی در سال های اخیر دولت در مقابل خواست مردم عقب نشینی هائی کرده و بویژه با کمک کشورهای سوسیالیستی برای ایجاد برخی موسسات صنایع سنگین گام هائی برداشته است."

"بخش مهمی از بورژوازی ایران که بویژه با تولید داخلی سروکار دارد، تحت فشار ضرورت های عملی رشد اقتصادی، در توسعه مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی ذینفع است، زیرا هم ایجاد پایه های اساسی صنعتی کردن کشور، تنها با کمک کشورهای سوسیالیستی می‌توانست به یک نقشه واقعی و قابل تحقق بدل شود و هم بازار مطمینی دور از رقابت کالا های کشورهای امپریالیستی برای صنایع

ایران فراهم می‌گردد." *^{۱۳} از گفتار فوق هدف تمام بقدمه چینی های حزب توده روشن است. به نمایندگی از طرف بورکراسی مسکو، "حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران" به آن بخشی از بورژوازی که مایل به همکاری اقتصادی با شوروی است پیشنهاد سازش می‌دهد. حلقه اتصال بین "بازره طبقاتی" در ایران و مناطق بورکراسی شوروی بسط نفوذ سیاسی بین الطلی پیدا شده است: "خواست مردم ایران اینست که این بخش از بورژوازی با تکیه بر "حزب طراز نوین طبقه کارگر" استفاده از "نیروی عده و قاطع ضد امپریالیستی یعنی اتحاد شوروی (یعنی برژف و شرکا) ۱) نیروهای ارتجاعی در ایران را "وادار به عقب نشینی بیشتر" بکند و "آزوی دیرینه مردم ایران را در مورد داشتن صنایع ذوب آهن" و دیگر "صنایع کلیدی" برآورده کند. رشوه ای هم که بورکراسی شوروی از طریق دلالش حزب توده به این بخش از بورژوازی پیشنهاد می‌کند "بازارهای مطمئن کشورهای سوسیالیستی" است!

بدینسان با شروع از یک تز استالینیستی "تضاد اساسی بین شوروی و آمریکا" حزب توده ماهیت استالینیستی اش را بالا جبار فاش می‌سازد. "شیوه های عمل حزب در بازره علیه امپریالیسم و ارتجاع" باین خلاصه می‌شود که از طریق رشوه دادن به بورژوازی ایران دستگاه حاکمه را تحت فشار بگذارد تا در مقابل خواست های بورکراسی شوروی عقب نشینی های بیشتری را بپذیرد و از "مدار امپریالیسم" خارج شود! و اگر تصور می‌کنید ماهیت ارتجاعی این برنامه شرم آور است حماقت حزب توده در اعتقاد به امکان توفیق این راه حتی شرم آور تر است. اما از هر دوی اینها تأسف آورتر اینست که عده دیگری از جازینسن نیز ناگاهانه بدام همین تئوری های استالینیستی بیفتند و بدین هیچ گونه بررسی علمی تغییرات ارگانیک امپریالیسم در مرحله اخیر و تحلیل تأثیرات آن در جامعه ایران تصور کنند با همین "تئوری های عقب نشینی" می‌توان تحولات اخیر ایران را درک کرد. بریدن از استالینیسم نمی‌تواند بدین معنی باشد که در عمل از رفریم حزب توده فاصله گرفت ولی در سطح ایدئولوژیک از همان ابزار که رفریم و سازش طبقاتی حزب توده را توجیه می‌کند استفاده نمود. متأسفانه این کار نیست که دقیقاً بسیاری از گرایش هائی که در عمل از حزب توده بریده اند انجامی دهند. نتیجه این طرز برخورد "شلخته وار" به سألنه ارتباط تئوری و عمل در بهترین حالت چیزی نخواهد بود بجز باصطلاح نوعی "عمل انقلابی" در راه استراتژی های رفرمیستی! مثلاً یکی از مهمترین مسائل در این ارتباط سألنه "انقلاب مرحله ای" است: و - شکستی و ماهیت ضد انقلابی این تئوری در بسیاری از تجزیهات تلخیص جازرات طبقاتی در جهان بارها با ثبات رسیده است. این "تئوری" ارتباط مستقیم با استالینیسم و نقش آن در سدود ساختن فراشده انقلاب جهانی دارد. و از همه مهمتر، تغییر و تحولات اخیر ایران (رشد سرمایه داری و از بین رفتن هرگونه مز مشخ مهم بین جناح های مخطف بورژوازی ایران از نقطه نظر مناسبتشان با رژیم ارتجاعی و امپریالیسم) نباید به هرکسی که کوچکترین آشنائی با آرایش طبقاتی جامعه ایران دارد بسادگی و شکستی این "تئوری" را اثبات کرده باشد، اما غیرتکم تمام این سائل بخش عمده اپوزیسیون باصطلاح مار - کسیستی ایرانی هنوز با سماجت ایدئولوژیک خاصی دست از آن نکشیده است. یکی از علل این پافشاری دقیقاً نفهمیدن تحولات اخیر ایران است و به همین دلیل یکی از اهداف ما در این بررسی نشان دادن ارتباط این "تئوری" با انقلاب ایران خواهد بود.

برای اینکه خصلت رفرمیستی این "تئوری" و ارتباط آن با ماهیت استالینیستی حزب توده روشن شود و طرفداران غیر "توده ای" آن قدر آشنا باشند که دست به چه آتشی می‌زنند بی فایده نخواهد بود کسم به نظریات آقای کپانوری "عضو سابقه کمیته مرکزی" رجوع کنیم. * ایشان دورمای انقلاب را در مطابقت با "جهان بینی" استالینیستی چنین بیان می‌فرمایند: "بورژوازی ملی ایران ... از تسلط سرمایه ها بزرگ، از نفوذ رزوا فزون سرمایه های انحصاری امپریالیستی، از فشار اختناق پلیسی و از پایین رفتن قوه خرید مردم ناراضی است (۱) و

آماده همکاری برای پیروزی انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک است. باین دلیل بنظر ایشان "انقلاب ایران هنوز در مرحله اولش یعنی در مرحله ضد امپریالیستی و دموکراتیک است." اما سبانه انقلاب مرحله ای بهین سازش طبقاتی یا بورژوازی خاتمه پیدا نمی کند. ایشان ادامه می دهند: "دیکتاتوری مطلقه کنونی با دستگاه وحشتناک اختناق که بوجود آورده بصورت عده ترن بد در مقابل گسترش جنبش رهاشی - بخش ملی در آمده و برانداختن آن نخستین گام ضروری برای پیشرفت بسوی انقلاب دموکراتیک است. محتوی سرنگون ساختن دیکتاتوری کنونی با محتوی انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی یکی نیست. برای سرنگون ساختن رژیم دیکتاتوری کنونی طبقه کارگر می تواند علاوه بر نیروهای علاقه مند به انقلاب ملی و دموکراتیک با نیروهای دیگر هم که علاقه مند به پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک نیستند ... همکاری نماید." عجب! هرچه تنها بخشی از بورژوازی ایران که از "پائین رفتن قوه خرید مردم ناراضی است" هم ضد امپریالیست و دموکرات شده و هم موافق سرنگونی رژیم است بلکه بخش هایی از باقی بورژوازی که حتی "علاقه مند به پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک نیستند" حاضرند با طبقه کارگر در سرنگونی شاه همکاری نمایند. عبارت ساده تر مرحله اول انقلاب ایران - جانشینی دیکتاتوری شاه با دیکتاتوری بورژوازی مخالف شاه است (حزب توده با شاه خصومت شخصی دارد!) مرحله دوم برقراری دیکتاتوری بورژوازی ملی و اگر بخت و اقبال اجازه داد در آتیه دور - دست "راه برای عبور به مرحله بعدی یعنی انقلاب سوسیالیستی" آماده خواهد شد.

در رابطه با این مرحله بندی چند سوال مطرح است. اولاً چرا حزب توده موضع قبلیش را عوض کرده و انقلاب ایران را از دو مرحله به سه مرحله تقسیم کرده است؟ ثانیاً اصولاً کزوم دو مرحله ای کردن قبل چه بود؟ برای فهمیدن این ساله باید اول نقش مقوله "بورژوازی ملی" روشن شود. این مقوله هیچگونه واقعیت مادی ندارد و ساخته و پرداخته استالینیزم است. بورگراسی استالینیستی در گذشته آن بخشی از بورژوازی بومی در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم را که در مرحله کلاسیک امپریالیزم در رقابت با امپریالیزم قرار داشت برای دریافت یک سری امتیازات اقتصادی و سیاسی و تقویت موقعیت خودش جایزه می کرد نیروی مناسبی برای سازش و پایه مساعدی برای بسط نفوذ دیپلماتیک خود یافت. تمام استراتژی "انقلاب دموکراتیک ملی" دقیقاً پیرامون این نیاز بورگراسی استالینیستی توسط تئوریسین های مشهوری استفاده شده توسط آن فرمول بندی شد. اولاً بخاطر اینکه امر سازش طبقاتی با بورژوازی توجیه شود بورژوازی به دو بخش "ملی" و "گمراه دور" تقسیم شد، و دقیقاً آن بخشی که حاضر به سازش با بورگراسی (و احزاب استالینیستی) نمایند این بورگراسی (بود طبق به "ملی" گشت. ثانیاً بخاطر اینکه این سازش تحقق پیدا کند باید طبقه کارگر در کشورهای عقب افتاده نیز دست از مبارزاتش (که ماهیتاً ضد بورژوازی است) می کشید و یا حداقل اکثر فقط دست به آن بسوز جایزاتی می زد که در تضاد با خواست های بورژوازی بود. بنابراین "مرحله انقلاب دموکراتیک ملی" اختراع شد! نقش احزاب استالینیست دقیقاً این شد که چرا که مبارزات طبقاتی گرایش بسوی درهم شکستن ماسکات بورژوازی نشان می دهد به بهانه "مرحله انقلاب دموکراتیک" آن را بسود سازد. اما این "استراتژی" سازش طبقاتی امسروزه در ایران بی معنی شده است. هیچ بخشی از بورژوازی ایران در مرحله کنونی کوچکترین تمایلی به مبارزه علیه امپریالیزم نشان نمی دهد و حزب توده نیز می داند که بورژوازی "ملی" قدیمی ایران امروزه شترسک کوچک امپریالیزم شده و دقیقاً از قبل همین شترسک روز بروز قریه تر می شود. در ضمن از آنجا که بنا به ماهیتش حزب توده نمی تواند از این واقعیت مسلم و روشنگرستی تئوری "انقلاب دموکراتیک - ملی" را نتیجه گیری کند و استراتژی انقلاب سوسیالیستی را به زیر بناچار مرحله سومی در انقلاب ایران "کشفتن" می کند. مرحله ضد دیکتاتوری فردی شاه اگر برای همکاری بین بورگراسی شوروی و بخشی از طبقات حاکمه نقطه شروع دیگری می تواند بورژوازی "ملی" ایران باشد پس فعلاً باید همان بخش هایی که "علاقه مند به پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک نیستند"

آ برای ظل آن به بخش سوم همین مقاله رجوع شود.

ولی حاضرند در راه برطرف کردن "مقاومت عودانه" شاه فعالیت کنند راضی شد. حزب توده در واقع از این طریق نرخ فروش خود را به دستگاه حاکمه ایران اعلام کرده است. بشرط اینکه "آن عناصر دور بین تر طبقات حاکم ایران که سمفیری قانونمدانه تحولات کنونی جهان و تغییر روزافزون تناسب نیروها را بسود سوسیالیسم [بخوانید اتحاد جماهیر شوروی - یا دقیقتر بخوانید برتف و شرکا] ... نمی بینند" دست با قدامات "جدی و بنیادی" در راه "گسترش ماسکات بازرگانی و همکاریهای اقتصادی، علمی، فرهنگی و غیره [مثلاً نظامی]" بین ایران و شوروی بزنند حزب توده شعار سرنگونی که سهل است هرگونه خواست دیگر را هم حاضر است پس بگذرد. بنابراین واضح است که چرا حزب توده نمی تواند واقعیات تغییر و تحولات کنونی ایران را بررسی کند. چون واهی بودن تخیلات فوق و ارتجاعی بودن برنامه حزب بر اساس یک چنین تحلیلی بوضوح آشکار خواهد شد. و بصورتی دیگر همین مانع مشکلی است که بعد راه دیگران نیز شده. تمام کسانی که از حزب توده بریده اند ولی هنوز از تئوری رفرمیستی انقلاب مرحله ای دست نکشیده اند نیز اگر واقعاً تحولات اخیر ایران را درک کنند باید بورشگستی این تئوری معتقد شوند و به تجدید نظری اساسی در سطح ایدئولوژیک دست بزنند. ترس و واهمه از این نتیجه خود را بصورت تبیلی در بررسی اوضاع واقعی ایران نشان می دهد.

سازمان چریک های فدائی خلق - تحلیل رفتن خواه ناخواه نظام فئودالی در بطن سرمایه داری جهانی

سازمان چریک های فدائی خلق یکی از چند گرایش انگشت شماری است که بدرستی سعی کرده است تحولات اخیر ایران را در رابطه با "تحولات درونی سیستم جهانی امپریالیزم" تشریح کند. برخلاف کسانی که غل این تحولات را در "عقب نشینی" رژیم جستجو می کنند و یا کسانی که اساساً این تغییرات را انکار می کنند، سازمان چریک های فدائی خلق اشاره می کنند که این تحولات نمی توانست بدون هدفی و مبارزه ای اقتصادی "صورت بگیرد و بعقیده آنها" "اصلاحات ارضی، مبارزه آرم، محتاط و زیرکانه در جهت محور الیوم و منطقت بیشتر امپریالیزم بود بر ارکان اقتصادی جامعه ایران" (ص ۷۰) و برخلاف نظریاتی از قبیل مواضع نشریه توفان و ستاره سرخ که تصور می کنند

در ضمن یک نمونه گویا از ساله ای که فوقاً به آن اشاره کردیم - یعنی این نکته که برخی از مارکسیست های ایرانی طبرقم آنکه خصلت رفرمیستی حزب توده را حس کرده اند و در عمل از آن بریده اند ولی از آنجا که در سطح ایدئولوژیک هنوز به استالینیزم متصلند در تحلیل نهایی به همان نتایج رفرمیستی حزب توده خواهند رسید - شباهت بسیار قریب بین انقلاب سه دهه ای آقای کیانوری با "استراتژی" نویسنده مقاله فوق الذکر ۱۹ بهین تئوریک (شماره های ۵ و ۱۶) است. "مارکسیست" ۱۹ بهین نیز معتقد است مرحله کنونی "مبارزه خلقی" سرنگونی دیکتاتوری "فردی" شاه است.

* نظریات این سازمان را می توان از مقدمه ای که بر جزوه دینارده اصلاحات ارضی و نتایج مستقیم آن (مرداد ۱۳۵۲ - تکثیر از سازمان های جنبه ملی ایران) نوشته اند استخراج کرد. با وجود اینکه این کتاب صرفاً "دینارده اصلاحات ارضی" نوشته شده از آنجائیکه کشفتن تحولات اخیر هفتاد "اصلاحات ارضی" است می توان از نظریات این سازمان درباره غل اصلاحات ارضی، غل تحولات اخیر و رابطه با رشد سرمایه داری و صنعتی شدن ایران را نیز استنتاج کرد. عباراتی که با ذکر صفحه در خود متن مشخص شده اند همگی از مقدمه مذکور نقل قول شده اند.

امپریالیزم در ایران ماهیتاً باید با فتودال ها متحد شود و نمی تواند با استقرار مناسبات سرمایه داری موافق باشد، چریک های فدائی خلق معتقدند که "سلطه" امپریالیستی با سلطه فتودالی اساساً و از یک دید وسیع تاریخی در تضاد است. (۱) نقل از مسعود احمدزاده - ص ۱۱۰ و به همین خاطر معتقدند که "همزیستی امپریالیزم و فتودالیزم یک همزیستی موقتی و تاکتیکی است و خواه ناخواه نظام فتودالی در بطن نظام سرمایه داری جهانی به تدریج به تحلیل می رود" (ص ۱۰۰).

تحولات اخیر ایران بدین ترتیب بر اساس تضاد های "طبیعی" سرمایه داری با فتودالیزم تشریح می شود. این تضاد ها که باعث می شود "امپریالیزم دیگر نتواند سلطه اقتصادی فتودالیزم را تحمل نماید" توسط نویسنده چنین بیان می شود:

(۱) - "قسمت اعظم نیروی انسانی در جامعه فتودالی، در روستا ها و مشغول کار کشاورزی است در حالیکه امپریالیزم برای کارخانه های مونتاز و غیره احتیاج به نیروی کار دارد و با عرضه بیشتر نیروی کار قیمت آن کاهش خواهد یافت."

(۲) - "صرف در جامعه فتودالی محدود به تولید محلی است و بیشتر تابع سنتی خاص است و روابط پولی بسیار محدود می باشند. این امر در روزه روستا ها را به روی کالا های امپریالیست ها می بندد و آنها را از بازار فروش وسیعی محروم می سازد."

(۳) - "تولید فتودالی شکل کالائی ندارد و بیشتر برای تأمین احتیاجات محلی است و این امر نیاز امپریالیست ها به مواد خام دارای تضاد است."

(۴) - با بودن روابط تولید فتودالی، سرمایه گذاری امپریالیستی در بخش کشاورزی بسیار دشوار بود حال آنکه در تمام نقاط ایران امپریالیست ها در بخش کشاورزی سرمایه گذاری کرده اند. (ص ۱۲ الی ۱۴) این مسأله که آیا "تضاد های" فوق تنها تضاد های موجود بین فتودالیزم و سرمایه داری هستند و اینکه آیا اصولاً درک نویسنده از آنها درست است یا نه به بحث فعلی ما ارتباط مستقیم ندارد.

مسأله ای که اینجا حائز اهمیت است مفهوم نویسنده از علل تحولات اخیر ایران است. نویسنده سازمان چریک های فدائی خلق با اینکه بدیستی به تفاوت ریشه ای امپریالیزم بخانه یک نظام جهانی در مرحله ای از تراکم و تمرکز سرمایه با نظام فتودالی اشاره می کند اما تصور می کند که علل این تغییرات اخیر صرفاً ناشی از این تفاوت های ذاتی است. در حالیکه بدین صورت نویسنده نه تنها این علل را تشریح نکرده، بلکه در واقع سوال دیگری نیز مطرح ساخته است. اگر درست باشد که تضاد های فوق "همزیستی امپریالیزم و فتودالیزم" را میسر می سازد سؤالی که مطرح می شود اینست که پس چرا در گذشته این تضاد ها وجود نداشتند، و یا به عبارت صحیح تر، چرا فقط در مرحله فعلی این تضاد های "طبیعی" شدت گرفته اند؟ امپریالیزم در گذشته نیز هم احتیاج به نیروی کار ارزان داشت و هم عرضه می کرد. به فروش کالا هایش در روستا و سرمایه گذاری در بخش کشاورزی بود. چرا فقط در این مرحله به فکر تحقق دادن این امیال از طریق درهم شکستن "سلطه فتودالیزم" افتاده است؟ تمام بحث سرائیست که چرا "سلطه امپریالیزم" غیرممکن با "سلطه فتودالیزم" ماهیتاً در تضاد است در مرحله پیشین امپریالیزم با اتکاء به همین "فتودال ها" و از طریق تقویت آنها سلطه خود را حفظ می کرد. بنابراین نمی توان صرفاً بر اساس "تضاد های طبیعی" آینده، علل تحولات اخیر را درک کرد. آن "تحولات از زوئی سیستم جهانی امپریالیزم" که در مرحله اخیر موجب توسعه مناسبات سرمایه داری و رشد صنعتی در کشورهای عقب

آنکه آیا قبل از تحولات اخیر در ایران "سلطه فتودالی" برقرار بوده است یا نه از حوصله بحث فعلی خارج است. بجای "فتودالیزم" فعلی می توانیم "مناسبات تولیدی پیشا سرمایه داری" را بدون مشخص کردن دقیق نوع آن در نظر بگیریم. این کار در بحث تغییراتی اساسی ایجاد نخواهد کرد.

* خلاصه دلیل سوم کاملاً برای ما مجهول است! اینکه چرا "تولید فتودالی" یا "پیشا امپریالیست ها به مواد خام" در تضاد با روشنی نیست. در مرحله کلاسیک امپریالیزم (در رابطه با ایران تا قبل از تحولات اخیر) دقیقاً همین نیاز امپریالیزم به مواد خام باعث مستحکم تر شدن هرچه بیشتر طبقات حاکم قدیمی (زمینداران بزرگ) و مناسبات

افتاده (مجلسه ایران) شده اند. اثر تضاد های "طبیعی" و "همیشگی" آن با فتودالیزم بوده است، پس "تحول" در چیست؟ این طرز تشریح علل تحولات اخیر به تنها قادر به روشن کردن علل واقعی این تغییرات در رابطه با مرحله کنونی تراکم و تمرکز سرمایه (همانطور که لنین امپریالیزم را در اوائل قرن بیستم بررسی کرد) نیست بلکه بناچار حتی علل ساختار ویژه اجتماعی کشورهای عقب افتاده زیر سلطه امپریالیزم را در مرحله قبلی نیز مخشوش می سازد. این کافی نیست که مانند نویسنده بگوئیم: "برای گسترش موانع توسعه در ایران و برای اینکه ایران بتواند وظایف جدید خود را که در این مرحله از پروسه رشد سیستم جهانی امپریالیزم، به او واگذار می شد به عهده بگیرد لازم بود که روابط تولید فتودالی از بین برود و زمینه های سلطه همه جانبه امپریالیزم بر جامعه ایران هرچه بیشتر فراهم شود." (ص ۱۲-۱۱) بدون اینکه مرحله رشد سیستم جهانی امپریالیستی را نخست تشریح دهیم. گفتار بالا فقط یک معنی دارد: مانند اینست که بگوئیم "علت از بین رفتن روابط فتودالی در ایران اینست که بایستی روابط فتودالی از بین می رفت." *

چریک های فدائی خلق در رابطه با "وظایف جدید" ایران در قبال امپریالیزم چند مسأله دیگر را نیز مطرح می کنند ولی گذشته از یک سری اشتکالات تئوریک اینها نیز تفاوت چندانی با بحث فوق ندارند. مثلاً می نویسند "انگیزه از بین بردن روابط فتودالی را در ایران تنها از این دید می توان تعبیر و تفسیر کرد: تبدیل ایران به یک کشور توسعه یافته به عنوان جزئی ارگانیک از سیستم جهانی امپریالیزم" (ص ۱۴-۱۵) و اولاً نویسنده این منظور گویا "امپریالیزم" را درست بمعنای مارکسیستی آن تعبیر نمی کند. امپریالیزم دقیقاً یعنی یک سیستم جهانی ای که از طریق مناسبات مبادلاتی سرمایه داری تمام اقتصادها ملی را وابسته به بازار جهانی کاپیتالیستی و تبدیل به "جزئی ارگانیک" از یک واحد کلی می کند. تقسیم بین المللی کار در عصر امپریالیزم تبدیل کشورهای عقب افتاده به تولید کننده مواد خام برای بازار جهانی کاپیتالیستی (دقیقاً یعنی همین تبدیل شدن آنها به جزء ارگانیک یک نظام جهانی کاپیتالیستی. وجه مشخصه این این پدیده هم دقیقاً در اینست که در مرحله قبلی همین پروسه "جزء ارگانیک" نظام جهانی امپریالیستی شدن پروسه های رشد و توسعه سرمایه داری را در این کشورها مسدود ساخت. بنابراین اگر امروزه مناسبات سرمایه داری رشد پیدا کرده اند علت این تغییر را نمی توان خود امر وابستگی به نظام جهانی امپریالیستی دانست بلکه باید مکانیزم جدیدی که شکل این وابستگی را امروزه بخاطر مرحله کنونی رشد نیروهای مولده تغییرات داده است بررسی کرد.

جای دیگر چریک های نویسند "بقی جدید ایران در سیستم جهانی امپریالیزم دارای دو وجه مشخصه عده است. یکی اینکه امپریالیزم مراحل نهائی آماده سازی برخی کالا ها را برای مصرف داخلی و صدور به برخی از بازارهای اطراف ایران (صنایع مونتاز) به ایران واگذار کرده است. و دیگر اینکه قسمتی از مراحل ابتدائی تغییرات تولیدی پیشا سرمایه داری در جامعه شد (برای تشریح علل آن به بخش سوم همین مقاله در باره اقتصاد جهانی رجوع شود). اگر امروزه موانع امپریالیزم با "فتودالیزم" در تضاد افتاده است بنابراین نمی تواند تضاد "طبیعی" تولید کاپیتالیستی مواد خام یا تولید فتودالی باشد. دلیل دوم نیز با اینکه بطور کلی صحیح است اما احتیاج به تشریح بیشتر و تأکید برخی جوانب مهم دارد. مثلاً آمار بسادگی نشان خواهد داد که در ایران اگر مصارف روستائی بالا رفته است (که خود جای بحث دارد)، نفیعت مستقیم آن به جیب بورژوازی خود ایران سرازیر می شود. بخش عده کالا های مصرفی در روستا های ایران توسط غصب صنایع داخلی تأمین می شود.

* شکل ظاهراً بهتر ولی واقعاً متزلزل ترین استدلال اینست که عده ای می نویسند علت "فرم های ارضی" نیاز امپریالیزم به "تثبیت و بسط مناسبات سرمایه داری" در ایران بود. یعنی علت رشد مناسبات سرمایه داری در ایران رشد مناسبات سرمایه داری است! اینجاست که تحولات اقتصادی اخیر را که نوعی رشد مناسبات سرمایه داری در ایران بوده است نمی توان علت آن تلقی کرد. مثلاً به رساله اول "گسترش دهه هجدهم سینما را ردی تابستانی سال ۲۶" - گفتار پنجم جهانیست محمدرضا و دانشگاه تهران - سپتامبر ۱۹۷۶ - ص ۲ - رجوع کنید.

شکل مواد خام جامعه را، برای صدور به کشورهای امپریالیستی، به عهده خود ایران گذاشته است." (پاورقی ص ۱۳-۱۴). گذشته از اینکه این بحث ناقص است (وجه مشخصه اصلی را حتی متوجه نشده است) به او اخیر بخش سوم این مقاله رجوع شود. نویسنده به سوال اصلی جواب نداده است. چرا در این مرحله امپریالیزم نقش مذکور را به ایران واگذار کرده است؟ نویسنده بجای جواب، ساله را دور زده است. تنها "هدف اقتصادی" امپریالیزم که نویسنده مطرح می کند وجود "نیروی کار ارزان" در ایران است. نویسنده علت "نقش جدید ایران در سیستم جهانی امپریالیزم" را چنین بیان می کند: "بطور کلی وقتی نیروی کار در کشورهای تحت سلطه ارزان است چرا امپریالیزم کارخانه هایش را در کشورهای تحت سلطه تاسیس نکند؟" (پاورقی ص ۱۴). گذشته از اشکالات اساسی تئوریک این نظریه وجود نیروی کار ارزان بهایه علت توسعه اخیر صنایع در ایران است. نویسنده هنوز به سوال اصلی پاسخ نداده است. چرا امپریالیزم فقط در این مرحله به وجود منابع نیروی کار ارزان در ایران وقوف پیدا کرده است؟ و از این مهمتر، چرا فقط "مراحل نهایی آماده سازی برخی کالاها" و "قسمتی از مراحل ابتدایی تغییر شکل مواد خام" به عهده ایران گذاشته شده است؟ مگر برای تولید دیگر کالاها و مراحل غالب تر تغییر شکل مواد خام نیروی کار ارزان وجود ندارد؟ آیا مطابق این تئوری می توان نفوذ تصادفی تولید صنعتی به بخش های دیگر اقتصادی را نیز توقع داشت؟ عوامل محدود کننده این پروسه رشد صنعتی کدامند؟ بسیاری از نوشته های سازمان چریک های فدائی خلق نشان می دهد که به هیچ وجه توهمی درباره امکان رشد چشمگیر نیروهای مولده در ایران تحت مناسبات تولیدی سرمایه داری ندارند. از دیدگاه آنها "سرمایه داری ایران از همان ابتدا نه تنها مطو از تناقضات شکننده، بلکه از نظر تاریخی و جهانی سیستمی عقب افتاده و ارتجاعی است. [و] خصوصیات رشد سرمایه داری کلاسیک جوامع اروپایی را ندارد." اما نظریات فوق الذکر درباره "تضاد تاریخی فئو - دالیزم با امپریالیزم"، "تبدیل ایران به جزه ارگانیک نظام جهانی امپریالیزم" و "نیاز امپریالیزم به نیروی کار ارزان" به عنوان علل رشد تولید کاپیتالیستی در ایران حداقل ممکن است راه را برای این توهنات بگشاید. در ضمن از آنجا که علل دقیق و مشخص تحولات اخیر بررسی نشده اند و صرفاً باین اصول کلی اکتفا شده، عین واقعی این تحولات ناروشن مانده و در نتیجه راه برای کم اهمیت دادن به نتایج این تحولات نیز هموار شده است. از آنجا که تحولات صرفاً بهایه "رشد طبیعی" نفوذ امپریالیزم بررسی شده بنابراین مهمترین ساله یعنی تحولات ساختاری در خود نظام امپریالیستی و تغییرات مهم در دینامیزم مبارزات ضد امپریالیستی در کشورهای عقب افتاده به شکل سیستماتیک تئوریزه نشده است. به همین خاطر است که علیرغم اینکه چریک های فدائی خلق واقعاً امپریک جدید جامعه ایران را بیش از هر کسی تحلیل بررسی کرده اند ولی از نقطه نظر استراتژیک (با اصطلاح از لحاظ "مرحله انقلاب") هنوز در همان چارچوب نادرست "انقلاب دموکراتیک" محبوسند. (به دورمای مبارزه طبقاتی در ایران می نگرد).

یکی از کمبودهای تئوریک در نظریات نوشته شده این سازمان که بر ارتباط با ساله فوق نیست حقوق شدن مقوله "بورژوازی ملی" است. مقوله ای که در مرکز تئوری مائو درباره "انقلاب دموکراتیک" بودن قرار دارد. درباره "تضاد فئودالیزم با امپریالیزم" و چگونگی حل آن در دوره اخیر خلاصه استدلال شده اما ساله مهم دیگری یعنی "تضاد بورژوازی ملی" با امپریالیزم (که ترجیح بند سنتی اپوزیسیون سیاسی ایرانی بوده است) سکوت مانده است. رشد سرمایه داری در ایران آیا این "تضاد" قدیمی را از بین برده است یا خیر؟ عده ای معتقدند که بورژوازی "ملی" توسط بورژوازی "کمبرادور" بلعیده شده

است! یعنی "تضاد" از بین نرفته بلکه صرفاً یک طرف تضاد از لحاظ جسمانی نابود شده است! عبارت دیگر علیرغم آنکه در جامعه ایران دیگر قادر به مشاهده کوچکترین تظاهراتی از این "تضاد" نیستیم هنوز در سطح تئوریک (بهتر است بگوئیم ایدئولوژیک) از این مقوله نادرست دست نکشیده اند. این طرز برخورد البته راه را برای احیاء آتی این "تضاد" باز می گذارد. اگر روزی امکان اکتشاف بخششی از بورژوازی ایران دوباره در دستور روز قرار گیرد اپوزیست ها مجدداً مقوله "بورژوازی ملی" را از گنجه در خواهند آورد. ساله اساسی اینجاست که آیا تحولات اخیر ریشه های اقتصادی تغذیه کننده این "تضاد" را از بین برده اند یا نه؟ چریک های فدائی خلق این ساله را روشن نکرده اند. صحبت از "رشد غل آسای بورژوازی کمبرادور" و "برقراری سیستم بورژوازی کمبرادور" در ایران می شود ولی معلوم نیست بورژوازی "ملی" کجای این سیستم و در چه عتاسبتی با آن قرار دارد. بنظر ما ناروشنی در این ساله موجب اشکالات متعددی در فهم تکلیف انقلاب ایران خواهد شد. مثلاً، صفاتی فراهانی معتقد بود "بورژوازی ملی ایران ... سرانجام شکست خورد و در تمام این دوران در بورژوازی کمبرادور با وابسته تحلیل رفت و شخصیت خود را از دست داد. آنچه که امروز ما بورژوازی کمبرادور می نامیم دیگر یک جناح از بورژوازی ایران نیست بلکه تمام بورژوازی ایران است. ... دیگر نیاز نیست که درباره پس از کلمه بورژوازی صفت کمبرادور با وابسته راناکید کنیم." ولی علیرغم این ساله نوشت "در اولین مرحله پیروزی انقلاب بانکها، معادن و صنایع کلا و سرمایه های خارجی به مالکیت دولت در می آید. بخش خصوصی زیر ارشاد دولت قرار گرفته از برنامه دقیق و هماهنگ توسعه صنعتی پیروی می کنند." روشن نیست این بخش خصوصی "متعلق به" بورژوازی کمبرادور است یا نه؟ اگر باشد که پس چگونه می توان "سرمایه های خارجی" را دولتی کرد و دست امپریالیزم را از جامعه ایران کوتاه کرد ولی در چنین حال به بورژوازی کمبرادور تحت "ارشاد دولت" اجازه رشد داد؟ اگر هم این "بخش خصوصی" چیزی غیر از بورژوازی کمبرادور است که پس چگونه تمام بورژوازی ایران کمبرادور شده است؟

بهر حال این ساله ناروشن است و اگر علت اشاره نکردن چریک های فدائی خلق به سر نوشت بورژوازی "ملی" از بین رفتن آن نیست پس جنبه دموکراتیک "انقلاب دموکراتیک نوین" در چیست؟ از دیدگاه مائوسه، تونگ "خصوصیات ویژه" مبارزه طبقاتی در "مرحله انقلاب دموکراتیک نوین" ضد فئودالی و ضد امپریالیستی بودن آن بر اساس "وحدت طبقه کارگر و طبقه دهقان، بورژوازی کوچک شهری و بورژوازی ملی" در یک "جبهه واحد میهنی تحت رهبری طبقه کارگر" است. از این "خصوصیات ویژه" در ایران چه باقی مانده است که چریک ها فدائی خلق ... را هنوز به "مرحله انقلاب دموکراتیک نوین" معتقد نگه داشته است. بنظر آنها "اصلاحات ارضی در روستا اساساً روابط فئودالی را از بین برد" (ص ۱۷) و "فئودال های سابق همه بورژوازی شده اند" (ص ۱۸). یا در جای دیگر عبارتی دقیق تر می نویسند: "ما در روستا دیگر با فئودالها طرف نیستیم، ما در روستا با بورژوازی کمبرادور، با بورژوازی بورژوازی مالی، با کولاکها و با مالکان بورژوازی شده طرف هستیم." بنابراین "جبهه ضد فئودالی" نه تنها کاملاً از بین رفته بلکه حتی در روستا مبارزه طبقاتی آنرا به شکل ضد بورژوازی بخود خواهد گرفت. "انقلاب دموکراتیک ضد بورژوازی" برای ما نامعلوم است (مگر اینکه منظور برقراری "دیکتاتوری خرد بورژوازی" باشد!) "خصوصیت ویژه" دیگر "انقلاب دموکراتیک نوین" یعنی شرکت تمام "طبقه دهقان و بورژوازی کوچک شهری" هم بنظر چریک ها

است! آنچه یک انقلابی باید بداند - انتشارات ۱۹ بهمن - خرداد ۱۳۵۵ ص ۲۱

۴۳ * همانجا ص ۴۳
۴۵ * بخوانید تحت رهبری حزب کمونیست بدون دخالت مستقیم طبقه کارگر

۳۲ * بنیام سازمان چریک های فدائی خلق به هفدهمین کنفرانس بین جهانی

فدائی وجود ندارد زیرا "درمان توده" عظیم دهقانان نیز قهر بندی طبقاتی جدیدی به شدت در حال تکوین است: عده کمی دارند به خرده بورژواهای بالئسبه مرفهی تبدیل می شوند و عده ای به خرده بورژواهای ورشکسته عده عظیمی هم روزه روز پرتلریزه تر می شوند. (ص ۱۸) در شهرها هم ما شاهد "طبقاتی شدن هر چه سریعتر و دقیقتر جامعه به پرولتاریا و بورژوازی" و "قطبی شدن اقشار میانی و صعود و سقوط بخشهایی از آن به صفوف بورژوازی و پرولتاریا" هستیم. اضافه بر این "در شهر خرده بورژوازی نویی پا به عرصه وجود گذاشته است که آنرا خرده بورژوازی وابسته می نامیم. [منافع این خرده بورژوازی] با منافع امپریالیزم گره خورده است." (ص ۱۹-۲۰) گذشته از تمام اینها مبارزات ضد امپریالیستی نیز در واقع طبعی تمامی طبقه حاکمه و دستگاه دولتی که "مناسبات سرمایه داری نوستعمراتی را در ایران برقرار کرده است" صورت خواهد گرفت و بورژوازی "ملی" نیز که ناپدید شده است اما غیرمقیم اینکه تمامی این خصوصیات ویژه از بین رفته اند انقلاب ایران هنوز کماکان "انقلاب دموکراتیک نوین" است؟! در مقدمه ای که سازمان چریک های فدائی خلق بر ترجمه تلخیص کتاب لنین درباره رشد سرمایه داری در روسیه نوشته اند حتی از اینهم فراتر می روند و دقیقاً می نویسند: مناسبات تولیدی سرمایه داری در ایران غالب شده است. حال چگونه انقلاب ایران خواهد توانست هم این مناسبات غالب سرمایه داری را واکش کند و هم دموکراتیک باشد واقعاً معنائیست.†

نشریه کارگر - "استفاده سرمایه داری غربی از امکانات فراوان بازار کار ارزان"

یکی از "محبوبترین" شیوه های تشریح علل اقتصادی تحولات سال های اخیر در ساختار تولیدی جامعه ایران اشاره به نیاز سرمایه امپریالیستی در استفاده از "امکانات فراوان بازار کار ارزان" ایران بعنوان "محرك و سبب اصلی" این تغییرات است. با جائیکه ما اطلاع داریم فصل تریین تجزیه و تحلیلی که تاکنون از جانب طرفداران این نظریه ارائه شده و از بسیاری لحاظ پدیدار دیکان برتری دارد مقاله ایست که بقلم نویسن تحت عنوان "یکی از مسائل اساسی روز" که در سه شماره (۱ و ۲ و ۳) نشریه کارگر منتشر شد.†

بررسی نویسن در اینست که او حداقل سعی کرده است مسأله ساختار اقتصادی ایران را بر مبنای علمی اقتصاد سیاسی مارکسیستی تحلیل کند و از اشتباه رایج جایگزین کردن چنین تحلیل علمی با تراششات اخلاقی خرده بورژوازی احتراز ورزد. او بدستی می نویسد: "امروز عده زیادی از امپریالیسم متأسفانه درک ناصحیحی دارند. این افراد امپریالیسم را از پایه اصلی آن یعنی سرمایه داری جدا می کنند و خصوصیات که برای آن قائل می شوند بدون در نظر گرفتن قوانین حرکت سرمایه است. هرگز نباید فراموش کرد که امپریالیسم مرحله خاصی از تکامل سرمایه داری است و بنا بر [این] آنچه ماهیت آنرا در مسیر دوره ای از رشد آن مشخص می کند و اهداف اقتصادی و سیاسی آنرا معین می نماید همانا قوانین کلی سرمایه است. بدینجهت برای روشن نمودن ماهیت سیاست اقتصادی کشورهای امپریالیستی در لحظه کنونی و اینکه آیا امپریالیسم می تواند در ایران و یا کشور دیگری موجب تغییر ریشه ای در روابط و مناسبات اقتصادی اجتماعی گردد لازم است که بر مبنای قوانین کلی سرمایه داری، درجه رشد تولید سرمایه داری و احتیاجات سرمایه در مرحله کنونی از رشد آنرا مورد بررسی قیاسی داد. و نه اینکه در ابتدا آنچه موضوع بحث است، ماهیت امپریالیسم در دوران معاصر، را حکم قرار داد و بعد از آن بطور دلخواه نتیجه گیری نمود."† بسیار عالی اما بیختم خود نویسن "درجه رشد تولید سرمایه داری و احتیاجات سرمایه در مرحله کنونی" را چگونه بررسی می کند. او می نویسد:

بنابر این صرفاً باین دلیل است که ما بررسی صحت و سقم این نظریه را بر اساس تحلیل نویسن انجام می دهیم و به سایر نظریات نمی پردازیم. در ضمن برخی از نظریات واقعاً بقدری معماوارند که اصولاً فهمش برای ما غیر ممکن است. در این رابطه هم جایزه ابتدای به "تحلیل عمیق" ۱۹ بهمن یثوبیک (شماره ۵ و ۶) بنا بر اسلوب ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی "تعلق می گیرد. مثلاً به این چنین چیزی ۱۹ بهمن در این رابطه توجه کنید: (ما را که بهاد نقاشیهایی سوزناک نیست انداخت! اصلاً عرضی است!) اگر بنا باشد (۱۱) که تقاسیم ابزار تولید بدو کاملاً ارتجاعی در مترویل متوقف نشود، اگر می بایست سطح زندگی مردم در مترویل سقوط نکرده و افزایش یابد پس باید از تولید کالاهایی که به کارایان نیاز دارد (۱۱) در مترویل جلوگیری شود." (ص ۱۸)

پیام سازبان چریک های فدائی خلق به همد همین کنگره کنگد راسمین جهانی.

آیا این تفاوت که "عاصر سوسیالیستی انقلاب نقش مهمتری نسبت به گذشته برعهده [خواهد گرفت]"؟ - نبرد خلق - شماره ۳ - ص ۱

† اشکال بسیار مفشوش این شیوه "به گزینی" (!) را در برخی گرایش هایی که در خارج از کشور بخود "تعیین دگی" تشکیل "پشت جبهه" را اهداء کرده اند می توان مشاهده کرد. "بهترین" نمونه را (که با رفرمیزم فقط یک قدم فاصله دارد) می توان در نظریات "گروه ۱۹ بهمن که در رستان ۱۲۵۰ بر اساس مارکسیسم لیننیسم انقلابی تشکیل گردید" پیدا کرد. چریک های فدائی... با وجود اینکه انقلاب ایران را "انقلاب دموکراتیک طراز نوین کشور نوستعمره" تعیین می کنند، بارها تأکید کرده اند که در شرایط ویژه جامعه ایران این انقلاب "مرحله پیشتر خصلتی سوسیالیستی" بخود می گیرد، از اردو گاه انقلاب هم بورژوازی "ملی" و هم اقشار فوقانی خرده بورژوازی شهری و روستائی حذف می شود و اهمیت روزافزون رشد تضاد بین کار و سرمایه نقش طبقه کارگر را در صد چندان مهم می کند. اما با اصطلاح "گروه ۱۹ بهمن که "فرمول" جامعه نیمه فئودال نیمه مستعمره را "رد" کرده و معتقد است در ایران "نیمه فرماسیون (؟) سرمایه داری و"

بسته تسلط دارد با استناد به چریک های فدائی... انقلاب ایران را همان "انقلاب دموکراتیک نوین" نامگذاری می کند. اما "نویسن" این انقلاب برای ایشان در اینست که به تنها عملاً تمامی خرده بورژوازی جزو نیروهای انقلابیست و به تنها بورژوازی "ملی" کماکان بخشی از "خلق" است بلکه حتی بخش از بورژوازی که برادر نیز با رژیم شاه در "تضاد" است. البته هنوز با اندازه آفای کیاموری "جسم" نیستند که رسماً از این بخش دعوت به شرکت در "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" کنند. اما هم اکنون یک جبهه غیر رسمی تشکیل داده اند. ایشان معتقدند که خلق باید "حق خود" را بر سر این بخش فرود بیاورد و باید در این مرحله شعارهایی را مطرح کند که "تضاد" بین آن و رژیم شاه تشدید شود. باین خاطر ایشان پیشنهاد می کنند که مبارزات "خلق" باید در این مرحله حول "شعار استراتیک" مرگ بر "دیکتاتوری فردی شاه" متمرکز شود. زیرا "در این میان نیروهای ارتجاعی وابسته به سیستم نیز احتمال شرکت در مبارزه بر ضد دیکتاتوری را دارند." و حتی "طبق ماهیت ارتجاعی شان، شانس بد نال کشیدن توده ها را دارند." باز هم صد رحمت به کسانی که هنوز به "فرمول" جامعه "نیمه فئودال - نیمه مستعمره" معتقدند!

† کارگر - شماره ۱ - ص ۲ - [تأکیدها در متن اصلی]

"مزد کارگری یکی از عوامل تعیین کننده هزینه تولید است و هرچه هزینه تولید پایین تر نگه داشته شود موقعیت سرمایه داری برای رقابت با رقبای خود در بازار بهتر است." در گذشته در اکثر پائین بودن سطح تولید ... ارتش ذخیره از بیکاران وجود داشت که باعث سطح نازل شکل کارگران در سندیگاها موجب رقابت بین خود کارگران برای فروش کالا بشان - نیروی کار - می شد و در نتیجه ماطسی بود برای پائین نگه داشتن مزد ها ... با تشکیل سندیکاها کارگری و گسترش و تشدید مبارزات کارگری اختلاف مزد در رشته های مختلف تولیدی رفته رفته کم شد و به میزان مشابهی رسید و وجود سندیکاها ... موجب گردید که رقابت بین کارگران در بازار کار تقریباً از بین برود و ... سندیکاها ... صرف نظر از شرایط موجود در بازار کار می توانست تقریباً قیمت انحصاری برای فروش نیروی کار تعیین کنند ... از اینرو بسیاری از تولید کنندگان مجبور خواهند بود برای باقی ماندن در موقعیت مناسب رقابت با رقبای خویش یعنی تأمین شرایط هستی خود متوجه بازارهای کاری شوند که نیروی کار در آن ارزان بوده و به خاطر فقدان سندیکاها واقعی بین کارگران رقابت برای فروش کالا - بشان وجود دارد."

"شاه مرچه می خواهد درباره 'انقلاب' خود جاسار بسزد - خود را قهرمان و سبب تغییرات ایران معرفی کند و نمایش های سخره جو را بر راه بیاورد و ولی واقعیت اینست که حرکت و سبب اصلی این حرکت در جامعه ایران و تمام جوامع مشابه باشدنی بیشتر در اینجا و کمتر در آنجا - احتیاجات و شرایط تپین تولید سرما - به داری و پیچیدگی شکل جدید رقابت در کشورهای پیشرفته صنعتی و بازار جهانی است - هدف اولیه ی سرمایه داری این کشورها - در صدور سرمایه به کشورهای غیر صنعتی و ایجاد انتقال پاره ای از کارگاههای صنعتی در آنها استفاده از امکانات فراوانی است که بازار کار ارزان در این کشورها برای بدست آوردن سود بیشتر در اختیار انسان قرار می دهد - در هم کوبیده شدن سامان سنتی این جوامع و جایگزینی شدن عاسبات سرمایه داری بجای آن يك نتیجه فزینی ولی منطقی گسترش مایوده و تجارت است و به ربطی به خواب نفا شدن اعلیحضرت دارد و به قلب رفیق ایشان !!"

همانطور که در قسمت پیش اشاره کردیم نخستین پرسشی که این نظریه نیاز امپریالیزم به "بازار کار ارزان" بعنوان "محرک اصلی" انتقال کارگاههای صنعتی به کشورهای عقب افتاده ای نظیر ایران برمی انگیزد اینست که چرا امپریالیزم فقط در دوران اخیر به وجود نیروی کار ارزان در ایران پی برده است؟ تا زکی ساله در چیست؟ نوشتن با اصطلاح دست پیش را گرفته و پاسخی آماده دارد: "در گذشته در ارتز پائین بودن سطح تولید ... ارتش ذخیره از بیکاران وجود داشت [در کشورهای متروپول] و بدلیل "سطح نازل شکل کارگران" موجب پائین نگه داشتن دستمزدها می شد" در صورتیکه امروزه "با تشکیل سندیکای کارگری" رقابت بین کارگران "تقریباً" از بین رفته است و "سندیگاها ... می توانند تقریباً قیمت انحصاری برای فروش نیروی کار تعیین کنند" - از اینرو در مرحله اخیر "بسیاری از تولید کنندگان" در کشورهای پیشرفته صنعتی مجبور می شوند که "برای باقی ماندن در موقعیت مناسب رقابت با رقبای خویش" متوجه این بازارهای کار ارزان بشوند."

در درجه نخست چند نکته احتیاج به تأکید دارد. اولاً برخلاف نظر نوشتن ارتش ذخیره کار در اثر سطح پائین تولید ایجاد نمی شود بلکه از خصوصیات همیشگی وجه تولید سرمایه داری است. نقش اساسی ارتش ذخیره کار در جوامع سرمایه داری فراهم ساختن امکان توسعه های ناگهانی و تنهایی سرمایه صنعتی است. ثانیاً این هم اشتباه است که امروز ارتش ذخیره کار از بین رفته (نی دانیم مفهوم نوشتن از "ارتش" چیست اما آیا بیش از ۱۵ میلیون بیکاری که در کشورهای عده ی سرمایه داری امروزه وجود دارد "ارتش" ذخیره کار هست یا نه! اگر نوشتن فراموش می کند که همچوار حرکت سرمایه حرکت نیروی کار نیز وجود دارد. اگر بدلائل سیاسی و تاریخی (مجموعه قدرت سندیکاها) سرمایه نتواند منابع "طبیعی" ذخیره (مناطق عقب افتاده) را در درون کشور حفظ کند، از طریق "صنوعی" ایجاد

می کند. مثلاً از طریق واردات عظیم نیروی کار مهاجر - کارگران مهاجر امروزه عده ی همان نقش ارتش ذخیره را ایفا می کنند. اگر سرمایه نیاز ناگهانی به نیروی کار پیدا کند واردات تسهیل می شود و اگر بالعکس دچار رکود شود مهاجرین را اخراج می کند. نوشتن برای اثبات نظریه اش از سرمایه داران آلمانی نقل قول کرده است، بهتر می بود کمی هم راجع به وضع فلاکت بار کارگران مهاجر ترک در آلمان غربی تحقیق می کرد. سرمایه داری آلمانی در امر سود بردن از بدبختی کارگران مهاجر از همه "هنرمندتر" است. آ. ثالگا، نوشتن نیاید اینقدر خوش یاور باشد و به گریه و زاری سرمایه داران درباره قدرت "بیش از حد" سندیکاها و دستمزدهای "گلان" اهمیت بدهد. در ۲ سال اخیر سطح واقعی دستمزدها در چند کشور مهم سرمایه داری در حدود ۴۰ درصد پائین رفته است. قدرت شکل طبقه کارگر در هیچ کشوری بعد انگلستان نمی رسد ولی در طی ۲ سال گذشته قدرت خرید کارگران در این کشور بیش از ۲۵ درصد کاهش یافته است. اما از این ایرادها بگذریم و بپذیریم که نوشتن هم به این مسائل واقف است و به رغم آن "محاسباتش" نشان می دهد که در قیاس با گذشته میزان دستمزدها بآن اندازه افزایش یافته است که سبب حرکت کنونی سرمایه بسوی بازارهای کار ارزان بشود. البته در این صورت هم نوشتن هنوز باید اثبات کند که از لحاظ زمانی این تغییرات کمی دقیقاً با تغییر و تحولات اخیر "در جامعه ایران و تمام جوامع مشابه" مصادف شده است و نوشتن اینکار را نکرده. اما از این نیز بگذریم. اشکالات اساسی موضع نوشتن بهتر از اینند. اصولاً این نظریه که مزد از عوامل تعیین کننده هزینه تولید است و برای پائین نگه داشتن هزینه تولید به منظور برخورداری از موقعیت بهتر برای رقابت در بازار، سرمایه بناچار بسوی بازارهای کار ارزان حرکت می کند، ناشی از ساده کردن افراطی (و یک جانبه دیدن) جریان پیچیده حرکت و تپین حرکت سرمایه است. فرصت اینکه در این مختصر به تمامی ریشه های تئوریک و متدولوژیک اشکالات نظریه نوشتن بپردازیم نخواهد بود و بیشتر به تظاهرات آن و ذکر برخی نکات اکتفا می کنیم.

اولین اشکال نظریه نوشتن از آنجا برمی خیزد که او بجای آنکه قوانین حرکت سرمایه را در سطح تولید جستجو کند در دایره گردش کالا دنبال می کند. بنظر او "سبب اصلی" حرکت سرمایه در اینست که "اختلاف بین هزینه تولید و ارزش کالا در فاصله خاصی برای رقابت نگه داشته شود" و به همین دلیل او اهمیت خاصی (وحتی تعیین کننده) برای "نیاز سرمایه به بازارهای کار ارزان" قائل می شود. درست است که مارکس رقابت را "نیروی محرک اساسی اقتصاد بورژوازی" و "هم نیروی محرک مرکز" نامید اما منظور او این نبود که رقابت قوانین حرکت سرمایه را ایجاد و یا تعیین می کند، بلکه صرفاً به این قوانین امکان تحقق می دهد. آ. ثالگا نوشتن شکل حرکت سرمایه را که ظاهراً مطابق مکانیزم تحقق ارزش افزوده نهفته در کالا قبول او فاصله بین ارزش کالا و هزینه تولید ("از طریق رقابت در بازار صورت می گیرد با قوانین حرکت این سرمایه اشتباه می کند - این رقابت نیست که میزان سود را پائین می آورد بلکه پائین رفتن میزان سود است که باعث رقابت شدید می شود. روند اساسی حرکت سرمایه همین گرایش کاهش نرخ سود است. نرخ سود نیز ارتباط مستقیمی به میزان مزد نداشته بلکه نسبت مستقیم با میزان استثمار (x) و نسبت معکوس با ترکیب ارگا -

۴۴ ضمناً استفاده از نیروی کار زنان نیز اینجا نباید فراموش شود. در دوران اخیر در تمام کشورهای پیشرفته صنعتی نقش زنان بعنوان ارتش ذخیره کار افزایش یافته است. برخلاف نظریه عجیب نوشتن که معتقد است "زمانیکه تولید به نیروی کار زن احتیاج پیدا می کند سرمایه داری طرفدار آزادی زنان می شود" این نیاز جدید به نیروی کار زن خود عامل جدیدی برای بقای ستم کشندگی زن در جوامع مسیح سرمایه داری شده است.

۴۵ ریشه اصلی اشکال نظریات نوشتن قاطعی کردن يك سری از مفولات اقتصاد سیاسی مارکسیستی با برداشت های "مدرن" و بیکاردهی راجع در اروپاست. اگر فرصتی بود بعد ها باین ساله باز خواهیم گفت. ۴۶ این نظریه بخصوص در قسمت دوم مقاله ای اساس بحث است.

۴۷ برای بحث بیشتر این نظر رجوع شود به: ۱۵

نیکه سرمایه (۴) دارد. سرمایه ای که بدنبال سود افزونه روانه کشورهای دیگری می شود در جستجوی نرخ استثمار بالا تر و ترکیب ارگانیک پایین تر است و به "بازار کار اریزان" علت صدور سرمایه از کشورهای متروپول به کشورهای عقب افتاده در عصر کلاسیک امپریالیزم استفاده از نرخ سود بالا تر در این کشورهاست، زیرا: (الف) - ترکیب ارگانیک سرمایه در بخش های تولید مواد خام گیاهی و معدنی در کشورهای غیر صنعتی بمراتب پایین تر از ترکیب سرمایه در بخش های صنعتی متروپول بود. (ب) - میزان استثمار در کشورهای عقب افتاده بالاتر بود، نه باین خاطر که اسماً مقدار پولی دستمزدها پایین تر از مقدار معادل در متروپول بود بلکه باین دلیل که بخاطر وجود ارتش عظیم ذخیره کار قیمت نیروی کار بمراتب پایین تر از ارزش آن بود و مهمتر اینکه پروسه افزایش تولید ارزش افزونه مطلق (از طریق ازدیاد ساعات کار بدون افزایش نسبی دستمزدها) در مقایسه با متروپول نامحدود تر بود. (ج) - سیستم استعماری مستقر شده در این کشورها توسط سرمایه خارجی، بخشی از مخارج غیر مستقیم فعالیت اجتماعی تولید سرمایه داری را از محل محصول افزونه اجتماعی پرداخت می کرد (مالیات های محلی و غیره). در صورتیکه در متروپول این مخارج از ارزش افزونه تأمین می شد و بدینسان باعث کاهش مرجه بیشتر نرخ سود می گشت.

مسأله دیگری که بوشن در نظر نمی گیرد اینست که صرفاً بر اساس "قوانین کلی حرکت سرمایه" نمی توان نظام جهانی امپریالیستی را توضیح داد. سرمایه بنا به قوانین تعیین کننده حرکت همیشه به طرف نرخ سود بالا جذب می شود اما در عصر امپریالیزم این حرکت کیفیت ویژه ای پیدا می کند. در مرحله خاصی از تراکم و تمرکز سرمایه وجه تولید سرمایه داری بل بحران اشباع انباشت با کیفیتی خاص مواجه می شود که تنها چاره اش صدور وسیع سرمایه به کشورهای عقب افتاده است. از اینرو پیدایش امپریالیزم به مثابه یک نظام جهانی در برگیرنده اقتصاد های "ملی" (کشورهای متروپول صادرکننده سرمایه و کشورهای عقب افتاده دریافت کننده سرمایه) و تقسیم بین المللی کار ناشی از آن را نمی توان تنها بوسیله "قانون کلی" حرکت سرمایه بطریق نرخ سود بالا تر تشریح کرد بلکه دقیقاً بر اساس شکل مشخص حل بحران سرمایه داری در مرحله خاصی از رشد سرمایه داری. در غیر این صورت تشخیص مراحل مختلف انکشاف امپریالیزم از یکدیگر مشکل خواهد بود. مثلاً در دوره کنونی، ظهور "قانون عام" حرکت سرمایه بسوی نرخ سود بالاتر، رابطه غالب اقتصادی بین کشورهای عقب افتاده و کشورهای پیشرفته سرمایه داری صدور سرمایه از دومی به اولی نیست. چون سر باید داری در دوره پس از انقلاب سوم صنعتی (دوران پس از جنگ جهانی دوم) با بحران اشباع انباشت اساساً شکل جدیدی مقابله می کند. تسریع اختراعات تکنولوژیک و تعویض دائمی وسائل تولید "گهنة" با وسائل مدرنتر، توسعه اقتصاد نظامی و رشد خدمات همگی در این مرحله از تراکم و تمرکز سرمایه ابزار اصلی مقابله با بحران دائمی اشباع انباشتند و در مقایسه با این سه، صدور سرمایه به کشورهای عقب افتاده نقش ناچیزی را بازی می کند. بنابراین حتی اگر بحث بوشن درباره حرکت سرمایه بطریق نیروی کار اریزان صحت داشته باشد اصولاً در مرحله کنونی برای تشریح ارتباط اقتصادی بین متروپول و کشورهای عقب افتاده عامل بی اهمیتی است. فاکت های اقتصادی بنیادگی صحت این نظر را نشان می دهد.

با بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه (بخصوص پس از انقلاب سوم صنعتی) سهم دستمزدها و حقوق در هزینه تولید کاهش یافته است. مثلاً در صنایع پتروشیمی در انگلستان مقدار دستمزدها و حقوق پرداختی حتی به حدود ۰/۱ درصد مخارج تولید کاهش پیدا کرده است.

۴۷ نرخ سود = p ، سرمایه ثابت = c ، سرمایه متغیر = v ، ارزش افزونه = s

$$p = \frac{s}{c+v} = \frac{s}{c(1+\frac{v}{c})}$$

۴۸ برای بحث مفصلتر این نکته به قیمت آخر بخش سوم این مقاله رجوع شود.

۴۹ Charles Levinson, CAPITAL, INFLATION, AND THE MULTINATIONALS London, 1971, pp. 228-9.

واضح است که با کاهش دستمزدها سرمایه داران این بخش نخواهند توانست چندان اسکان مایهوری در بازار پیدا کنند. البته هنوز در برخی بخش های اقتصادی که سطح با آوری کار پایین است و سهم عمده سرمایه را سرمایه متغیر تشکیل می دهد، امکان اینکه غیرم تکنولوژی عقب افتاده سرمایه دار بتواند بخاطر استفاده از نیروی کار اریزان بیشتر رقابت خود در بازار جهانی بیفزاید، وجود دارد (البته بشرط اینکه مخارج ترانسپورت زیاد نباشد). این هم کاملاً صحیح است که امروزه مقداری از سرمایه صادراتی متروپول در کشورهای عقب افتاده در تولید مانوفاکتور برای بازار جهانی بکار گرفته می شود. مثلاً تولید ترانزیستور در کره جنوبی برای بازارهای آمریکای شمالی، ایجاد صنایع نساجی در آسیا و تولید مواد غذایی کنسرو شده در آفریقا برای بازارهای اروپا. اما این جریان بسیار محدود است و هیچوجه در تغییر وتحولات مرحله کنونی تعیین کننده نیست. اولاً بخش عمده سرمایه گذاری ها - رنج در صنایع تبدیلی در کشورهای عقب افتاده برای عرضه کالا به بازارهای داخلی خود این کشورهاست (در واقع هدف اصلی این نوع سرمایه گذاری دقیقاً کنترل این بازارهاست) و نه صادرات به بازارهای متروپول و ثانیاً اصولاً در مرحله کنونی بخش های

capital intensive برای انحصارات عظیم بین المللی ارزش چندانی ندارند. در بخش هایی هم که صرفاً بخاطر استفاده از نیروی کار اریزان پابرجا مانده اند در دوره بعدی رقابت شدیدی بین انحصارات بین المللی برای سرمایه گذاری در آنها را مشاهده خواهیم کرد که خود هجریمه بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه در این بخش و اتوماتیک تر شدن مرجه بیشتر تولید و در نتیجه بی اهمیت شدن سهم دستمزدها در هزینه تولید می شود.

در ضمن بوشن یک مسأله ساده را فراموش می کند: امروزه مکانیزم اساسی کاهش هزینه تولید جانشین کردن هرچه بیشتر کار زنده با کار مرده است و نه کاهش دستمزدها. اصولاً علت استفاده هرچه بیشتر از ماشین آلات در تولید دقیقاً کاهش مخارج تولید است. بوشن گویا جریان تولید ارزش افزونه نسبی را کاملاً فراموش کرده است. اگر سرمایه دار نمی تواند دستمزدها را کاهش دهد (نیروی کار را کمتر از ارزش خریداری کند) و یا ساعات کار را زیاد کند (افزایش ارزش افزونه مطلق)، این الزاماً بدان معنی نیست که در نتیجه میزان استثمار کاهش خواهد یافت. سرمایه داری با افزایش با آوری کار ارزش کالا هائی را که صرف تجدید تولید نیروی کار می شود تقلیل می دهد و از این طریق ساعات کار لازم (معادل دستمزدها پرداختی به کارگر) را کم می کند. درست است که امروزه در کشورهای پیشرفته صنعتی افزایش تولید ارزش افزونه مطلق تقریباً غیر ممکن شده ولی در عوض با افزایش ارزش افزونه نسبی میزان استثمار در این کشورها بطور کلی اکثر از کشورهای عقب افتاده بیشتر نباشد کمتر نیست.

بی دلیل نیست که در آمریکا دستمزدها بطور متوسط دهم برابر بازار مشترک اروپائی است ولی قیمت کالا هائی آمریکائی کمتر است. با در ایران بطور متوسط سطح دستمزدها در صنایع جدید تبدیلی شاید کمتر از ۱/۸ بازار مشترک باشد ولی قیمت ها ۲۲٪ بیشتر است. زیرا غیرم نیروی کار اریزان در ایران مخارج تولید بیشتر است. اشکال اساسی دیگر موضع بوشن در اینست که او تصور می کند "قوانین عام" حرکت سرمایه را می تواند بصورتی مکانیکی در مقیاس جهانی نیز بکار ببرد. او منابع سرراه گرایش بسوی یکسان شدن نرخ سود در سطح جهانی را در نظر نمی گیرد. فرض می کند که در مقیاس جهانی حرکت سرمایه کاملاً بدون قید و بند جریان دارد. درحالیکه حرکت نیروی کار محدود شده است. در نتیجه از نقطه نظر او سرمایه آزادانه به آنجا که نیروی کار اریزانتر است سفر می کند. این نظریه نه در سطح تئوریک و نه در سطح امپریک قابل توجیه است. بر اساس چنین باورداشتی از توسعه وجه تولید سرمایه داری در سطح جهانی نه تنها نمی توان عقب افتادگی را توضیح داد بلکه باید بمعکس آن کلاسیک بکار دوش غیر ممکن بودن عقب ماندگی را قبول کرد. مگر آنکه بوشن معتقد باشد تقسیم کنونی دنیا به کشورهای عقب افتاده و پیشرفته

صنعتی سرمایه‌داری بخاطر یک سری عوامل طبیعی، نوادی، فرهنگی و غیره و خارج از شکل مشخص تاریخی گسترش سرمایه‌داری است، و طریقه تالشی سرمایه‌داری در هم شکستن این سد های عقب‌نگهدارنده، هنوز برخی از آنها باقی مانده‌اند. اگر چنین باشد فقط ساله زمان است که انتقال تمام صنایع مهم اروپائی و آمریکائی را به آفریقا و آسیا شاهد کنیم!

نوشین نمی‌بیند که وجود "بازار کار ارزان" در کشورهای عقب-افتاده علت حرکت سرمایه نیست بلکه در واقع خود معلول انکشاف ناموزون وجه تولید سرمایه‌داری در جهان است. این گفتار مارکس صحیح است که "نیاز بورژوازی به یک بازار در حال گسترش برای محصول لاتش، آنرا در سراسر کره خاکی تعقیب می‌کند. بورژوازی باید به هر سوراخ سبزه‌ای سر بکشد، در همه جا مستقر شود و با همه جا رابطه برقرار کند." اما نمی‌توان از این گفتار چنین نتیجه گرفت که بورژوازی

همه جا وجه تولید سرمایه‌داری را گسترش می‌دهد. تمام بحث پیرا-مون ساله امپریالیسم در اینست که چرا طریقه گسترش سرمایه‌داری صنعتی "در سراسر کره خاکی" وجه تولید سرمایه‌داری صرفاً حواشی زندگی اقتصادی سه قاره را منقلب ساخته و چرا نیروهای مولده در این کشورها به رکود و واپس‌افتادگی معیشتی (تا زمانی که تحت نظام امپریالیستی باقی بمانند) محکوم شده‌اند؟

این کافی نیست که بگوئیم "باید فراموش کرد که امپریالیسم مرحله خاصی از تکامل سرمایه‌داری است." امروزه حتی اندیشه پردازان بورژوا هم پذیرفته‌اند که امپریالیسم و تقسیم کار بین المللی بنحوی با تکامل سرمایه‌داری مرتبط است. بحث سر اینست که خصوصیت ویژه ایمن "مرحله خاص" چیست؟ برای نوشین (مانند بسیاری دیگر) ویژگی این مرحله صرفاً عمل دست‌اندازی سرمایه به کشورهای غیرسرمایه-داری بنا به "قوانین عام" حرکت سرمایه است. از اینرو او در واقع چیزی بعنوان "امپریالیسم بنابه آخرین مرحله سرمایه‌داری" را قبول ندارد و صرفاً مراحل مختلفی از این دست‌اندازی سرمایه را که حتی کیفیت های متضاد با یکدیگر دارند، تصور می‌شود. * بقول خودش:

"سرمایه‌داری با هر جامعه‌ای که روبرو می‌شود آنقدر در آن تغییر بوجود می‌آورد تا شرایط آن جامعه منطبق با ماهیت احتیاجات آن گردد. بدینسان هیچ‌گونه مانع ساختاری (در نظام جهانی امپریالیستی) سرراه ایجاد جامعه‌ای در آفریقا که خلاقیه انگلستان باشد نمی‌بیند. اگر

نیاز سرمایه ایجاد کند چنین هم می‌شود! چک سفید دادن نوشین به سرمایه یک ساله ساده را فراموش می‌کند و آن اینست که در عصر امپریالیسم - در این مرحله خاص از تکامل سرمایه‌داری - این دقیقاً شکل ویژه‌انگیزه شدن مناسبات تولیدی پیشا-سرمایه‌داری و شبیه-سرمایه‌داری در بازار جهانی سرمایه‌داری است که نه تنها باعث

مسدود شدن پروسه های تحلیل دهنده این مناسبات کهنه می‌شود بلکه حتی آنها را مستحکم تر می‌سازد. از نوشته نوشین و برخی مقالات دیگر نشریه کارگر (مثلاً مقاله "دو تظا هر یک پیش" بقم ن - فر-وردين در شماره ۱) چنین استنباط می‌شود که انگیزه شدن تولید اجتماعی ایران در بازار جهانی سرمایه‌داری را با تحت تسلط مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در آمدن یکنان می‌بینند. * در صورتیکه تمام بحث

سزایست که در عصر امپریالیسم باید و الزاماً یکی نیستند و هرگونه "تئوری" درباره امپریالیسم که نتواند این مشال را تشریح کند کوچک-تر از این است. مناسبات تولیدی سرمایه‌داری بر اساس مناسبات

۵۴ * **آمار نیست کمونیست - انتشارات فالوس - ص ۳۰**

۵۵ * بعقیده نوشین رقابت بین بورژوازی امپریالیستی از بین رفته و ایشان "امروز با سرعت بطرف انگیزه کردن تولید گام برمی‌دارند." و "سرمایه‌ای آمریکائی همانند نخ سبیه تمام دانه های سرمایه‌داری را بهم متصل نمود [ه است]." (شباهت بین این نظریات و تئوری اولتیمرا-امپریالیسم کائوتسکی شاید صرفاً اتفاقی باشد؟! اساسی ترین اشکال

نظریه کائوتسکی در این بود که تضاد های ریشه‌ای دوران امپریالیسم را نادیده می‌گرفت - یعنی تضاد های ناشی از تشدید ناموزونی انکشاف نیروهای مولده در سطح جهانی بخاطر پیدایش نظام جهانی امپریالیستی در مرحله خاص از تمرکز و تراکم سرمایه - نوشین نیز چه آگله باشد چه نباشد دچار همین مشکل شده است.)

ویژه‌ای بین سرمایه و کارمزد گیر بنا شده‌اند: یعنی تبدیل نیروی کار و وسائل تولید به کالا. اگر این تبدیل عمومیت پیدا نکرده باشد طریقه "نفوذ" سرمایه و انگیزه شدن در بازار جهانی سرمایه‌داری نمی‌توان از غلبه یافتن مناسبات سرمایه‌داری سخن گفت. * **آمار نیست**

جهانی کاپیتالیستی یک سیستم مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در مقیاس جهانی نیست بلکه سیستم فصل بندی شده است از مناسبات تولیدی پیشا-سرمایه‌داری، شبه سرمایه‌داری و سرمایه‌داری که بواسطه روابط میان لاتی سرمایه‌داری بیکدیگر متصل شده‌اند و تحت سلطه

بازار جهانی قرار دارند. سؤالی که مارکسیزم باید جواب دهد اینست که این نظام فصل بندی شده چرا بوجود آمده است و چگونه سرازه رشد نیروهای مولده و باعث تشدید ناموزونی انکشاف آن کشورهای عقب‌افتاده و پیشرفته می‌شود. اما در مبارزه با مہملات مائولیست-

های ایرانی درباره "جامعه نیمه فئودال-نیمه مستعمره" نوشین و اغلب نویسندگان دیگر کارگر از چاله به چاه افتاده‌اند و هرگونه مانع ساختاری (ناشی از انگیزه شدن ایران در نظام امپریالیستی) بر راه تبدیل ایران به یک جامعه سرمایه‌داری "عادی" را حذف کرده‌اند.

این شناخت نادرست از امپریالیسم البته ارتباط مستقیمی با توقعات نویسندگان کارگر از دورنمای مبارزات طبقاتی در ایران دارد. * نکته افراطی کارگر به "خصوصیات عمومی" مراحل انکشاف مبارزات طبقه کارگر (با برداشت مکانیکی از تاریخ این مبارزات در کشورهای پیشرفته صنعتی) و ابطای مکانیکی آنها به شرایط ویژه ایران بدین ارتباط با

توقعات بیجایش درباره امکان رشد "عادی" وجه تولید سرمایه‌داری در ایران بنا به "قوانین عام" حرکت سرمایه و در نظر نگرفتن متحد و دیت های مشخص سرازه این فرآیند بخاطر نظام امپریالیستی نیست.

۵۶ * **انتخابات اینکه آیا در ایران تولید کالائی تعمیم یافته است یا نه**

به یک بررسی دقیق اقتصاد ایران دارد. کاری که هنوز هیچ سنگ از نویسندگان کارگر انجام نداده‌اند.

۵۷ * **"اطلاعه چیست تحریریه کارگر" (شماره صفر - شماره ۱۳۶۹) و با "انتقادی بر ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" (شماره ۵ و ۶)**

نمونه های بارزی است از این برداشت مکانیکی از شکل مبارزه طبقه کارگر و یکنان دانستن فرآیند انکشاف آن در ایران با آنچه که در کشورهای اروپائی می‌وقوع پیوست. بخصوص به پافشاری کارگر درباره پیدایش جنبش خود بخودی پرولتاریا در ایران در سال های آینده توجه

شود! مثلاً در "اطلاعه" ... آمده است: "طبقه کارگر به سرعت روبه ازدیاد است. ... ولی هنوز نمی‌توان از وجود یک جنبش خود بخود دئی کارگری در کشور سخن گفت. ... بخش بزرگ طبقه کارگر ایران در حال حاضر هنوز در دوران برزخ میان موضع قدیمی و کنونی خود قسار دارد. ... در سال های آینده باید انتظار پیدایش جنبش خود بخود دئی پرولتاریا و گسترش آنرا در ایران داشت."

(در ضمن لازم بتذکر است که شاید ایراد بگیرد در نشریه کارگر " هر نویسنده ای مسئول محتوی مقالات خویش است " و در نتیجه چیزی بعنوان نظریه کارگر درباره این یا آن مسأله وجود ندارد. با اینکه تا حدودی ایراد فوق وارد خواهد بود ولی بعقیده ما می‌توان وجوه مشترک اساسی بین مواضع نویسندگان مقالات ناچهره با اطلاعاتیه صفت تحریریه و دیگر مقالات - بجز مقاله "درباره امپریالیسم" بدرج در شماره ۴ که ظاهراً از دیدگاه بالانسیه متفاوتی نوشته شده است - پیدا کرد و بخصوص در رابطه با مسائل مورد بحث ما مقالات کارگر اصولاً از نقطه نظر مشترکی حرکت می‌کنند.)

۳ اقتصاد جهانی

چنانکه اشاره کردیم، عوامل تعیین کننده تغییر و تحولات ایران را نمی توان در سطح رهنائی بواسطه انگیزه های رژیم و طبقات حاکمه و یا حتی واکنش امپریالیزم به جنبش های رفائی بخش توضیح داد، بلکه باید در سطح زمینائی بر اساس تغییرات ارگانیک مرحله کنونی اقتصاد جهانی نشان داده شوند. برای درک این تغییرات در این بخش به تجزیه و تحلیل انکشاف این زیر ساخت و مشخصات ویژه دوره کنونی خواهیم پرداخت. البته، آغاز گاه چنین تحلیلی نمی تواند صرفاً دوره اخیر باشد زیرا از یک سو، درک مرحله فعلی بدون درک ارتباط و تفاوت آن با مراحل پیشین غیر ممکن است، و از سوی دیگر، از آنجا که پیرامون تئوری امپریالیزم و وجوه مشخصه اقتصاد جهانی در عصر امپریالیزم انکشاف فراوان است و این انکشاف در بسیاری موارد از قاطی کردن مراحل مختلف انکشاف با یکدیگر ناشی می شود، بناچار باید تمام مراحل اساسی آن بررسی گردد تا ویژگی های این مرحله دقیقاً در مناسبت با مراحل دیگر مشخص شده باشد و نه بنا بر پاره ای خصوصیات برجسته امپریالیزم که در هرگونه برخورد سطحی برای هر ناظر چشم گیر است.

در ضمن، واضح است که هدف از بررسی علل تحولات اخیر در ایران یافتن نشانی و برچسب صحیح این عوامل نیست. منظور از شناخت اوضاع کنونی ایران شناختن مسیر انکشاف بعدی است و برای تعیین مسیر حرکت باید علل حرکت معلوم شود. فقط از این طریق است که می توان روند کنونی جریان رشد تضاد اساسی در جامعه ایران (تضاد بین ترکیب ویژه مناسبات تولیدی حاکم و نیروهای مولده در این مرحله از انکشافشان) را روشن ساخت و بر اساس آن بازتاب سیاسی این تضاد را در سطح حوزه طبقاتی پیش بینی کرد. در این رابطه مهمترین مسأله اینست که در دوره اول ریشه این تضاد باید در سطح درهم آمیختگی تولید ایران در اقتصاد جهانی جستجو شود. زنجیرهائی که نیروهای مولده را در ایران به بند کشیده همان است که اقتصاد ایران را به بازار جهانی متصل کرده است. واپس افتادگی ایران در درجه اول ناشی از انتره شدنش در اقتصاد جهانیست. بنابراین در بررسی مراحل انکشاف اقتصاد جهانی و دریافتن علل تغییرات اخیر ایران در عین حال باید علل واپس افتادگی و طرز تغییر آن در مراحل مختلف نیز توضیح داده شود. از این لحاظ هرگونه تحلیل از ساختار اقتصاد جهانی بایستی هم علل ساختاری تقسیم جهان بدنیای "فقر و دنیای ثروتمند" را نشان دهد و هم اینکه در مراحل اساسی تکامل این ساختار، تبدیل و تغییر روابطی که تقسیم مذکور را کمالات حفظ یا تشدید می کنند معلوم سازد. در واقع برای محقق مرحله بندی فرآیند انکشاف اقتصاد جهانی آزادی نیست بلکه دقیقاً بر اساس مراحل مختلف در تکامل روابطی که بر ساختار اقتصاد جهانی این مشخصه ویژه را تحمیل می کنند تعیین شده است. به سخی دقیقتر، از دیدگاه با معنیر جنبه این نظام جهانی آن عاصری (و روابط بین عناصر) است که موجب ایجاد یک ترکیب دائمی و فصل بندی شده از مناسبات تولیدی پیشا - سرمایه داری، شبه سرمایه داری و سرمایه داری گشته و هدف از این بررسی یافتن این عناصر در مراحل متوالی انکشاف است. کلید حل این مسأله قانون انکشاف ناموزون و مرکب است. قانونی که نظامی فرآیند گسترش سرمایه داری را تعیین کرده و می کند. بنابراین به تنها از زاویه کارکرد این قانون به تجزیه و تحلیل تاریخ اقتصادی می پردازیم بلکه سعی خواهد شد تا در ضمن و بر اساس خود این بررسی وجود این قانون نشان داده شود.

مراحل انکشاف اقتصاد جهانی

امروزه، اقتصاد جهانی یعنی اقتصاد جهانی کاپیتالیستی*، یعنی

* اقتصاد جهانی کاپیتالیستی، به رغم پیدایش وابسط "آردگاه سو-سیالیستی"، زیرا، اصولاً و از گوی مناسبات تولیدی سرمایه داری در کشورهایی که تولید اجتماعی تحت شرایط اقتصاد با برنامه صورت می

نظامی از مناسبات تولیدی و مناسبات مترادف مادی در سطح جهانی است که معلول رشد و گسترش بین المللی وجه تولید سرمایه داری در طی چند قرن اخیر است. از اینرو، درک ساختار اقتصاد جهانی بدون درک تاریخی حرکت سرمایه ممکن نیست.

در درجه نخست، در حرکت سرمایه - که همان انباشت سرمایه باشد - دو فرآیند متفاوت باید از هم تمیز داده شود: حرکت آردیون مناسبات غیر سرمایه داری و حرکت در مسیر مناسبات سرمایه داری. اولی، پروسه انباشت سرمایه در محیط غیر سرمایه داری از طریق انباشت محصول افزونه است. دومی، انباشت سرمایه از طریق تولید ارزش افزونه است که غی نقشه درون مناسبات سرمایه داری ایجاد شده است. آغاز حرکت سرمایه - پیدایش سرمایه - البته همیشه از مناسبات غیر سرمایه داری بوده و به همین خاطر این طرز انباشت (و این مرحله از پروسه انکشاف سرمایه) به انباشت اولیه (مقدماً) سرمایه* موسوم است. پروسه ای که در طی آن جامعه به دارندگان وسائل تولید و کارگران "آزاد" (تولید کنندگانی که از وسائل تولیدشان جدا شده اند) تقسیم می شود و شرایط تکوین وجه تولید سرمایه داری فراهم می گردد. اما پس از انباشت اولیه - پس از آنکه محصول افزونه انباشت شده به اصطلاح سرمایه شد - سرمایه با استخدام نیروی کار و تولید ارزش اضافی به توسعه خود در مقیاس گسترده تر دست می زند. بدین صورت ایند و پروسه انباشت معرف دومرجه (الحظه) متوالی در حرکت سرمایه است: تکوین سرمایه و خود - گسترش سرمایه.

بررسی چگونگی پیدایش وجه تولید سرمایه داری با بررسی چگونگی تسهیم پروسه های انباشت اولیه و گذار از آستانه گمی (و کیفی تحسینی برای آغاز انباشت کاپیتالیستی یکسان است. توضیح اینکه چرا در کشور زود تر از کشورهای دیگر وجه تولید سرمایه داری پدیدار می شود بستگی به تشریح شرایط مساعد برای انباشت اولیه در یک و موانع صعب العبور در برابر انباشت اولیه در دیگری دارد. بنابراین پایگاه مقدماً - توسعه ناموزون اقتصاد جهانی در ناموزونی پروسه های انباشت اولیه در کشورهای مختلف قرار دارد.

دوین ساله ای که باید در نظر گرفته شود اینست که انباشت اولیه سرمایه با پیدایش وجه تولید سرمایه داری از میان نمی رود. در سراسر تاریخ سرمایه داری پروسه های انباشت اولیه سرمایه - همچون پروسه غالب انباشت سرمایه از طریق تولید ارزش افزونه وجود داشته است. عواره هستند دهقانان، مغازه داران، پیشه واران، مستخدمین دولت، بخشی از کارگران... و غیره که می گویند تا به صورتی از

گیرد، انکشاف اقتصادی این کشورها از زیر قیود بازار جهانی کاپیتالیستی خارج شده است. از اینرو، برخلاف برخی نظریات رایج (از موضع رسمی اقتصاددانان شوروی و حزب توده گرفته تا مارکسیست های نظیر بولهایم و سوپری) اعتقاد به پیدایش نوعی اقتصاد جهانی جدید که در اثر تجزیه بخشهایش به "اقتصاد سوسیالیستی" و "اقتصاد کاپیتالیستی" ساختار تازه ای خود گرفته، نادرست است. سخن از جدله متابولیک (مبادله دو جزیه ارگانیزه واحد) بین اقتصاد سوسیالیستی و کاپیتالیستی کاملاً بی معنی است زیرا آنها تأثیر اقتصاد کشورها "آردگاه سوسیالیستی" در بازار جهانی کاپیتالیستی دقیقاً همان خارج بودنشان از حوزه عملکرد است. بدین ترتیب آنچه باید مد نظر ما باشد - آنچه که انکشاف اقتصادی در ایران را تعیین می کند - کماکان اقتصاد جهانی کاپیتالیستی است و نه ترکیب جدیدی از اقتصاد کاپیتالیستی و سوسیالیستی.

محصول افزونه اجتماعی (social surplus product) - بخشی از تولید سالانه جامعه که نه توسط تولید کنندگان به مصرف می رسد و نه برای تجدید تولید موجودی وسائل تولیدی. بنابراین دیگر آن بخش از تولید که توسط طبقات حاکمه غصب می شود.

ارزش افزونه (surplus value) - شکل ظهور محصول افزونه اجتماعی در جامعه سرمایه داری. تفاوت میان ارزش جدید ایجاد شده توسط کار در فرآیند تولید و مخارج تولید نیروی کار.

مرحله اول - تکوین وجه تولید کاپیتالیستی

همانطور که اشاره کردیم حرکت سرمایه با انباشت اولیه آغاز می‌شود. در این مرحله پروسه‌های انباشت اولیه سرمایه با همگ‌های متفاوت در حال تحلیل بردن سازمان‌های پوسیده تولیدی در اغلب کشورهای جهان بود. اما چرا این پروسه فقط در چند نقطه معدود جهان منجر به تکوین وجه تولید سرمایه‌داری شد؟

برای آغاز انباشت کاپیتالیستی چند پیش‌شرط لازم است. اولاً، پروسه‌های انباشت اولیه باید اندازه‌گیری‌های سرمایه‌داری در دسترس و متمرکز کرده باشند که برای استفاده از تکنیک‌های مالی‌ترب تولید (و یا درجات بالاتر تقسیم کار با همان تکنیک‌های قدیمی‌تر) کافی باشد. ثانیاً، تولیدکنندگان جدا شده از وسائل تولید (کارگران "آزاد") که تنها راه تهیه معیشت برایشان فروش نیروی کار است باندازه کافی وجود داشته باشند. ثالثاً، توسعه مساعد اقتصاد کالائی چنان شرایطی را ایجاد کرده باشد که پایه‌های مبادی لازم برای تولید کالائی کاپیتالیستی فراهم شده باشد. بنابراین در مرحله اول، برای درک علل ناموزونی همگ انباشت اولیه در نقاط متفاوت جهان که منجر به استقرار وجه تولید جدید در جایی زودتر از دیگر نقاط شد، باید به بررسی شرایط فوق در کشورهای مختلف پرداخت و با توجه به آماده بودن یا نبودن آنها سعی یا کنیدی فرایند انباشت سرمایه را توضیح داد. اما رسیدگی دقیق به این اختلافات در آنگاه انباشت اولیه اینجا هدف ما نیست. * امری که مسلم است اینست که بر اساس یک چنین تحقیقی اثبات شده است که تکوین وجه تولید سرمایه‌داری در اروپای غربی در مقایسه با دیگر نقاط جهان از تسهیلات بیشتری برخوردار بود. با اینکه نتیجه فوق اجتناب‌ناپذیری سبقت‌گیری اروپا را نشان می‌دهد اما برای تشریح مشخص تاریخی استقرار وجه تولید سرمایه‌داری در آنجا در قرن ۱۷ تا ۱۸ کافی نیست. * اختلاف بین سطح انکشاف اقتصادی در اروپا و مناطق دنیای از قرن ۱۶ بابتور یکباره زیاد شد. پروسه‌های انباشت اولیه سرمایه صرفاً در این دوره آغاز نشد که شرایط مساعد یا نامساعد محلی برای توضیح این جهش کیفی بسنده باشد. بطور کلی می‌توان گفت از زمانیکه کار پیشه‌وران برای مشتری و بازار محلی با کار برای بازارهای دور دست جانشین شد و "خریدار" و در نتیجه، "تاجر-بمعنوان یک عامل تولید ضرورت اقتصادی پیدا کرد، دوران انباشت اولیه سرمایه آغاز گشت. اما این دوره بسیار طولانی است. شاید حداقل ده قرن

آنگاه در ایران، جود درونی سازمان تولیدی ناشی از وجه تولید آسیائی سد‌های جیشطری در برابر آمادگی شرایط فوق ایجاد کرده بود. اولاً در برابر قدرت عجیب بورکراسی دولتی ناشی از خصلت "تأفوق طبقه" تی "دولت آسیائی پروسه‌های تمرکز و تراکم سرمایه (ثروت) در دست عناصر مستقل از این بورکراسی شدیداً ضعیف بود (تجارت و شرفندان از ترس دولت همیشه سعی می‌کردند تمام ثروت خود را در یکجا بکار گیرند که مبادی زیاد چشمگیر باشد و در ضمن اگر توسط دولت غصب شد حداقل بخشی از آن دست نخورده بماند). ثانیاً، واحدهای خود-مسند تولیدی شدیداً روستائیان را بزمین پایبند کرده بود و مناسبات سنتی از یکطرف از جدا شدن تولیدکنندگان از این واحدهای تولیدی جلوگیری می‌کرد و از طرف دیگر، بخاطر عدم وجود مالکیت خصوصی بقیاس وسیع، تمرکز وسائل تولید در دست عده‌ای مشکل می‌شد. ثالثاً، و این از همه مهمتر است، بخاطر درهم آمیختگی تولید کشاورزی با صنایع پیشه‌ای در سطح واحدهای تولیدی خود-مصرفی روستائی (انکشاف نیافتن تقسیم کار اجتماعی بین کشاورزی و صنعت بین شهر و ده) که مهمترین وجه مشخصه جامعه آسیائی است، با وجود آزادیات کالائی داخلی چندان رشد نیافته بود که بتواند پایه‌های گسترش انباشت اولیه را بی‌نیازی کند.

* برای این کار می‌توان به کتاب ذیل رجوع کرد:

انجام سرمایه‌ای بهم زند (از طریق کار سخت، صرفه جویی و پس انداز گرفته تا دزدی، کلاه برداری و نزول خواری) و به سرمایه‌داری تبدیل شوند. به عبارت دیگر این دو طرز حرکت سرمایه صرفاً معرف مراحل متوالی تاریخ اقتصادی نیست، بلکه پروسه‌های همگ اقتصادی‌ای را هم بیان می‌کند. البته این انباشت اولیه با گزیده اول تفاوت مهمی دارد. انباشت اولیه سرمایه در مرحله تکوین وجه تولید سرمایه‌داری فقط با سازمان‌های تولید روستایی، در صورتیکه انباشت اولیه در شرایطی که وجه تولید سرمایه‌داری هم اکنون پاک گرفته دائماً در تضاد با سرمایه‌ایست که در سازمان مدرن تولید انباشت شده است و توسط این سرمایه تجدید و تعیین می‌شود.

امروزه درون کشورهای پیشرفته صنعتی پروسه رقابت بین انباشت اولیه و انباشت کاپیتالیستی نقش تعیین کننده‌ای در مسیر انکشاف سرمایه ندارد ولی برای فهم انکشاف اقتصادی کشورهای عقب افتاده و ساختار کنونی اقتصاد جهانی بررسی این رقابت در مرکز تحقیق قرار می‌گیرد. توسعه ناموزون و مرکب اقتصاد جهانی دقیقاً از وحدت دیالکتیک این لحظه‌های متوالی و همگ حرکت سرمایه برمی‌خیزد. ترکیب پروسه‌های ناموزون انباشت اولیه سرمایه با انباشت کاپیتالیستی در مقیاس جهانی. در غالب کشورهای عقب افتاده حتی امروز پروسه‌های انباشت اولیه سرمایه از لحاظ کمی و کیفی نقش قابل ملاحظه‌ای در تعیین انکشاف اقتصادی و اجتماعی ایفا می‌کنند. اما اینکه شدن اقتصاد این کشورها در بازار جهانی و ادغام متابلیک فرایند‌های انباشت اولیه سرمایه در این کشورها با انباشت کاپیتالیستی ناشی از وجه تولید سرمایه‌داری پیشرفته، چارچوب و مسیر مشخص برای حرکت سرمایه در کشورهای فوق تعیین کرده است که به انکشاف اقتصادی آنها حالت مرکب ویژه‌ای می‌دهد. (ترکیب پیچیده مناسبات تولیدی پیشا-سرمایه‌داری، شبه سرمایه‌داری و سرمایه‌داری)

با در نظر گرفتن مطالبی که گذشت، تجزیه و تحلیل انکشاف تاریخی اقتصاد جهانی به چهار مرحله تقسیم شده است که در قسمت بعدی فصل تر (در حدود امکانات این مقاله) بررسی خواهد شد. این چهار مرحله عبارتند از:

- ۱- دوران پیش از انقلاب صنعتی اول (قرن هجدهم) - دوران استیلای سرمایه تجاری
- ۲- دوران پس از انقلاب صنعتی اول تا انقلاب صنعتی دوم (اول-آخر قرن نوزدهم) - دوران استیلای سرمایه صنعتی - عصر سرمایه‌داری رقابت آزاد
- ۳- دوران بین انقلاب صنعتی دوم و سوم (اواسط قرن بیستم) - عصر سرمایه‌داری انحصاری - مرحله "کلاسیک" امپریالیسم
- ۴- از انقلاب سوم صنعتی تا کنون - مرحله نهائی امپریالیسم - بقول آرنست ماندل: دوران سرمایه‌داری پسین

دو مرحله نخست (قبل از پیدایش امپریالیسم) مراحل متوالی پیدایش اقتصاد جهانی کاپیتالیستی را تشکیل می‌دهد و دو مرحله بعدی (پس از پیدایش امپریالیسم) مراحل توسعه آن را. از اینرو توجه بیشتری به دو مرحله آخری مبذول شده تا به دو دوره نخست زیرا برای روشن ساختن محتوی جهانی پروسه صنعتی شدن ایسرا و زیرآفکندن بر ریشه‌های اساسی نگرش‌های نادرست رایج میان مارکسیست‌های ایران درک این دو مرحله ضرورت ویژه‌ای دارد. بدو مرحله نخست در واقع صرفاً از این دیدگاه توجه شده است که به امر فوق گفت کرد.

* اقتصاد جهانی کاپیتالیستی، متمایز از آنچه که بصورت بازار جهانی در عصر سرمایه تجاری وجود داشت. اقتصاد جهانی کاپیتالیستی گسترش یافته از تقسیم کار بین الطلی در اثر توسعه وجه تولید کاپیتالیستی و حکم بر اجزاء ملی خود، در صورتیکه در عصر سرمایه تجاری اقتصاد جهانی (بازار جهانی) صرفاً مجموعه‌ای بود از اقتصادهای ملی (بازارهای ملی) که توسط سرمایه تجاری بیکدیگر مرتبط شده بود.

بدارازا کشید و علیرغم شرایط نامساعد بغیر از اروپای غربی در مابقی اروپا و بسیاری از کشورهای آسیائی و آفریقای شمالی نیز در حال وقوع بود و با اینکه میزان انباشت در اروپای غربی به نسبت دیگر مناطق دائماً افزایش می یافت ولی حتی در قرن ۱۵ اختلاف ایندو در مقایسه با شکاف عمیقی که در قرن ۱۷ ایجاد شد اصولاً ناچیز بود. پس باید عامل دیگری جز شرایط مساعد محلی مسبب این تغییر کیفی باشد.

انباشت اولیه سرمایه در اروپا

امروزه این دیگر يك واقعیت واضح است که در این مرحله تعیین کننده در شکل گیری وجه تولید سرمایه داری در اروپای غربی (قرن ۱۶ و ۱۷) مهمترین عاملی که موجب افزایش کیفی در سرعت انباشت اولیه سرمایه و استقرار و استحکام وجه تولید جدید شد غارت پیگیرانه دنیا توسط بازرگانان و ماجراجویان ("مکتشفین") اروپائی بود. منابع اولیه سرمایه اصولاً همیشه غارت بوده است؛ غارت پیشه وران و دهقانان بومی و غارت کشورهای خارجی. در ایندو قرن غارت جهان توسط کشورهای اروپای غربی (که از موقعیت مناسبی از نقطه نظر کنترل راه های دریائی برخوردار بودند) در مقایسه با دوران قبل و در مقایسه با غارت تولید کنندگان خود این کشورها جهشی عظیم کرد. این غارت چندین شکل بخود گرفت: مبادله نابرابر بر اساس تجارت "عادی" - کسب منافع از مردم بومی - کسب ذخائر فلزات گرانبها - کسب اموال بومیان (دام، زمین و غیره و به بردگی کشیدن خود بومیان)، اشغال گوناگون شپادی و کلاهداری و غیره. غارت مکزیک و پرو توسط اسپانیا، غارت هند توسط انگلیسی ها، غارت اندونزی توسط پرتغالی ها و هلندی ها. باعث انتقال سهم عده ای از محصول افزونته چهار قاره دنیا به اروپای غربی شد و تمرکز معتابیهی ارزش های مصرفی و سرمایه را در چند کشور این قاره ایجاد کرد (سهم عده این غارت هم بعد از يك سری جنگ های اروپائی و تحولات دیگر نهایتاً بدست انگلستان افتاد). محاسبه مفادیر کل غیر ممکن خواهد بود ولی حتی اگر نمونه هایی از این غارت را (که آمارش وجود دارد) جمع بزنیم رقم آرام سرسام آور است: بین سال های ۱۵۰۲ تا ۱۶۶۰ معادل بیش از ۵۰۰ میلیون پزوس طلا* شش های نقره و طلا از آمیکای لاتین به اروپا منتقل شد (ماجراجویان اسپانیائی تمامی فعال های طلای تمدن اینکاها را ذوب کردند و با اروپا آوردند) - امروزه حتی يك سیمه از این تعدن در دست نیست.

سود کمپانی هلندی هند شرقی در دوره ۱۶۸۰-۱۶۵۰ بالغ بر ۶۰۰ میلیون فلورین طلایی شد. سود فرانسوی ها از تجارت برده در قرن ۱۷ بیش از نیم میلیارد livres (واحد قدیم پولی در فرانسه) بود (سود حاصل از کارایی برده ها چندین برابر این رقم است). سود حاصل از کار بردگان در British West Indies در حدود ۳۰۰ میلیون لیره استرلینگ بود.

فقط بین سال های ۱۶۷۵ تا ۱۸۰۰ انگلستان بیش از ۱۵۰ میلیون لیره استرلینگ از غارت هندوستان به جیب زد.

جمع همین چند رقم (بیش از ۱/۵ میلیارد لیره) بتهائی از سرمایه تمام صنایعی که در حدود سال ۱۸۰۰ در اروپا از نیروی بخار استفاده می کردند بهتر است. در سال ۱۷۷۰ درآمد ملی انگلستان

در ضمن این عامل نمی تواند صرفاً خود "انقلاب تجاری" باشد. درست است که "در قرن ۱۶ و ۱۷ انقلاب عظیمی که در تجارت با کشفیات جغرافیائی، وقوع پیوست و توسعه سرمایه تجاری را تسریع کرد یکی از مهمترین عوامل در پیشبرد انتقال از وجه تولید فئودالی به کاپیتالیستی بود." (سرمایه - جلد سوم - ص ۳۳۲)، اما چرا فقط اروپای غربی از این انقلاب سود برد؟

* خال جنگ های "میلیس" که موجب انتقال غنائم عظیمی از اسپانیا به اروپا شد معروف است.

صرفاً ۱۲۵ میلیون لیره بود. در سال ۱۷۹۰ جمع کل سرمایه گذاری اولیه صنایع معدن فلزات اساسی در انگلستان معادل فقط ۶۵۰ هزار لیره بود.

البته تمام ثروت غارت شده صرف تغذیه مستقیم صنایع اروپائی نشد ولی بهر حال با ارتقاء درآمد ها و بالا رفتن مصارف تجملی ثروتمندان و مصارف دولتی تولید کالائی رشد معتابیهی بخود دید و در تحلیل نهائی سهم عده این غارت بدست صاحبین این صنایع افتاد. بدین ترتیب غارت شیوه وار چهار قاره در دوران گسترش تجارتی قرن ۱۶ تا ۱۸ زمینه مساعدی برای انقلاب صنعتی و به پیش افتادن اروپا فراهم ساخت. اما ساله صرفاً سبقت گیری اروپا نبود بلکه سبقت اروپا همراه با واپس افتادگی بقیه دنیا. غارت فوق به جریان های مشابه انباشت اولیه سرمایه در کشورهای دیگر ضربات جبران ناپذیری وارد کرد و موجب شد که گرایش های آرگانیک درونی این کشورها، که در راستای گسترش مناسبات کالائی مشغول تحلیل بردن در بخش مناسبات پیشا سرمایه داری بودند، شدیداً کند و در مواردی حتی متوقف شود. خلاصه اینکه پروسه سبقت گیری اروپای غربی در تکوین وجه تولید سرمایه داری که خود ناشی از ناموزونی پروسه های انباشت اولیه در جهان بود، بنونه باعث شد به هرچه بیشتر این ناموزونی شد. اختلاف بین سطح انکشاف اقتصادی در اروپای غربی و کشورهای دیگر جهان در ایندو قرن کیفیتی جدید بخود گرفت: استحکام شیوه کلی کهنه تولیدی در جهان بقیعت استقرار انحصاری شیوه های نوین تولیدی در چند کشور انگشت شمار اروپائی.

مرحله دوم - سرمایه داری صنعتی

با انقلاب صنعتی قرن هجدهم در انگلستان، دوران گذار از تولید مانیفکتور (کارگاهی) به تولید صنعتی تکمیل می شود و انباشت کاپیتالیستی (سرمایه توسط تولید مستقیم ارزش افزوده از طریق استثمار کار مزدگیر به عامل تعیین کننده ای در حرکت سرمایه تبدیل می گردد). پروسه های انباشت اولیه سرمایه (که البته هنوز گمانان ادامه داشتند) از این پس به همان اندازه که تولید در بخش های مختلف اقتصادی به تولید کاپیتالیستی تبدیل شد، بتدریج تحت الشعاع انباشت کاپیتالیستی قرار گرفت. تولید کاپیتالیستی با استفاده از تکنیک های پیشرفته سطح بارآوری کار بالاتر بتدریج به تنها حوزه عملکرد تولید کالاسی ساده را به زیر سلطه خود کشید، بلکه با انکشاف تقسیم اجتماعی کار،

برای مآخذ آمارها به کتاب زیر رجوع شود

Ernest Mandel, MARXIST ECONOMIC THEORY, pp.443-4

در این رابطه واپس استثنای مهمی است. واپس یکی از کشورهای بود که نه تنها تا حدود زیادی از تجارت (غارت) اروپائی مصون ماند بلکه خود بقوت نیروی دریائی بالنسبه نیرومندش توانست به تاجر و رانگربزرگی در آسیا تبدیل شود. در زمان دریائی واپس دائماً به سواحل چین و کره حمله می کردند و غارت طلا، نقره، مس و دیگر محصولات این مناطق نقش عده ای در انباشت اولیه سرمایه در واپس ایفا کرد. تاجر واپس نیز با کنترل راه های دریائی منطقه از انحصار تجاری قابل ملاحظه ای برخوردار بودند.

فرق ایران با واپس مثال خوبی است. در ایران اساسی ترین جریانی که موجب کند شدن انباشت اولیه سرمایه و بتعمیق اقتصاد در انحلال وجه تولید آسیائی شد، کاهش حجم تجارت خارجی ایران در ایندو قرن بود. با افزایش اهمیت راه های دریائی (که عده ای از همان آغاز اصولاً توسط اروپائی ها گشوده شده بودند و با بدستمال يك سری جنگ و دخالت نظامی کنترلشان بدست آنها افتاده بود) و به خرج شدن راه های زمینی، پروسه انباشت سرمایه تجاری و پولیسی در ایران (که از اوایل دوران صفویه بر اساس رشد تجارت خارجی گسترش قابل ملاحظه ای یافته بود) شدیداً سده و گشت.

بازار ملی و در نتیجه پایه های تولید کالائی را گسترش داد. در جریان رقابت صنایع پیشه ای با صنایع مدرن، از یک طرف تولید کنندگان لیسه-ورانی از مسائل تولیدی جدا شده به کارگرانی که برای امرار معاش به فروش نیروی کارشان وادار می شوند تبدیل می گردند. و از طرف دیگر مسائل تولید خلق پیدا شده به شکل سرمایه در دست سرمایه داران جدید متمرکز می شود. این بنیوه موجب انبساط هرچه بیشتر بازار ملی و تولید کاپیتالیستی می گردد. بدین ترتیب تولید کاپیتالیستی هنگامیکه مستقر شد دائماً در سطح گسترده تری خود را تکرار می کند. انباشت دیالکتیکی این فرآیند که در آن معلول به علت بدل می شود توسط مارکس چنین بیان شده: "با انباشت سرمایه وجه تولید سرمایه داری توسعه پیدا می کند و با وجه تولید سرمایه داری انباشت سرمایه".

اما این وجه حرکت سرمایه - انباشت بر اساس تولید کاپیتالیستی - صرفاً به چند کشور اروپای غربی (و سپس آمریکای شمالی) منحصر شده بود و در دیگر نقاط دنیا جریان حرکت سرمایه هنوز در راستای انباشت اولیه ادامه داشت. آنچه در بالا گفتیم فقط در مورد تأثیر متقابل این دو وجه حرکت سرمایه درون آن کشورهایی بود که انباشت سرمایه از طریق استثمار کارگر از آستانه حداقل لازم عبور کرده و خود را بخانه وجه غالب حرکت سرمایه مستقر ساخته است. رقابت این دو پروسه انباشت سرمایه در سطح جهانی چگونه بود و در انکشاف اقتصادی مابقی دنیا چه تأثیری داشت؟ شیوه تماس این دو در سطح جهانی مانند آن بود که در سطح یک کشور صورت گرفت، اما نتایج آن متفاوت بود و در کشورهای مختلف تأثیرات متفاوتی داشت: باعث تسهیل جریان صنعتی شدن در برخی کشورها و تعویق آن در بقیه شد.

صدور سرمایه

ابتدائی ترین وجه تماس این دو پروسه انباشت سرمایه عبارتست از رفتن سرمایه انباشت شده در تولید کاپیتالیستی به حوزه تولید کالائی خانه و دخالت مستقیم در تولید. از این طریق پروسه جهانی انباشت اولیه تحت کنترل سرمایه داران جدید قرار می گیرد و سرمایه های انباشت شده به دست آنها منتقل می شود. برخلاف نظریه ای که می پندارد صدور سرمایه در عصر سرمایه داری انحصاری آغاز شد، در عصر سرمایه داری رقابت آزاد نیز پدید می آید و فوق وجود داشت. سرمایه های انگلیسی، فرانسوی، بلژیکی و هلندی از همین دوره به بسیاری از کشورهای دیگر راه پیدا کردند. اما خصوصیات این سرمایه صادر را و نتایج اقتصادی آن با عصر امپریالیزم (در این مورد در قسمت بعد بیشتر بحث خواهد شد) تفاوت داشت.

اولین بخش عمده این سرمایه به کشورهایی رفت که جریان صنعتی - شدنشان هم اکنون آغاز شده بود. مثلاً، در اواسط قرن ۱۹ از تقریباً ۳۰۰ میلیون لیبره استرلینگ جمع کل سرمایه گذاری خارجی انگلستان بیش از ۵۰ میلیون در ایالات متحده، ۸۰ میلیون در فرانسه، بلژیک، هلند و روسیه و ۳۵ میلیون در پرتغال و اسپانیا بکار گرفته شده بود. ۲۵ میلیون باقی نیز عمدتاً در ۲ کشور آمریکای لاتین سرمایه گذاری شده بود. بیش از ۸۰ درصد سرمایه صادراتی هلندی به انگلستان و آلمان رفته بود و سهم عمده سرمایه فرانسوی توسط روسیه و ایتالیا جذب شده بود. علت این تمرکز سرمایه خارجی در خود اروپا، بیش از هر چیز، وضع خراب و مسائل اقلیاتی (ترانسپورت و غیره) در آن زمان بود.

ثانیاً، سرمایه خارجی نتوانست پروسه های انباشت سرمایه در کشور وارد کننده را تحت کنترل خود در بیاورد. میزان انباشت سرمایه در کشورهای صنعتی هنوز با آن سطح نرسیده بود که امکان ایجاد کارخانه های تولیدی در نقاط دیگر دنیا را فراهم سازد. در بالا ذکر شد که کل دارائی خارجی انگلستان (سرمایه، سهام و اوراق قرضه دولتی خارجی) تا اواسط قرن ۱۹ (سال ۱۸۵۴) بیشتر از ۲۰۰ میلیون پوند

INDUSTRIAL INVESTMENT, John Dunning (ed.), London 1972, p. 29

۴ سرمایه - جلد اول

نبود. میزان سرمایه گذاری خارجی سالانه انگلستان (که بزرگترین صادر کننده سرمایه بود) در دهه ۸۹-۱۸۸۰ این رقم به ۱۸ میلیون پوند بالغ می شد. ولی حتی اینهم هنوز برای دخالت تعیین کننده در تولیدات خارجی کافی نبود. بخش مهمی از این سرمایه صادراتی اساساً بصورت سرمایه گزایه ای (rentier) استخدام شده بود. و مستقیماً در پروسه های تولیدی شرکت نداشت (عدتاً بصورت وام به دول خارجی). از بخش باقیمانده نیز که بصورت سرمایه مولد بکار گرفته می شد سهم قابل ملاحظه ای در گسترش راه آهن سرمایه گذاری شده بود. ۴۰٪ و اساساً این سرمایه گذاری مولد غالباً بصورت اشتراکی با سرمایه داران محلی و عدتاً تحت کنترل آنها انجام می پذیرفت.

بدین ترتیب، سال های بین ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۰ بمثابة دوران "تفنگ" برای کشورهای بود که در حال آغاز پروسه صنعتی کردن بودند. بورژوازی نوظهور بومی در این کشورها توانست در طی دوره داری دور از "مزاخه" سرمایه خارجی دست به انباشت نامحدودی از سرمایه ملی بزند و زمینه را برای انکشاف "مستقل" سرمایه داری آماده سازد. بازارهای امن داخلی در مواد غذایی، آشنایی و غزازی و غیره موجب شد که در پروسه گسترش بازار ملی و جذب انباشت های اولیه، سرمایه خارجی صرفاً نقش مکمل سرمایه داخلی را بازی کند و در واقع به تسلط بورژوازی بومی بر پروسه های انباشت سرمایه داخلی کمک کند. از اینرو در آینده تپاس پروسه های انباشت اولیه سرمایه داری اروپای شرقی و جنوبی با سرمایه اروپای غربی نه تنها سدی در راه تکوین وجه تولید سرمایه داری و صنعتی شدن این کشورها قرار نداد بلکه آن را تسهیل کرد. ماشین آلات مدرن (سرمایه خارجی) به بورژوازی این کشورها کمک کرد که صنایع پیشه ای را به نفع خودشان از سبیل ببرند. در این رابطه ایتالیا، روسیه و تا حدودی اسپانیا (به شکل دیگری زاین) نمونه های گویائی هستند.

صدور کالا

اما در این مرحله صدور سرمایه شکل غالب روابط اقتصادی بین کشورهای صنعتی شده و مابقی دنیا نبود. وجه عادی تماس بین پروسه های انباشت سرمایه از طریق غیر مستقیم رقابت بین محصولات تولید شده در صنایع مدرن و صنایع پیشه ای صورت می گرفت. مبادله "عادی" کالاهائی که در شرایط بارآوری غالبتری تولید شده اند با کالاهائیکه بر اساس تکنیک های عقب افتاده و بارآوری کار نازل تولید شده اند مبادله ایست نابرابر و بتدریج باعث انتقال ارزش و سرمایه از حوزه عمل کرد تولید کالائی ساده به تولید کاپیتالیستی می گردد و بدین ترتیب پروسه های انباشت اولیه توسط سرمایه انباشت شده بر اساس تولید کاپیتالیستی جذب می شود. در این مرحله از رشد سرمایه داری این شکل تماس - صدور محصولات غربی به کشورهای خارجی - عامل تعیین کننده ساختار اقتصاد جهانی بود. غارت مستقیم چهار قاره البته از بین رفت و کماتان نقش مؤثری در غنی ساختن (توزیع کردن) سریع مارجوهای غربی بازی می کرد ولی اهمیت آن در مقایسه با غارت غیر مستقیم از طریق مبادله نابرابر کالاهای ماشینی غربی با کالاهای دستی بتدریج کاهش یافت. وجه مشخصه اساسی اقتصاد جهانی در این دوره تبدیل دنیا به بازار جذب کالاهای تولید شده در صنایع مدرن اروپای غربی بود. نیاز سرمایه داری صنعتی به بازارهای خارجی (بنا به در

۴۸ * * * ماخذ آمار در کتاب Ernest Mandel, LATE CAPITALISM, London 1975, p. 50

۴۹ + همانجا، ص ۳۴ - در سال ۱۹۱۳ این رقم به ۸۰۰۰ میلیون پوند بالغ می شد.

۴۷ + دلیل تمرکز سرمایه های انگلیسی، فرانسوی و بلژیکی در ایجاد راه آهن خارجی واضح است. گسترش شبکه ارتباطات جهانی پیش شرط ضروری برای گسترش تسلط این سرمایه ها بر بازارهای خارجی بود.

۴۷ * برای توضیح مفصل تر انکشاف اقتصادی این کشورها رجوع شود به فصل چهارم کتاب MARKIST ECONOMIC THEORY و همچنین به صفحات ۵۲ و ۵۳ کتاب LATE CAPITALISM

روشی برای محصولات غیر اطاقی نبود بلکه ارتباط مستقیم با این مرحله از انکشاف نیروهای مولده در کشورهای مرکزی داشت. بررسی اجالی ساختار اقتصادی کشورهای صنعتی شده دلایل آن را روشن می‌کند. در این مرحله که با انقلاب صنعتی در انگلستان آغاز شد و حدوداً تا انقلاب دوم صنعتی اواخر قرن نوزدهم ادامه داشت ساختار صنعتی شکل ویژه‌ای بخود گرفت. می‌توان گفت در این مرحله سرمایه داری صنعتی (که تشکیل آن توسط مارکس مفصلاً تشریح شده است - فصل ۱۵ جلد اول سرمایه) در واقع "تولید ماشین‌آلات کالاهای مصرفی بوسیله ماشین‌آلات ساخته شده توسط دست" بود. صنایع بزرگی که براساس استفاده از ماشین تولید می‌کردند عمدتاً به صنایع کالاهای مصرفی (بخش ۲ در اقتصاد سیاسی مارکس) محدود می‌شد. تولید در بخش تولید "کالاهای سرمایه‌ای" (وسائل تولید - بخش ۱ مارکس) هنوز به معنای دقیق کلمه صنعتی نشده بود. تولید مواد خام گیاهی توسط صنایع "خانگی" روستایی صورت می‌گرفت و در بخش تولید مواد خام معدنی، به‌غیر از رشته‌های تولید آهن و ذغال سنگ، تکنیک‌های تولیدی تماماً به دوران پیشاصنعتی تعلق داشت. تولید ابزار تولیدی (ماشین‌آلات) در پیشرفته‌ترین حالات بیشتر با دوران مانو - فاکتور مطابقت داشت تا با عصر صنعتی.

بنابراین باعث تعجب نیست که طی تمام این مرحله - یعنی حتی تا یک قرن پس از انقلاب صنعتی - ترکیب ارگانیک سرمایه در بخش ۲ (بخش تولید کالاهای مصرفی) بالاتر از بخش ۱ (بخش تولید وسائل تولیدی) بود. این ساختار صنعتی باعث می‌شد که انباشت سرمایه در بخش ۲ سریعتر از بخش ۱ (و بقیعت کند کردن انباشت در بخش ۱) صورت گیرد. از اینرو جهت اصلی نفوذ تولید کاپیتالیستی به کشورهای غیر صنعتی "در حال توسعه" (اروپائی و کشورهای عقب افتاده اساساً شکل صادرات کالاهای مصرفی بخود گیرد. زیرا در تمام این دوره بخش ۲ در اقتصاد کشورهای مرکز (متروپول) غالب بود و هماره که بحران بتاتوی (cyclical) اشباع تولید (overproduction) بوقوع می‌پیوست اصولاً بگونه اشباع محصولات مصرفی مصنوع پدیدار می‌گشت. ته‌ه‌اراه

مقابله با این بحران - بحران‌هایی که موجب انهدام ارزش سرمایه و تحقق نپذیرفتن ارزش اضافی می‌شود - استفاده از بازارهای خارجی است.

تأثیر سرمایه داری اروپائی در جهان

در مورد کشورهای اروپائی‌ای که در آستانه صنعتی شدن بودند، واردات کالاهای ماشینی ایران هم نتوانست ضربه شدیدی به جریان انکشاف اقتصادی آنها وارد سازد و فرآیند صنعتی شدن و تکوین وجه تولید سرمایه داری مستقل را منحرف سازد. مبادله نابرابر مبادی زبانی از محصول افزوده این کشورها را به کشورهای صنعتی منتقل ساخت و در نتیجه پروسه‌های انباشت اولیه آنها را کند کرد. اما میزان این انتقال آنقدر نبود که انباشت مستقل سرمایه توسط بورژوازی بومی این کشورها را بخاطر اندازد. بلکه برعکس، در مقایسه با فشارهای محاسن کالاهای ایران وارداتی می‌چربید. در آن کشورهایی که نیروهای اجتماعی و سیاسی قادر و مایل به جانشینی طبقات کهن وجود داشتند، به همان اندازه که واردات کالاهای ماشینی ایران خارجی تولید سنتی داخلی را از بین می‌برد، در جهت تسبیل کوتاه صنایع مدرن داخلی تحت کنترل بورژوازی بومی جای خالی صنایع سنتی را اشغال می‌کرد.

اصطلاحی که ارنتس مادل بکار برده است.

حتی در صنایع فولاد تا قبل از گش و استفاده از تکنیک Bessemer تولید به‌مقیاس بزرگ امکان نداشت و در سطح کوچک نیز استفاده از ماشین آلات در تولید چندان صرف نمی‌کرد.

در ضمن علت اینکه در این مرحله سرمایه داری اساساً سرمایه داری رقابت آزاد است نیز همین ساختار اقتصادی است. سرمایه حداقل ضروری برای نفوذ در بخش کالاهای مصرفی هنوز با آن اندازه نرسیده بود که امکان پیدایش انحصارات فراهم شده باشد.

کالاهای خارجی در واقع زمینه را برای انکشاف سرمایه داری "سنتی" فراهم ساخت. اضافه بر این، تخصص سریع در بازرگانی خارجی توانست بخش‌های معتدله‌ای از بازار جهانی را برای صنایع جوان این کشورها حفظ کند و سودهای حاصل از این طریق خود بنبوه منبع عظیمی برای انباشت محلی سرمایه توسط بورژوازی بومی شد.

در رابطه با کشورهای "عقب افتاده" (آسیائی، آفریقائی و آمریکائی جنوبی) این جریان غریقی می‌کند. انگره شده این کشورها در بازار جهانی، غیرم شباهت‌های ساختاری با مورد کشورهای "در حال توسعه" اروپائی، نتایج معکوسی ببار آورد و به پروسه‌های صنعتی شدن آنها لطمه زیادی زد. کالاهای ارزان اروپائی صنایع سنتی و پیشه‌ای را ملهم ساخت ولی صنایع بومی نتوانست در هیچ بخش مهمی جانشین آن گردد. صنایع طبقاتی در این کشورها در موقعیتی نبودند که بتوانند از رشد بازار جهانی به نفع انباشت داخلی استفاده کنند. دولت یا تحت انقیاد سرمایه تجاری خارجی درآمده بود یا اینکه بدلیل اجتماعی-سیاسی از ایفای نقش قابلکی برای سرمایه داری مدرن امتناع می‌کرد. از اینرو، این کشورها صرفاً از طریق مغرب انگره شدن در بازار جهانی برخوردار شدند. انکشاف اقتصادی این کشورها در مانع عقب افتادگی سقوط کرد. صنایع سنتی یکی پس از دیگری از بین رفتند، بیکاری و گشکاری شدت گرفت، مهاجرت بیشتر و بیکاریه عاطق روستائی فشار بر زمین را زیاد کرد، محصول افزوده کشاورزی کاهش یافت، نیروی کار ارزان استفاده از تکنیک‌های بهتر تولیدی را در روستاها سدود ساخت، رکود نیروهای مولده در روستا هرچه بیشتر وخیم شد، و این خود بنبوه موجب تضعیف پروسه‌های انباشت اولیه و تکرار مجدد همین تسلسل مغرب گشت. سرمایه‌های تجاری-پولی موجود نیز که نتوانست بودند سهمی از بازار جهانی را به خود منحصر کنند از آنجا که فشار زیاد بر زمین گرایه زمین را بسا برده بود منفعت را در سرمایه گذاری گرایه‌ای در زمین دیدند. به علاوه، تمام این جریان در وضعیتی بوقوع می‌پیوندد که مبادله نابرابر دائماً بخش‌های عمده‌ای از محصول افزوده ناچیز این کشورها را به متروپول

مثلاً، تخصص روستیه در تولید محصولات کشاورزی و سپس نفت، و ژاپن در ابریشم خام و بنج‌های تابیده.

برای شرح فصل ترائین ساله می‌توان به کتاب مادل رجوع کرد. MARXIST ECONOMIC THEORY, p.445-47

مثال عظیمات شرکت هند شرقی (East India Company) در هند و سایر شایه آنقدر معروف است که نیازی به توضیح نداشته باشد. در ایالات بیهار (Bihar) و اریسا (Orissa) این شرکت نه تنها از پرداخت هرگونه مالیات ترانزیت معاف شده بود بلکه بتدریج در تجارت داخلی درون این ایالات هم از پرداخت مالیات امتناع ورزید و حتی خود شرکت از تجارت هندی مالیات می‌گرفت.

مقایسه فرانسه با ایران شاید منظور را روشن تر کند. در فرانسه یکی از اساسی‌ترین منابع انباشت اولیه سرمایه بهره‌ای بود که دولت به بورژوازی تجاری-مالی پرداخت می‌کرد. دولت برای تأمین مخارج روزافزون خود به بورژوازی فرانسه اوراق قرضه می‌فروخت و بورژوازی از طریق دریافت بهره این اوراق سهم عمده‌ای از محصول افزوده اجتماعی را (که از طریق دریافت مالیات - عمدتاً از دهقانان - در دست دولت متمرکز شده بود) در دست خود متمرکز ساخت. در صورتیکه در ایران دربار قاجار خزانه خالی خود را از طریق وام‌های خارجی و اعطای امتیازهای اقتصادی به بورژوازی غریبی پر می‌کرد. یکی از این امتیازات هدیه دادن گمرکات کشور بود. بورژوازی خارجی از این طریق ظرفیت کنترل کل بازرگانی کالا در ایران را در اختیار خود گرفته بود و جریان انباشت سرمایه بومی را به‌شدت در جهت پزگ کردن جیب خود به مصرف ساخت. تجارت ایرانی چه در سطح تجارت جهانی و چه در داخل با از صحنه بیرون رفتند و یا به سنت خدمتکار (مکمل) بورژوازی خارجی درآمدند. اعطای امتیازات بانکی نیز ضربه مغرب دیگری بود. بورژوازی خارجی از این طریق پروسه‌های انباشت اولیه سرمایه پولی را با دست به نیازهای تجاری خود ش‌کرد و به رشد سرمایه‌های مستقل بومی لطمات جبران ناپذیری زد.

منتقل می‌سازد. و این خود محرک دیگری برای تکرار تسلسل است. گفته اند که "فقر فقر می‌زاید" آنچه مثل گویایی برای شرح وضعیت فوق به آنها راه مقابله با این تسلسل شریک افزایش بارآوری کار است (صنعتی کردن) اما سطح بازل بارآوری کار خود بخاطر سطح نیازل استفاده از کالاهای سرمایه‌ای (ماشین آلات صنعتی) در تولید است. برای صنعتی کردن نیاز به تولید اضافی کشاورزی است. اما بخاطر صنعتی نبودن و فشار شدید جمعیت بر زمین تولید کشاورزی حتی قادر به نگهداری خود روستائیان نیست چه رسد به آنکه محصول اضافی نیز تولید کند. در چنین شرایطی واقعاً که فقر فقر می‌زاید. اما غیرمغایب این مشکلات هنوز بر اساس این مرحله از تکامل اقتصاد جهانی هیچگونه مانع ساختاری غیرقابل عبور در برابر پروسه انباشت سرمایه بومی نبود. هنوز امکان اینکه در این کشورهای عقب افتاده برآیند پروسه انباشت اولیه و پروسه انتقال شدن در بازار جهانی، تکوین وجه تولیدی سرمایه داری "منتقل" باشد کاملاً حذف نشده بود. صرفاً زمان درازی لازم داشت. بخاطر سطح پائین رشد سرمایه صنعتی در جهان هنوز امکان اینکه از بالای درزهای این تسلسل سرمایه تجاری بومی دست به انباشت مستقل سرمایه بزند فراهم بود و با استفاده از برخی مزایای محلی و تخصص در برخی محصولات (مثلاً مواد خام گیاهی) حتی شاید می‌توانست بدین بخش از بازار جهانی را هم بخود منحصر کند. زیرا شکل غالب نیازهای سرمایه صنعتی از حدود کنترل بازار گردش کالاها در کشورهای عقب افتاده فراتر نمی‌رفت و بورژوازی متروپول هنوز عمدتاً به قدر و نه مایل به کنترل مستقیم پروسه‌های انباشت سرمایه در کشورهای عقب افتاده بود.

مرحله سوم - امپریالیزم

تغییر از مرحله دوم (سرمایه داری رقابت آزاد) به مرحله سوم (سرمایه داری انحصاری) در کشورهای پیشرفته صنعتی موجب جمعی‌گویی **کیفی** در ساختار اقتصاد جهانی می‌گردد. به معنای دقیق کلمه، اقتصاد جهانی **کاپیتالیستی** اصلاً درآیندوره آغاز می‌شود: ساختار ویژه‌ای از سازماندهی تولید، تجدید تولید و توسعه سرمایه داری در سطح جهانی هم در حوزه زیربنای اجتماعی و هم در سطح رهنمائی، **امپریا-لیزم** هوایی است که مارکسیستها به این نظام جهانی اطلاق کرده‌اند. در این دوره یا وابسته شدن پروسه‌های انباشت سرمایه در سطح جهانی به پروسه تجدید تولید سرمایه کشورهای پیشرفته سرمایه داری و توسعه تقسیم کار بین المللی حاصل از آن، به **بدریج مجبوره** اقتصادهای ملی به بازار جهانی وابسته می‌شود. در کشورهای عقب افتاده امکان انباشت مستقل سرمایه و استقرار دولت‌های سرمایه داری ملی دیگر از لحاظ ساختاری حذف می‌شود. **انکشاف اقتصادی و دینامیزم** باز به طبقاتی در این کشورها منبسط مستقیماً بر اساس شکل مشخص

جهانی که پیرامون ۵۰ سال برخی "مارکسیست" های اروپائی تازه دریافته اند - یعنی پس از آنکه ناتوانی بورژوازی بومی در اجرای این تکالیف دیگر برای همه کس مسلم شده است، حتی برای خود بورژوازی! آنها تحت عناوین نادرستی از قبیل "بلجیده شدن بورژوازی ملی" و اصطلاحات ریزینوینستی مانند "سرمایه داری وابسته" - رویزینوینستی نه معنای مافوقینستی کلمه بلکه بمعنای دقیق لنینیستی آن - رویزینو- نیستی از این لحاظ که گویا در شرایط امپریالیزم سرمایه داری غیروابسته ("ملی") هم امکان دارد اینها فراهم می‌کنند که **امپریالیزم یعنی سرمایه داری معاصر**، یعنی **شکل شکن** سرمایه داری در این مرحله از رشد نیروهای تولید. اعتقاد به سرمایه داری غیروابسته و یا دگرگونی غدا امپریالیستی در خارج چوب روابط تولیدی و مالکیتی سرمایه داری معاصر را رد می‌کند است که امید به بازگشت اقتصاد اصلی است (مثلاً در مصر انریزی) اما خرد بورژواهای رمانتیک ایرانی هنوز چشم براه ظهور مجدد "سرمایه داری ملی" ("جمهوری ملی") نهسته اند. باین ارزیابی نیست این ذات خرد بورژوازی است. ایران بر اینست که این نوعیات بعنوان **مارکسیزم** قالب می‌شود.

پرونده اقتصادی-سیاسی آنها با نظام جهانی امپریالیستی همبسته می‌گردد. تغییر نقش اساسی تولید اجتماعی در کشورهای عقب افتاده در جهت تکمیل نیازهای تولید کاپیتالیستی در کشورها پیشرفته، ساختار تولیدی پیچیده‌ای در آنها ایجاد می‌کند که با دوران گذشته تطابق کیفی دارد. بخشهایی که در دو مرحله قبلی در اثر تلاش با "تدن" غنی پس رفته بودند اینک با بخشهای توسعه یافته‌ای که فعالیتشان متعادل به بازار جهانی وابسته از آن است توأم می‌شود. فاسیون انکشاف با موزون و مرکب در این دوره واقعاً "شکوفه" می‌شود. عقب افتادگی "عادی" به عقب افتادگی توأم با وابستگی تبدیل می‌گردد. وابستگی‌ای که خود باعث تشدید هرچه بیشتر رفتگی است. این نظام جهانی برآیند روند های انحصار بین المللی سرمایه داری است که درآیندوره بخاطر مرحله مشخص از تراکم و تمرکز سرمایه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری شدیداً افزایش پیدا می‌کند. این مرحله از انکشاف سرمایه داری با از بین رفتن رقابت آزاد و پیدایش انحصارات عظیم مصادف است. انگیزه توسعه طلبی جهانی سرمایه داری و در نتیجه، امپریالیزم مطالبه یک سیستم اجتماعی-اقتصادی، در تحلیل نهائی از در منطق اساسی اقتصادی سرمایه داری انحصاری سرچشمه می‌گیرد. منطق **اشباع انباشت و منطق سود افزونه**، از اینرو، برای درک دینامیک رشد امپریالیزم و عواقب آن از دیدگاه انکشاف اقتصادی کشورهای عقب افتاده باید مفهوم این دو پدیدار و طل افزایش اهمیت آن در این مرحله از رشد سرمایه داری بررسی شود.

طل جهانی شدن سرمایه داری

دینامیک جریان انتقال از سرمایه داری رقابت آزاد به سرمایه داری انحصاری فاکتورین مطالب زیادی از طریق مارکسیست ها منتشر شده است و با احتمال قوی خواهند با حد آغل بخش مهمی از آن آشنائی دارد. از اینرو تا جائیکه ارتباط مستقیم با بحث ما نداشته باشد از توضیح کناری آن خود داری می‌کنیم و خواننده را به منابع فوق رجوع می‌دهیم. اینجا **گفت** اشاره کنیم که در اثر تمرکز و تراکم سرمایه کنترل تعدادی از بخش های مهم تولیدی در بزرگترین کشورهای سرمایه داری به دست تراست های نیرومندی می‌افتد. سازمانهایی که دیگر صرفاً سازمانهای تولیدی نبودند بلکه بطور مستقیم با سائل تحقق ارزش محصولات تولید شده (فروش کالا) نیز ارتباط داشتند. بسبب این تمرکز و تراکم سرمایه تعداد شرکت هایی که تولیداتشان (در رشته‌ای) سهم عده بازار را ارضاء می‌کرد، کاهش یافت. بعبارت دیگر، تعداد **رقبای اساسی** در هر بخش مشخص اقتصادی کم شد. بدین ترتیب رقابت آزاد یا کاملاً از بین می‌رود یا شدیداً محدود می‌شود. این البته بدین معنی نیست که رقابت از بین می‌رود: رقابت آزاد به شکل جدیدی از رقابت تبدیل می‌شود. در عصر رقابت آزاد رقابت بین سرمایه داران برای تحقق ارزش افزونه عمدتاً شکل "جنگ قیمت ها" ظاهر می‌شد. در عصر سرمایه داری انحصاری رقابت قیمت ها با **فیکس کردن قیمت ها** جایگزین

اشباع انباشت - over-accumulation - حالتی است که مقدار معتدله بهی از سرمایه "اضافی" در اقتصاد پدیدار شود. سرمایه‌ای که نمی تواند با نرخ متوسط سود معمول که صاحبین سرمایه توقع دارند بکار گرفته شود.

سود افزونه - surplus profit - عبارتست از تمام سودهایی که اضافه بر میزان متوسط سود دریافت شده است.

جزوه لنین، "امپریالیزم عالیترین مرحله سرمایه داری" جمع بندی جامعی از کلیه گرایشهایی که منجر به انحصاری شدن سرمایه داری شد در اختیار خواننده علاقمند به مطالعه بیشتری گذارد. همواره این جزوه مطالعه کتاب ذیل نیز مفید خواهد بود.

NEW DATA FOR LENIN'S IMPERIALISM, E. Varga & L. Mondelichon (eds), New York 1940.

در ضمن فصل ۱۲ کتاب "تئوری اقتصادی مارکسیستی" ارست واندل هم به فهم ساله کمک زیادی خواهد کرد.

می شود. بطور کلی در هر بخشی از تولید که انحصاری شده است قیمت ها بطور شیوه واری از ارزش بیشتر می گردد. از این طریق سرمایه دار انحصاری (بشر سرمایه دار غیر انحصاری) سود افزوده ای اضافه بر نرخ متوسط سود بدست می آورد. در کوتاه مدت این عمل البته سود سرمایه دار را افزایش می دهد و در نتیجه انباشت سرمایه تسریع می شود. اما کنترل بازارها و قیمت ها در واقع مستلزم کنترل سخت میزان رشد تولید است. در نتیجه تمامی سودی که از این طریق چسب آمده است نمی تواند در همان بخش انحصاری شده مجدداً سرمایه گذاری شود. زیرا در این صورت در این بخش ظرفیت اضافی تولید و در نتیجه کاهش شدیدی در نرخ سود ایجاد خواهد شد. بدینسان در این مرحله سرمایه دار انحصاری با پدیدار اشباع انباشت سرمایه (بمنزله شکل ویژه ای از تشدید تضاد های دینوی سرمایه داری) روبرو می شود. سرمایه های "اضافی" که در تولید نمی تواند شرکت کنند، سرمایه "سرگردان" در جستجوی بخش های جدید سرمایه گذاری. اما پدیدار کسب سود افزوده از طریق مکانیزم تجدید توزیع ارزش افزوده و پیدایش سرمایه "اضافی" مختص سرمایه داری انحصاری نیستند و بخودی خود دینا میزوم رشد امپریالیزم را توضیح نخواهند داد. در مراحل پیشین نیز هر دو وجود داشتند. پس اهمیت آنها در تعیین ویژگی این دوره چیست؟ کیفیت ویژه ای که رابطه اقتصادی کشورهای پیشرفته را با اقتصاد جهانی در این دوره از مراحل قبل متمایز می سازد نمی تواند صرفاً بروز این پدیده ها باشد. ویژگی مشخص دقیقاً ناشی از اهمیت خصوصی است که این دینا پدیده هم بخاطر این مرحله از تمرکز و تراکم سرمایه (ارتباط آنها با این مرحله از انکشاف نیروهای مولد) و هم بخاطر ساختار مشخص تمرکز و تراکم سرمایه (ارتباط آنها با شکل انحصاری سرمایه) پیدا می کنند. تنها بر اساس بررسی هر دو جنبه این ویژگی است که می توان وجوه مشخصه امپریالیزم را در این دوره هم در عکاسه با دوران پیشا امپریالیزم و هم در عکاسه با مراحل بعدی انکشاف خود شناس کرد. بسیاری از اشکالات و اشتباهات موجود در رابطه با "نظری های امپریالیزم" از بی توجهی به همین امر ساده سرچشمه می گیرد. بجای اینکه امپریالیزم بخانه یک واقعیت تاریخی در حال انکشاف شناخته شود به شکل یک مفهوم تجزیه فوق تاریخ تعریف می گردد. یک سری خصوصیات انتزاعی "سرمایه داری انحصاری" که غالباً بصورتی ناقص از مرحله مشخصی از انکشاف جدا شده اند چارچوب همیشگی "تعریف" مراحل دیگر انکشاف می شوند. از اینرو باید در نظر گرفتن این مسائل باید به بررسی دقیقتر تضاد های سرمایه داری انحصاری بپردازیم.

حذف رقابت قیمت ها توسط قیمت های قراردادی صرفاً یک نتیجه مکانیکی کاهش رقابت در یک بخش مشخص اقتصادی نبود، بلکه نتیجه تمرکز قدرت اقتصادی در شرایط ویژه ای از انکشاف نیروهای مولد بود. شرایطی که منجر به جهش ناگهانی در جهت افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه شده بود. افزایش شدید سرمایه گذاری ثابت. بی دلیل نیست که آغاز عصر امپریالیستی با انقلاب تکنولوژیک دوم عصاد می شود (استفاده از برق بجای بخار بخفوان نیروی محرکه، استخراج نفت، تولید موتورهای تحریک داخلی). بسبب این انقلاب صنعتی بخشی از (بخش تولید کالا های تولیدی) از تولید ماشین موتورهای بخار به تولید ماشین موتورهای برقی پرداخت و خود این جریان بتنهائی تقریباً تمامی فرآیند تولید را در این بخش تغییر داد. بدین ترتیب ترکیب ارگانیک سرمایه در بخش اشدیداً افزایش یافت. در ضمن جذب ها در هر طبقه سرمایه در اثر توسعه نهاد ساختن راه آهن و صنعتی شدن و سهم تولید نیز ترکیب ارگانیک را هرچه بیشتر بالا برده. پسود در بخش (تولید کالا های مصرفی) ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش قابل ملاحظه ای نیافت ولی بهر حال عموماً ترکیب ارگانیک سرمایه یعنی میزان متوسط اجتماعی ترکیب ارگانیک (افزایش ناگهانی معتدیهی بخود دید. این جریان منجر به گرایش شدیدی در کاهش نرخ متوسط سود شد. شدنی که در عکاسه با ادوار پیشین بطور کیفی تغییر پیدا کرده بود. بنابراین، در این دوره رقابت بین سرمایه داران برای تصاحب سود افزوده اهمیت ویژه ای یافت. دلیل اساسی و عینی تعیین قیمت ها و از بین بردن رقابت در بازارهای انحصاری نیز همین نیاز شدید سرمایه داران به طابع سود افزوده است که در این مرحله از تمرکز و تراکم سرمایه بصورت کلیه سخت سود های افزوده انحصاری پدیدار می گردد.

تحت شرایط تولید کالای تعمیم یافته (کاپیتالیزم) در هر سطح مفروض از بازده تولید فقط دو منبع اضافی سود برای یک شرکت سرمایه دار (منحطه انحصارات بزرگ) موجود است: ۱. آردیاد نرخ ارزش افزوده (افزایش استثمار کارگر) و تجدید توزیع ارزش افزوده (بشر سرمایه داران دیگر). افزایش نرخ ارزش افزوده البته نقش مهمی در دینا عک امپریالیزم ایفا می کند. در این دوره، فاشیزم و جنگ ابزار مهمی برای افزایش د هشتتاک میزان استثمار طبقه کارگر بوده است. اما بطور کلی بدلیل متعدد سیاسی و اقتصادی (مثلاً، قدرت سازمان یافته طبقه کارگر) در عکاسه با میزان افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه، امکان آردیاد بصری ارزش افزوده بسیار محدود بود و بخشی می توانست تأثیرات انقلاب دوم صنعتی در کاهش نرخ متوسط سود را خنثی سازد. درون کشورهای امپریالیستی در حالات عادی (دیکراسی بورژوازی) کارگهی آن بعنوان منبعی برای سود افزوده انحصاری محدود شده بود. بنابراین منبع اصلی داخلی این سود های افزوده فقط می توانست از تجدید توزیع ارزش افزوده میان خود سرمایه داران تأمین شود. پسود بخش های انحصاری شده و بخش های دیگر، اما کاربرد این مکانیزم محدود محدودیت های صعب العبوری در راه توسعه انحصارات و رشد سود افزوده انحصاری قرار می دهد. جمع کل ارزش افزوده ای که میان سرمایه داران تقسیم می شود ارتباط مستقیم با پروسه تولید دارد و در هر مرحله توسط آن تعیین شده است. بنابراین، تطویر میان سرمایه داران انحصاری و نرخ متوسط سود فقط هنگامی چشمگیر است که تعد ادواعت بخش های انحصاری شده هنوز چندان زیاد نباشد. خود جریان رشد انحصارات بطرز اجتناب ناپذیری منابع تغذیه انحصارات را از بین می برد. زیرا آنبوه ارزش افزوده تولید شده در بخش های غیر انحصاری دائماً کاهش می یابد. به سخن دیگر، با بزرگ شدن هرچه بیشتر انحصارات منابع داخلی سود افزوده انحصاری خشک می شود. اینجاست که بالقوه انگیزه بهره دنی برای توسعه طلب جهانی امپریالیزم ریشه دوانده است. جستجوی سخت طابع جدید خود افزوده انحصاری در اقصی نقاط جهان. بجزان اشباع سرمایه نیز ابزار لازم علی ساختن این توسعه را در اختیار می گذارد.

صدور سرمایه در عصر امپریالیزم

بحران اشباع انباشت در این مرحله خصلت ویژه ای دارد و راه حلی خاص خود را. راه قرارگیری سرمایه داری از این شکل اجتناب ناپذیر اشباع سرمایه نابود کردن بخشی از ارزش سرمایه از طریق بحران اشباع تولید بوده است. با از بین رفتن بخشی از سرمایه بی ارزش شدن همان مقدار قبلی ارزش افزوده اینکه مابقی سرمایه را قادر به کسب نرخ سود بالاتری می کند. با افزایش نرخ سود، سرمایه را کسب دوباره به شرکت در تولید برانگیخته می شود و در نتیجه تولید ارزش افزوده ارتقا می یابد. در عصر امپریالیزم نیز این مکانیزم کلان مسلم می کند. اما این نهادام ها در ارزش سرمایه پاسخ به بحران همیشگی اشباع انباشت بود. در عصر سرمایه داری انحصاری ما اضافه بر این بحران های ثانوی با پدیدار همیشگی انباشت اضافی روبرو هستیم که از خود تمرکز و تراکم انحصاری سرمایه بر می خیزد و بطور کیفی با پدیدار دوره ای مشخص کننده تمام ادوار انکشاف سرمایه داری تطویر دارد. تنها راه حل بحران همیشگی اشباع انباشت سرمایه در عصر امپریالیزم (Entwertung) - این پروسه بدو شکل عکاسه ظاهر می شود. ۱. بسبب کاهش ارزش کالا ها، بهر چه وسائل تولید سرمایه بکار گرفته شده در این کالا ها "کم ارزش" می شود. ۲. ثانویاً در نتیجه ورشکستگی سرمایه داران بخش عده ای از ارزش سرمایه نابود می شود. این سرمایه بخشی از آنبوه سرمایه اجتماعی است که در نتیجه بخشی از ارزش کلش را از دست می دهد.

۱. **Entwertung** - این پروسه بدو شکل عکاسه ظاهر می شود. ۱. بسبب کاهش ارزش کالا ها، بهر چه وسائل تولید سرمایه بکار گرفته شده در این کالا ها "کم ارزش" می شود. ۲. ثانویاً در نتیجه ورشکستگی سرمایه داران بخش عده ای از ارزش سرمایه نابود می شود. این سرمایه بخشی از آنبوه سرمایه اجتماعی است که در نتیجه بخشی از ارزش کلش را از دست می دهد.

۲. **Entwertung** - این پروسه بدو شکل عکاسه ظاهر می شود. ۱. بسبب کاهش ارزش کالا ها، بهر چه وسائل تولید سرمایه بکار گرفته شده در این کالا ها "کم ارزش" می شود. ۲. ثانویاً در نتیجه ورشکستگی سرمایه داران بخش عده ای از ارزش سرمایه نابود می شود. این سرمایه بخشی از آنبوه سرمایه اجتماعی است که در نتیجه بخشی از ارزش کلش را از دست می دهد.

شد. با بهیاءت دقت، صدور سرمایه و کالا هائی که توسط اینسین سرمایه ابتیاع می شد، مانند راه آهن، لوکوموتیو، تسهیلات بندری و غیره. یعنی عمدتاً تسهیلات زیربنائی (برای تسهیل و آسان کردن صدور مواد خام).

تولید مواد خام در کشورهای عقب افتاده

اما چرا این سرمایه صادراتی در تولید مواد خام معدنی و گیاهی متمرکز شد؟ پاسخ صحیح باین سؤال اهمیت دارد زیرا اشتباه رایج دیگر درباره مشخصات امپریالیزم از ناآشنائی با این مساله برمی خیزد. بسیاری از "نظری هائی" موجود از این فرضیه شروع می کنند که امپریالیزم باید همیشه در کشورهای عقب افتاده فقط در تولید مواد خام سرمایه گذاری کند. منطق درونی اغلب این تئوریها بآنجا کشیده می شود که اساساً درکشان از امپریالیزم به یک توطئه سرمایه داری غربی برای عقب افتاده نگه داشتن کشورهای عقب افتاده تقلیل پیدا می کند. توگوشی امپریالیستها نقشه کشیده اند که چگونه با محدود کردن فعالیت اقتصادی کشورهای عقب افتاده به تولید یکی دو ماده خام (با اصطلاح "تولید تک ماده ای") آنها را زیر تسلط خود نگه دارند. از اینرو هنگامیکه با پدیدار سرمایه گذاری امپریالیستها در بخش های جدید (کالا های مصرفی، کالا های واسطه ای و حتی در برخی موارد کالا های سرمایه ای) مواجه می شوند، انگشت بدهن به "نظری پردا-زی هائی" که نمونه های ایرانی را در بخش پیش رو می گردیم می افتند. برخی نتیجه می گیرند امپریالیزم "عقب نشینی" کرده است. البته بدلیل "باززات اردوگاه سوسیالیستی، بسرکردگی اتحاد جماهیر شوروی با بدلیل "باززات خلق های دنیای سوم علیه امپریالیسم"، و باز همه "ظرفانه تر"، بخاطر "عده شدن تضاد بین بورژوازی کمزادور و قوت امپریالیزم" (۱)، برخی می گویند اصلاً "دروغ" است. "مانور" است. "توطئه جدیدی برای سرخ شعارهای ترقیخواهانه جنبش خلق" است. "منطقی" تران هم نتیجه خواهند گرفت که "رژیم ضد امپریالیست شده" و "در جهت دفاع از منافع ملی" گام برداشته است. مساله ای که همه فراموش می کنند اینست که نه تنها صدور سرمایه بغضبان راستای عده حل اشباع انباشت بلکه همچنین تولید مواد خام در کشورهای عقب افتاده توسط این سرمایه صادراتی، هر دو ناشی از این مرحله مشخص از تمرکز و تراکم سرمایه است و نه از "تعریف" امپریالیزم. سرمایه صادراتی مطابق با نیازهای مرحله ای سرمایه داری ناچار بود که در کشورهای عقب افتاده در تولید مواد خام متمرکز شود. این به و معنی است. اولاً، اساساً یکی از غل اصلی صدور سرمایه به کشورهای عقب افتاده خود نیاز شدید سرمایه داری به مواد خام ارزان بود. ثانیاً، سرمایه خارجی در کشورهای عقب افتاده بنا به شرایط اقتصادی آن دوره و بخاطر غل حرکتش در هیچ رشته ای غیر از تولید مواد خام نمی توانست بکار گرفته شود.

از یک طرف نیاز امپریالیزم به مواد خام ارزان در این مرحله کیفیت ویژه ای پیدا کرده بود. در وجه تولید سرمایه داری با ارتقاء روزافزون سطح بارآوری کار انبوه کالا هائی که توسط مقدار مشخصی از ابزار تولیدی و کار ایجاد می شود دائماً در حال افزایش است. از اینرو سهم سرمایه متغیر و استهلاك بخش "ثابت" سرمایه ثابت (ماشین آلات) در ارزش کالا ها کاهش پیدا می کند در صورتیکه سهم بخش "در گردش" سرمایه ثابت (مواد خام) بالترتیب زیاد می شود. این مساله بخصوص پس از انقلاب دوم صنعتی و ارتقاء عظیم سطح بارآوری کار ناشی از آن، برای سرمایه داران عده می گردد. بهیوه در بخش ۱ که همانطور که در بالا اشاره کردیم اصولاً پایگاه اصلی وقوع بحران اشباع سرمایه است. بدین ترتیب سرمایه داران این بخش ناگزیر است بدنبال ارزان کردن تولید مواد خام دست به تولید کاپیتالیستی مواد خام بزنند. در نتیجه سرمایه صادراتی که بخش عده آن از منابع اشباع شده بخش تولید کالا های تولیدی تأمین شده است، با انتقال کالا های "اضافه ای" این بخش (راه آهن و جرثقیل و غیره) به کشورهای عقب افتاده زمینه را برای سرمایه گذاری در تولید، استخراج و حمل و نقل از آن مواد خام تولید شده آماده می سازد.

جستجوی همیشگی دیوانه وار محیط های جدید سرمایه گذاری است. در درجه نخست، با در نظر گرفتن بحران همگام خالی شدن ذخایر داخلی سود افزونه انحصاری، این بمعنای صدور سرمایه است که برای مدت درازی نتیجه اصلی اشباع انباشت بود، اما بهیوجه تنها راه پاسخ باین بحران نیست. یکی از رایج ترین اشتباهات در کاربرد نظری امپریالیزم از تفهیم این مساله ناشی می شود. هر کسی که دست بکم برده و درباره امپریالیزم و ایران در دوره اخیر مقاله ای نوشته این فرض را قبول شده قلمداد کرده که وجه مشخصه اصلی امپریالیزم صدور سرمایه (آنهم صدور به کشورهای عقب افتاده) است. بدین ترتیب، آنها که نگرش پیگیرتری داشته اند، تصور کرده اند که اگر در هر مرحله شکل ویژه صدور سرمایه امپریالیستی بایران را بررسی کنند و بر این اساس از اهداف ویژه سرمایه صادراتی رابطه شخصی ایران و امپریالیزم را نتیجه گیرند، بخوبی خود کار دینامیزم تعیین کننده در انکشاف اقتصادی بخش های وابسته را هم درک کرده اند. در صورتیکه صدور سرمایه نه تنها صرفاً یکی از راه های مقابله با این بحران همیشگی است بلکه چنانکه در بخش های بعدی مشاهده خواهیم کرد در مراحل بعدی حتی می تواند اصولاً طبقه اصلی نباشد. باین مساله دوباره باز خواهیم گشت. اینجا کافست ذکر کنیم که تصرف بخش های غیر انحصاری و انحصاری کردن آنها، نوآوری های شتابان تکنولوژیک ("انقلاب" دانش در وسائل تولید) و توسعه "بازارهای اغافنی" (توسعه اقتصاد جنسی، بخش خدمات و کارهای اجتماعی) اینها همگی در این محتوی حائز اهمیت شده اند و گویا هر چه بیشتر تعیین کننده ای بر دینامیزم رشد امپریالیزم و انکشاف اقتصادی کشورهای عقب افتاده داشته اند.

گذشته از رابطه مستقیم صدور سرمایه با انگیزه مقاومت ناپذیر سرمایه داری انحصاری در دست یافتن به منابع خارجی سود افزونه انحصاری، اهمیت این راه حل بحران انباشت اضافی در ضمن از ساختار صنعتی ویژه مطابق با این مرحله از انکشاف نیروهای مولد بر می خیزد. صلت بخصوص ابزار تولیدی تولید شده در بخش لجین بود که مطابق با سفارش تولید می شدند و نه برای یک بازار نامعلوم. در نتیجه ظرفیت تولیدی کارخانه ها برای پاسخ به حداکثر سفارش تنظیم شده بودند. اما از آن زمان که شعبه های مهم صنعتی در کشورهای بیرونی داری یا ماشین آلات صنعتی مدرن تجهیز می شوند، کل ظرفیت تولیدی بخش ۱ (که بر اساس نیازهای بیشتری توسعه یافته است) دیگر قابل استفاده نیست. این ظرفیت اضافی علی الخصوص در صنایع سازنده تسهیلات زیربنائی شدت محسوس بود. عده تا راه آهن، لوکوموتیو، وسائل بارگیری (جرثقیل و غیره). این امر یکی از غل عده پیدایش دوران رکود طولانی اقتصادی سال های ۹۳-۸۷۲۱ در کشورهای سرمایه داری بود. از اینرو در این دوره مقادیر روزافزونی از ارزش افزونه تحقق یافته در بخش ۱ (و سهم معتدله ای از ارزش افزونه تولید شده در بخش ۲ ولی عقب شده توسط بخش ۱) دیگر نمی توانست مجدداً سرمایه گذاری شود. بنابراین، اگر در دوران قبلی بحران سرمایه داری بشکل اشباع تولید در بخش ۲ پدیدار می شد، در بخش آخر قرن ۱۹ بحران اشباع تولید بخصوص شکل اشباع سرمایه در بخش ۱ را بخود می گرفت. نتیجه منطقی این پدیده، تغییر شکل پورش توسعه طلبانه سرمایه داری بود. اگر در دوران قبلی پاسخ به اشباع تولید در بخش ۲ صدور کالا های مصنوعیه مناطق پیشا سرمایه داری بسود در آینده صدور سرمایه اضافی بخش ۲ حامل اساسی انگیزه گسترش

اینجا لازم بتذکر است که بر اساس آنچه قبلاً گفتیم ترکیب ارگانیک سرمایه در بخش ۲ چندان افزایش پیدا نکرد. حتی با گسترش بالنسبه جامع نظریه انقلاب دوم صنعتی در این بخش صرفاً ماشین های بخار قبلی یا موتورهای جدید برقی تعویض شدند که البته نمی توانست باعث تغییر عده ای در سرمایه ثابت شود. از اینرو برخلاف دوره قبلی که ترکیب ارگانیک سرمایه در بخش ۲ بالا تر از بخش ۱ بود، در این دوره اول مساوی شدند و سپس بتدریج بخش ۱ پیشی گرفت. در نتیجه برعکس انباشت سرمایه در این بخش بسیار تعیین کننده تر شد و مقادیر زیادی از ارزش افزونه سرمایه داران بخش ۲ از طریق مکانیزم مساوی نرخ سود به بخش ۱ منتقل می شد. اصولاً انحصارات عده نخست در بخش ۱ پیدا شد تا در بخش ۲.

از طرف دیگر، انگیزه صدور سرمایه دست رسمی به خارج می شود افزونه انحصاری بود و این در تحلیل نهائی در این مرحله فقط می توانست از طریق تولید مواد خام تحقق یابد. چنانکه قبلاً اشاره کردیم دو منبع عده سود افزونه انحصاری در مستعمرات عبارتند از: سطح پائین ترکیب ارگانیک سرمایه و سطح بالای میزان استثمار نیروی کار کمتر از ارزشش فروخته می شود و نرخ ارزش افزوده مطلق بسیار بالا است. اما این بحثهایی دلیل سرمایه گذاری خارجی در مواد خام معدنی و گیاهی نیست. درست است که در مقایسه با صنایع سبک و سنگین متروپول ترکیب ارگانیک سرمایه در تولید مواد خام کشورهای عقب افتاده بسیار کمتر است و در نتیجه سرمایه گذاری در این بخش نرخ سود به مراتب بیشتری حاصل می کند، ولی این بحث عیناً برای برخی بخش های کالا های مصرفی نیز صادق است. پس چرا در این دوره سرمایه خارجی در این کشورها توجه چندانی به بخش های دیگر نمی کند؟ دلیل بسیار ساده است: برای دسترسی به سود افزونه سرمایه دار باید نخست بتواند ارزش افزوده نهفته در کالا را استخراج دهد. به عبارت ساده تر باید بازار فروش داشته باشد. ولی در این کشورها بازار داخلی بخاطر تماس در مراحل پیشین با سرمایه تجاری غنی و واردات محصولات خارجی، شدیداً متعصب شده بود. بنابراین سرمایه خارجی نمی توانست (نه اینکه نمی خواست) برای بازار داخلی تولید کند و ناچار بود که تولید را متوجه خود بازارهای متروپول سازد. چنانکه اشاره شد بدلیل نیاز ویژه متروپول، در این رابطه سودمندترین رشته تولید مواد خام بود.

تقسیم کار بین الطلی

این جریان صدور امپریالیستی سرمایه به کشورهای عقب افتاده از نقطه نظر انکشاف اقتصادی آنها بتأیی به مراتب مخرب تر از دوران پیشین به نبال داشت. بقول مائیل "این دیگر 'توپخانه سبک' کالا - های ارزان نبود که کشورهای عقب افتاده را زیر آتش گرفته بود بلکه 'توپخانه سنگین' کنترل منابع سرمایه." در عصر سرمایه داری رقابت آزاد سرمایه داری غنی بازار گردش کالاها را در کشورهای عقب افتاده بتدریج به زیر کنترل خود گرفت و صنایع سنتی را نابود کرد. اما نتوانست پروسه های مستقل انباشت سرمایه را در این کشورها از بین ببرد. در این دوره، برعکس، هرگونه انباشت مستقل سرمایه داری را متوقف ساخت و پیشه وران و صنعتگرانی را که در دوره پیشین خانمان ساخته بودند اینک با دستمزدهای ناچیز بعنوان کارگر در صنایع مواد خام خود استخدام کرد. این تسلط سرمایه خارجی بر بازار سرمایه داخلی در کشورهای عقب افتاده به نوعی انکشاف اقتصادی منجر شد که باعث تجدید عقب افتادگی در بخشهای عده اقتصادی و توسعه چند بخش مهم اقتصاد متروپول گشت. سرمایه وارداتی بخشی از منابع محلی موجود برای انباشت سرمایه را بخود جذب کرد و در بخش های وابسته به متروپول تحت قیومت خود بکار انداخت. مابقی را نیز بآن بخش هایی سوق داد که پایگاه گسترش عقب افتادگی شدند. بدین ترتیب سرمایه داخلی یا تحت کنترل مستقیم سرمایه خارجی قرار گرفت یا خدمتگاران شد (تجارت خارجی، خدمات نمایندگی برای شرکت های خارجی و غیره) و یا به حجاب افراطی (زمین بازی، نزول غواری، "خدمات" لومین از قبیل قمار، فساد، لائاری، گانگستریزم و غیره) در نتیجه، ورود سرمایه امپریالیستی به تنها موجب تسهیل پروسه های انباشت اولیه و توسعه مناسبات سرمایه داری نشد بلکه خود یکی از عوامل اساسی در استحکام مناسبات کهنه بود. در دوران پیشین - امپریالیستی متمرکز در تولید و صادرات برخی مواد خام و غذائی توسط بورژوازی بومی، مقدمات سرنگونی مناسبات پیشا سرمایه داری را در روستا بتدریج (هرچند که بسیار آهسته) آماده می ساخت. اما در این مرحله، اتحاد سیاسی و اجتماعی بین امپریالیسم و الیگارشی های محلی منجر به متحد شدن مناسبات کهنه در روستا و محکم شدن طبقات حاکم قدیمی شد. این جریان بخش عده جمعیت روستائی را از حوزه تولید کالا و اقتصاد پولی بدور نگهداشت و در نتیجه فزایش گسترش بازار داخلی شدیدا محدود گشت.

البته از دیدگاه ارتباط کشورهای عقب افتاده با کشورهای پیشرفته صنعتی تنها تفاوت میان عصر امپریالیسم و عصر سرمایه داری آزاد جانشینی تسلط سرمایه خارجی بر بازار محلی سرمایه بجای تسلط تجار خارجی بر بازار محلی کالا نبود. اضافه بر استقلال اقتصادی استقلال سیاسی هم از دست رفت. سرمایه داری غریب دیگر صرفاً گاه و گداری کشتی های جنگی برای تضعیف ترانسپورت و مخزن مسدودن مخاطره کالا های صادراتی نیست فرستاد بلکه اینک توسط اشغال نظامی (مستقیم یا غیر مستقیم) ادائیگی کنترل سیاسی حوزه های جدید سرمایه گذاری را نیز در دست گرفت. سرمایه خارجی فقط بیک قدرت دولتی می توانست دست اندازی به بازارهای محلی سرمایه و کنترل منابع مواد خام را تضمین کند. گذشته از این، مرحله تراکم و تمرکز سرمایه بدانگونه بود که رقابت میان انحصارات عده به صورت رقابت بین دول امپریالیستی ظاهر می شد. تقسیم جهان بین قدرت های امپریالیستی که نتیجه انقباض رقابت در داخل کشورهای متروپول بود خود منجر به تشدید رقابت در سطح بین الطلی شد. در نتیجه، مرکز امپریالیست سعی می کرد در کشورهای عقب افتاده ای که سرمایه گذاری کرده است قدرت دولتی را نیز تحت اختیار خود بگیرد تا از این طریق بتواند رقابت دیگر امپریالیستی را از این حوزه منابع مواد خام محروم سازد. اما، نکته ای که اینجا نباید فراموش شود اینست که کنترل منابع مواد خام در دنیا صرفاً نتیجه سرمایه داری انحصاری نبود بلکه اساساً خود این کنترل در این دوره یکی از مهمترین عوامل انحصاری است. تلک بزرگترین منابع مواد خام، بخصوص منابعی که صنایع عده کشورهای سرمایه داری بآن نیاز داشتند، قدرت سرمایه بزرگ را به قضا انحصاری می کرد. شدت زیاد رقابت بین امپریالیستها (جنگ و غیره) در این مرحله ناشی از این اهمیت ویژه کنترل منابع محلی خام است.

این عوامل سیاسی و اقتصادی به تاریخ این دوره کشورهای عقب افتاده خصلت ویژه ای می دهد: بحران همیشگی اجتماعی و سیاسی که دائماً می تواند منجر به کشایش شرایط پیشا - انقلابی شود. اینست آن عاملی که این کشورها را به "حلقه های ضعیف زنجیر امپریالیستی" تبدیل می سازد. ترکیب پیچیده ای از مناسبات تولیدی پیشا سرمایه داری، شبه - سرمایه داری و سرمایه داری که بوسیله مناسبات مبادلاتی سرمایه داری نیروهای مولده این جوامع را تحت تسلط بازار جهانی گامیشتا - لیستی نگاه داشته است، منجر به شوشنای جهان مجموعه پیچیده ای از تضاد های ریشه ای و بحران های انفجاری در اجتماعی و سیاسی می شود که، بجز در برخی زمانهای استثنائی و بسیار کوتاه، دیکتاتور های پلیسی و نظامی تنها شکل "قادی" حکومت در این کشورهاست.

در این مرحله، بطور کلی، تراکم سرمایه (concentration) در سطح بین الطلی صورت می گرفت در حالیکه تمرکز سرمایه (centralization) هنوز در سطح محلی بود. در سطح محلی انحصارات بزرگ چه از طریق درهمزدگی و چه از طریق ادغام با انحصارات بزرگ بانکی (پیدايش "سرمایه مالی") الیگارشی های قدرتمندی ایجاد کرده بودند که علاقت دولتی را به خدمت مستقیم منابع خود می گرفتند. دولت های امپریالیستی بصورت ابزار سیاسی یک سرمایه واحد (الیگارشی واحد) عمل می کردند. بقول بوخاین، در عصر امپریالیسم "اقتصاد محلی [در کشورهای پیشرفته] به یک تراست واحد عظیم که گروه های مالی و دولت را در بر می گیرد تبدیل می شود." از این موهبتی را "تراست های سرمایه داری دولتی" می نامید و برایش وجه مشخصه عصر امپریالیستی رقابت بین این "تراست های سرمایه داری دولتی" بود. نظرتلین نیز شبیه بهمن بود. تلین به علاوه به درهمزدگی انحصارات در سطح بین الطلی هم اشاره می کند ولی مثال هایش نشان می دهد که مقدار آن مهم نبوده و اصولاً غالب آنها بر اساس قراردادها و موافقت های موقتی بوده است و نه تمرکز جهانی سرمایه بمعنای دقیق کلمه. بنابراین، رقابت بین انحصارات در مرحله کلاسیک امپریالیسم عده بتصور رقابت بین دول امپریالیستی - سرمایه داری تقسیم بازار جهانی پیدا می شد. در دوره فعلی این البته تغییر کرده است. امروزه تمرکز سرمایه نیز خصلت جهانی بخود گرفته است و همجوار الیگارشی های "محلی" (که بالنسبه از اهمیت کثرت برخوردارند) رقابت بین رند الیگارشی های بین الطلی ای پیدا کرده اند که رقابت بین این سه داری را در سطح جهانی بسوی اشکال نوینی سوق می دهند.

مرحله چهارم - سرمایه داری پسین

دوران کلاسیک امپریالیزم با جنگ جهانی اول روبنایم گذاشت. از این زمان بعد نظام جهانی امپریالیستی دچار بحرانی تقریباً دائمی بوده است: دو جنگ جهانی، انقلاب روسیه، جنگ های پیشمار زحمانی بخش در مستعمرات، رکود شدید اقتصادی سال های ۱۹۲۹-۳۲، انقلاب یوگسلاوی، چین، ویتنام، کوبا، جداسیدن اروپای شرقی و مرکزی از مدار اقتصاد کاپیتالیستی، برخاست های عظیم دوره ای مبارزات کارگری (اعتصابات وسیع کارگری در فرانسه در سال های ۱۹۳۳-۳۶، طغیان انقلابی کارگری در اسپانیا در همین سال ها، قیام کارگری مه ۱۹۶۸ در فرانسه، اعتصاب ۱۵ میلیون نفری در ایالتا در سال ۱۹۶۹... و غیره) این باعث تمجیب نیست. امپریالیزم عارتست از سرمایه داری در حال احتضار. بفاصل این تمام تضادهای درونی جامعه بورژوازی در نظام امپریالیستی برجسته تر می شود. مبارز بین کار و سرمایه، بین کشورهای عقب افتاده و متروپول های امپریالیستی، بین خود قدرت های امپریالیستی، همگی در این مرحله سخت تشدید می شوند. تشدید این تضادها دائماً منجر به تشدید بحران های و خیم اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی خواهد شد. بدون تردید، بحرانهای فوق ارگان کلاسیک حکومت امپریالیستی را تضعیف کرده اند و پوسیدگی آن شدت گرفته است، ولی از آنجا که هنوز امپریالیزم در سطح جهانی، در مرکز اصلیش سرنگون نشده است، ظهور این بحرانهای ثانوی به بقای خود ادامه می دهد؛ اما بناچار تحت شرایطی که انحطاط دزونی آن را فرجه بیشتر و خیم کرده است. امپریالیزم معاصر عارتست از امپریالیزم در مرحله احتضار: مرحله انحطاط سرمایه داری انحصاری - سرمایه داری پسین. این بدان معنی است که تمام قوانین حرکت و تضاد های اساسی این نظام همانند کیه مارکس و لنین تشریح کرده اند. اما در ضمن چنین معنی می دهد که شیوه عملکرد آن تحت شرایط انحطاط تغییر یافته است. سرمایه داری انحصاری پسین با شدتی بیش از مرحله پیشین با بحران دائمی انباشت انباشت پر پوست و رقابت سخت برای تصاحب سود های افزونه انحصاری گنگان انگیزه اصلی توسعه طلبی است. اما در این مرحله، منابع اصلی سود های افزونه تغییر کرده و طبقه حل بحران انباشت عروش شده است. از نقطه نظر کشورهای عقب افتاده و جوه مشخصه دوران قبلی یعنی عقب افتادگی و وابستگی، انکشاف ناقص الخلقه اقتصادی، بحران دائمی اجتماعی سیاسی، همگی ماهیت این دوره را هم تعیین می کنند. اما مکانیزم های اساسی که این کشورها را عقب افتاده و وابسته نگه میدارند تغییر یافته اند.

صدور سرمایه در عصر سرمایه داری پسین

در عصر کلاسیک امپریالیزم عامل تعیین کننده در ساختار اقتصاد جهانی و تقسیم کار بین المللی رشد کثلی صدور سرمایه از متروپول به کشورهای عقب افتاده بود. تسلط این سرمایه خارجی بر پروسه های انباشت سرمایه در کشورهای عقب افتاده منجر به نوعی از انکشاف اقتصادی شد که آنها را به متمدن اقتصاد متروپول تبدیل کرد. این نقش

۸۴ * مساله ای که از نقطه نظر درک فراگیرنده امپریالیزم معاصر ضرورت ویژه ای دارد عارتست از بررسی علل بقای نظام جهانی امپریالیستی و نقش رهنم های سنتی جنبش کارگری (نقش فرمیستی و ضد انقلابی استالینیسم و سوسیال دکراسی) در محدود ساختن فرایند های انتقالی انقلابی (دوران ما از یک طرف و بررسی تأثیر مستقیم این انسداد در شکل انکشاف بعدی سرمایه داری جهانی از طرف دیگر) اما یک چنین تحلیلی مقاله کنونی را فرجه بیشتر بر دوازده می کشاند. در نتیجه بنا به نظر این کمبود مهم (که اگر فرصتی بود در آتی رفع خواهیم کرد) توجه خواننده را باین نکته جلب می کنیم که بررسی ذیل صرفاً به تجزیه و تحلیل ساختاری نظام جهانی امپریالیستی خواهد پرداخت بدون اینکه ظن مشخص تاریخی و تاریخیه مراحل مختلف انکشاف آن را در ارتباط با مسائل فوق الذکر روشن سازد.

نه تنها عقب افتادگی این کشورها را تشدید کرد بلکه آنها را وابسته نیز ساخت. در عصر سرمایه داری پسین با وجود اینکه این نقش فرمیستی اقتصادی برای کشورهای مذکور گنگان با توجه یافته است ولی مکانیسم اصلی مسباب آن دیگر سرمایه وارداتی از متروپول نیست. این بدان معنی نیست که در این دوره صدور سرمایه از کشورهای متروپول کاهش یافته است. برعکس، هم جمع کل صادرات سرمایه در جهان و هم مقدار مطلق سرمایه وارداتی در کشورهای عقب افتاده هردو چنین نزایس افزایش پیدا کرده اند. وجه مشخصه دوره جدید کاهش در مقدار صدور سرمایه نیست. امری که تغییر کرده بقصد اصلی سرمایه صادره تی است. برخلاف دوران ۱۹۶۰-۱۸۸۰، سرمایه امپریالیستی دیگر عمدتاً به کشورهای عقب افتاده صادر نمی شود بلکه بین خود کشورهای متروپول جریان پیدا می کند. این تغییر جریان صدور سرمایه به معرف یکی از مهمترین تغییرات ساختاری در اقتصاد جهانی است. مثلاً در سال های ۱۹۲۷-۲۹ فقط ۱۳/۵ درصد از سرمایه گذاری خارجی بریتانیا در دیگر کشورهای صنعتی بود در صورتیکه در سال ۱۹۵۹ این رقم به ۳۳ درصد رسید (تازه این رقم شامل ۲۳ درصد صادره به مستعمرات "سفید نشین" - استرالیا، نیوزلاند و غیره - نیست). در سال ۱۹۶۶ جمع کل سرمایه اروپائی در ایالات متحده آمریکا (سرمایه گذاری مستقیم و سرمایه گذاری اشتراکی / سهامی) به ۱۲/۵ میلیارد دلار بالغ می شد. در سال ۱۹۷۱ رقم فوق به ۳۲ میلیارد دلار افزایش پیدا کرده است. ایالات متحده آمریکا بزرگترین صادر کننده سرمایه است. امپریالیزم آمریکا از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۷۰ در حدود ۵۰ میلیارد دلار سرمایه صادر کرده است. تا سال ۱۹۶۰ بیش از دو ثلث این سرمایه به کشورهای پیشرفته صنعتی صادر شد. از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ این مقدار به بیش از سه ربع رسید. ۴۴

سه دلیل عمده این تغییر جریان صدور سرمایه عبارتند از: (۱) - افزایش تولید مواد خام صنوعی در کشورهای پیشرفته صنعتی؛ (۲) - تشدید رقابت بین انحصارات بزرگ در بازارهای متروپول؛ (۳) - مرحله جدید تراکم و تمرکز سرمایه.

(۱) - همانطور که قبلاً مشاهده کردیم منطق درونی وجه تولید سرمایه داری در مرحله مشخص از تراکم و تمرکز سرمایه اینجاب گرد که تولید کاپیتالیستی مواد خام در کشورهای عقب افتاده در مقیاس وسیع آغاز شود. اما این تولید تحت شرایط مشخص اقتصادی - سیاسی موجود شکل ویژه ای بخود گرفت. نیروی کار ارزان استفاده وسیع از تکنولوژی صنعتی را سود بخش می کرد. ماشین آلات مدرن قادر به رقابت با نیروی کار ارزان نبودند. در حوزه کشاورزی سرمایه خارجی حتی در پیشرفته ترین حالات تنها توانست نوعی سرمایه داری پیشا - صنعتی، سرمایه داری دوران کارگاهی، را رایج سازد. تغییر عمده اقتصادی صرفاً در این بود که تقسیم کار بیشتر، انضباط بیشتر، نیازمندی کارآفرین و حسابداری معقولاته تر این نوع سرمایه گذاری کشاورزی را از خود های تولیدی پیشا - سرمایه داری سود بخش تر ساخت. در معادله سرمایه گذاری خارجی معرعه ماشین آلات و آغاز سرمایه داری صنعتی را بد نیال داشت. اما در این بخش نیز وجود ارتش عظیم بیکاران موجب شد که مرکز نقل فعالیت سرمایه داری از تولید ارزش افزونه نسبی به تولید ارزش افزونه مطلق تغییر یابد. در بسیاری از کشورهای عقب افتاده ۱۲ ساعت کار در روز حتی امروزه در این بخش ها امری عادی است. این شکل ویژه تولید کاپیتالیستی در کشورهای عقب افتاده باعث شد که سطح بارآوری کارنه تنها به سطح موجود در کشورهای متروپول

۸۵ * رشد سریع صادرات سرمایه ایالات متحده آمریکا در دوره پس از جنگ جهانی دوم و ژاپن در دهه اخیر نقش مؤثری در این افزایش یافته است. ژاپن که حتی تا سال ۱۹۶۷ هنوز سالانه فقط در حدود ۱۰۰ الی ۲۰۰ میلیون دلار سرمایه صادر می کرد امروزه بسرعت در حال تبدیل شدن به یکی از صادر کنندگان عمده سرمایه در جهان است. در سال ۱۹۷۱ سرمایه صدور سرمایه ژاپنی به ۱۱ میلیارد دلار در سال رسید. در این سال جمع سرمایه گذاری خارجی ژاپن به ۱۰ میلیارد دلار بالغ می شد. امروزه این رقم بیش از ۳ برابر شده است.

۸۸ * Michael Barret-Brown, After Imperialism, London, 1963, pp. 116, 288.
۸۹ * Ernest Mandel Late Capitalism, p. 320.
۹۰ * Pierre Jale, Imperialism in the Sixties, New York, 1973, pp. 76-79.

ارتقاء پیدا نکند بلکه بتدریج تفاوت هرچه بیشتر شود. از اینرو با وجود اینکه نفوذ عظیم سرمایه در تولید مواد خام باعث شد که از سال های ۱۸۷۰ بعد جریان افزایش بهای مواد خام گیاهی و معدنی متوقف شود اما واضح بود که در دراز مدت این گرایش معکوس خواهد شد. با رکود بازاری کار در کشورهای وابسته و افزایش سریع همزمان آن در کشورهای متروپول، پس از مدتی بهای محصولات کشاورزی و مواد معدنی به نسبت فرآورده های صنعتی مجدداً روبه افزایش گذارد. بدینسان منطق درونی سرمایه مجدداً پروسه ای را که در دهه ۶۰-۱۸۵۰ رخ داده بود تکرار کرد. همانطور که در آن زمان بخاطر افزایش نسبی بهای مواد خام تولید آن تحت شرایط پیشا-سرمایه داری صرف می کرد در آینده نیز (که پس از بحران سال های ۳۲-۱۹۲۹ آغاز شد) تولید این مواد تحت شرایط پیشا-صنعتی (و نه مراحل اولیه صنعتی) دیگر منبع مناسبی برای سود افزونه نبود و در نتیجه حرکت شدیدی به سمت سرمایه گذاری صنعتی مدرن در این بخش آغاز شد. اما اینس حرکت توین سرمایه بدین معنی بود که دلایل سنتی برای تمرکز تولید مواد خام در کشورهای عقب افتاده دیگر اهمیت خود را از دست بدهند. از نقطه نظر سرمایه داران امپریالیستی در این مرحله صدور سرمایه به کشورهای متروپول بسیار سودمند تر بود. استفاده از ماشین آلات گرانبها و سرمایه گذاری های گران بهتری می بود که در خود متروپول صورت گیرد تا در کشورهای عقب افتاده زیرا از یک طرف خطر از دست رفتن این سرمایه هرچه بیشتر می شد و از طرف دیگر کاهش سهم خارج دستمزدها در ارزش نهائی کالا های تولید شده انگیزه استفاده از نیروی کار ارزان کشورهای عقب افتاده را هرچه بیشتری اهمیت می ساخت. از اینرو تولید مواد خام در مقیاس معتدلهایی به متروپول منتقل گشت و در مواردی که بدلائل طبیعی امکانات فوری این کار فراهم نبود (مثلاً در مورد تولید نفت) مقدمات ضروری برای تیسر ساختن این انتقال در دراز مدت تهیه دیده شد. توسعه سریع تولید مواد خام مصنوعی (لاستیک مصنوعی، پلاستیک، الیاف مصنوعی، و غیره) در آینده در واقع معرف این انتقال است. سهم تولید الیاف مصنوعی در تولید جهانی محصولات از ۹/۵ درصد در سال ۱۹۳۸ به ۲۷/۶ درصد در سال ۱۹۶۵ رسید. تولید لاستیک مصنوعی در سال ۱۹۶۵ ۵۶ درصد کل تولید جهانی لاستیک (طبیعی و مصنوعی) را تشکیل می داد. در صورتیکه در سال ۱۹۳۸ این رقم فقط ۶ درصد بود. تولید پلاستیک در جهان سرمایه داری از ۲ میلیون تن در سال ۱۹۵۴ به ۱۳ میلیون تن در سال ۱۹۶۵ افزایش یافت. این رقم از کل تولید جهانی فلزات غیر آهن بیشتر است. این بحث البته باین معنی نیست که در دوره اخیر وابستگی کشورهای پیشرفته صنعتی به مواد خام کشورهای عقب افتاده مطلقاً از بین رفته است. بحث سرمایه است که بالنسبه سهم هرچه بیشتری از مواد خام مورد نیاز صنایع مدرن درون خود کشورهای متروپول تولید می شود و بنابراین سود حاصل از سرمایه صادراتی به کشورهای عقب افتاده به نسبت درآمد حاصل از کل سرمایه صادراتی روبه کاهش است.

(۲) - با انقراض ناگهانی بازار جهانی کاپیتالیستی پس از انقلاب روسیه و پیروزی پس از جنگ جهانی دوم، پیروزی انقلاب چین و از دست رفتن بازار اروپای شرقی و مرکزی رقابت بین المللی سرمایه داری بطرز روزافزونی از بازارهای خارجی به درون خود کشورهای متروپول منتقل شد. بازتاب مهم این شکل جدید رقابت صدور هرچه بیشتر سرمایه به خود کشورهای متروپول بود. با بالا رفتن دیوارهای گمرکی در کشورها

متروپول انحصارات بزرگ ناچار بودند که بجای صدور کالا به آسیای شرقی و جنوب آسیا سرمایه گذاری کنند. زیرا تنها از این طریق است که می توانند سهمی از بازارهای عظیم کشورهای متروپول را برای خود حفظ کنند. سرمایه گذاری های کلان ایالات متحده آمریکا در چین و ژاپن (قبل از پیوستن به بازار مشترک) در کشورهای عضو بازار مشترک اروپایی معرف این گرایش است. با تشدید سیاست های حمایتی (مالیات های گمرکی بر واردات) در ایالات متحده آمریکا (بخصوص در دوره نیکسون) سرمایه گذاری اروپایی و ژاپنی در آنجا نیز افزایش یافته است.

و خاتمه (عدم ثبات) روزافزون اوضاع سیستم پولی بین المللی نیز به این گرایش صدور سرمایه به کشورهای متروپول کمک می کند. نوسانات شدید و غیر قابل پیش بینی در نرخ های مبادله موجب مسدود شدن توسعه صادرات کالا می شود. یکی از طرق مقابله با این خطر، تولید مستقیم کالا در کشور وارد کننده است.

(۳) - در مرحله کلاسیک امپریالیزم غیرمکرر اینکه تحت تراکم سرمایه خصلتی کاملاً جهانی بخود گرفته بود تمرکز سرمایه هنوز اساساً در سطح ملی بود. در مرحله سرمایه داری پستین تراکم بین المللی سرمایه به سوی تمرکز در سطح بین المللی نیز تکامل پیدا کرده است. رشد تعداد شرکت های بین المللی (با اصطلاح شرکت های "چند ملیتی") و افزایش وزن اقتصادی آنها معرف این تمرکز سرمایه در سطح بین المللی است. افزایش روزافزون حرکت سرمایه بین خود کشورهای پیشرفته سرمایه داری در مقایسه با حرکت سرمایه بین آنها و کشورهای عقب افتاده ناشی از این مرحله از تمرکز و تراکم سرمایه است که با امپریالیزم زمان لنین بسیار تفاوت دارد. در این مرحله از رشد نیروهای مولده (پیروزی پس از انقلاب سوم صنعتی) در شاخه های روزافزونی از اقتصاد دیگر تولید در سطح محدود ملی اساساً سود بخش نیست (مثلاً در صنایع هواپیما، اتومبیل، الکترونیک) آستانه حداقل سود سطر من چنان سطحی از تولید است که مصرف کنندگان یک بازار محدود توانایی جذب آنرا ندارند. مثلاً، با استفاده از برخی مدرن ترین تکنیک های تولید فولاد می توان فقط در یک واحد تولیدی فولاد کافی برای یک کشور صنعتی با بیش از ۳۰ میلیون نفر جمعیت را تولید کرد. امروزه ماشین وجود دارد که می تواند برای ۲۵ میلیون نفر مصرف کننده شیشه های لامپ های الکتریکی بسازد. از این رو انحصارات بزرگ ناچارند که برای تضمین بازارهای خارجی دست به تولید در مقیاس جهانی بزنند. از این طریق نه تنها با وسیله بین المللی تولیداتشان سهمی از بازارهای خارجی را بخود محصور می کنند بلکه بخاطر همین گسترش حوزه عملکردشان رقابتی بیوم را نیز از بین می برند. محاسبه شده است که در سال ۱۹۷۱ شرکت های بین المللی جمعاً معادل ۳۰۰ میلیارد دلار کالا در خارج از مراکز اصلی شان تولید کرده اند. این رقم از ارزش کل تجارت جهانی در این سال بیشتر است. بهیچوجه نیست که امروزه بیش از ۷۵٪ کل صادرات سرمایه در جهان عبارتست از سرمایه گذاری مستقیم این شرکت های بین المللی. با در نظر گرفتن اهمیت بیشتر بازارهای کشورهای متروپول در مقایسه با بازارهای کشورهای عقب افتاده بدیهی است که بخش عمده این سرمایه گذاری خارجی در خود کشورهای صنعتی صورت می گیرد.

* برای بحث مفصل تر این قسمت می توان به کتاب زیر رجوع کرد: Ernest Mandel, *Europe vs. America*, London, 1970, chapters 1-4.

* Paul Bairoch, *Diagnostic de l'évolution économique du Tier Monde 1900-1966*, Paris, 1967, pp. 162-165

Charles Levinson, *Capital, Inflation, and the Multinationals*, London, 1971, pp. 36, 54-5

A.J. Brown, *Introduction to the World Economy*, London, 1965, p. 125-7

Christopher Tugendhat, *The Multinationals*, London 1973, p. 21

نقل از کتاب سرمایه داری پستین

در همین یک نتیجه دیگر این تغییر عارضی از و خاتمه هرچه بیشتر وضع کشورهای عقب افتاده در بازار جهانی. زیرا در این دور کشورهای عقب افتاده موقعیت انحصاری دوره پیش را نیز از دست داده اند. دیگر حتی انحصار تولید مواد خام را هم در دست ندارند. بهیچوجه نیست که سهم کشورهای عقب افتاده در تجارت جهانی روبه کاهش است. این سهم از ۳۲ درصد در سال ۱۹۵۰ به ۱۷ درصد در سال ۱۹۷۰ کاهش یافته است (مادل به سرمایه داری پستین ص ۱۶۹)

همانجا، ص ۳۸

بنابراین در دوره کنونی برای بررسی ساختار اقتصاد جهانی و درک روابط تعیین کننده اقتصاد بین کشورهای متروپول و عقب افتاده باید در نظر داشت که اهمیت صدور سرمایه امپریالیستی به کشورهای عقب افتاده کاهش یافته است. اما این تنها جنبه جدید در ارتباط با پدیده صدور سرمایه نیست. نه تنها جریان اصلی صدور سرمایه امروزه بین خود دول امپریالیستی است بلکه سرمایه صادراتی به کشور های عقب افتاده هر چه بیشتر به تولید کالا های مصرفی برای بازار بومی این کشورها علاقمند شده است. آمریکای لاتین بهترین مثال است. در سال ۱۹۶۶ تقسیم بندی سرمایه گذاری خارجی در بخش های متفاوت اقتصادی از این قرار بود: ۵/۶۶ میلیارد دلار در صنایع ماشینآلات و ماشینآلات، ۴/۸۸ در صنایع نفت، ۱/۶۹ در معدن و ۳/۸۲ در بانک، بیمه، خدمات و غیره. از ۱۹۶۶ بحال سهم صنایع ماشینآلات و ماشینآلات قوی از ۵۰ درصد نیز بیشتر شده است.*

سرمایه گذاری سالانه شرکت های آمریکائی در صنایع نفت و گاز در آسیا (غیر از استرالیا، نیوزلاند و ژاپن) از ۷۶ میلیون دلار در سال ۱۹۶۹ به ۶۹۲ میلیون دلار در سال ۱۹۷۰ و در آمریکای لاتین در همین دوره از ۳۳۱ به ۴۶۰۴ میلیون دلار افزایش پیدا کرده است.^۴ تعداد شعبه های شرکت های بین المللی آمریکائی که در کشورهای عقب افتاده در بخش نفت و گاز دایر شده اند در سال ۱۹۰۱ در آمریکای لاتین، آفریقا (بجز آفریقای جنوبی) و آسیا (بجز ژاپن) به ترتیب ۳، صفر و صفر بود در صورتیکه در سال ۱۹۶۷ به ۹۵۰،

۲۳ و ۲۲ درصد* در سال ۱۳۴۱ از کل سرمایه گذاری خصوصی خارجی در ایران فقط ۱۴/۹ درصد در تولید کالا های مصرفی بود (۸۴ درصد در تولید مواد خام و ۳/۱ درصد در وسائل تولید) در صورتیکه در سال ۱۳۵۱ رقم مذکور به ۵۳/۷ درصد بالغ می شد (۳۸/۵ درصد در مواد خام، ۷/۸ درصد در وسائل تولید، ۰ سر- مایه گذاری امنیالستی در تولید محصولات مصرفی در کشورهای عقب - افتاده یکی از علل رشد صنایع مانوفاکتور در این کشورهاست. در سال ۱۹۳۷ در حدود ۱۰ درصد تولید مانوفاکتور جهان در کشورهای عقب افتاده صورت می گرفت. در صورتیکه در سال ۱۹۵۹ به ۱۵ درصد بالغ می شد. ††

ظل تغییر فوق در سرمایه گذاری امپریالیستی در کشورهای عقب -
افتاده شبیه همان ظل هستند که موجب کاهش نسبی اهمیت صدور
سرمایه به این کشورها شده اند :

اولاً، با توسعه تولید صنعتی (دین) مواد خام در کشورهای متروپول امکان کسب سودهای افزاینده انحصاری از طریق تولید این مواد در کشورهای عقب افتاده هرچه کمتر شده است (با برخی استثنائات). سود انحصارات تولیدکننده مواد خام در این کشورها در قیاس با سود انحصارات تولیدکننده محصولات مصرفی (و انحصارات تولیدکننده مواد خام در کشورهای متروپول) کاهش یافته است. بنابراین سرمایه خارجی در کشورهای عقب افتاده، بطور روزافزونی ناچار به تغییر حوزه عمل از مواد خام به بخش مونوپاکتوری می شود. در ضمن بخاطر خصل انحصاری تولید مواد خام در کشورهای عقب افتاده (و میزان محدود تولید این مواد بخاطر نیازهای شخصی و مرجه ای با بازارهای امپریالیستی) سرمایه جدید صادراتی اصولاً قادر به یافتن بایں بخش نیست و مجبور است که دائماً بدنبال بخشهای جدیدی بگردد.

ناتمام، برخلاف مرحله کلاسیک امپریالیسم که از نقطه نظر انحصاراً امپریالیستی بازارهای داخلی کشورهای عقب افتاده، ناچیز بودند در این دوره با رشد تدریجی اقشار پردرآمد صرف کننده و توسعه اجتناب ناپذیر مناسبات کلاسی (۱) دست با ظواهر توسعه مناسبات مواد - لاتی یا بازار جهانی در مرحله پیشین آنه تنها این بازارها اهمیت بیشتری پیدا کرده اند بلکه اصولاً با انقباض بازار جهانی و تسدیر رقابت بین انحصارات بزرگ، ضمن کنترل بر آنها انگیزه رهنمودی برای دخالت مستقیم تولیدی امپریالیستی در این کشورها شده است. بهترین راه از میان بودن رهنمای دیگری که کلاهایشان را در این بازارها عرضه می کنند تولید در خود این کشورهاست. از یاد ما غیب صنایع مونتاژ در کشورهای عقب افتاده، نمایانگر این گرایش است. سرمایه خارجی با شرکت بورژوازی بومی و تحت حمایت دولت های محلی بخش های متعدی بازار را بخود منحصر می کند. در عصر سرمایه داری پسین مشارکت بین بورژوازی بومی و امپریالیستی از خصوصیات عمده صورتهی اقتصاد است. میلاد دهین سال های ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷ سرمایه تمام شرکت های خارجی در هندوستان جمعاً به مقدار ۸۶۰ میلیون روبیه افزایش یافت. در آخر این دوره کل دارایی این شرکت ها به ۲/۵ میلیارد روبیه رسیده بود. در صورتیکه فقط در بخش بانفاکتوریین سال های ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۴ بیش از ۲ میلیارد روبیه سرمایه گذاری جدید مشترک خارجی - داخلی صورت گرفت (۸۰۰ میلیون روبیه این سرمایه از خارج وارد شد) *

در سال ۱۹۶۷ در آمریکای لاتین از ۹۰ شرکت صنعتی وابسته به شرکت‌های بین‌المللی آمریکایی بیش از ۵۵۰ عدد در مشارکت سرمایه‌بومی بودند. امروزه این طرز سرمایه‌گذاری مشترک تقریباً در تمام کشورهای عقب‌افتاده و توسط همه امپریالیست‌ها شکل غالب عملکرد شده است. لازم بذکر است که بنیان‌گذار این شیوه جدید، امپریالیسم اروپائی بخصوصاً انحصارات آلمان غربی بوده است. انحصارات آلمانی پس از جنگ جهانی دوم و از دست دادن بخش عمده بازارهای خارجی، برای راه پیدا کردن مجدد باین بازارها و رقابت با انحصارات آمریکائی در آمریکای لاتین سرمایه‌گذاری در صنایع مانوفاکچور و شریک شدن در یونروازی بومی در این صنایع را آغاز کردند. انحصارات آمریکائی نیز برای حفاظت خود بناچار قدم به‌همین راه گذاشتند. اما بنا به حش که گذشت علت سرمایه‌گذاری امپریالیستی در صنایع مانوفاکچور این نمی‌توان صرفاً باین شیوه رقابت کاهش‌داد بلکه انطباع آن بسیار تغییرات ارگانیک مرحله جدید سرمایه‌داری است که شیوه این شیوه جدید را ممکن می‌سازد. مرکز بین‌المللی سرمایه و لزوم انگیزاسیون سودی تولید نیز انحصارات بزرگ را ناچار کرده است که در چندین محل دسته به تولید بزنند. زیرا نامرئی توسعه منابع مواد خام، اختراعات تکنولوژیک و انباشت سرمایه در کشورهای مختلف، پراکندگی تولیدات را برای بحث اکثر رساندن سود ضروری می‌سازد.

نکته دیگری که کاهش اهمیت صدور سرمایه به کشورهای عقب افتاده را در مرحله جدید بخوبی نشان می دهد، با آنچه فوقاً ذکر شد مطابقت می کند. مقایسه سود افزونه انحصاری تولید شده در مستعمرات و شبه مستعمرات با سود حاصل توسط انحصارات از طریق «ماده عادی» کالا با این کشورهاست. نشان دادیم که در عصر کلاسیک امپریالیزم چگونه استفاده از تفاوت های جهانی نرخ متوسط سود، منایخ اصلی کسب سود افزونه انحصارات را تشکیل می داد. اما این تصاحب سود های سرشار حاصل از تولید مواد خام در کشورهای عقب افتاده تنها مکانیزم استثمار این کشورها نبود. اضافه بر آن مکانیزم «ماده» نابرابر بینایات انتقال ارزش به تدریج در گشت.

† Ernest Mandel, 'Imperialism and National Bourgeoisie in Latin America,' *International*, Vol. 1, No. 5, p.7

مقادیر هرچه بیشتری از کار بومی (محصولات این کار) در ارزی مقادیر هرچه کمتری از کار متروپول (محصولات این کار) در بازار جهانی بی مبادله می شود. در چارچوب اقتصاد جهانی سرمایه طلب ایمن مبادله نابرابر در اینست که: (۱) - کار کشورهای متروپول با آو تر است تا کار کشورهای عقب افتاده و در بازار جهانی مبادله "عادی" محسوب لا این دو کار در واقع عبارتست از نوعی انتقال ارزش از کشورهای عقب افتاده به کشورهای پیشرفته صنعتی، (۲) - در بازار جهانی قیمت های متفاوت "ملی" (نرخ های متوسط سود مختلف) همچوار یکدیگر زیست می کنند و فراتر از تساوی میزان سود در سطح بین المللی (دقیقا) بخاطر نظام جهانی امپریالیستی محدود و محدود گشته است. حرکت بین المللی سرمایه نه تنها تفاوت های جهانی در سطح با آوری کار را از بین نبرده است بلکه آنها دائما در سطح گسترده تری مجددا ایجاد می کند.

اهمیت این مکانیزم انتقال ارزش از کشورهای عقب افتاده مستعمره و شبه مستعمره به کشورهای سرمایه داری پیشرفته مبادله نابرابر - رویه افزایش یوده است. می توان نشان داد که بویژه پس از جنگ جهانی دوم مقادیر ارزش منتقل شده از طریق مبادله نابرابر از سود افزوده مستعمراتی پیشی گرفته است. البته محاسبات آماری در این ارتباط بسیار مشکل است ولی بهر حال می توان جهت تغییر را تقریباً ترسیم کرد. مثلاً در آستانه جنگ جهانی اول درآمد سالانه انگلستان از سرمایه گذاری خارجی (شامل کشورهای صنعتی نیز می شود) در حدود ۲۰۰ میلیون لیره استرلینگ بود. در صورتیکه سود حاصل از مبادله نابرابر کمتر از ۱۲۰ میلیون لیره بود. در دوران اخیر این نسبت ها تغییر کرده اند. سیمرا این در کتاب *Accumulation on a World Scale* محاسبه کرده است که در اواسط دهه ۷۰-۱۹۶۰ ضرر سالانه تمام کشورهای مستعمره و شبه مستعمره به علت مبادله نابرابر به ۲۲ میلیارد دلار بالغ می شد، در صورتیکه کل درآمد کشورهای پیشرفته صنعتی (امپریالیستی) از سرمایه گذاری خصوص در این کشورها ۶۲ میلیارد دلار بود. "و خاتم شرایط مبادله" بضر کشورهای عقب افتاده معیار نیست برای اندازه گیری این تغییر اهمیت مکانیزم مبادله نابرابر. محاسبات نشان می دهد که شرایط مبادله برای این کشورها در طی سال های ۱۸۸۰ تا ۱۹۶۵ بیش از ۷۰٪ بدتر شده است (مثلاً، یعنی، صادراتشان ۲۵٪ کمتر از ارزش فروخته می شود و وارداتشان ۳۵٪ بیشتر از ارزش خریداری می شود).^۴

بنابراین در مرحله اخیر مکانیزم مبادله نابرابر تبدیل بوسیله اصلی استثمار کشورهای عقب افتاده شده است. سود افزوده انحصاری تولید شده در کشورهای عقب افتاده توسط سرمایه خارجی با اینکه مطلقاً هنوز هم ارقام قابل ملاحظه ای را تشکیل می دهد لکن به نسبت سود کل شرکت های عده امپریالیستی کاهش پیدا کرده است.

صدر و وسائل تولید

این تغییر جهت در گرایش های اساسی دوران کلاسیک امپریالیزم (کاهش نسبی صدور سرمایه به کشورهای عقب افتاده در مقایسه با صدور سرمایه به کشورهای متروپول، سرمایه گذاری در صنایع مانوفاکتور بجای مواد خام در کشورهای عقب افتاده، و کاهش نسبی سود افزوده مستعمراتی در مقایسه با سود حاصل از مبادله نابرابر) مترادف است با یک تغییر ساختاری مهم در اقتصاد سرمایه داری. در مرحله اخیر مهم اصلی سود های افزوده انحصاری دیگر سود های سرشار مستعمراتی نیست بلکه سود های افزوده تکنولوژیک یا باصلاح کرایه های تکنولوژیک

بطرز روزافزونی جانشین آن شده است. بدین این همه جدید سود افزوده کاهش نسبی صدور سرمایه به کشورهای عقب افتاده می توانست منجر به پیدایش بحران های شدیدی در انباشت سرمایه و کاهش شدید تر سود های سرشار انحصاری شود. اما بخاطر این منبع جدید میزان انباشت سرمایه و رشد اقتصاد امپریالیستی در دو دهه پس از جنگ جهانی دوم بطرز استثنائی افزایش یافت.

طی این اهمیت جدید سود های افزوده تکنولوژیک واضح است. از اوایل دهه ۵۰-۱۹۴۰ بعد انقلاب سوم صنعتی ساختار اقتصادی سرمایه داری را عمیقاً تغییر داده است. بخش های جدید صنعتی مانند صنایع الکترونیک، پتروشیمی، هواپیمائی، فضا نوردی که در دوران پیشین اساساً وجود نداشتند و یا نقش فرعی ایفا می کردند، امروزه به اهمیت های حیاتی در تمام کشورهای امپریالیستی اشغال می کنند. انرژی اتمی و خود کار شدن تولید بر اساس وسائل الکترونیک نیروهای محرک صنعتی را تصادفاً منقلب می سازند. در این دوره برای نخستین بار تمام شاخه های مهم اقتصادی کاملاً صنعتی می شوند. تولید ماشین (صنعتی) کالا های مصرفی، ماشین آلات و مواد خام. گرایش تصاعدی نرخ سود در بخش های دوگانه تولیدی (بخش ۱ و ۲) تسریع می شود و بدینسان در مقایسه با دوران پیش سرمایه دار کمتری می تواند از تفاوت سطح با آوری کار بین بخش های متفاوت اقتصادی برای دست رس به سود های بیشتر از نرخ متوسط استفاده کند. در نتیجه سرمایه دار در این دوره تحت فشاری دائمی برای تسریع اختراعات و ابتکارات تکنولوژیک قرار می گیرد. منابع رویه انقباضی سود افزوده مستعمراتی فقط می تواند با بسط منابع جدید "آچاره های تکنولوژیک" جایگزین شود. اما سرمایه دار برای کسب آچاره تکنولوژیک باید انحصار تکنولوژیک را در دست خود حفظ کند و یک چنین موقعیت انحصاری مستلزم تجدید دائمی اختراعات تکنولوژیک است. بررسی آمار مربوط به مخارج تحقیق و تکمیل اختراعات جدید شرکت های صنعتی تحول فوق را بوضوح نشان می دهد. در سال ۱۹۲۸ در ایالات متحده آمریکا جمعاً ۱۰۰ میلیون دلار صرف مخارج تحقیق و اکتشافی شد. در سال ۱۹۷۰ رقم فوق به ۱۰۱ میلیارد دلار رسیده است. همچنین مخارج عظیم تنها توسط شرکت های بزرگ قابل تحمل است. سرمایه ای که در بخش تحقیق و اکتشافی تکنولوژیک بکار گرفته می شود فقط هنگامی ارزش خود را در بازار تحقیق می دهد که بالاخره منجر به تولید کالا های جدید شود. در اقتصاد سرمایه داری از قبل تضمین نشده است که اختراعات جدید را می توان در تولید بکار برد. در نتیجه سرمایه گذاری در این بخش ها با خطرات زیادی روبروست و فقط شرکت های بزرگ می توانند در این بخش دوام بیاورند. مثلاً در سال ۱۹۶۱ از ۱۱ هزار شرکت صنعتی که جمعاً بیش از ۱۲ میلیارد دلار صرف تحقیقات تکنولوژیک کرده بودند، ۹۶۱ شرکت ۸۶ درصد این مخارج را بعهده داشتند. ۲۲ درصد کل مخارج توسط فقط چهار شرکت انجام گرفته بود. پیدایش انحصارات غول پیکر بین المللی در این بخش ها شکل کاملاً جدیدی به ساختار صنعتی در جهان سرمایه داری داده است. اهمیت روزافزون بخش در حال توسعه صنایع سنگین تولید کننده کالا های سرمایه ای (و کالا های تکنولوژیک) توسعه بخش تولید کننده کالا های مصرفی با دوام، کاهش اهمیت بخش کشاورزی، استخراج ذغال سنگ، صنایع سنتی نساجی، ساختمان راه آهن، صنایع چوب، و حتی صنایع فولاد و مس.

کرایه های تکنولوژیک سود افزوده ایست که از طریق انحصاری کردن پیشرفت های تکنولوژیک حاصل می شود. یعنی با انحصاری کردن کشفیات و اختراعات جدیدی که مخارج تولید کالا ها را کاهش می دهند، کشفیات تن که بدون پرداخت آچاره تکنولوژیک قابل استفاده توسط بخش های دیگر نیست. یکی از علل افزایش اهمیت مبادله نابرابر نیز دقیقاً همین افزایش آچاره های تکنولوژیک است. اولاً با انحصاری شدن پیشرفت های تکنولوژیک اختلاف سطح با آوری کار نه تنها از بین نمی رود بلکه افزایش پیدا می کند. ثانیاً بخش روزافزونی از قیمت های انحصاری کالا های حیاتی صنایع امپریالیستی آچاره های روزافزون تکنولوژیک است.

۱. * ماندل - سرمایه داری پسین - ص ۵۷

۲. * همانجا، ص ۲۵۴

۳. * نقل از کتاب ماندل، سرمایه داری پسین، ص ۴۶-۴۵

۴. * همانجا

عوامل فوق (تسريع اختراعات جديد تکنولوژيک، رشد سريع ترکيب
آلي سرمايه، قابليت بخش توليد کالاهاي سرمايه‌اي) باعث شده است
که نه تنها بحران تناوبی اشباع توليد هرچه بيشتر تشديد شود بلکه
برخلاف مراحل قبل که عمدتاً شکل اشباع توليد کالاهاي مصرفی (دوره
سرمايه داری رقابت آزاد) و اشباع انباشت (دوره کلاسيک امپرياليزم)
ظاهر می‌گشت در مرحله اخير جنبه غالب ظهور این بحران ضرورت
اشباع توليد وسائل توليد بخود بگيرد. اگر تا اوائل قرن بیستم صادرات
کشورهای متروپول عمدتاً از کالاهاي مصرفی (باضافه ذغال سنگ و فولاد)
مشکل شده بود امروزه هرچه بيشتر زمینه ماشین آلات، وسائل نقلیه،
و ابزار توليدي متفرقه اهمیت پیدا کرده است. در سال ۱۸۹۰ فقط
۶/۵ درصد صادرات انگلستان از کالاهاي سرمايه‌اي تشکیل یافته
بود، در صورتیکه در سال ۱۹۶۸ رقم فوق به ۴۰ درصد افزایش پیدا
کرده. آلمان غربی در این جهان از دیگر کشورهای امپريالستی جلوتر
است. در سال ۱۹۶۸ بیش از ۴۶ درصد از صادرات آن کالاهاي
سرمايه‌اي بود. ++

کشورهای عقب افتاده در عصر سرمايه - داری پسین

صادرات روبافزایش عوامل سرمايه ثابت و نیاز امپرياليزم در تبدیل
کشورهای عقب افتاده به درویش برای جذب ماشین آلات "اضافی"
البته گروه‌های عظیم انحصاری را به نوعی صنعتی کردن این کشورها
مایلند ساخته است. واضح است که نمی‌توان کالاهاي سرمايه‌اي به
کشورهای عقب افتاده فروخت اگر آنها قادر به استفاده از آن نباشند.
تمام آیدئولوژی "توسعه" (اصلاحات ارضی، ایجاد بانک‌های توسعه
صنعتی و غیره) و تبلیغات طبقات حاکم بومی در این کشورها و هیاهوی
محافل امپريالستی در این رابطه از همین نیاز اساسی سرچشمه
می‌گیرد و به ازواکشی تکنیکی به جنبش‌های آزادی بخش پیدا می‌پایند.
لجستی. اما آیا این تغییر بمعنای آزاد شدن نیروهای مولده در کشور
های عقب افتاده و ممکن شدن اقتصاد جهانی است؟ خیر! صرفاً
شکل جدیدی از انکشاف ناموزون و مرکب شکل جدیدی از سطوح
مقاومت انباشت سرمايه، بارآوری کار و میزان سود پیدا می‌شود که
با اینکه ماهیتاً با دوره پیش تفاوت دارد ولی باعث تشديد هرچه بيشتر
عقب افتادگی نسبی کشورهای مستعمره و شبه مستعمره خواهد شد.
چرايک این شکل جدید عقب افتادگی و وابستگی را در بخش‌های بعدي
(بررسی تأثیرات فوق در اقتصاد ایران) مفصلتر تشریح خواهیم کرد.
اینها کافيت به چند علت اصلی تشديد عقب افتادگی اشاره کنیم:

(۱) - رشد صنعتی در کشورهای عقب افتاده بخاطر وابستگی
تکنولوژيک چندین مرحله عقب‌تر از کشورهای متروپول است (در بسیاری
موارد فقط تکنولوژی‌های کهنه و غیرقابل استفاده در متروپول به این
کشورها صادر می‌شود). بنابراین با حفظ ناموزونی در سطح بارآوری
کار، کانیزم ماده‌ای نابرابر کماکان باعث انتقال دائمی ارزش از کشورها
عقب افتاده به کشورهای متروپول خواهد شد.

(۲) - کالاهاي مصرفی تولید شده توسط صنایع عقب افتاده به رقم
استفاده از نیروی کار ارزان (و یا مواد خام و انرژی ارزان) نخواهند
توانست تغییر مهمی در صادرات کشورهای عقب افتاده ایجاد کنند.
ازاینرو، با افزایش نیاز این کشورها به ارز خارجی برای خریداری کالا-
هاي سرمايه‌اي، وابستگی آنها به فروش مواد خام در بازار جهانی
تشديد خواهد شد.

*** تسريع اختراعات تکنولوژيک یعنی تسريع افزایش بارآوری کار. در -
نتیجه اگر بازار نیز همگام با این فرآیند بطرز دائمی گسترش نیابد بخاطر
اشباع توليد با کیفیت غیر قابل مقایسه با ادوار گذشته اقتصاد سرما-
يه داری را در بر خواهد گرفت. رشد معتدله تعوزک جهانی سرمايه در
دوران اخير نمایانگر این نیاز تشديد سرمايه داری برای تضمین بازارهای
بزرگ جهانی است.

(۳) - رشد محدود و کند بخش (۱) بخش توليد وسائل توليد و
بهره‌دهی ماده‌ای چشمگیر بین این بخش و بخش (۲) بخش توليد کالاهاي
مصرفی باعث مسدود شدن فرآیند گسترش تقسیم کار و محدود ماندن
بازار داخلی می‌شود و تشديد سريع رشد نیروهای مولده را بدنبال
خواهد داشت.

(۴) - گسترش بخش (۲) بدون گسترش معتدله بازار داخلی منجر
به انحصاری شدن سریع توليد، بحران همیشگی اشباع انباشت و محدود
ماندن رشد اشتغال صنعتی خواهد شد.

عوامل فوق باعث تشديد هرچه بيشتر ناموزونی در سطح جهانی
می‌شود. ازاینرو، در کشورهای عقب افتاده، رشد مناسب سرمايه -
داری (و ازاین رفته عانیات پيشا سرمايه‌داری و شبه سرمايه‌داری)
کماکان مسدود شده و باعث انحطاط سریع سرمايه داری می‌گردد. امپري-
اليزم فروتن بقدری عقیم شده است که در کشورهای عقب افتاده فقط
می‌تواند نوعی سرمايه داری کوتوله خلق کند!

همان عواملی که در مرحله اخير منجر به تغییر شکل عملکرد اقتصاد
امپريالستی تحت شرایط انحطاط سرمايه داری شده اند به همین
تغییراتی در شکلی که کشورهای عقب افتاده تحت انقیاد امپرياليزم
عقب افتاده نگهداشته می‌شوند نیز انجام داده اند. مهم‌ترین این
تغییرات جانشینی حکومت مستقیم امپرياليزم بر این کشورها با حکومت
غیر مستقیم است. موقعیت این کشورها عموماً از استعماری به شبه -
استعماری تبدیل شده است. امروزه، حکومت استعماری مستقیم فقط
در تعداد معدودی کشورها باقی مانده است. بخش عمده امپراتوری-
های صنعتی پیشین استقلال ظاهری کسب کرده اند.

با وجود اینکه از لحاظ تاریخی تغییر فوق غالباً در واکنش به
جنبش‌های رهایی بخش صورت گرفته است اما نباید علت اصلی آن را در
این عقب نشینی تکنیکی خلاصه کرد. تغییرات ساختاری فوق الذکر در
اقتصاد جهانی کاپیتالیستی با حکومت غیر مستقیم امپرياليزم بر کشورهای
عقب افتاده کاملاً مترادف است. چنانکه بيشتر اشاره کردیم برخلاف
مرحله کلاسيک امپرياليزم در مرحله اخير با کاهش نسبی صدور سرمايه
به کشورهای عقب افتاده و اهمیت روزافزون صادرات کالاهاي سرمايه -
اي نیاز امپرياليزم به کنترل مستقیم بازار داخلی ستوده. در کشورهای
عقب افتاده از بین رفته است. الیگارش‌های بین المللی امپريالستی
(و از لحاظ سیاست جهانی تعیین کننده) امروزه نه تنها پروسه‌های
انباشت سرمايه در کشورهای عقب افتاده را عقید به نیازهای سرمايه
صادراتی از متروپول نمی‌سازند بلکه با استفاده از دولت بومی زمینه
لازم را برای تسهیل انباشت سرمايه بگونه‌ای که با نیازهای اساسی
آنها مترادف باشد (صدور وسائل توليد) فراهم می‌کنند. ماهیت
واقعی افزایش سریع صدور "سرمايه‌های دولتی" در مقایسه با سرما-
يه‌های خصوصی از کشورهای متروپول (با اصطلاح "کمک" و یا "وام" به
کشورهای عقب افتاده) را دقیقاً بر اساس تغییرات فوق می‌توان درک
کرد. در سال ۱۹۵۶ بیش از ۳/۳ میلیارد دلار از کل سرمايه صادراتی
به کشورهای عقب افتاده به صورت وام‌های دراز مدت و "کمک‌های
ملاعوض" بود - در مقایسه با ۲/۶ میلیارد دلار سرمايه خصوصی. در
سال ۱۹۶۶ مقدار فوق بترتیب به ۶/۴ و ۲/۳ میلیارد دلار تغییر
پیدا کردند. * هدف از این نوع "کمک" ها، تضمین بازار برای صنایع

توليد کنند و ماشین آلات توليدي است. نمونه گویای از دخالت دو-
لت‌های متروپول برای "ایجاد بازارهای اضافی" بفع بخش‌های
کلیدی انحصارات بین المللی (نمونه دیگر بسط اقتصاد جنگی و تشديد
سلح دانی است). * بوسیله "کمک" های فوق دولت‌های "مستقل"
در کشورهای عقب افتاده زیربنای ضروری اقتصادی (توسعه سیستم
بانکی، ترانسپورت، و بخش‌های کلیدی اقتصادی) را برای تسهیل
توسعه توليد مانوفاکتور و در نتیجه جذب هرچه بيشتر کالاهاي سرما-
يه‌اي متروپول پی‌ریزی می‌کنند.

تغییر ترکیب اجتماعی طبقات حاکم در کشورهای عقب افتاده نیز
ناشی از نیاز مرحله کنونی امپرياليزم است. اگر دیروز امپرياليزم بواسطه
زینت‌آران بزرگ، تجار و نزول خوارها کنترل سیاسی و اقتصادی را در-
دست می‌گرفت، امروزه بورژوازی "ملی" صنعتی و اعتبار فوایدی خرد -

بورژوازی پایه های اساسی قدرت را تشکیل می دهند. زمینداران و تجار قدیمی عمدتاً به صاحبین صنایع مانوفاکچر تبدیل شده اند. (بزرگ - خوارهای سنتی نیز به بانکداران نوین فراروشده اند). (۱) الیگارشی های قدیمی با الیگارشی های جدید جایگزین شده اند. به علت ضعف سرمایه بومی (ناشی از دخالت امپریالیزم در مرحله پیش فراهم سازی مقدمات توسعه صنعتی تنها توسط دولت انجام پذیر است) از اینسرو، قدرت اقتدار فوقانی خرده بورژوازی، بورکراسی دولتی، افسران ارتش و مدیران صنایع دولتی که نهاد های درهم پیچیده ای را تشکیل می دهند، افزایش پیدا کرده است. در چارچوب ماسکات تولیدی و توزیعی سرمایه داری این موقعیت های قدرت (دولتی) به منابع مهمی برای انباشت

خصوصی سرمایه (از طریق غصب بزور، رشوه و دزدی) تبدیل می شوند. پیدایش تدریجی طبقه سرمایه دار متشکل از بورژوازی های دولتی فاسد را می توان در اغلب کشورهای عقب افتاده مشاهده کرد. سرمایه گذار ری های مشترک دولتی خصوصی و داخلی - خارجی هرگونه عزت شخصی بین بورژوازی و بورژوازی دولتی، بین بورژوازی "کمبرادور" و "ملی" را ناپدید ساخته است. بورژوازی بومی و دولتی در مرحله سرمایه داری پسین مستقلاً وابستگی کشور عقب افتاده به نظام امپریالیستی را حفظ می کنند!

من ادامه دار

توضیح و تصحیح برخی اشتباهات و اشکالات کد و کلا شماره ۳

علاوه بر برخی اشتباهات تایپی، گوشه پایینی برخی صفحات بد لایل فنی خوانا از چاپ دریا د. ذیلا کلیه این تصحیحات را می آوریم:

صفحه	ستون	پاراگراف	سطر	غلط یا ناخوانا	صحیح
۴	۳	۴	۴	غیر عادلانه	غیر عادلانه
۸	۱	آخر	آخر	ناخوانا	ضد انقلابی نظیر ارتش برزیل، ...
۱۲	۲	۱	۲۰	ضد ماشیست	ضد فاشیست
۱۳	۲	۵	۱	"ذر"	"در"
۱۳	۲	۵	۲	...	...
۱۳	۲	۶	۵	گرفتگی	گرفتگی
۱۴	۱	آخر	یکی با آخر ناخوانا	ناخوانا	زود تر از
۱۴	۱	آخر	آخر ناخوانا	ناخوانا	حزب کمونیست ویتنام و
۱۶	۱	آخر	آخر ناخوانا	ناخوانا	بدرستی فهمیده شود.
۱۶	۲	۳	۱	اساسی	اساسی
۱۷	۲	آخر	یکی با آخر ناخوانا	ناخوانا	در سراسر جهان اگر
۱۷	۲	آخر	آخر ناخوانا	ناخوانا	دفاع از جنگ توده های ویتنامی برای اتمام انقلاب -
۱۹				پاراگراف مقدماتی بشرح زیر از قلم افتاده:	مقاله زیر، بقلم ارست مندل، در پاسخ به مقاله س- جابر تحت عنوان "ظهور افسانه ای جدید در آستانه آخرین مرحله امپریالیزم" که در شماره ۲ کد و کلا چاپ شد، نوشته شده است. مقاله جابر پاسخی بود بمقاله اولیه ارست مندل (ظهور سرمایه بولشی عرب و ایرانی، کد و کلا شماره ۱). امید داریم ادامه این بحث در شماره های آینده کد و کلا به روشن شدن مسائل مهم مطروحه، که برای درک تحولات اقتصادی- سیاسی چند دهه اخیر ایران نیز حیاتی است، کمک کند.
۲۱	۲	۱	۴	شیوه وار	شیوه دار
۲۲	۱	۷	۴	ایروانی	ایروانی
۲۳	۲	آخر	۱	ناخوانا	نهادهای اجتماعی، فرهنگی و غیره در
۲۳	۳	آخر	۲	ناخوانا	مدن عالی در کشورهای عربی با وجود این موانع
۲۳	۲	آخر	۳	ناخوانا	این موانع در جاهای دیگر، در ادوار دیگر، در سستی
۲۳	۲	آخر	۴	ناخوانا	و کویت وجود داشته اند: امپراطوری چین، امپراطوری
۲۴	۱	آخر	آخر ناخوانا	ناخوانا	طنی شده در
۲۴	۲	۳	۶	شیوه وار	شیوه دار
۲۴	۲	۵	۷	استثمار، انتقال	استثمار و انتقال
۲۶	۲	۱	۵	ناگهانی به، اغلیحضرت،	ناگهانی به "اغلیحضرت،
۲۶	۳	۲	۹	همه منگی و	همه منگی
۲۹	۲	آخر	یکی با آخر ناخوانا	ناخوانا	در فراشد خود مبارزه، مبارزه بر سر مطالبات
۲۹	۲	آخر	آخر ناخوانا	ناخوانا	و ملی توده های ستدیده کرد و سایر زحمتکش ایران، عرب،
۳۰	۱	زیر نویس	۳	"مارکسیست"	"مارکسیست"
۳۰	۲	۲	۱۸	بوجه	بود چه
۳۲	۱	آخر	آخر ناخوانا	ناخوانا	متحد ۹۹٪ ورق ها
۳۵	۲	۳	۱۴	شروع خواهند شد	شروع خواهند شد
۳۵	۲	۳	۱۷	پاسخ	پاسخ
۳۵	۲	آخر	دو با آخر ناخوانا	ناخوانا	بد همد. ملی برای اسد کتب موفقیت با
۳۵	۲	آخر	یک با آخر ناخوانا	ناخوانا	بود زیرا اولاً از سادات بیشتر تحت فشار
۳۵	۲	آخر	آخر ناخوانا	ناخوانا	خود سوریه قرار گرفته است. ثانیاً پانداره
۳۷	۲	۱	۸	صعور	صعود
۳۸	۱	۲	آخر ناخوانا	ناخوانا	همراه با
۳۸	۱	آخر	آخر ناخوانا	ناخوانا	سختی جامع

۴۰	۲	۴	۷	اما مخالف	اما مخالفت
۴۰	۲	۴	۱۶	دو کلمه آخر سطر	برای آزادی
۴۶	۱	آخر	آخر	ناخوانا	در يك حالت گيجی
۴۶	۳	۶	۸	ناخوانا	%۱۰
۴۶	۳	۶	۹	ناخوانا	خلق
۴۷	۱	۲	۳	ثرتقال	پرتقال
۴۷	۲	۶	۱	ایت	این
۴۹	۲	آخر	یکی با آخر ناخوانا		ناحیه ، شهر و ده *
۴۹	۲	آخر	آخر	ناخوانا	جانبان و تمام لاشخواران فاشیست
۵۱	۱	۴	۴	همدستی	همدستی
۵۲	۱	۱	۳ و ۲	انقلاب پیگیر ترجمه شده	انقلاب پیگیر [انتشارات فانوس، نیویورک، ۱۳۵۲] ترجمه شده
۵۲	۱	۵	۱	مدن	مدن
۵۸	۱	۲	۵	خصوصیات	خصوصیات
۵۸	۲	۳	۲	یکی تر	یکی از
۵۸	۳	۵	۱۰	خراجی	خراجی
۶۶	۱	آخر	یکی با آخر ناخوانا		بخش نمایش
۶۶	۱	آخر	آخر	ناخوانا	پیراندللو
۶۸	۱	آخر	یکی با آخر ناخوانا		زنده و در حال
۶۸	۱	آخر	آخر	ناخوانا	خود رابطه ای
۶۰	۲	۱	۱۹	سوزده	سوزده
۷۱	۱	۷	۱۳	در حد ا	در حد این
۷۱	۱	۷	۱۴	در منا	در مناسبیت مدام
۷۱	۱	۷	۱۵	جدید ۳	جدید "است"
۷۲					تغیر مقاله چنین باید باشد : وظایف جوانان انقلاب اولین نامه
۷۴	۱	آخر	۲	ناخوانا	بخصوص حادی
۷۴	۱	آخر	۳	ناخوانا	طبیقاتی بپروژه عالی
۷۴	۱	آخر	۴	ناخوانا	"مرکز" وجود دارند که با
۷۴	۱	آخر	۵	ناخوانا	(ولی بطور کلی مصمانه ضد پرولتری)
۷۴	۱	زیر نویس	۱	ناخوانا	* مذهبین ترجمه لغت
۷۴	۱	زیر نویس	۲	ناخوانا	لغت یعنی آن کسانی که مایه تعالی نفس
۷۶	۱	۴	۷	بخاطر	بخاطر
۸۰	۱	آخر	چهار با آخر ناخوانا		نیروهای بظاهر متحد در
۸۰	۱	آخر	سه با آخر ناخوانا		ممکن است درباره آن با هم
۸۰	۱	آخر	دو با آخر ناخوانا		خواهد کرد و برعکس هرپوش
۸۰	۱	آخر	یکی با آخر ناخوانا		عل "، ولو اینکه این اتحاد فقط بر سر
۸۰	۱	آخر	آخر	ناخوانا	باشد ، سپر بلای موقت در برابر تشدید
۸۰	۱	زیر نویس	۱	ناخوانا	۲- دانشجوی دوره ۲۳، شماره ۱، ص ۲۹
۸۰	۲	۲	۲۱	زندانیان	زندانیان
۸۰	۲	۳	۲	زندانیان	زندانیان
۸۱	۱	۳	۲۲	آزاد	آرام
۸۱	۲	۱	۱۴	مسخ میکند	مسخ می کند
۸۲	۱	۲	۴	منافع	مواضع
۸۳	۲	۱	۷ و ۸	برقراری دیکراسی	"برقراری دیکراسی"
۸۳	۲	۳	۲۳	این کشور	این کشورها
۸۴	۱	۴	سه با آخر دربراه		درباره
۸۴	۲	۱	۷	کارمندان	اعضایش
۸۴	۲	۲	پنج با آخر	براختی	براحتی
۸۵	۱	۲	۲	فعالیت	فعالین
۸۵	۱	۵	۲	کردنای	کودنای
۸۵	۱	۷	۱	لیکن	"لیکن
۸۶	۱	۲	۱۳	شرایط	شرایط
۸۷	۱	۳	۲۲	گرفته "استفاده	گرفته ، استفاده
۹۴	۱	آخر	یکی با آخر ناخوانا		های دیون
۹۴	۱	آخر	آخر	ناخوانا	ادامه فعالیت مشترک در

۹۲ و ۹۴ در ستون بندی اشتباه شده است * بترتیب ذیل تصحیح شود :

۹۳ پس از سطر ۱۲ مراجعه شود به ستون ۲ خط آخر (ناقص آمدید ، بسیج دانشجویان ایرانی خارج از کشور ، برخورداری از)

سپس صفحه ۹۴ ستون ۱ و ۲ خط آخر را پیدا می کند تا ستون ۲ پاراگراف دوم (ایران و جهان ، وجود دارد) از اینجا مراجعه شود به صفحه ۹۳ ستون ۱ پاراگراف ۳ سطر ۱۴ بعد و ستون دوم همین صفحه بجز سطر آخر * سپس مراجعه شود به صفحه ۹۴ ستون دوم از پاراگراف دوم تا آخر مقاله *

نقش انقلابی طبقه کارگر



۱- نتایج يك انحراف

انحطاط بورژوازی و دولت شوروی و افتادن قدرت دولتی در آنجا بدست يك قشر بورکرات، بهتابه قشری که دارای خاتم اقتصادی - و در نتیجه سیاسی - جدا از طبقه کارگر بود، انحطاط سن انقلابی بلشویزم را در تئوری و عمل به همراه داشت. با تسلط "تئوری" سوسیالیزم در یک کشور در بین الخلل سوم وظیفه طبقه کارگر در سطح جهانی، یعنی انقلاب در کشور خود شد دفاع از بورکراسی مسکو در مقابل امپریالیزم تبدیل شد. احزاب کمونیست از پیشگامان انقلاب جهانی به قزاقان میزبان شوروی و آنزار سیاسی دیپلماتی مسکو تبدیل گشتند، و وظیفه شان اعمال فشار بر دولت ملی خود برای تسهیل دیپلماتی مسکو شد. در چنین شرایطی مهمترین عاملی که در تئوری و عمل یککاری نهاده شد نقش سیاسی طبقه کارگر در انقلاب بود. در واقع این نقش سیاسی از آنجا نتیجه می شود که طبقه کارگر تنها طبقه ایست که میتواند انقلاب را تا آخر جلو ببرد، ولی نتیجه سیاست سوسیالیزم در یک کشور دقیقاً زائد دانستن تا آخر رساندن انقلاب بود. انقلاب قرار بود در اثر سابقه اقتصادی بین "سیستم سوسیالیستی" شوروی و کاپیتالیزم واضح شدن در یکی برتری "سیستم سوسیالیستی" بر توده های وسیع مردم و در نتیجه گریختن آنها به سوسیالیزم پیروزی برسد. این بنگار گذاشتن نقش سیاسی و مستقل طبقه کارگر خود را در سطح سیاسی در فرمولهای مختلف سازش طبقاتی خلاصه کرد، که فرم مشخص آن برای کشورهای مستعمره و شبه مستعمره، در واقع بازگشت به تئوری منشویکی انقلاب مرحله ای بود. بنا بر این تئوری از آنجا که در کشورهای عقب مانده انقلاب پیروزی - دیکتاتوریک (که در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره فرم انقلاب هدایا امپریالیستی - ضد فئودالی می خورد می گیرد) هنوز به پیروزی نرسیده است، و از طرف دیگر انقلاب سوسیالیستی هم فقط بعد از پیروزی کامل انقلاب پیروزی دیکتاتوریک امکان دارد. پس این کشورها در مرحله گذار از انقلاب دیکتاتوریک هستند. ولی نه انقلاب دیکتاتوریک از نوع سابق (صرفاً ضد فئودالی) بلکه انقلاب دیکتاتوریک از نوع نوین، یعنی ضد امپریالیستی و ضد فئودالی. نتیجه سیاسی این تئوری ترانزیتانف طبقات بود. یعنی از آنجا که انقلاب پیروزی دیکتاتوریک است، و در نتیجه

بورژوازی، که یوغ امپریالیزم (و فئودالیزم) مانند هر طبقه دیگری بر دوشش سنگینی میکند، در آن نقش عمده دارد، انقلاب باید توسط بلوک چهار طبقه، یعنی کارگران، دهقانان، خرد، بورژوازی و بورژوازی ملی انجام گیرد. بدین ترتیب در هر مرحله رشد جاذبات کارگری و دفاع از حقوق کارگران تابع حفظ ائتلاف با طبقات استوارتر بود. البته استالین گاهی پارا از اینکه فرائض می نهاد. و انقلاب به مرحله ای را مطرح میکرد، یعنی بین مرحله ضد امپریالیستی و ضد فئودالی هم فرق می گذاشت و بارها تذکره شد که انقلاب ابتدا در اقتصاد با فئودالی ها و بر ضد امپریالیزم انجام میشود و فقط بعد از برانداختن کامل نفوذ امپریالیزم است که بلوک چهار طبقه انقلاب دیکتاتوریک ضد فئودالی را برپا خواهد کرد. در مرحله سوم بعد از پیروزی کامل انقلاب دیکتاتوریک کارگران و دهقانان فقیر میتوانند انقلاب سوسیالیستی را شروع کنند.

در مقابل این تئوری خط (که محصول سلطه انحطاط دولت شوروی بود و ریشه اش در ملاحظات تئوریک انقلابی بلکه تراواشات فکری یک قشر بورکرات، ناشی از غرایز سیاسی شان برای دفاع از حقوق خود و حفظ اوضاع موجود بود) تئوری انقلاب مداوم، که مهمترین دفاعش تئوتیکی بود بر این تکیه می گذاشت که یوغ امپریالیزم، یک یوغ فئوتیکی نیست که از خارج بر تمام طبقات ملت بطور مساوی فشار می آورد، بلکه یوغ امپریالیزم، که با سخنان سرمایه خالی بورژوازی بومی را بخود وابسته کرده، از طریق همین بورژوازی و همچنین طبقه فئودال از این مردم فشار وارد می آورد، حتی نیروی نظامی بورژوازی از طریق سرمایه امپریالیستی تأمین میشود، و بر این اساس تئوری انقلاب مداوم تساهل می کرد که تصور اینکه امپریالیزم، بطور کلی همه طبقات جامعه را از خارج بهم پیوند میدهد، اشتباه و اشتقاق و مهملی است. و بنا بر این انقلاب بر ضد امپریالیزم و پیوسته انقراض طبقاتی و جاذبات طبقاتی را از پسین نمیدارد. بلکه این جایزه بورژوازی را (عظیم ترین منافع) که با امپریالیزم دارد) به امپریالیزم بیشتر بزد که میکند زیرا به توده زحمتکش و بر این اساس نه تنها نیروی اصلی، بلکه اینستار و رهبری جایزه ضد امپریالیستی را باید توده های زحمتکش و در رأس آنها طبقه کارگر بعهده بگیرند. بنابراین طبقه کارگر و حزب او، بر

عکس آنچه "ساخت بلوک چهار طبقه ایجاد میکند، باید استقلال کامل و بی چون و چرای خود را حفظ کنند و رهبری و انتشار تل را در پیشبرد قاطع طبقه کارگر در دست بگیرند."

در باره آنچه شدید خاندانهای که بورژوازی مکتوبه شورای انقلاب بدو امضا داد، استالین کار را بدینجا کشاند که اصولاً وجود حزب طبقه کارگر را عدد در صد ضروری ندانست و گفت، "بلوک ضد امپریالیستی انقلابی باید فرم یک حزب واحد کارگری-دولتی که حول یک پلاتفرم واحد شکل شده است را بخود بگیرد، اگرچه این همیشه ضروری نیست." و به کمونیست های شرقی نصیحت میکرد که "کمونیست ها باید از سیاست جبهه واحد ملی... به سیاست بلوک انقلابی-پسین کارگران و خرده بورژوازی بروند." در این کشورها این بلوک میتواند شکل یک حزب واحد، یک حزب کارگری-دولتی، مانند کومین تانگ را بخود بگیرد." (استالین، مسائل لنینیستی)

از این نقل قول معلوم واضح است که آنچه در اینجا تحت عنوان حزب کارگری-دولتی آورده شده نه تنها یک مفهوم تشکیلاتی ارتجاعی است بلکه برپسین است برای حرق جلوه دادن احزاب و تشکیلات بورژوازی بومی. (مانند کومینتانت) و توجه به سخن بلوک چهار طبقه با آنها حول یک برنامه واحد (که جز برنامه بورژوازی چه میتواند باشد)، که وجود آن دیگر حزب طبقه کارگر را هم فرض و غیر ضروری میسازد. یعنی انجمن لنینیسم در صفحات بعدی خواهیم دید که استالینیست های امروزی هم در طی چیزی از این سیاست جلوه نمیدهند و نخواهند رفت، ولی قبل از آن به بررسی نتایج ملی و تاریخی این سیاست در انقلاب های قرن بیستم میپردازیم.

انقلاب دوم چین (۲۷-۱۹۲۵) یکی از آتشهای بود که این تئوری و استراتژی را به پخته آزمایش گذاشت و روشنگری کامل آنرا ثابت کرد.

انقلاب دوم چین مولود جنگ جهانی اول بود. نقطه شروع آن به پنج پرتو و ضد امپریالیستی دانشجویان و استادان دانشگاه بود، در جنبش که به "جنبش چهارم ماه مه" معروف شد. این جنبش بر طبقه پیمان و برای صورت گرفت. در آن دوران جنگ با تانک صنعتی قابل توجهی در چین گشته بود که در فاصله ۱۹۲۴-۱۹۱۵ به افزایش و میلیون کارگر به کارگران صنعتی انجامید، در همان دوران حدود ۲۰۰,۰۰۰ نفر برای کار پرفرسانه فرستاده شدند و هنگام بازگشت گنجینه ای از تبار و آموخته های جنبش کارگری آنها را برای کارگران بارمغان آوردند. جنبش صنعتی کارگران که در سال ۱۹۱۲ شروع شده بود بزودی به "جنبش چهارم ماه مه" پیوست و احصایات زیادی در شانهای و سایر شهرها سازمان داد.

تحت تأثیر پیروزی شوگوند انقلاب اکثر بسیاری از رهبران جنبش چهارم ماه مه "مارکسیست شدند" و ۵۰ نفر آنها در سال ۱۹۲۱ حزب کمونیست چین را پایه گذاری کردند. در همان دوران کومینتانتگ، ارگان سیاسی بورژوازی و فئودال های چین، که بعد از دم مطلقیت انقلاب ۱۹۱۱ بحال پسیدن در رنج افتاده بود، برای اینکه کاملاً از جنبش عقب بیفتد تغییر سمت گیری بچپ داد، رشد دوساره ای یافت.

سکون فترات جنبش انقلابی طبقه کارگر بود که دهقانان را هم به جنبش کشید. در سال ۱۹۲۲ در هنگ کنگ باراند آران احصاب عظیمی را شروع کردند، که با پیروزی پایان گرفت و اسامه ارگان انگلیسی مجبور به قبول اشافه حقوق درخواستی شدند. تحت رهبری احصابین پیروز-بد اولین تکرار سراسری اتحادیه ها تشکیل شد. ۳۰,۰۰۰ کارگر در این تکرار شرکت کردند. جنبش کارگری با سرعت بیسابقه ای در حال بسط بود. در روز اول ماه مه سال ۱۹۲۴ صد هزار نفر کارگر در خیابان های شانهای و تقریباً دویزبان در خیابانهای کانگون رژه رفتند و طغیام حکومت نظامی پرچم سرخ را بر فراز شهر باهتزاز در آوردند. جنبش دولتی همراه با جنبش کارگری یو برشد گذاشت و در سال ۱۹۲۳ در حوالی کانگون اجتماعات انقلابی دهقانین به شکاری شروع برشد کردند.

در همین زمان بود که شانوین کمونیست شوروی، که از تر انقلاب مرحله ای الهام میگرفتند، بدون توجه به جزایات توتسکی و تانک او بر ترم حفظ استقلال طبقه کارگر و طغیام میل رهبری حزب کمونیست چین، حزب کمونیست چین را مجبور کردند که با کومینتانت انقلاب کرده،

وارد کومینتانت شود و تحت انضباط تشکیلاتی آن قرار بگیرد و دولتی که برای اینکارین آورده اند این بود که کومینتانت از ترکیب یک جنبش کارگری-دولتی برخوردار است. در اوتوبه سال ۱۹۲۶ در چهارم-همن تکرار حزب بلشویک کومینتانت بطور زنده به بلوک چهار طبقه-تشیعین داده شده و پیشینی شد که کومینتانت "ارگان تبلیغاتی امپریالیست ها را در آنها خردم خواهد ساخت."

ولی در همان زمان جازات احصاب بلشویک های کارگیشان و دهقانان را از احزاب و سازمان های بورژوازی دورتر و دورتر می ساخت. حزب کمونیست از ژانویه تا ماه مه ۱۹۲۵ از ۱۰۰,۰۰۰ نفر به ۱,۰۰۰ نفر رشد کرد. در آوریل سال ۱۹۲۵ کارگران شانهای بر نخبه کارخانه های ژاپنی دست با خضابه زدند. سازمان آمریکایی و انگلیسی احصاب های کارگران را ملول بهشتند. در جواب بان کارگران در اول ماه ژوئن اعلام احصاب صوبی کردند. در این احصابها به سایر نقاط چین و بر طبقه کارفرمایان چین هم کشیده شد. ۱۲۵ احصاب با شرکتیست ۴۰۰,۰۰۰ نفر در داد. این جنبش وسیع احصابی در فاصله یوین ۱۹ ژوئن تا ۱۰ اکتبر به احصاب صوبی در هنگ کنگ و هونگ کونگ کلا های انگلیسی در کانگون انجامید.

جواب چنان گایک باین برخاست انقلابی یک کودت در کومینتانت بود. آواز کمونیست ها خواست که مبارزه برای مطلقیت کمونیستی را در داخل حزب" توقف کنند، از غایت سون یات سن انتقاد کنند و لیست اسامی اعضایشان را هم به اوید دهند. به بهانه تدارک آنها هم طغیام بر طبقه فئودال های شانلی حاکمیتشان در تمام و کمال در کومینتانت را کرد. استالین حزب کمونیست چین را مجبور کرد که این شرایط را قبول کند. سپس چنان گایک اعضا مهم حزب کمونیست چین را یکی یکی از پست هایشان برکنار کرد. در ۲۹ ژوئیه چنان گایک در کانگون حکومت نظامی اعلام کرد. کمی بعد از این دفتر شانلی حزب کمونیست شوروی و کومینتانت به کمیتن را، بعنوان یک عضو سیاست کمونیست کرد. تنها کسی که رأی مخالف به این تصمیم داد عروصکی بود.

همراه با شروع حرکت قوای چان گایک به شانلی جنبش انقلابی باز هم بیشتر بالا گرفت. در همان تعداد احصاب اضافی هشتاد از ۶۰,۰۰۰ نفر به ۱۵۰,۰۰۰ رسید. در یوچان این تعداد به ۳۰۰,۰۰۰ رسید. در عرض همین مدت حزب کمونیست توانسته پسود حدود ۶۰۰,۰۰۰ نفر کارگر را در شانهای بسج کند و در یوچانین بود که بتواند دستور احصاب صوبی صادر کند، و در ۲۴-۲۱ مارس در شانهای کارگران در یک تمام پیروز شدند شهر را تحت سلطنت تقریباً کامل خود درآوردند. برای مدت ۲۱ روز قبل از ورود چان گایک که به شانهای یک "حکومت خلقی"، با اکثریت کمونیست در شهر برقرار شده بود، یعنی قدرت دولتی عملاً در دست کارگران پسود. در چنین شرایطی که قدرت عملاً در دست کارگران بود و به علاوه بهمان عینی بر ارتش کومینتانت جنگ انداخته بود، و یک لشکر آن، بر رهبری سایر انشعاب کرده، خود را به شانهای رسانیده. و به کارگران پیوسته بود، و هشتمین شانلی که سایو به حزب کمونیست داد. جایی بر اینکه چان گایک در حال تدارک کودتا است، رهبران حزب کمونیست اعلام کردند که کارگران باید برای رفتن به پیلوای رهبر خود چان گایک خود را آماده کنند.

دش بعد چان گایک وارد شانهای شده و حزب کمونیست به او بعنوان یک قهرمان خلق خوش آمد گفت. باین ترتیب بود که چان گایک توانست کودتای خود را بر طبقه کارگران تدارک ببیند. در ۱۲ آوریل ۱۹۲۷ سازمان کومینتانت تمام مراکز اضافی به های کارگری، مراکز کمونیست ها و کمیته احصابها و دفاتر یوزانه ها را اشغال کردند. کمی بعد تر مقابل مقاومت کارگران چنان کشتاری از کارگران شانهای، که حزب کمونیست آنشان خلق سلاح شان کرده بود، صورت گرفت که داخه آن فقط با کشتار ۱۶۶۵ در آندونزی قابل مشاهده است. با آن کشتار و ریشه کن کردن پیشگان انقلاب، انقلاب دوم چین به یک سیرد شد.

این برآورد همواره و یویدون اشتباه نتیجه احصاب تأثیر سیاست سارشی طبقه ای بود است. رهبران بعدی انقلاب چین امین درین را بخاطر سپردند.

ولی استالین قادر به درک این اشتباهات نبود چنانکه اشعاهات "آواز جای دیگری آب میخورد" و پایه مائوئیسم را در

بود ۲. بعد از یک نگرانی عاویزه چپ افراطی (سیاست دوزخ سوم) کنه در عین العمل به نتایج فیاخت بار سیاست سازگارانه خلق ناچاراً اتحاد شد. کمیتن باید یکی همان سیاست ها را، بر مبنای سازگارانه، تر، تحت عنوان "جبهه خلقی ضد فاشیستی" اتخاذ کرد. دیناره نتایج این سیاست میتوان کتابی نوشت، و مصلحت سازگارانه جنبشی آن باعث بریدن بسیاری از احزاب کمونیستی شد، که تحت فشار شدیدی ماروز طبقانی بودند. از استراتژی جبهه خلقی کمیتن در عمل شد (صبر، مانو، عویشی من)، ولی از طرف دیگر اولین قیامی این سیاست انقلاب اسپانیا بود که علاوه بر جنبی در سینی گذاشته و به فرانکو تقدیم گشت.

این سیاست های غیر انقلابی و ضد انقلابی و "دیپلماتیک" باعث نفوذ زیاد کمیتن در جنبش کارگری جهانی باعث چنان افشاشی تئوریک در حقیقی الهای ماروز طبقانی گشت که آثار آن را هنوز در همه جناحها میشد دید. بریدن علی چند حزب کمونیست از استراتژی کمیتن، تأثیر بر این افشاشی داشت، بلکه خود بر آن افزود. یعنی دینا باعث افکار و وابستگی زیاد این احزاب بر کمیتن هیچگونه افشاشی تئوریک هائی که آشکارا یا غبط جبهه خلقی در تضاد باشد فرموله نکردند و بریدن آنها در حقیقی از استراتژی جبهه خلقی در تئوری حساسی نظامی، نظامی و نظامی هوا، که در را برای هر نتیجه ای باز می گذاشت، منعکس شد. بنابراین وقتی این بریدن علی از استراتژی کرکشنی به نتیجه حقیقی خود، یعنی افشاشی علی و در مرحله ای دشمن آشکار رسید، و این تئوری ها بقول آگونی پیدا کردند، نه تنها سبکی را که استالینیزم بر پیش پای جنبش کارگری انداخته بود بر نداشتند، بلکه این کار را دشوارتر ساختند. مخصوصاً گشت این تئوریها هم خود، به علی شبهه استعطاق بورژواک جامع به شوروی، وارد فراموشی از انحطاط شدند و آشکارا به نظمی جنبشی ضد انقلابی (که خدا می دانست شناختن شاه یک مورد است) به پیش رفتند. این تئوریها را بعداً بررسی میکنم.

پس تئوریک این انحراف ایدئولوژیک، که در واقع خشک ها باید گذارش بودند، در آنجاست که بجای تأکید (دیالکتیک) مخصوص جازیه طبقانی که در جامعه در جریان است یک مفهوم دکواتیک جازیه از مرحله انقلاب و تکالیف انقلاب را قرار میدهند و به اسم مرحله دگرگونی انقلاب تمام طبقانی را که خواهان برضی حقیقی دگرگونی هستند در یک قالب می ریزد و در یک جبهه واحد و تحت یک برنامه واحد قرار میدهند. این را نمی فهمد که حقوق دگرگونی یک چیز واحد را تغییر نیست بلکه ماهیت، تعداد و معنی آن برای طبقا مختلف فرق میکند. حقوق دگرگونی که طبقه کارگر خواستار آنست، همانطور که خواهیم دید از زمین تا آسمان با حقوق دگرگونی که بورژوازی میخواهد فرق دارد. برقرار شدن زمستوها ای محلی در چارچوب دولت تزاری برای کنترل برخی امور محلی، بوی احقاق حقیقی دگرگونی بود. و عهد کردن حکومت تزاری، آزاد کردن زندانیان سیاسی، موجود آوردن آزادی بیان و مطبوعات و غیره، ایجاد کنترل کارگران بر تولید، تشکیل کمیون های صلاح کارگری و شوراهای کارگری برای دفاع از این حقوق بدست آمد و کنترل مستقیم بر بورژوازی و حل ریشه ای سائلهای، هم نوعی دیگر از احقاق حقوق دگرگونی نبود. در انقلاب فرانسه بورژوازی فقط خواستار حق رای مساوی با روحانیون و اشراف در پارلمان حلقه ای بود. و وقتی این را گرفت حاضر به پیشروی بیشتر نبود. این اقتدار مختلف خرد بورژوا بود که با تئوریک بورژوازی تئوریک های مردم فرانسه (که در کون پاریس متشکل بودند) بسا جازیه شدید شان انتخاب کواشسون را تحمل کردند. بعد از تشکیل کواشسون اصلاحات دگرگونی شد فلورالی شروع شد. ولی نباید گمان جناح مرفه تر خرد بورژوازی، گریوند پست ها هم خواست های دگرگونی تئوریکان جدودی داشت و این حدوداً به معدوم کردن کامل فئودالیزم در تضاد بود. برای پیشبرد واقعی امر دگرگونی را که گشت نباید. اقتدار پائین خرد بورژوازی بودند (بر همین ریسیدر به سازگاری دست زدند که نتیجه آنی کشش دانستن، رهبر گریوند پست ها و آثار "حکومت تئور" انقلابی بود.

پس واحد کردن برنامه دگرگونی طبقه کارگر و بورژوازی و اقتدار بینابینی برای تمامی یک مرحله تاریخی، یعنی تقابل دادن خواست های دگرگونی به حلقه ای که بورژوازی خواستار آنست، که الحاق

ناچیزند. ماهیت ضد انقلابی این مفهوم، به آشکارترین وجهی در انقلاب اسپانیا ظاهر شد. در اینجا حقوق دگرگونی، توسط نمایندگان جبهه خلقی (که انقلاب طبقه کارگری "بورژوازی دگرگانی" بود و جنبش کمونیست هم در آن شرکت داشت) بعد از بدست آمدن از جمهوری دگرگانی، بدون حل سائل ارضی، بدون حل سائل طبقانی، بدون حل سائل ملی و ستم ملی، بدون برداشتن کوچکترین قدمی در راه حل سائل خلق مستعمرات اسپانیا، و بدون حل هیچ سائل دگرگانی دیگر، این بود برنامه دگرگانی. واحد، که محضی ندارد راه را برای بورژوازی فرانکو آماده کرد. انقلاب اسپانیا از این نظر از انقلاب دوم چین هم آموزنده تر است.

دومین سائل ای که این مفهوم نمی فهمد اینست که در حقیقت خواست های دگرگانی طبقه کارگر، که غیر از حل ریدران ناچیز مطرح خواهد شد، بورژوازی ناچاراً طلب خواهد زد. با ضد انقلاب دست یابی خواهد کرد و انقلاب را بشکست خواهد کشید (میسود) های مشخص آن چین و اسپانیا، و اگر طبقه کارگر سبکی متشکل نشده باشد و ارتش و نهاد های حکومتی خود را بوجود نیاورد، باشد یا نباشد، کشنده شدنش ناگزیر خواهد بود.

سوماً این مفهوم در سبب بزرگ تمام انقلاب های قرن بیستم، و در رأس آنها انقلاب اکثر، یعنی تئوری انقلاب، دوام را نمی فهمد، که اصولاً در صراحتی با مفهوم، بواسطه رابطه نزدیک بورژوازی با فئودالیزم و امپریالیزم و ضعف مادی، عددی و ایدئولوژیک بورژوازی "علی" از یک طرف و رشد بورژوازی صنعتی از طرف دیگر، بورژوازی قادر به حل انقلابی جبهه از تکالیف دگرگانی نیست (انقلابی از این لحاظ که در برخی موارد، باعث تحولات درونی امپریالیزم و احتیاجات بورژوازی بوی، میتواند با پیشانی ستم امپریالیزم، دست به برکتی "اصلاحات" باضطلاع دگرگانی بزند) و در سطح سیاسی فقط طبقه کارگر است که کلید حل این سائل را در دست دارد. (با حریف شدن بورژوازی و قبول این اصل مارکسیستی که خرد بورژوازی راه حل مستقیم سیاسی نتواند بدهد، این واضح است.)

فهمیدن این سه موضوع و طرح کردن تئوری غیر مارکسیستی انقلاب مرحله ای، همانطور که گفتیم، گذشته از شکست های تاریخی، ای که به بار آورده، باعث ایجاد افشاشی تئوریک در اصول تئوری انقلابی مفهوم جازیه طبقانی و وظایف انقلابی کمونیست ها نیز شده است. برای روشن کردن این افشاشات و نشان دادن تفاوت آنها با روش این ابتدا الحاقات مانو بر تئوری انقلابی را، که همانطور که گفتیم عسود سراف بر این افشاشات افزود، بررسی میکنم.

۲- مفهوم تضاد و ظهور اپورتونیزم جدید در جنبش

انقلاب سوم چین، مانند انقلاب دوم، مولود جنگ جهانی بود. یعنی پایه آن رشد جنگ چریکی دهالان (مخصوصاً دهالان فقیرا) بود که در طبقه با محاجمین ناچیزت زایی بوجود آمد. ولی آبشار حزب از "اشیاعات" خود در دوران انقلاب دوم بر عذر ماند. یعنی درست است که خانو اساً خط مشی جهانی جبهه خلقی با "بورژوازی دگرگانی" استالین را پذیرفته بود و بر اساس آن با چنان کالیجیکت به انقلابی هم رسیده بود. حتی برای پیش گیری از ترسیدن بورژوازی و فئودالها اصلاحات ارضی را که خود دهالان شروع کرده بودند توقف کرد ولی برعکس دوران انقلاب دوم چین خانو بهیچوجه خود را از لحاظ تشکیلاتی یا نظامی یا استراتژیک تابع کمونیست نگرد. بلکه سیاست او بر اساس استقلال کامل حزب و خط مشی مستقل آن از کوشش و جازیه و جنگ نظامی با کمونیست برای حفظ این استقلال بود. و واقع جبهه واحد مانو هیچ شهادتی به جبهه خلقی استالین نداشت و یک جبهه خدا می دانستی بود که در آن اولاً حزب کمونیست استقلال کامل خود را حفظ میکرد و ثانیاً در آن جازیه طبقانی تحت اقتدار احصا با بورژوازی و فئودالهای "شرقی" قرار نمیگرفت. یعنی اولاً خط

ک برای مطالعه بیشتر آن خواننده را بکتاب بی نظیر Felix Morrow Revolution and Counter-Revolution in Spain

رجوع میزدیم.

میتوانست و بیفکاست مسائل را مطرح کند که آشکارا با استراتژی کمیتین در تضاد باشد، نظریه‌هایی که او در رابطه با جمعیت‌های انقلاب داد بیشتر بعلت فریبندگی و توجه این تجربیات را دارند تا نظری [البته اینجا مقصود دقیقاً نظریه‌های او مانند نظری انقلاب دگرگانه نیست و مفهوم تضاد است، و نه نوشته‌های نظامی استراتژی-یکش] و به همین دلیل همه شان از لحاظ منطقی متناقض و ناریوشند و از لحاظ نتایج صلی که میشود از آنها گرفت، بغلت ناریوشی و دو پهلو (یا چند پهلو) بودنشان میتوان هم انقلابی‌ترین و هم ارتجاعی‌ترین نتایج را از آنها گرفت. طی خصوصی مفهوم تضاد که راه را برای هرچیز سیاسی که دلشان میخواهد تاز میگذارد و ذیلاً آنرا بررسی میکنم.

اساساً مفهوم دو پهلو بودن مفهوم مافوق تضاد در اینست که مقصود از خود تضاد در این نظری دقیقاً روشن نیست، و همین ناریوش باعث میشود که از همان اول نظری بر مبنای سستی قرار بگیرد. اگر به رساله معروف مافوق در مورد تضاد دقت کنیم می‌بینیم که بعد از آوردن چند نقل قول از لنین درباره دیالکتیک و ترقی آن با خط فیلیم نقل قولهایی که به هیچوجه مفهوم خود تضاد در جامعه را روشن نمیکند، یکمرتبه به بررسی خواص تضادها و گرفتن نتایج صلی پرداخته. ولی خائلهایی که در طول توضیحات خود مایور روشن میکند که گویا خودش هم ایند به روشنی از اینکه تضادهای ریشه‌ای جامعه چه هستند و در کجا باید آنها را جستجو کرد ندارد. در اینجا بعد آوردن دو مثال اکتفا می‌کنیم.

"تضاد مالی کلاً متفاوت را با روشهای کلاً متفاوت میتوان حل کرد. مثلاً تضاد بین بورژوازی با روش انقلاب سوسیالیستی و تضاد بین توده‌های وسیع مردم و سیستم فئودالی با روش انقلاب دگرگانه حل میشود."

اینطور مطرح کردن سالها تضاد در جوامع فئودالی، و انقلاب دگرگانه یعنی نفی کردن تضادهای ریشه‌ای که باعث انقلاب دگرگانه شده، و سرپوش گذاشتن بر این تضاد. در واقع نقش ضد انقلاب می‌گذارد. دگرگانه کلاسیک حل تضاد بین ریش روزافزون سرمایه داری و زنجیرها که روابط تولیدی فئودالی بر ریش آن گذاشته بودند بود. بدون ریش سرمایه داری و حادث شدن تضاد آن با روابط فئودالی حل تضاد بین "توده مردم و سیستم فئودالی" امکان نداشت. و معالوه پیروزی انقلابهای دگرگانه کلاسیک را نمیتوان مستقیماً پیروزی برای توده مردم بسماب آورد. توده‌های وسیعی از مردم در دوران حیات خود اصولاً تکی از این انقلابها نمی‌بینند. مارکس در این مورد میگوید:

"بورژوازی... برای رسیدن به هدفهای سیاسی خود مجبور است تمام طبقه کارگر را بحرکت درآورد و معالوه تا حتی قادر به یکنار هم صحت، بنابراین در این مرحله بورژوازی با دشمنان خود نمیکند بلکه با دشمنان دشمنانش یعنی با بقایای سلطنت حلقه، زعمندان و بورژوازی غرضمنشی، و خرد، بورژوازی می‌جنگد. بنابراین تمامی جنبش تاریخی در دست‌های بورژوازی بحرکت میشود. هر پیروزی حاصل، پیروزی است برای بورژوازی." (حاکمیت کمونیست)

و از طرف دیگر در شرایطی که بورژوازی قادر به چنین کاری نباشد حل باسطلح تضاد "بین توده مردم و سیستم فئودالی" با انقلاب دگرگانه امکان پذیر نیست. مثلاً در روسیه برای حل این "تضاد" و منطبق حل سالها ارضی انقلاب اکثریت لازم آمد که یک انقلاب سوسیالیستی بود.

یعنی آن عامل ریشه‌ای که در اینجا مطرح است تضاد بین سرمایه تولیدی در حال انکشاف (که طبقه کارگر هم جزئی از آنست) و روابط تولیدی است که در دوران انقلابهای کلاسیک بورژوا-دگرگانه (بورژوا) روابط فئودالی بودند ولی در دوران امپریالیزم در کشورهای عقب مانده ترکیب از روابط پشاه سرمایه داری (مثلاً فئودالی) و سرمایه داری محسد (که البته در دوران اخیر ریشه روابط باقی مانده از دوران پشاه سرمایه داری خیلی کمتر شده) برای حل این تضاد، همانطور که دیدیم طبقات مختلف خواست‌های دگرگانه مختلفی دارند (طبقه کارگر عمیق‌ترین و بورژوازی سطحی‌ترین حقوق دگرگانه را میخواهند و خرد بورژوازی میانی است). اکثر روزه بورژوازی در جامعه نقیضه باشد که نتواند کنترل و رهبری جنبش دگرگانه را در دست گرفته و بدون ترس از فشار طبقات پائین آنرا تا آخر برساند، آنچه از انقلاب

حاصل میشود معدوم کردن حقوق طبقاتانه فئودالها و سیستم فئودالسی (مثلاً آنهاهایی که بر بورژوازی حاکمیت پیدا خواهد بود). یعنی کسب برخی حقوق دگرگانه برای مردم. در اینصورت میتوان گفت انقلاب دگرگانه بوده. ولی اگر بورژوازی نتواند اینکار را بکند طبقه کارگر باید رهبری جنبش دگرگانه را در دست بگیرد و در اینصورت دیکتاتوری ندارد. در هر صورت معدوم کردن حقوق فئودالها بایست، و تابع حقیقتی ظالمانه را که حق استثمار کارگر هم جزئی از آنست، از بین بخواهیم برد. دگراسی را بعد نهاییش خواهد رساند. و بقول لنین دگرگانه وقتی با نهادهای خود غریب میشود سوسیالیزم. در اینصورت انقلاب دیگر انقلاب دگرگانه نخواهد بود. (از انقلاب دگرگانه فرا خواهد ریخت) و در روش و تکالیف انقلاب سوسیالیستی خواهد بود.

پس در واقع اشکال عدلی مفهوم بالا از تضاد در اینست که آنست که مافوق تضاد بین خلق و فئودالیزم میدانند. منجمه است از تضادهای متفاوتی که طبقات مختلف با سیستم فئودال موجود در اجتماع دارند و برای حل آنها، بقول خود مافوق روشهای کلاً متفاوت لازم است. در بعد مافوق به سبب این مثال می‌پردازد، و با انکار و رنگشکی ظهورش از تضاد را کاملاً آشکار می‌کند. مافوق اینطور ادامه میدهد:

"در روسیه تفاوت اساسی بین تضادهایی که انقلاب بورژوازی حل کرد و تضادهایی که انقلاب اکثر حل کرد وجود داشت."

اینطور مطرح کردن سالها یعنی نفی کردن دیالک انقلاب روسیه. دقیقاً چون انقلاب فوری می‌توانست و نتوانست هیچیک از تضادهای جامعه روسیه را حل کند انقلاب اکثر لازم آمد و به پیروزی رسید. سپس مافوق بر اساس چنین شالوده "سست و لیززانی" به سبب دادن دیالکتیک و بیان استنتاجات خودشان از تضادهای جامعه و نتایج ناشی از آنها می‌پردازد و مفهوم تضاد عدلی را مطرح می‌کند:

"در فراشد انکشاف هر چیز مرکب تضادهای زیادی وجود دارد و یکی از این تضادها ناچاراً تضاد عدلی است که وجود و انکشاف وجود و انکشاف سایر تضادها را تعیین می‌کند، یا بر آنها تأثیر می‌گذارد." این تنها حرفی است که مافوق در روشن کردن ظهورش از تضاد عدلی میزند. اگر در نظر بگیریم که خود مفهوم تضاد در نوشته‌های مافوق چندان روشن نیست، آنوقت روشن می‌شود که این مفهوم چقدر نا روشن و با در خواست. حتی اگر مفهوم خود تضاد هم روشن شود باز این تعریف تضاد عدلی را دقیقاً روشن نمی‌کند. چون در واقع هر تضادی در جامعه می‌تواند بر هر تضاد دیگر تأثیر بگذارد یا آنرا تعیین کند. در بخش‌های این مقاله نشان داده‌ایم که چگونه تضاد کار و سرمایه می‌تواند بر تضاد بین جوامع مختلف طبقه حاکم تأثیر بگذارد و بر تضاد اخیر تأثیر انکشاف تضاد کار و سرمایه شود. ولی همین وقایع اخیر در پرتال خال خوب از آنست. در آنها "تضاد" بین دو بخش از بورژوازی باعث کودتای اسپنولا شد که خود تأثیر زیادی بر جریزه کارگران گذاشت، حرکت آنرا تسهیل کرد. به جنبش نیروهای نظامی که خود پایه همان کودتای اول بود، تحریک بخشید. و سپس باعث برخواستن سابقه‌ای در جریزه کارگران شد. که خود بر سبب جنبش اول کثرت کرد. و باعث سقوط اسپنولا شد. می‌بینیم که در اینجا تضاد بین کار و سرمایه و تضاد بین دو بخش از بورژوازی می‌تواند مطلقاً بر یکدیگر تأثیر بگذارد و حتی نقش تعیین کننده در انکشاف یکدیگر داشته باشد، و بنابراین تعریف مافوق هر کدامشان می‌تواند تضاد عدلی باشد.

همانطور که در بالا ذکر شد دقیقاً بعلت همین ناریوش خود مفهوم تضاد و تضاد عدلی است که میتوان از آن نتایج مختلفی از انقلاب تا حد در صد ارتجاعی استنتاج کرد. می‌توان باسم اینگونه تضاد عدلی تضاد خلق با سوسیال امپریالیزم است با احزاب دیت را حتی اراضی بورژوازی به حزب کمونیست متحد شد و با قاطعیت‌ها گام‌های ریاست جمهوری مشترک گذاشت (آلتور که بعضی از مافوق نیست‌ها در پرتال کردند. آیا می‌توان باسم اینکه تضاد عدلی تضاد با امپریالیزم و بورژوازی است در طبقه کارگر فعالیت کرد و آنرا به هیچ

تازه همین را هم بورژوازی تا آخر نخواهد رساند چون منافعی در آن نیست. و در نتیجه درجه پیشران انقلاب بسطی باین خواهند داشت که طبقات دیگر تا چه حد حاضرند برای حقوق خود مناسازم سیاق بکنند.

نمود (۱) آنطور که بخش دیگری از مائوئیسمها کردند. ۸

خود مائو در مورد اینکه چه نتیجه علمی و استراتژیک از سده بودن یک تفاد جدید گرفت نهاد صریح نیست (گفتم خاصیت این تئوری اینست که از آن هر نتیجه ای می شود گرفت) تنها چیزی که مائو می خواهد بگوید اینست که با پیدا کردن تفاد سده صحتوان تمام مسائل را بسادگی حل کرد. "حالا چگونه میتوان این تفاد سده را پیدا کرد - شاید باید یکی یکی تفادها را امتحان کرد دید کدام بهر را تحت تاثیر قرار دهد یا تعین میکند - یا اینکه بعد از پیدا کردن آن چگونه میتوان بقیه مسائل را بسادگی حل کرد، مسائلی است که مائو حتی یک کلمه هم در موردشان ننوشت.

ولی آنچه بطور ضمنی در رساله مائو مستتر است اینست که با سده شدن یک تفاد بقیه تفادها فرو می شوند و تمام افرادی (برای مائو تفاد اجتماعی اصولا تفاد بین انسانهاست) که در یک طرف تفاد قرار دارند میتوانند برای مبارزه برای حل تفاد جسد شوند. "ولی امپریالیزم جنگ تجاوزگرا نه ای را بر طبعه چون آغاز میکند تمام طبقات مختلف آن مجز برضی غیاظکاران نمیتوانند موقفا در یک جنگ ملی بر طبعه امپریالیزم خمد شوند. در چنین مواقعی تفاد بین امپریالیزم و کشور مورد نظر تفاد سده می شود. " و چند مثال دیگر شمه باین هم در رساله تفاد پیدا می شود. می یابیم که از تقابل بالا میتوان بطور غیر مستقیم نتیجه ای را که ذکر کردیم گرفت. ولی در هر صورت این نتیجه (تنها نتیجه علمی که می شود از رساله تفاد گرفت) با بعضی مخالفتی که مائو در همان رساله زده میخواند. مثلا در جامعه سرمایه داری مائو تفاد بین بورژوازی و بورژوازی را تفاد سده میداند. و بنا بر نتیجه فوقی بورژوازی باید تنها بخشی از جامعه سرمایه داری باشد که بر طبعه بورژوازی و میزانی و سونگی نظام سرمایه داری مبارزه خواهد کرد، که آشکارا هجو است. پی می بینیم که "تئوری تفاد سده اصولا منظور توجیه ساخته و پرداخته شده و نه برای گرفتن نتایج علمی و استراتژیک شش.

حالا واضح است که چرا معادل و سازمان های سیاسی اصولا واپور-عنیت سیاسی، که هدفشان بجز توجیه تئوریک مواضع و روشنگشتن چیز دیگری نیست از یک چنین تئوری یا در هوایی مانند مفهوم تفاد مائو، که به علاوه از شهرت جهانی هم برخوردار است و با اصطلاح پر اساس تئوریماتیک انقلاب پیروز هم فروخته شده، بگری استفاده کنند و مواضع خودشان را، که همه ریشه های قدیمی تر دارند، از این تئوری بدین بکنند. گذشته از مسائل سیاسی، فلان ارتجاعی که فلان از تئوری دو ایراد دارد و جهان سوم بیفهم خود بهره برداری می کند - یک کرده اند (برای مثال نشریه ارتجاعی رستخیز که برای دهها در خارج از کشور منتشر میشد و این تئوری پایه تبلیغاتی بود)، اکثریت گرایشهای ناسیونالیستی، مخصوصا جناح چپ آنها در سراسر جهان واپس می ماند. این تئوری را پایه توجیه مواضعشان کرده اند. مثلا نشریه "باجتر امروز" ارگان جبهه ملی غایر میانه، بعد از آنکه باسم تئوری و تحلیل از شرایط ایران مفهوم تفاد مائو را مطرح می کند، نتیجه میگیرد که اگر چه تفاد اساس در جامعه تفاد کار با سرمایه است ولی تفاد سده در شرایط فعلی تفاد خلق (که عبارتست از کارگران، دهقانان، بازاریان، روحانیون، عتقی...) یا امپریالیزم است، و بنا بر این وظیفه سده تشکیل در جبهه ملی ایران (۱) برای احیای جبهه ضد امپریالیست خلق میباشد. و این تعبیه همدارند. چونکه در چنین ایدئولوژیهای ناسیونالیستی و اپورتونیسم مائوئیستی وجود شرکت بسیار دارند. و این پدیده مخصوصا ایران هم نیست. و در واقع آنها که می معتقدند ناسیونالیسم کشورهای است مستحق ترستی است و ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم یکی میباشد خیلی با مشکل میتوانند توضیح بدهند که فرقی بین حرف آنها و آن نظریه که تفاد سده در عرض ما تفاد بین خلقهای جهان سوم و امپریالیزم است چیست. و تعبیه هم ندارد که هر دو مفهوم، غیرم طراوت ظاهریشان، در بسیاری از موارد فکرت به نتایج کم و بیش مشابهی برسد.

ولی بهترین نمونه این نوع استفاده اپورتونیستی - ناسیونالیستی از مفهوم تفاد برخود، رهبری الفتح است. این رهبری که راستترین جناح مقاومت فلسطین نیز هست، اظهار مادی خود بر ریشه های سیاسی و حتی بالاخر ارتجاعی بین ریشه های آنها فلان مائو امپریالیزم

آنها را به نام "تفاد سده" با استراحت توجیه می کند. "قتل عام فلسطینی ها در اردن و هندوستان اخیرا در لبنان (که نصیب مستقیم پشت کردن اسد به مقاومت فلسطین بود) نتیجه این سیاست اپورتونیستی بود.

جالبتر از همه نشریه نوزده بهمن است که ابتدا مفهوم تفاد مائو را تحریف کرد و بعد بگرفت تطبیقی حتی جالبتر و برجسته تر از همه پرداخته و گوی سبقت را در بریت و پلا باقی از دیگران بود. "مارکسیزم - لنینیزم مائوید که همواره در حان تفادهای یک جامعه یک تفاد سده است. تفاد سده تفادی است که بدرجینای رشد یافته (۲) که دیگر تفادها را تحتالشعاع خود قرار داده است در اینجا تحتالشعاع قرار گرفتن دیگر تفادها بدین معنی است که سده اند، رشد و حل و فصل آن تفادها از مبارزات و کانال تفاد سده میسر است. (۳)"

(ش ۵ ص ۱ تاکید از حاست)

پس نوزده بهمن سده بودن تفاد را در رشد یافتگی آن می بیند و نه در کیفیت دیگری. ولی رشد یافتگی یک تفاد بخودی خود دلیل نمیشود که این تفاد بتواند تفادهای دیگر را تحتالشعاع قرار دهد. یا اینکه حل تفادهای دیگر از مبارزات و کانال این تفاد ممکن باشد. خلاصه مثال خود نوزده بهمن در مورد تفاد سده در دوران قبل از اصلاحات ارضی (که گویا محر با اصلاحات ارضی شد) توجه کنید. "در شرایطی که تفاد سده بر اثر شکست خلق و سرکوب شدن او تفاد خلق با دشمنانش که تفاد سده بود تحریف می کرد، در شرایطی که پس از چند دوره تحول تاریخی بورژوازی کمرها برده بود و کپی کیسی بسابقه ای رسیده و حاکمیت سیاسی آن افزایش یافته بود، و تنبیه بورژوازی کمرها رو فواید المزم که یکی از تفادهای سیستم فاسدوال کمرها درونی بود تفاد سده شد."

(نوزده بهمن ش ۵ ص ۶۵)

ورزشکشی تئوری و روشنگشتن همیشه در مخالفتی که مزین آشکار می شود. پس از قرار معلوم حل سایر تفادها، منجمله تفاد کار و سرمایه، (و با تفاد خلق و امپریالیزم و غیره) در آسودن از مبارزات و کانال تفاد بین فواید المزم و کمرها بزم میاید حل میشد. ولی در حل خود این "تفاد" که حل تفادهای دیگر در گرو آن بود، بنا به شکن آنها موری حل شد و سایر تفادها را انگشت بدهان و معطلر باقی گذاشت.

پس می بینیم که نوزده بهمن هم که بر خلاف مائو ضمنی کرده و اظهار کیفیت تفاد سده را مشخص کند، در این امر تطبیقی بدست نمی آورد. ولی بخش دوم تعریف نوزده بهمن از تفاد سده در واقع تحریف مفهوم تفاد مائو است. مائو در جایی ادعا نموده که حل دیگر تفادها هم فقط از مبارزات و کانال تفاد سده میسر است. خلاصه در جامعه سرمایه داری تفادهایی که بین بخشهای مختلف بورژوازی وجود دارند می تواند کاملا از مبارزات و توسط شان "خودشان" حل شوند. بورژوازی، بدین معنی با تفاد کار و سرمایه، که بقول مائو در این جوامع تفاد سده است، حل و فصل شوند. و از طرف دیگر تفاد سده، آنطور که نوزده بهمن با مائو مطرح میکند، الزاما حل شدنی بخودی نیست. تفادهای دیگر را حل نمیکند. مثال کمرها بزم و فواید المزم را در بالا

اصولا یکی از پایه های مادی رشد مائوئیسم برخاست انقلاب مستعمرات و فروکش انقلاب در غرب و تغییر مکان مرکز ثقل انقلاب به کشورهای مستعمره و شبه مستعمره بود. پایه دیگر آن بحران امپریالیزم، آشکار شدن ورزشکشی احزاب کمونیستی سابق در این کشورها بود. (۱) ابتدای برخاست انقلاب در کشورهای جهان سوم همواره با قیام اساسات ملی ضد امپریالیست ناسیونالیستی همراه بوده و محسوط جانبی برای بسط و انتشار سخن پراکنی های مائو چپ (و در ضمن مارکسیست مآبانه او نظریه های راستگرایانه و سازشکارانه مائوئیستی بوجود می آید. اگر توجیه کنیم که در کشورهای که جنبش ملی ضد امپریالیستی نتوانست انکشاف یابد و خود را از چنگال ناسیونالیسم عقب بماند، این جنبشها برهانند (۱) هند وستان اند و تونی و تا حدود کمتری ایران و غیره (۲) مائوئیسم رشد چشمگیری کرد ولی در آنجا که جنبش ملی امج گرفت و زنجیرهای ناسیونالیستی خود را بدین افکند و ماهیت طبقاتی آشکار شد (۳) اهتمام کما و غیره (۴) مائوئیسم اصولا رشدی نداشت این ساله را بهتر درک میکنیم

د یخیم * مثال دیگری که بوزده بهمن عزیزه و آموخته است ، اینکه هنگام هجوم فاشیسم به فرانسه ، فساد خلق فرانسه با فاشیسم تضاد جدی شد ، و باین ترتیب مردم فرانسه همراه با بخش از بورژوازی فرانسه جنبه مقاومت را تشکیل دادند که حزب کمونیست هم بعد از حمله فاشیسم به شوروی بآن پیوست . فرم مطرح کردن این مسأله میسرانند که بوزده بهمن چقدر را چه به مبارزات ضد فاشیسم و کل نتایج حاصل از آن اطلاع دارد ؟ و نکته نیروهای فاشیست آلمان را زیر سلطه خود در آورید و خطر جنگ تمام اروپا را تهدید میکرد ، بورژوازی " دگر - تک " و احزاب کمونیست استالینیستی به شعار خاد ترورستی که اکثر نیروهای فاشیسم بازیه کنید کارگران را مسلح کنید ، توجهی نکردند . چون هر دو خلیج کردن کارگران را خطرناکتر از فاشیسم تشخیص دادند . نتیجه این بود که فرانسه پیشتر از دو ساعت نتوانست در مقابل فاشیسم مقاومت کند . یعنی بورژوازی فرانسه ، که بسوزده بهمن ، و استالین بستی جنبه واحد با او را اندر میزدند اصولاً مقاومت در برابر فاشیسم نکرد و فاشیسم را وسیله ای جدید برای کوی - بدن جنبش کارگری ، که در آن هنگام سخت بالا گرفته بود ، فقط بعد از حمله فاشیسم به شوروی و قطع استالین از آنگاه هرگونه بند و بست دیپلماتیک ، حتی با محضر ، برای جلوگیری از جنگی که برای رسیدن بآن اوانقلاب اسفانی را قدا کرد و با همان سیاست جنبه خلقی هنرنمادی به رشد جنبش کارگری در فرانسه و بسیاری جاهای دیگری زد ، که بحث آن در این مختصر امکان ندارد . که استالین شروع به دادن اسلحه کافی به حزب کمونیست فرانسه (و سایر احزاب کمونیست) برای سازمان دادن مبارزه بر طبقه فاشیسم کرد ، در واقع از این موقع بعد بود که مقاومت واقعی بر طبقه فاشیسم در فرانسه و در سایر جاهای دنیا شروع شد ، و البته ، همانطور که در مورد چین دیدیم ، با رشد جنبش مقاومت بورژوازی هم بیشتر و بیشتر مجلس پیوست چون اگر این کار را نمیکرد اظهار خود را کاملاً از دست میداد و بعد از شکست فاشیسم ، که احتمال آنهم زیاد و حتی قطعی بود ، سرنگونی اش اجتناب ناپذیر بود . * و مسأله جنگ مقاومت در فرانسه ، و در بسیاری جاهای دیگر بقطع خود های زحمتکش بآن فکر و نیروی آن همراه بود با استقرار حکومت مابااراضی دولت ، که این واقعاً ، اگر احصای صوب کارگران را پیشتر نگرفته بود ، داشتند . دیکتاتوری فردی تبدیل میشد ، و در واقع ، نسبت به دوران قبل از جنگ قذافی محقق برای کارگران فرانسه بود . و حل این تضاد عده " کسکی " محل مسائل کارگران و تضاد کار و سرمایه نگرفت . و در واقع مسأله بده اینکه در اینجا مطرح میشود و باید بآن جواب داد اینست که چرا در برخی کشورها جنگ مقاومت شد فاشیست به سرنگونی بورژوازی و استقرار دولت کارگری انجامید (چین ، ویتنام ، یوگسلاوی ، و کشورها بلوک شرق ، که البته مسئله شان کمی فرق دارد) و در سایر کشورها ظل فرانسه و بهره به استقرار حکومت های بورژوازی خیلی قوی - از آنچه که آوردیم ، جواب ، کاملاً واضح است ، در رهبری جنبه مقاومت و پیروزی نیست . در جنبه مقاومت فرانسه حزب کمونیست فرانسه بر سیاست سازش طبقاتی و اتحاد با بورژوازی عمل میکرد (بلوی که قبل از آن در اسفانی هم دیدیم) ولی مثلاً حزب کمونیست چین سیاستش در جنبه مقاومت بر اساس مبارزه طبقاتی (و بسازش طبقاتی) و استقلال کامل و ابتکار مستقل حزب کمونیست بود .

یعنی آنچه که قبلاً در مورد تفاوت پیگیری طبقه کارگر و بورژوازی در درخواست حقوق دگرانه آورده بودم مورد مبارزه با فاشیسم هم صدق میکند . آیا واقعاً میشود روی همکاری میان بورژوازی لیبرال در جنگ ضد فاشیستی حساب کرد ؟ مسلم است که نه . چون کدامیک از حائفات حیات بورژوازی لیبرال را سلطه فاشیسم به خطر میاندازد ؟ خطری که فاشیسم برای کارگران ایجاد میکند ، داخان کردن تشکیلات صنایع و سیاسی شان است ، که در شرایط بحران حیات و سلامت شان بآن پسنگی دارد . آیا خطری که حتی با حدی با این قابل تألیسه باشد برای بورژوازی وجود دارد ؟ بهیچوجه . بورژوازی لیبرال ممکن است در اکثر حمله فاشیسم قدری استقلال عمل خود را از دست بدهد و ناچار بشود دسیسهای که برای کل بورژوازی لازم است را خود صواب کند ولی در عوض فاشیسم با او عهد - خرد کردن نیروی مبارزه کارگر گوی و بهره کشی دو چندان را میدهد . و باین ترتیب در مقابل حاکم - زوات مطلقانه کارگران بورژوازی لیبرال با چارادر مرحله ای با فاشیسم

سازش خواهد کرد . بهترین نمونه اینرا میتوان در اسفانی مشاهده کرد . بورژوازی لیبرال ، بک احزاب کارگری جنبه خلقی (لیبرال - سوسیالیست و کمونیست) کارگران را فریب و تهدید و بی اعتمادی در آغوش ارتش فاشیستی فرانکوفاندخت .

نتایجی که بوزده بهمن از تئوری تضاد برای جامعه ما میگرد از این هم جالبتر است .

* اولین مسأله در تحلیل تضاد عده به حال حاضر اینست که آیا تضاد اساسی جامعه ما ، یعنی خلق با ارباب و اجرت با یانیم ، در این حال تضاد عده است یا نه ؟ پاسخ ما اینست که اگر دیکتاتوری شاه را بخواهیم جلوه همه جانبه سیستم سرمایه داری و - بسته به تقاسم آری ۰۰۰ و اگر از این دیدگاه بنگریم که دیکتاتوری فردی ، یعنی عده همین خلعت جنبه ضد خلقی در حال حاضر است ، یعنی عده حاضر ، و اگر از این دیدگاه بنگریم که دیکتاتوری سلطنتی ، انحصارات خارجی () است ، نه ، تضاد عده تضاد خلق ما با دیکتاتوری رژیم بصورت دیکتاتوری فاشیستی شاه است . پس ایندفعه تضاد عده بکشی به شناخت ما از دیکتاتوری شاه دارد و بر اساس این شناخت میتوان همان تضاد آپاسی باشد یا با آن اصولاً مقاومت باعد . یعنی یک عامل کاملاً ذهنی است . آیا بوزده بهمن با دیکتیک درونی استقلال خلق فکر را هم بعد خود عدیل کرده است ؟ واضح است که شروع کردن از تئوریهای شکستی و لائیکتی و بعد سعی در انطباق دادن نتایج آن با واقعیت باینجا هم میگرد .

در هر صورت ، چه نتایج خلقی میتوان از این تضاد عده گرفت ؟ بوزده بهمن در این مورد نهاد روشن نیست (شاید بدلائلی شمه به آنچه در مورد مائو دیدیم) ولی از لایحی حرفهای میتوان این سطور را بیرون کشید .

* این بدان معنی نیست که ما از مبارزه با امپریالیزم ، مبارزه با سرمایه داران وابسته خارجی سر میزور میکنیم (لفظان کم نمیشود) این بدان معنی است که مبارزه با آنها در رابطه با دیکتاتوری شاه امکان پذیر است . آن امپریالیستهای مورد حمله قرار میگیرند که حامیان درجه اول دیکتاتوری اند () . آن بخش از سیستم مورد تهاجم قرار میگیرد که با دیکتاتوری ارتباط نزدیک دارد . " (تأکید از مائو)

* جل الخالق . مقصود از حمله به برخی از امپریالیستها چیست و تهاجم به بخشی از سیستم چه معنایی دارد ؟ در اینجا چه نقشی از مبارزه مطرح است ؟ اینجا است که مفهوم عده بودن تضاد با دیکتاتوری و واقعیت خود را نشان میدهد . حالا دیگر میشود مبارزه بر طبقه سیستم را بر اساس مبارزات و شیوه های مبارزه خود توده ها و در سایر کشور قرار داد و بر اساس آنها توده ها را به مبارزه بر طبقه دیکتاتوری هم برانگیخت (غیرمکن آنچه که در صفحات بعدی بخانه یک معذرت خواهی بجا آید و بعداً خواهیم آورد) ، چون این مبارزات واضح است همه سرمایه داران را مورد قرار میدهد بلکه راه مبارزه کشاندن توده ها از " مجرا و کانال تضاد عده " ، که مبارزه با دیکتاتوری فردی است انجام میگرد . و این تضاد هم ایجاد میکند که برخی از امپریالیستها و بخشی از سیستم مورد تهاجم قرار بگیرد . این تهاجم هم ، واضح است ، چیزی جز تهاجم مطلقانه نمیتواند باشد ، یعنی مفهوم مبارزه اینکه اینجا مطرح است برخوردی و

* یعنی با اینکه سیاست استالین بهیچوجه بسط انقلاب نبود (خلاصه برعکس آن بود ، یعنی خفه کردن انقلابها برای حفظ اوضاع موجود) ولی جنگ ضد فاشیسم را مجبور بود بسطج جهانی بسط دهد (البته در این حالت هم برای حفظ کنترل اوضاع احزاب کمونیست را ، با سیاست ست جنبه خلقی ، بصورت انقلاب برنامه ای با بورژوازی دگرانه کرد) . و همین بسط جنگ ضد فاشیستی بود که شرایط عادی بین شدن برخی از احزاب کمونیست را از استراتژی کمترین فراهم آورد و بسط پیروزی انقلاب در چین و ویتنام و یوگسلاوی انجامید . از اینجا واضح است که تئوری انقلاب مداوم که بسط انقلاب را جزئی از فرایند انقلاب میداند یک ذهنی گرایی خوشبینانه نیست بلکه مطلقاً است با روش خلقی مبارزه در سطح جهانی . و این روش عموماً تحت شرایط سیاست زمینان حتی که انقلاب را در کشور خود نمی بیند فردی تحلیقی باید .

پایری مسلحانه یا برخی از اهریالیستها و بخشی از سیستم است.
البته خود نوزده بهمن هم متوجه اشتکالات میخورد و حصر این برخورد
با مبارزه در جامعه ما شده و در چند صفحه بعد میفهمد:
"بدیهی است که تأکید بری دیکتاتوری باین معنی نیست که از
مسائل اقتصادی زندگی نود ما غفلت کنیم". دیکتاتوری مصلحتی بسیاری
نوده ما مسئله عدل، میشود که آنها برای تحقق خواسته های روزمره -
شان نیاز دارند. در انصورت است که از میان برداشتن این مانع
اساس در برنامه روز نود ما قرار میگیرد. بنا براین ما در رابطه با
دیکتاتوری مردم را پذیرفت خواسته ها و حقوق اقتصادی و سیاسی شان
در وقت میکنیم و در این حال از رابطه و پیوند دیکتاتوری با حاکمیت
اهریالیستها حای آن، با تعلیقات و ملیت خود افشاگری میکنیم."
گذشته از بیان متناقض و ناهنجار که آشکارا میگوید هرگاه
نوده ما برای تحقق خواسته های روزمره شان بها برخیزند از میان برداشتن
دیکتاتوری در دستور روز نود ما قرار میگیرد. و با این حساب
بهش از پنجاه سال است که از میان برداشتن دیکتاتوری در دستور روز
بوده است!، این جمله در تناقض آشکار با آنچه است که نوزده بهمن
در صفحات قبلی ارائه داده. یعنی نوزده بهمن از یکطرف میگوید حل
تمام تضاد های جامعه از میرا و کالان نفاذ عدل، میراست، و از
طرف دیگر میخواهد تضاد عدل را از طریق مبارزات خود مردم بسیاری
"خواسته ها و حقوق اقتصادی و سیاسی شان" که واضح است که در
تحقیق نهائی مکتب بر تضاد کار و سرمایه مستند انجام دهد. یعنی
حل تضاد عدل را از میرا و کالان تضاد بین کار و سرمایه انجام دهد،
ولی از این طریق چگونه میتوان فقط برخی از اهریالیستها و بخشی از
سیستم را (که حامی دیکتاتوری هستند) مورد تهاجم قرار داد؟ پس
ما روشن نیست. واضح است که این جملات صرفاً برای روشن شدن جنبه
های غلبی مبتدل مواضع صفحه قلمی آورده شده. اما
اما نتیجه اساسی که میشود و باید از عدل بودن تضاد با دیکت
توری فردی گرفت، در واقع تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری است،
که در آن تمام حاضر ضد دیکتاتوری جمله بخشی از بورژوازی بورکرات
بزرگ مشتمل میشوند و متحد آماره میکنند. البته در نوزده بهمن
شماره ۶ (که نقل قولهای بالا را از آن آورده ام)، ضرورت تشکیل این
جبهه مطرح نشده. بلکه حتی بطور ضمنی غیر ضروری تشخیص داده
شده. ولی خواهم دید که نتیجه منطقی استدلالات نوزده بهمن
در واقع همین تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری میباشد (نگاه کنید به
حاشیه شماره ۹). ولی قبل از آن بد نیست ذکر کنیم که کسی که
مسئله جبهه واحد ضد دیکتاتوری را امروزه، روشنفکران همه (یعنی
بدون بون یا نیستی)، مطرح کرده همان حزب نوده است. و نتیجه در
آدن موضع ایستاد (هم تعجب ندارد در واقع نوی از همان پدیده ایست
که لندن در جزیره چه باید کرد دست خوان وجه مشترک اکونومیسم و توتو-
ریزم مطرح میکند، که در اینجا خود را بصورت وجه مشترک بین اپورتو-
ریزم بین برده و اشراف ملیت پرستی نشان داده).
در بسیاری از مقالات اخیر نشریات کعبه مرکزی، که بعد از طرح
با اصطلاح "شمار سرنگونی" از طرف ایشان چاپ شده (که اکثر باقم
اسبق اعظم آقای گابوری بوده اند)، مسئله تضاد عدل با دیکتاتوری
فردی، البته بدون استفاده از اصطلاحات مافوق بشری، اینطور
مطرح شده که حد بدون مسئله دیکتاتوری شاه و غفلان شدیدی-
اطکانات حکامی، نه تنها با بورژوازی ملی، بلکه با بخشی از بورژوازی
بزرگ را هم، برای سرنگونی رژیم فراهم آورده. کعبه مرکزی، پس
اساساً این کعبه و تحلیل" باین نتیجه رسیده که باید برای تشکیل
یک جبهه واحد ضد دیکتاتوری جدد شد. و البته با شناختی که
از عملکرد امروزی احزاب برادر داریم، اعلام ضرورت چنین جبهه ای از
طرف حضرات چیزی بجز اعلام تعیضان به شرکت در درون پیکه اپو-
تستین فلاس، که در صورت سقوط آماجاری آریامهر وظیفه سرکوب
ملت را بعهده خواهد گرفت نیست (و همه میدانیم که امروزه حتی
سازمان سیا هم در فکر چنین اپوزیسیونی است و در واقع شمار سرنگونی
از آسان نازل نشده!). و این از محتوای شمار "سرنگونی" که اخیراً
کعبه مرکزی صادر کرده (و شاید در یک شماره آتی کند و تا و آنرا
میرس کنیم) هم کاملاً واضح است. یعنی حضرات با کمال بیشرمی
شمار "سرنگونی" را مطرح میکنند و بعد نهران میفهمند که البته

سرنگونی اشتداد شاه ضرورتاً با سرنگونی اسفند شاه است.
در اینجا لازم نیست به جدل با این نظریه مبتدل بپردازیم و
صرفاً ذکر میکنیم که سرنگونی رژیم بدون آنکه با مبارزات طبقه کارگر برای
استقرار حکومت کارگری همراه باشد و بدون اینکه این مبارزات موفقیت
شده و حاکم را بپایان چنین حکومتی بگرداند، ناچاراً با بازگشت ارتجاع و
استقرار یک حکومت دیکتاتوری نظامی شیده اسفند آریامهری خاصه
خواهد یافت. (تصویر آئند در شبلی چه زود فراوانی شده).
همانطور که گفتیم در نوزده بهمن شماره ۶ تشکیل جبهه واحد
ضد دیکتاتوری غیر ضرور شناخته شده، ولی دلالی که نوزده بهمن
شماره ۳ برای اثبات تصور بودن شمار سرنگونی آورده ناچاراً همین
نتیجه میزند.
"بنظر ما جنبش حاضر که مرحله ایست از جنبش رهایی بخش خلق
با شمار استراتژیک (۲۲) مبارزه با دیکتاتوری شاه شخصی میشود.
در زیر این شمار است که نیروهای حاضر متحد میشوند. ...
(نوزده بهمن شماره ۲ ص ۲۵) تأکید ها
حذف شده (۱)
ولی مطرح کردن شمار سرنگونی، آنهم بظاهر یک شمار (۱)،
بمعنای پایه وحدت چه یعنی دارد؟ اگر مقصود وحدت طبقه کارگر
است که منافع طبقه پایه این وحدت را فراهم آورده و برای مستحکم کردن آن
صرفاً باید طبقه کارگر این منافع و مامیت واقعی و ملموس آنرا به دست
بیاورد. و برای آن مبارزه کند. اگر مقصود وحدت همه نیروهای
انقلابی گویست است که جهان بهش مائو ایسم تارشی و مبارزه بسیاری
تحقق برنامه گویستی (که البته برای آریامهر هنوز تدوین نشده و ولی
در هر صورت خطوط کلی آن مشخص است) پایه وحدت است و اتحاد
به شمار سرنگونی برای وحدت ندارد. پس روشن است که این شمار
فقط میتواند پایه وحدت برای تمام کسانی باشد که بضموی از دیکتاتوری
شهر میبندد و حاضرند به نحوی با آن مبارزه کنند. نتیجه این وحدت
اگر تحقق یابد، میشود همان جبهه واحد ضد دیکتاتوری کعبه مرکزی
در واقع آنچه اینجا مطرح است، مطرح کردن سرنگونی دیکتاتو-
ری است بدین شخصی کردن و مطرح کردن محتوای سیاسی آن و آنچه که
طبقه کارگر از سرنگونی کردن رژیم میخواهد و باید بعد از سرنگونی برای
آن مبارزه کند (اگر داریم از انقلاب صحبت میکنیم انقلاب که با سرنگونی
تمام نمیشود بلکه شروع میشود). نوزده بهمن میفهمد:
"در اینجا دلیل نیست که قطعاً آماره با دیکتاتوری تنظیم
چهره بنامی تمام سیستم شود. هیچکس نمیتواند چنین پیشگویی
پیشتر بآنها ای بکند. ..."
دیدیم که کعبه مرکزی هم نوشته بود که سرنگونی اسفند شاه
از مائو یعنی سرنگونی کل سلطنت نیست و با باند قریب هر دوی این
نظرات سیاسی، بهمانه اینکه سقوط اسفند شاه میتواند بدون سقوط
سلطنت انجام بگیرد (که البته بهیچوجه غیر ممکن نیست و مرکب
شاه بهترین نمونه آنست!) از مطرح کردن ظاهراً و خواسته های سیاسی و
اقتصادی طبقه کارگر در مورد رژیم سیاسی ای که باید بعد از سقوط
آریامهر مستقر شود و تقالعی که باید انجام بدهد، و مبارزه برای این
خواسته ها سباز میزند و "شمار مبارزه" را تا حد درخواست برخی
بورژواهای بزرگ ضد آریامهری مابین ما آورده. یعنی سرنگونی رژیم
والسلام. و با باند قریب بجای مبارزه طبقه ای و منافع طبقه ای یک مفهوم
مجرد از سرنگونی دیکتاتوری را پایه وحدت نیروهای انقلابی کرده و مثلاً
مسئله انقلاب مرحله ای را دوباره مطرح میکنند. ولی اینبار انقلاب سه
مرحله ای. مرحله اول سرنگونی دیکتاتوری سلطنتی با شعار "بورژوازی
ملی و بخشی از بورژوازی بزرگ". مرحله دوم انقلاب در کارگاه نیست،
مرحله سوم انقلاب سوسیالیستی.
چالمر از همه اینست که نوزده بهمن سعی میکند مواجعت را با
آثار و شواهد تاریخی هم توجیه کند و ادعا میکند که مواضع جنبش ۲۳
ژوئیه در کجا هم چنین بوده. باید بپایان یاد آوری کنیم که در اینجا
اگر با خضاری بیکباره کاسیو برای نشان دادن گاید خود نی بجای با خضاری
و اضمحلال ارتش رسی و استقلال ارتش خود شرواز همه مهر برای حل
مسئله ارتش بود، حتی اگر موفق به سرنگونی دیکتاتوری با خضاری هم
میشد، که خود میورد سوال است، بعد از مدتی یک رژیم دیکتاتو-
ری، شیده با خضاری درجا سرکار میاید.
سقوط دیکتاتوری ماکاو، بعد مدتی سال قبل از سقوط با خضاری

تحت فشار مبارزه بوده ما، و برقراری تدبیر دیکتاتوری بعد از آن برپایی نشان داد که مطلق کردن مسئله سرنگونی بدون روشن کردن محتوا و چشم اندازهای مشخص اقتصادی و سیاسی آن (که در دوران امپریالیسم بجز نظام های اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر چیز دیگری نمیتواند باشد) در تحلیل نهائی کوچکترین قدمی جلو برنمیدارد. (تجربه آینده در شطرنجی مثال دیگری است.)

در هر صورت همه آنهائی که امروزه بنوعی نظری تضاد بائو را با اهدافی حل قرار داده اند، مانند آنهائی که بر نظری انقلاب مرحله ای تکیه میکنند، در یک اشتباه مشترکند: استراتژی شان عبارت است از تکیه بر یک "تضاد" مشخص و یا تثلیف مشخص، و کوشش در راه مشکل کردن تمام طبقات مختلف مکن حول مبارزه برای حل این "تضاد" یا تثلیف. تمام این استراتژی ها در تحلیل نهائی به سیاست سازش طبقات و شکست کشیده میشود. راه حل درست کارگرهای کس است: تکیه بر یک طبقه، طبقه کارگر، و کوشش برای استفاده از تمام تضاد های مکن برای پیشبرد

آرمان این طبقه. اولین البته بهیچوجه با ایجاد در حل یا سایر طبقات و منافعهای سیاسی و پشتیبانی از مبارزات آنها منافات ندارد. بلکناس آن را میگوید: «ما باید لزوم تاریخی ثابت کرده که این خود راه حل همه "تضاد" ها را یکی پس از دیگری نشان میدهد. همین در این مورد گفته:

"فقط آن زبندگان قوی هستند که بر منافع واقعی و آگاهانه و شناخته شده برخی از طبقات مشخص تکیه میکنند و هر کوششی بر- ای معشوش کردن این منافع طبقاتی... فقط زبندگان را ضعیفتر خواهد ساخت."

(وظایف سوسیال دموکراتهای روس)
بهری از این اصل یعنی تکیه بر مبارزه طبقاتی و نه سازش طبقاتی، این راه راه، لنین بود و باید به لنین برگشت.

۳- نقش طبقه کارگر در انقلاب

همانطور که گفتیم تفاوت استراتژیک بین آنچه که از مفهوم انقلاب مرحله ای، یا مفهوم تضاد، نتیجه میشود با استراتژی مارکسیست-لنینیستی مبارزه، که از مبارزه طبقاتی ناشی میشود، در اینجاست که اولی سخن برای مشکل کردن تمام طبقات برای رسیدن به یک هدف مجرد واحد (برای تمام طبقات) سیاسی، که همه طبقات در رسیدن آن حلقه هستند میکند، و دومی با شروع از منافع طبقاتی طبقه کارگر، تکیه را بر مشکل کردن، شرکت در مبارزات طبقاتی طبقه کارگر (و در روستاها همانان فقیر) و مبارزه برای منافع آنان برای پیشبرد آرمان این طبقه، میگذارد و معتقد است که ابتکار امر تمام مبارزات سیاسی، که دیگر طبقات هم در آن بیفایده دارند، را هم بیشتر به پیش خواهد برد. این تکیه بر آنها برپایز انقلاب، معنی به فروتنیست ما نسبت به خود (یا بهتر بگویم نسبت می-زند) (باین معنی نیست که باید مستقلاً، همراه با طبقه کارگر، برای استقرار هدف نهائی طبقه کارگر، یعنی سوسیالیسم یک تنه به پیش رفت. بلکه باین معنی است که در هر مرحله مبارزه، و در مورد هر تکلیف انقلاب (مسئله ارضی، مسئله ملی، ایجاد دیکتاسی سیاسی و غیره) طبقه کارگر خود همانان فقیر (طبقه بهره ای جدا از منافع سایر طبقات دارند که تکیه بر آنها برپایز انقلاب، و ارتقاء عریضه بیشتر برآید آن، اهمیت حیاتی دارد. مثلاً در مورد منافع بهره طبقه کارگر در مورد مسئله ارضی در روسیه لنین نوشت: "تقاضای اینها را باید نادیده می-بایست نمود (البته wotwone) یعنی با تمام لایمپالهای ثابت قدم، نارودیک ها، سوسیال رفرمیست ها، طبقه مارکسیسم در مورد مسئله ارضی و غیره و غیره مشترک است. فرق ما با این آقایان در مورد این تقاضا یک فرق اصولی نیست بلکه فقط درجه آن فرق میکند: در این مورد هم آنها همیشه ناچاراً در محدود-ده رفهم باقی خواهند ماند، لکن ما حتی در مرز تقاضاهای سوسیال-انقلابی هم توقف نخواهیم کرد... بر کس با تقاضای تامین "اكتشاف آزاد مبارزات طبقاتی در روستا" منافات اصلی خود را با همه این آقایان و حتی همه انقلابیون و سوسیالیستهای غیر سوسیال دموکرات ایران جدا نمیم."

(کلمات جلد ۶ ص ۱۲۴ تاکید از لنین)

با یک مثال مطالعه ای تفاوت را روشنتر کنیم. در نتیجه کمونیست، شماره ۱ در مقاله ای تحت عنوان خط مشی و برنامه سیاسی ما، بعد از تصویب کردن "مرحله انقلاب ایران"، که انقلاب دموکراتیک است، و طائف انقلابیون را اینطور تعیین کرده:

"ما بر این مرحله کنونی در جنبش خلقهای ایران تشکیل و ایجاد همگوش و تجمع نیروهای خلق (که همان چهار طبقه کذا باشد-م) ا- بدو مهر و وظائف انقلاب ایران در این مرحله - یعنی انقلاب دموکراتیک لنین است. برای رسیدن به چنین منظور هسته رهبری کننده، یعنی حزب طبقه کارگر ایران باید بوجود بیاید."

بعبارت دیگر وظایف حزب طبقه کارگر تجمع خلق بدو مهر و وظائف انقلاب ایران است.

لنین در سال ۱۹۰۲، هنگام تنظیم برنامه سوسیال دموکراسی، در مقابل پلخانیف، که از تزی شیهه به بیژا در مقام میکرد (البته او فقط خرده بیژواری را در طبقه خلق جا میداد و معتقد بود که بیژواری حزب و کارگر جدا است) نوشت:

"بطور کلی طبقه کارگر هیچوقت و بهیچوجه "نمایدن" و پشاه-هنگ "خرده بیژواری نیست. اگر چنین وضعی اتفاق بیفتد فقط در موقعی خواهد بود که خرده بیژواری احساس کند که نابود پش اجتناب ناپذیر است. وقتی که آنها از موقعیت خود ببردند و موضوع طبقه کارگر

بپیوندد... سوسیال دموکراسی در رأس فقط طبقه کارگر و جنبش کارگری ایستاده است و اگر خاصه دیگری باین طبقه بپیوندد اینها فقط خاصه هستند نه طبقات و آنها فقط وقتی باید طرف حمایت که از موضوع خود ببردند... در هیچ جا سوسیال دموکراسی نیروهای خود-ین خرده یا سازبان ندهد... سوسیال دموکراسی نیروهای جنگنده فقط طبقه کارگر را سازمان میدهد."

(کلمات جلد ۶ تاکید از ماست)

تفاوت بین دو مشی کاملاً واضح است و احتیاج به توضیح بیشتر ندارد. و لنین به این تفاوت را باید بیشتر شکافت. بهیچه این-انحراف در آنجاست که خط مشی خود را بر اساس یک مفهوم مجرد (و غالباً نادرست) از آن مرحله انقلاب و تکالیف این مرحله، و نیروهای شرکت کننده در آن قرار میدهد نه بر اساس مبارزه طبقاتی و طبقه کارگر و جلوی چشمش در جهان است، و اختلافات طبقاتی در مورد حل همان تکالیف بود نظر. این نظریه ماهیت طبقاتی انقلاب را، (حتی اگر فرض کنیم انقلاب دموکراتیک باشد) معشوش میکند و بنا بده کردن بیک چهار طبقه بهایه محل انقلاب، مبارزه طبقاتی باین طبقات این بلوک را، که خود یکی از بهترین نیروهای بیگانه انقلاب است از نظر در می-دارد و هر ضروری میشارد: «اصلاً و بیجود چنین بلوکی، مخصوصاً اگر با یک برنامه واحد باشد، با مبارزه طبقاتی در داخل آن در تضاد است» و لنین همانطور که دیدیم:

"فقط آن زبندگان قوی هستند که بر منافع واقعی آگاهانه و شناخته شده برخی از طبقات مشخص تکیه میکنند و هر کوششی در راه معشوش کردن این منافع طبقاتی... فقط زبندگان را ضعیفتر خواهد ساخت."

(لنین، وظایف سوسیال دموکراتهای روس)
و با این تکیه بود که لنین، حتی در شرایطی که همه سوسیال-دموکراتهای روس معتقد بودند ماهیت انقلاب بیژواری است، در مورد خط مشی کارگران میگفت:

"سیاستداران بی ارزش را نگاه انحلال طلب [مشغولها-م] میکنند انقلاب ما انقلاب بیژواری است، کارگران باید از بیژواری پشتیبانی کنند. ما مارکسیستها چگونه انقلاب ما انقلاب بیژواری است کارگران باید چشم مردم را به تیرنگ های سیاستداران بیژو باز کنند و آنها بیاورند که به وده و وده ها اعتدای نداشته با-شد و فکیده نیروی خودشان تشکیلات خودشان و اسلحه خودشان تکیه کنند."

(کلمات جلد ۱۱)

این خط مشی و مصالح لنین در واقع همه بر اساس مفهوم مارکسیستی ای بود که او از انقلاب و وظائف سوسیال دموکراتها در قبال آن داشت. از نقطه نظر او نقطه شروع فعالیت های کمونیستها صرف نظر از مرحله انقلاب و یا تکالیف آن، باید مبارزه طبقاتی باشد، نه چیز دیگری. این مسئله را آتوبه بهترین وجهی در جزوه مکتوبش وظایف سوسیال دموکراتها فرموده کرد.

رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و سازمان دادن این مبارزه در هر دو فرم ظهور آن، یعنی سوسیالیستی (مبارزه بر طبقه طبقاتی - سرمایه دار، با هدف از بین بردن سیستم طبقاتی و نظام دادن جامعه سوسیالیستی) و فرم دیگر آن (مبارزه بر طبقه سلطنت مطلقه هدف بدست آوردن آزادی سیاسی در روسیه و دیگران کردن سیستم اجتماعی در روسیه) است.

البته نکته بر مبارزه طبقاتی طبقه کارگر بهیچوجه بدان معنی نیست که حزب طبقه کارگر با مبارزات دیگر طبقات و اقشار کاری ندارد بلکه بر عکس طبقه کارگر کمونیستها عملاً پشتیبانی از تمام نیروها - نیست که مبارزه حقیقی بر طبقه رزم انجام میدهد در اینجا پشتیبانی و مبارزه مشترک بمعنای یمنج کردن و سازمان دادن آنها نیست طبقه کارگر و حزب پیشگام آن عناصر طبقات دیگر را فقط در صورتی که آنها از منافع طبقاتی خود بریده باشند سازمان میدهد و بر عکس وقتی طبقه کارگر بطور حقیقی برای تقاضاهای خود مبارزه بر - خیزد طبقات دیگر، با پشتیبانی از آنها، که در طبقه کارگر راه حلی برای مسائل اجتماعی حیثیت شکن است در پشتیبانی از مبارزات او یمنج شود. او ممکن است هم نشود. مگر آنکه تا اواسط سال ۱۹۱۷ هنوز مطمئن نبود که دهقانان بطرف طبقه کارگر خواهند آمد یا نه. فقط با این طریق غیر مستقیم است که کمونیستها و طبقه کارگر در یمنج کردن طبقات دیگر شرکت میکنند و دقیقاً بهیچ دلیل است که کمونیستها در آن واحد دو وظیفه جدا - گانه سوسیالیستی و دیگران دارند. یکی از تقاضاهای اساسی این دو جنبه اینست که در مبارزه اثر بر طبقه سرمایه داری پرولتاریا - تقاضای وی در مبارزه سیاسی پرولتاریا تنها نیست و با سایر نیروهای حقیقی شد رزمی در یک جبهه قرار داید. وی آنها بر اساس این مبارزه مشترک پرولتاریا و پرولتاریا با سایر نیروهای حقیقی شد رزمی متحد - تند جبهه واحد با برنامه مشترک تشکیل دهند. کاملاً بر عکس "سرمال و دیگران از طبقات حقیقی در مقابل طبقات اجتماعی، از پرولتاریا در مقابل طبقات زبندار و بورژوازی، از پرولتاریا بزرگ در مقابل کوششهای اجتماعی خرد، پرولتاریا پشتیبانی میکند. ولی لازم پشتیبانی هیچگونه سازشی با اصول و برنامه غیر سوسیال - دگر - نیک نیست. به علاوه سرمال و دیگران این پشتیبانی را برای تسهیل سقوط دشمن مشترک انجام میدهد و چیزی برای خودی از این خدین نوعی توقع ندارد و بر عکس هیچ سازشی نیز با آنها نمیکند. سرمال - و دیگران از هر جنبه انقلابی در مقابل سیستم اجتماعی فعلی دفاع میکنند."

(وظایف سرمال و دیگران برای روس)

و در مقابل آنها که میگویند این سازش نکردن و حفظ استقلال کامل طبقه کارگر از هر لحاظ جبهه دیگران را ضعیف میکند همین جواب میدهد که بر عکس حفظ استقلال کامل حزب طبقه کارگر جبهه دیگران را قوی میکند. چون طبقه کارگر تنها طبقه است که بین او و حکومت مطلق هیچ سازشی ممکن نیست؛ تنها طبقه است که دگراس - تامل میخواهد. دگراس - ای که هر یک از طبقات دیگر خواهان آنند، تا بر منافع طبقاتشان، محدودیتهایی دارد و در مرحله ای ناچار به سازش میشود. و این سازش باعث شکست خواهد شد مگر آنکه طبقات دیگر با تقاضاهای رادیکال خرد بهیچ میبایند، مبارزه را بجلو ببرند. این کیفیت دقیقاً از موقعیت خاص طبقه کارگر در جامعه ناشی میشود که فرانس و انگلیس برای اولین بار با شیوه علمی به بررسی آن پرداخته - یی قبل از آنکه وارد آن بحث شهمیک بکنند دیگر که ناچار از انحراف انقلاب مرحله ای ناشی میشود را ذکر میکنیم. تمام آنها که، مانند مخالفان بالا، برنامه و شی خود را نه بر اساس مبارزه طبقاتی بلکه بر اساس یک حلیم مجرد از مرحله انقلاب میگذارند، بجاچاره و بنا بر منطق استالین، با اصول مبارزه طبقاتی را نادیده میگیرند آنها کاملاً گمراه میکنند. حزب خود و بزرگه بهیچ و با اختیار امروز لزوم اولی و در برنامه و خط مشی شان اصولاً از مبارزه طبقاتی - محبتی نیست. مائوسیتها، مخصوصاً سازمان انقلابیون کمونیست، لااقل خط مشی سابق آنها از نمودیم است. در مقاله خط مشی ما نیست که ذکر رفت، میخواهیم:

"مرحله مبارزه طبقاتی ۱۹۱۷ در ایران عبارت از سوسیالیسم دهقانان (و بدو آن دیگر نیروهای خلق) ..."

"مبارزه دهقانان دشمن مبارزه طبقاتی پرولتاریا در این مرحله از جنبش در ایران است. ۱۲. و بنا بر این طبقه فعالیتهای مبارزه طبقه کارگر ایران در این مرحله مبارزه انقلابی دهقانان برای حل - مسئله ارض است."

حالا چگونه مبارزه طبقاتی پرولتاریا، که بنده اش تصاد بین کار و سرمایه و شکل ابتدای مبارزات صلی خود انگیزه طبقه کارگر و شکل تکامل یافته ترش شکل او در غرب طبقه کارگر برای دادن راه حل انقلابی به مسائل خود و تمام جامعه و بر انگیزدن سایر طبقات مبارزه است، چگونه این مبارزه در زمین همان مبارزه طبقاتی دهقانان است معانی است که ما موفق به کشودن نشده ایم."

حالا بد نیست چند کلمه هم راجع به مسئله ای که در ابتدا برای این بخش مطرح شد، یعنی موقعیت ویژه طبقه کارگر در جامعه که او را انقلابی ترین طبقه جامعه ما و در نتیجه شالوده حادی انقلاب بی چنین استراتژی انقلابی مبارزه میدهد."

"تاریخ تمام جوامعی که تا کنون وجود داشته است تاریخ - مبارزات طبقاتی است. ... جامعه جدید پرولتاریا که از میان هزاره های جامعه فئودالی سر بر کشیده، تضادها و طبقاتی را کسفا - ر نگذاشته ... با وجود این صراط، یعنی سر پرولتاریا دارای ویژگی بارزی است خاص خود: این تضادها و طبقاتی را ساده کرده است. بطور کلی جامعه پیش از بهیچ در دوره وگاه - بزرگ تضاد، یعنی دو طبقه بزرگ که مستقیماً روبروی هم ایستاده اند - تعمیم میشود: این دو طبقه عبارتند از پرولتاریا و بورژوازی."

(مائوسیت کمونیست)

این خطوط که بیش از یکصد سال پیش نگاشته شدند، انقلابی - ترین روند دوران ما را، که از آن موقع تا محال در سطح جهانی ادامه داشته است مشخص میکنند. صراط مبارزه طبقه کارگر بر طبقه پرولتاریا است، مبارزه ای که روند کلی آن یمنج برانداختن حکومت استثمار و استقرار نظام سوسیالیستی تولید است. و از آنجا که سرمایه یک رابطه جهانی است که سرمایه در آن تمام کشورها را با - هزاران بند و پیمان بهم پیوند میدهد، این مبارزه هم بناچار - مبارزه است جهانی، که هدف سیاسی آن برانداختن حکومت سرمایه در سراسر جهان میباشد. اگرچه در فرم این مبارزه، از آنجا که در چارچوب مرزهای ملی صورت میگیرد مبارزه است ملی."

همانطور که گفتیم این انقلابی ترین روند صراط، یعنی مبارزه طبقاتی طبقه کارگر باید محور و پایه خط و شی و برنامه تمام انقلابیون واقعی قرار گیرد. همین در مورد برنامه حزب طبقه کارگر میگوید:

"جوهر این برنامه سازمان دادن مبارزه طبقاتی طبقه کارگر - رهبری این مبارزه، که هدف نهایی آن ... برقراری جامعه سوسی - الیستی است میباشد."

(کلیات جلد ۱)

شناخت ماهیت این مبارزه اولین قدم در این راه است -

طبقه کارگر همراه با پرولتاریا بهیچ باید و همراه با آن رشد میکند. انکشاف این پروسه حشر با ایجاد طبقه پرولتاریا - صنعتی - میشود. طبقه ای که زندگی در گرو آنست که بتواند برای نیروی کارش مشتری پیدا کند یا نه. و اینکار را هم فقط در صورت عنوان انجام دهد که سرمایه بتواند ثمره نیروی کار او را صاحب کند. بهای این کارگران برای ادامه زندگی ناچارند نیروی کار خود را بفروشد کالا و محصول تجارتی در بازار به فروش برسانند. زندگیشان در گرو بی - سات بازار سرمایه است. آگاهی طبقاتی آنها از ماهیت جامعه - سرمایه داری و عظمت استبدادی و پرورگی آن از اینجا ناشی میشود.

و بنا بر این مبارزه طبقاتی کارگران خلاصه بعد از پرولتاریا انقلاب اکثریت پاهان محافت تشکیل مینهند، مبارزات ضد فاشیسم، ضد فاشی انقلابی اروپای شرقی و یوگسلاوی و چین و ویتنام در نتیجه آن برای آزادی از اذیت این مبارزه طبقاتی بودند که البته به علت تسلط بورژوازی اغلب بصورت غیبی و غیره و غیره و بدو شکل انجام شدند. مبارزه ضد بورژوازی کمونی پرولتاریا شروع خود مبارزه است طبقاتی بر طبقه پرولتاریا جهانی. بدین معنی که شکست انقلاب در اروپا و باقی ماندن پرولتاریا در سطح جهانی بعد از انقلاب اکثریت، خود بخود این عامل رشد و گسترش بورژوازی استالینی بود."

در بازار فروش نیروی کار، مثل بازار فروش هرکالا، دیگر، جا -
 رزهای بین شهیدان برای پائین بردن قیمت کالا و فروشنده، برای پالا
 بردن آن در میگرد و باعث تسهیل قیمت کالا حول حد متوسط آن، که
 بعد برپایه اقتصاد سیاسی معادل با قیمت تاجران، منتهی مایحتاج برای
 ادامه زندگی کارگر است، میشود. جهت تسهیل قیمت نیروی کار را
 مانند هرکالا دیگری قانون عرضه و تقاضا معین میکند. از آن پسند و
 قیمت فقط عرضه است که کارگران میتوانند بر روی آن کنترل داشته باشند. -
 شد. و اینکار را هم فقط با از بین بردن رقابت با من خودشان و جا -
 رز، چمن میتوانند بکنند. و اگر اینکار را نکنند سرمایه داران، که
 کنترل تقاضا و معیشت و منبسط کردن موهی آنها در دست دارند از طریق
 صفوف کارگران و رقابت مابین آنها استفاده کرده و مزدها، یعنی قیمت
 نیروی کار را تا حدی نر حد متوسط آن، که دردم حداقل بخور و نهر
 کافی برای ادامه حیات کارگران است، پائین میآورند. پس سرمایه
طبقی، پروتاریا در بدو شروع آن تاجران جاریه ای است چمن، که
در آن طبقه کارگر، با لاق کارگران یک صف مشخص، بنایه یک واحد
یکتا عمل میکنند.

همراه با رشد تقسیم کار و مکانیزه شدن صنعت، که با انکشاف
 جامعه سرمایه داری بطور روز افزونی لغزایش میابد کار کارگر خالی از
 هرگونه اینکار به لزوم مهارت شخصی میشود. و یکناختی آن عدم بیشتر
 میگرد. کارگر تبدیل به یک جزگانیک مابین کارخانه میشود و باین
 ترتیب خود را نه تنها برده سرمایه دار، و دولت نمایند آن حس
 میکند، بلکه بیشتر و بیشتر بصورت برده ماشین در میاید. این -
 غفلت کار کارگران در دوران سرمایه داری انحصاری که رابطه کارگر
 با سرمایه دار و محصول کار و کار فرما و کلیت تولید از هرگونه ابعاد
 قابل لمس خارج میشود بیشتر و بیشتر افزایش میابد. کار کارگر از
 هرگونه معنی و محتوای خالی شده و تبدیل به کار از خود بیگانه
 میگرد. از خود بیگانه طبقه کارگر و کاروازی اینجا نتیجه میشود.
 تنها راه از بین بردن آن لغاء کامل روابط سرمایه داری و برقراری
 کنترل مستقیم طبقه کارگر بر تولید است.

رشد جامعه سرمایه داری کارگاههای کوچک استادکارهای سابق
 را بکارخانه های عظیمی تبدیل میکند که خود های کارگر در آن به مانند
 سربازان جنگل شده اند. اگر قبول کنیم که کارخانه روح زنده جامعه
 سرمایه داری است، پس بدینسان نیز سرمایه دار از آن حفاظت میکند.
 این ارتش خصوصی در کارخانه هم تحت فرمان یک سلسله تراتب نظامی
 تمام میار است. و بنا بر این مبارزه اش برای اسحاق حقوق خود نیز
 بالاخره شکل مبارزه بکارتنی عظیم را بخود میگیرد. آنهاست که
 مبارزات طبقه کارگر کشورهای صنعتی را از نزدیک مطالعه کرده اند
 بخوبی باین حقیقت واقفند. ماهیت جنگل پذیری، مبارزه منظم و
 شیوه دار و پا در سبیلین طبقه کارگر از اینجا نتیجه میشود.

پس منضم به طبقه کارگر نه فقط تنها طبقه ایست که میخواهد
 و میتواند مبارزه انقلابی را تا باخر ادامه دهد (چون فقط بین او
 و حکومت مطلق هیچگونه سازش امکان ندارد، چون جامعه سر -
 مایه داری چیزی جز زنجیر برای او تهیه نکرده است.) بلکه
 بعزت موقعیت خاص خود آگاهترین، مبارزترین، بهترین و متشکل -
 ترین ارتش انقلاب است. و بر اساس این خصائل میتواند مؤثرترین
 مبارزه سیاسی را انجام دهد. و پیروزی را بوجود آورد و رشد
 دادن طبقه کارگر گهرا خود را آماده میکند.
 دو غفلت دیگر طبقه کارگر را، که نقش انقلابی اش را دو چندان
 میکند نتشود نا گفته گذارد.

۱ - طبقه کارگر بیشکام مبارزه برای دگرگونی است. همانگونه
 علامت اشاره کردیم از میان تمام طبقات و اقشاری که برای دگرگونی و
 آزادیهای سیاسی مبارزه میکنند تنها بین طبقه کارگر و حکومت مسئله
 است که هیچ سازش ممکن نیست و فقط طبقه کارگر است که غیا میان
 دگرگونی کردن تمام و کمال سیستم اجتماعی است. و بنا بر این از میان
 برنام های دگرگونی تمام طبقات برنام دگرگونی طبقه کارگر است
 که واقعا دگرگونی است و طبقات دیگر، بنابر محدودیتهای اجتماعی
 خود کم و بیش خواهان محدود بودن دگرگونی هستند. در این -
 مورد مثال لندن در باره دستگاه اداری دولت (the service) جالب
 است. جدایم که این دستگاه در سراسر جهان، از ایران استبدادی

گرفته خا انگلیس دگرگونی وجود دارد. و در ایران نیز خلقی کامل
 مردم در رابطه با مابین دوش کابل آشکار است، و مابین دوش
 هر طبقه، بخواند با مردم رفتار میکنند، و بازار (کارگاه اندازی)
 و تعداد اداری داغ است. برکنش در انگلیس تا حدودی کنترل مردم بر
 مابین دوش اعمال میشود (در حد شکایت دارند، بشکایتان
 رسیدگی میشود، و غیره.) ولی در خود انگلستان هم مانند همه
 جای دیگر این کنترل به هیچوجه کامل نیست. در آنجا هم مابین دو -
 لسی اغلب آقای مردم مستند تا حد فشار آنها، بخش هم واضح است
 حتی خرفی بین اقشار پیروزی تا حدودی (و غالباً تا حدود زیادی) از
 مزایای بورکراسی دفاع میکنند. چمن خوب، بطایه طبقه، مابین جدا
 از خفاف مردم دارند، که دولت برای دفاع از آن بوجود آمده است.
 تنها طبقه کارگر است که خواهان کنترل کامل ویس تجد و شرط مردم بر
 بورکراسی است و مابین خود را در آن میبند. تنها طبقه کارگر خواهان
 دگرگونی کردن کامل ادارات دولتی و سایر نهاد های اجتماعی است.
 ۲ - غفلت دیگر، که قبلا هم بیان اشاره شد، واز همه -
 مهتر است، مربوط به نقش ویژه طبقه کارگر در پیروزی انقلاب است.
 طبقه کارگر تنها طبقه ایست که کلد سیاسی چشم انداز انقلاب را در
 دست دارد. یعنی دولتی که میتواند تکالیف انقلاب را حل کند بنا -
 چاریک دولت کارگری است. یا لوجه نوگ در مورد تکالیف انقلاب در
 کشور طب مایه ای مثل چمن چمن نیست.
 " مسئله اساسی تربیت کردن دهقانان است. اقتصاد دهقان
 پراکنده است و اشتراکی کردن کشاورزی، اگر بر اساسی صبره شوروی
 قضاوت کنیم، زمان طولانی و کار خانی لازم خواهد داشت. پس
 اشتراکی کردن کشاورزی سوسیالیزم کامل و مستقیم نمیتواند وجود داشته
 باشد. گامهای برداشته شده بصورت اشتراکی کردن کشاورزی بایستی
 با انکشاف یک صنعت قوی، که ستون فقرات آن صنایع دولتی است
 همراه باشد و دولت باید سایل صنعتی شدن را بطور شهود دار حل
 کند. "

(دیکتاتوری دگرگونی خلق، منتهیات جلد ۱)
 و این در واقع نه فقط در مورد دهقانان و کشاورزی بلکه در مورد
 تمام طبقات و مسائل اقتصادی مربوط با آن ها صحیح است. دولت انقلاب
 در مورد هر مسئله اجتماعی با دو مسئله تغییر روابط تولیدی و موجود
 (طی کدی صنایع، اشتراکی کردن و غیره) و در رابطه با آن مسائل
 بردن سطح نیروهای تولیدی (صنعتی کردن) روبرو است و کلد جنگل
 هر دو این پرسه ها هم در دست طبقه کارگر است. اول در تغییر روابط
 تولیدی دولت انقلابی با مخالفت شدید طبقات دیگر (که منافع خاص خود
 جدا از مابین کل اجتماع را دارند، و مخصوصاً پیروزی که خاقمنش در آن
 مقطع درست نقطه مقابل منافع اجتماع است) روبرو میشود فقط طبقه کارگر
 است که خاقمنش در این است که پیگیرانه و تا باخر در این راه قدم
 بر دارد. و مخالفت طبقات دیگر در باخر رساندن این را معمولاً بجز
 به مبارزه طبقاتی شدیدی در این مرحله میشود که برای همه دادن
 آن دولت انقلابی، با تشنه های طبقه کارگر تاجار به سرکوب کردن بیشتر
 و بیشتر پیروزی و دادن تغییرات انقلابی بی در پی در روابط تولیدی
 دست میزند. مثلاً در روسیه مرحله کمونیسم جنگی که در آن مخالفت
 سایر طبقات با استقرار دولت شوها شجر به تمرکز شدن سبب قدرت
 در دست حزب بلشویک و طی کردن بسیاری از صنایع متوسط و کوچک شد
 در این مرحله اگر طبقه کارگر مستقلاً آماده به مبارزه نباشد خطر پیروزی
 برای دد انقلاب خیلی زیاد است. فرم این مبارزه شدید طبقاتی بعد از
 انقلاب، برای استقرار روابط تولیدی جدید، دیکتاتوری پروتاریا است.
 قبول لندن دیکتاتوری پروتاریا خاقمنش فرم مبارزه طبقاتی پروتاریا است.
 و این خاقمنش فرم مبارزه طبقاتی پروتاریا بر خلاف اشکال متنی - سیاسی
 قبلی به مریضای طی محدود نشده و، برای دفاع از انقلاب در مقابل
 تجاوز پیروزی جهانی ازج سیاسی چه اقتصادی او بشیرد انقلاب
 باید از چارچوب مریضای طی فراتر برود و مبارزه طبقی را در کشورهای
 دیگر دامن بزند و از اینراه در راه بسط انقلاب قدم بردارد.

تا اینجا کلد صنعتی کردن، که عده تین نقش را در انجام این
 تکالیف بازی میکند، و روند اصلی ساختن سوسیالیزم است، در دست
 طبقه کارگر است. در واقع تولید صنعتی عظیم الماسی، آنطو که
 امروزه رواج دارد، فقط بر د اساسی میتواند اداره شود. با توسط
 کنترل مستقیم در سطح تولید و اقتصاد با برنامه، با کنترل از طریق
 بازار توسط عامل سود، که پایه آن سرمایه است، در صورت دوج

دولت مستقیماً بر روابط سرمایه‌داری است و هدفش ابقاء آن روابط است + ویک دولت بورژوازی است + در صورت اول (که در حالت باحوالی بورژوازی از تحمل روابط خود بچسبند) باید (دولت ناچاراً مستقیماً بر زیر بنای صنعتی حاکم است + و دولت حاصل یک دولت کارگری است +

۴- برخی ویژگیهای جنبش کارگری

در مورد اهمیت درک مسئله تکیه بر مبارزه طبقاتی طبقه کارگر برای انقلابین هر چه بگوئیم کم گفته ایم + ولی از طرف دیگر فهم مکانیکی از مبارزه طبقات و آراء در مبارزات صنفی - سیاسی خود کارگر - آن خلاصه کردن (پدیده‌ای که به اکنون می‌گویند) به کرنش به خود روی معروف است (خطر از نظر دیر داشتن این مبارزه کمتر نیست + اکنون می‌دانیم که گفتیم + با خلاصه کردن مبارزه طبقاتی طبقه کارگر در مبارزات صنفی - سیاسی خود کارگران + این مسئله را می‌فهمد که در واقع مبارزات سیاسی طبقه کارگر خیلی وسیع‌تر از مبارزات صنفی - سیاسی خود انگیزه کارگران است + مبارزه سیاسی طبقه کارگر قبل از هر چیز + مبارزه است (آگاهانه) (یعنی آگاه از هدف مبارزه) حول بر - نامه سیاسی طبقه کارگر + که می‌تواند و باید خارج از جنبش صنفی طبقه کارگر تنظیم گردد و به علاوه از یکطرف حاضر سایر طبقات نیز اگر از موقعیت طبقاتی خود بیرون + می‌تواند در آن شرکت فعال و مستقیم (که با شرکت غیر مستقیم این حاضر در مبارزات صنفی - سیاسی خود انگیزه کارگران فراتر دارد) آنگاه از طرف دیگر این مبارزه سیاسی ایجاد میکند که طبقه کارگر و متحدین سیاسی در مبارزات طبقاتی سایر طبقات شرکت کنند و از جهات مناسب بر آنها فشار بگذارند + توضیح این کیفیت مبارزه سیاسی طبقه کارگر باعث میشود که اولاً اهمیت مبارزات آگاهانه سیاسی که خارج از چارچوب مبارزات صنفی - سیاسی خود انگیزه خود کارگران انجام می‌گیرد درک نشود و به این ترتیب مبارزات پیشگام پرولتاریا از این نظر + به شرکت در این مبارزات صنفی - سیاسی خود انگیزه برای ارتقاء آنها محدود میشود و در این رابطه حداقل مبارزات طبقاتی کارگران و سایر طبقات و تأثیراتی که این مبارزات طبقاتی - سایر طبقات بر انگاشته مبارزات طبقاتی طبقه کارگر می‌تواند بگذارد نادیده انگاشته میشود +

همانطور که گفتیم خطر اکنون هم از نظر دیر داشتن مبارزات طبقاتی - خود کارگران کمتر نیست + مخصوصاً در غرب - به نظر می‌آید که از یکطرف اکنون مستقیماً جزء دست روی دست گذاشتن برانداختن چیزی در چینه تدارک و از طرف دیگر وجه مشخصه بارز دوران فعلی (که فاصله دشمنان و بهایف کشورهای عقب مانده از کشورهای پیشرفته + ناموزونی بهایف انکشاف حاصل از رشد تقسیم کار جهانی و سطح سیاسی و خلفان بهایف است که در نتیجه آن بر مردم کشورهای عقب مانده وارد میشد) امکان مبارزات سرمایه‌داری و حرکت حاضر سایر طبقات در مبارزات سیاسی پرولتاریا بیش از حدش فرا هم آورده است + ولی از آنجا که در شرایط بهره‌کشی ما تنها راه در مسئله اکنون هم مبارزه خیلی رادیکال سیاسی و درک ضرورت مبارزه مسلحانه است که باید دیدن همه کسی نیست + حلقه‌های انزیم تاریخی برای اکنون است و این طبعی غیرمقابلت‌ناپذیری که از آن می‌گیرند بسر بسیاری از آذنان تأثیر می‌گذارد + با لاق ایجاد گسی و اشتعال می‌کند + لزوم برخورد ابتدائی با این ظهور باعث چندین شدن نوشته‌های متعدد بر طبقه آن در ادبیات انقلابی اخیر ما شده است + اصولاً بحث در مورد نقش انقلابی طبقه کارگر بدین سببوسری آن معنای کامل باشد + البته بحث محمل تمام جنبه‌های اکنون هم در حوصله این مقاله نیست و در اینجا به بررسی نظریات یک نمونه از این طبقه طول که نتیجه کارگر بیانگر است در مورد مبارزه مسلحانه به‌شکامان انقلاب در ایران می‌پردازیم +

چند سال پیش (سال ۱۳۵۲) مقاله‌ای در نشریه کارگر به چاپ رسید تحت عنوان "انتقادی بر ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری ماک" که از یکطرف نقدی بر برت بهان و از طرف دیگر یکی از گفتمانین و بهرید - ترین سند های اکنون می‌باشد + این مقاله بعد از آنکه مبارزه مسلحانه را یک شیوه مبارزه خرد بورژوازی (مستوی طبقاتی مبارزه را برانده

آن تمسین میکند یا شیوه آن ؟) تشخیص داده بود که در واقع مبارزه راه مبارزه سیاسی‌ای است که برای خرد بورژوازی باقی مانده است + پس خود را خرد بورژوازی تعداد یا مبارزه نتیجه گرفته بود که این مبارزه اگرچه برای خرد بورژوازی خردی است ولی برای طبقه کارگر نمی‌تواند خردی باشد (۱۱) + سپس با استناد به نامه‌ای از کارگر در مورد تأسیس بین الملل یکشنبه کشف غلط پندایش چنین مبارزات فرقه گزاف - پایه‌ای در ایران پرداخته و نتیجه گرفته بود +

"در نامه مارکس ما توضیح خل تاریخی فرق گوناگون سوسیالیست و نیمه سوسیالیست در ایران را از حزب توده گرفته تا گروه فدائیان خلق بدست می‌آوریم + زیرا روشن است که طبقه کارگر در ایران هنوز برای یک جنبش مستقل تاریخی بلوغ نرسیده +"

بعد با تکیه به طاعت مارکس - م - ر - در لفافه + می‌گوید که در واقع مارکسیستهای ایرانی تا بلوغ رسیدن جنبش کارگری چند آن کاری نمی‌توانند انجام دهند و باید منتظر این بلوغ باشند + اگر چه در این فاصله نباید در حاشیه مبارزات طبقاتی قرار بگیرند و باید دستور العمل زیر را رعایت کار خود قرار دهند +

"ایجاد کمیته‌های بین کارگران + آگاه نمودن آنان بوحثت منافع کارگران در سراسر کشور + نشان دادن دشمن واقعی آنان یعنی سرمایه داران + بریدن عوامل آموزشی در میان کارگران + و بطور خلاصه باید سعی نمود در بین آنها سوسیالیست سیاسی بطور ساده به مبارزه اقتصادی کارگران دامن زد +"

ولی آیا م - ر - بر بهان را که از آن نقد می‌آورد بدقت بخوانید + است ؟ از دیدگاه بهان درست معلوم می‌شود که سوسیالیستهای ایرانی در شرایط ایران است که مبارزه مسلحانه شروع شده + آنها آورده خیلی برای مشکلاتی که بهان ارائه می‌دهد دارد + آنها را اصلاً مطرح نمی‌دانند ؟ در مقاله مجله پیام کارگر شماره ۲ در مورد آنها می‌گوید که نظراتی شبیه به نظرات بالا را مطرح می‌کنند می‌نویسند +

"واقعاً که از این قبیل افراد با محافل چه آگاهی که تشکیل گیری حزب کمونیست را پیشنهاد می‌کنند + چه آگاهی که بخت بهان توده ها و آگاه کردن آنها را ترجیح بدهد همه شعارها و تئوریهای خود کرده اند + وجه کسانی که صحت از کار آرام توده‌ای صحت از صحت همان مبارزه ریزه کارگران + می‌کنند پرسیده شود که چه برآید + علی برای اجرای مقاصد خودشان دارند + وجه کارهای شخصی می‌تواند در راه نیل باین هدفها انجام داده‌اند ؟ هدف از پاسخ صحیح طبقه می‌روند +"

جواب م - ر - سوال بالا چیست ؟ جواب او را دیدیم + صلاً باید تا آنجا که می‌تواند با تمام رهنمودهای دستور العمل بالا پرداخت و تا آنجا که می‌شود منتظر بلوغ جنبش کارگری نیست + ولی این بلوغ رسیدن جنبش کارگری که پایه تمام فعالیتها می‌باشد را تشکیل دهد چگونه انجام می‌گیرد + معتقد متعصب گرای ما اشکالی در جواب دادن باین سوال ندارد و مستقیماً از مانیفست کمونیست ریشه می‌کند +

"طبقه کارگر مانند هر طبقه نوس دیگری در تاریخ مبارزه خود با طبقه سرمایه دار باید مراحل مختلفی را که در حسابها به رشد تاریخی و در رابطه با رشد نیروهای موده است بگذراند + این مراحل در واقع مراحل تغییر و رشد شیوه طبقاتی این طبقه است + در مانیفست کمونیست مارکس و انگلس چگونگی مراحل گوناگون رشد مادی و ذهنی طبقه کارگر و تبدیل آن از توده های پراکنده کارگران به طبقه را توضیح داده‌اند +"

بعد م - ر به بیان مراحل رشد مبارزه طبقه کارگر پرداخته می‌نویسد +

"پرسه آگاهی باین کارگران پرسه است که آنان خود در زندگی واقعی باید طی کنند نه کسانی دیگر مانند روشنفکران برایشان + سرمایه دار همواره می‌گوید شرایط را تحمل کند گرسنه در آن حد اکثر بهره‌کشی از کارگران بتواند انجام دهد + ولی در برابر ما - ر - کارگران که خود نتیجه رشد تضادهای ذاتی سیستم است در آنجا که مجبور شود حاضر به عقب نشینی است + این مراحل از مبارزه کارگران که محتوای آن مبارزه برای بهبود وضعیت و شرایط کار در درون

* حالا بحث وجود حزب می‌کند که ریشه نظریات دارد + با تمام مارکس و بلوغ جنبش کارگری در ایران در گنجاست باید از خود م - ر پرسید +

مهمتر سرمایه داری است از نظر تقسیم نیروی انسانی است [۱] بازار برای مفت ساعت کار در روز نیمه های اجتماعی ۳۰۰ و غیره بازار است مستند که هدفشان فروختن نیروی کار با شرایط خاصتری برای فروشند % آن یعنی کارگران است ۳۰۰ طبقه کارگر بدین گذراندن دوره ای از مبارزه که هدف پلانیستاده جابه جایی بود شرایط فروش نیروی کار است نمیتواند وارد مرحله بعدی که مبارزه آگاهانه و از روی برنامه برای از بین بردن خود و رابطه کارمندی و سرمایه است بشود *

ولی آیا این فراشد معیشت و در حد ما بطور یکسان صورت بگیرد و آری م - برنام حاصل را که بر این فراشد تاثیر بگذارد را در نظر گرفته است؟ باید ساله را در تقویم بررسی کرد *

اولا فراشدی که م - آورده و در واقع اقتباس از یک بخش شخص مانیست است یک تصویر شتاب از یک فراشد جهانی است و کارگران

هر کارخانه شخصی یا شرکتی شخص را از مانیست به پیوند میان فراشد نیستند * جریبات مبارزات کارگری در کشورهای پیشرفته و همچنین تئوریها و برنامه های ناشی از آن نمیتواند بخشهای عقب مانده متعلق شده با شرایط ویژه آن کشورها در آمیزد و در شرایط ویژه ای موفق بر معرفی جنبشهای کارگری خیلی عاجز از لحاظ سطح نظامها و شدت رادیکالیسمها مبارزه (از جنبشهای کارگری کشورهای پیشرفته بشود) * م - بر این فرضی که فراشد جهانی مندرج در مانیست را برای کارگران هر کشوری لازم میدانند چگونه میتواند توضیح بدهد که طبقه کارگر روسیه که مبارزات اقتصادی روزمره اش خیلی از طبقه کارگر اروپا عقب تر بود یا گاهان و بدین مبارزات خیلی طولانی و بیاد اقتصادی برای بهبود شرایط کار وارد مبارزات سیاسی گشت و اصولا مبارزات اقتصادی را بدو توجده سیاسی شده و خیلی زود فرستگاه از مبارزات طبقه کارگر اروپا جلو افتاد (مقصود از لحاظ شیوه مبارزه و نظامهای سیاسی مبارزه است) *

حالت این پدیده * که طبقه کارگر روسیه را قادر ساخت انقلاب را شروع انقلاب در اروپا دیدگاه تئوری پرولتاریا را در روسیه برقرار کند و در واقع شالوده استراتژی انقلابی بشکند بود را خاصانه ایرانی م - در اعتقاد در مانیست کمونیست که در نام انگلیسی او است بلخ پیدا کرد * علت آنرا باید دقیق در پژوهشهای انکشاف جامعه روسیه جستجو کرد * آنهایی که مانند م - در خط مشی و برنامه خود را نه بر اساس پژوهش بلکه بر اساس کلیات مارکسزم قرار دادند - یعنی خشکیها در لحظات حساس انقلاب از مریز طبقاتی گذشتند و به شد انقلاب پیوستند *

رشد جهش وار و تشنگ آهسته سرمایه داری در روسیه که نه بر اساس رشد ارگانیک صنعت بلکه بر اساس وارد کردن یکپارچه کارخانه های جاسور و آماده صوت گرفت و تمرکز کارگران در کارخانه های عظیم با عواضی سریع همراه با خفقان یک دولت مستبد فئودالی، ضعف کم و ایدئولوژیک بورژوازی و در نتیجه آلوده شدن کارگران به ایدئولوژی آن استثمار و چندان کارگران ناشی از همین ضعفها از دهن توجده (و افزون بر آن استثمار سرمایه اروپائی، بحالیه شرایط ویژه دیگری که بعدا خواهیم آورد یا تشدید که احتمالات سیاسی که در اروپای غربی و آلمان گریب بود در روسیه از همان ابتدا یکی از اصلی ترین مسائل مبارزه گشتند * بدین در نظر گرفتن این شرایط ویژه بررسی جنبش کارگری در روسیه و وظایفی که آن جنبش بر مبداء انقلاب - یعنی مارکسزم بگذاشت یک مشت کلی گوش بی محتوا و ببرد نشو باقی نمیداند * آنچه ملاک عمل است پژوهشها است *

حالا اگر م - بر واقعاً میخواهد وظایف مارکسزم را در شرایط کنونی را تعیین کند و عمل دارد این وظایف جدی تلقی شود باید انقلابی را بر اساس بررسی پژوهشهای جامعه اش قرار دهد نه صرفاً روی این اصل کلی که "جنبش کارگری در ایران هنوز به مرحله بلوغ نرسیده" و نظری کلی باقی * ولی م - در حقیقت دقیقاً نکته تر بیان را که به پژوهشهای ایران مربوط میشود در انتقادش از قلم انداخته و آن اینکه در ایران نه تنها جنبش کارگری واقعاً هنوز شروع نمیشده بلکه کارگران اصولاً توجه انسانی به آموزش کمونیست ها نشان نمی دهند * حالا م - بر اساس تئوری که در مورد رشد جنبش کارگری در بالا داده این ساله را چگونه توضیح میدهد که جنبش کارگری در ایران هنوز به معنی واقعی چنی شروع هم نشده ؟ آیا علت جوان بودن طبقه کارگر و ریشه تاریخی است ؟ میدانیم که سابقه طبقه کارگر ایران

و مبارزاتش از دهه ۱۹۰۰ تا ۱۹۳۰ خیلی بیشتر است * مصید * نسبی کارگران (و در بسیاری رشته ها حتی تعداد مطلق آن) و تمرکز آنان در کارخانه های بزرگ نیز در ایران از روسیه سالهای ۱۸۸۰ - ۱۹۰۰ خیلی بیشتر است * پس چگونه است که طبقه کارگر ایران باقی خود م - در حقیقت وارد ابتدائی ترین فرم مبارزه هم نشده است ؟ علت را باید در پژوهشها جست *

این ساله را به بیان در جزئیات اش خذ کرد شده اگر چه آنطور که باید ریشه های آنرا نشانگانه (تئوری وجود مطلقاً در مریز کارگران را نمیتوان چندان جدی گرفت و حتی اگر درست باشد باید بعنوان یک مارکسزم برای مقابله "صحیح با آن برای ریشه اجتماعی قائلش شوم و آنها را پیدا کنم) * ولی م - بر اصول پیوسته چنین ساله ای معتقد نیست و فکر میکند که جنبش کارگری در ایران هم دقیقاً مانند جنبش در غرب شروع بر شد تدریجی خواهد کرد * بقول این یمن *

آنس که نداند و نداند که نداند * ۱۹۰۰ در واقع م - در که مبارزه مسلحانه را نوعی فرقه گرانی غریبه و بیرونی میداند و با استناد به مانیست کمونیست جنبشگری را پند میداند آنها خودی مانیست را با دقت آنچنانی مطالعه کرده است ؟ در مانیست کمونیست یکی از عوامل مهم رشد جنبش کارگری در اروپا (کس م - در فراشدش را ذکر میکند بدین اینکه به ظل و عواضی بر داند) چنین آمده است *

"بهمین جهت تعداد بین طبقات جامعه قدیم از بسیاری لحاظ جهان انکشاف پرولتاریا را ارتقاء میدهد * بورژوازی درگیر مبارزه دائمی است نسبت به اشرافیت و بعدها با آن بخشهایی از خود بورژوازی که خلع فعیان با رشد صنعت در تضاد است و همواره با بورژوازی کشورهای دیگر * در تمام این مبارزات بورژوازی مجبور میشود که دست بدامن پرولتاریا شود از او تقاضای کمک کند و به این ترتیب او را وارد آستانه مبارزات سیاسی کند * بنابراین خود بورژوازی حاضر نیست سیاسی و عصبی خود پرولتاریا را در اختیار آن میگذارد * به عبارات دیگر - بورژوازی سلاحهای لازم را برای مبارزه با بورژوازی در اختیار پرولتاریا میدهد * (مانیست کمونیست)

در واقع به پیوسته نمیتوان رشد جنبش کارگری در اروپا را خارج از محتوای رشد و انکشاف مبارزات دگرگانی که بورژوازی در آسیا بود و در دوران انقلابهای بورژوازی دگرگانی گلیتیک باوج خود رسید و بعد از آنهم تا دوران سلطه بورژوازی انحصاری یعنی تا پایان دو - ران فراموش و سلطه بین الملل دوم آمده پیدا کرد * مطالعه کرد * در رابطه ارگانیک با این مبارزات بود که جنبش کارگری پله پله قدیم به پیش گذارد * مارکس بعدها این مفهوم را در کاپیتال به تفصیل بیان کرد * ما دو نمونه گها از فرم مخصوص تاثیر مبارزات متقابل طبقات بورژوازی و ماله (معدله بعد از انقلاب بورژوازی دگرگانی که بر جنبش کارگری و رشد چارچوب در انگلستان را در اینجا جاییم *

"بعلاوه هر قدر هم که شخص صنعتگران مایل بود بدکسبه شهوت قدسی خود برای سود را آزادانه پرواز دهند - رهبران سیاسی صنعتگران دست تغییر جهت و تغییر لحن صحبت با کارگران را صادر کردند * آنها وارد مبارزه برای پس گرفتن قانون فسادت شده بودند و برای پیروی یک کارگران احصاء داشتند * بنا بر این با آنها وده دادند که نه تنها اندازه فرصه نان را دو برابر خواهند کرد بلکه قانون ده ساعت کار را هم به مجلس خواهند برد *

(سرمایه جلد ۱ فصل ۱۰) بخش ۱۶

این در واقع رشد قانون کارخانه های سال ۱۸۴۱ بود * حالا نوبت تئوریهاست که تالی کنند *

"از طرف دیگر در همان سال (۱۸۴۶) جنبش چارچست و آلفالتر - گری برای ۱۰ ساعت کار باوج خود رسید * آنها تئوریها را که برای انتقام له له میزدند متحد خود یافتند * طریقه مخالفت فانیاته (تئوری کوهانه) طرفداران جمعیت تجارت آزاد قانون ده ساعت کار که آنقدر برای آن مبارزه شده بود بدخل مجلس رفت * " (همانجا)

پس روشن است چگونه جنبش کارگری با تکیه بر تعداد های موجود طبقاتی و حتی یکم آنها توانست رشد تدریجی خود را تأمین کند و به پیوسته که م - در نه تنها یک عامل مهم در تطو آگاهی و مبارزه طبقاتی

و در مصر نمونه پدید آمدن نهائی نیروی اجتماعی و همین این تصور را هم منعکس کرده است. «انکشاف آگاهانه و مبارزه طبقه کارگر که م - س - فرا - شد تیرا طوطی وار بر اساس مانیفست بیان میکند در خلاف صورت میگیرد. فضای حرکت آن شرایط اجتماعی - اقتصادی - سیاسی جامعه است که این تحول در آن صورت میگیرد. و فرم مشخصی انکشاف این مبارزه و اینکه آیا بعلمت پتانسیل ذخیره شده در آن - میتواند از روی برخی مراحل ببرد یا آنرا بصورت ملی کند یا نه پیش به محیط رشد آن دارد. برای دریافت رابطه ارگانیک سیاسی شدن جنبش کارگری و در انگلستان و مبارزات سیاسی میوزواری و بعد چگونگی پیدایش جنبش کارگری از سیاست میوزواری بهترین نوشته کتاب انگلستان: شرایط زندگی طبقه کارگر در انگلستان. در آنجا انگلستان میگوید:

«چارزمز از همان ابتدا جنبشی بود که در میان کارگران رشد کرد. اگرچه هنوز قاطعانه از خود به میوزواری رادیکال جدا نشده بود. و رادیکالیزم کارگران دست اندر دست رادیکالیزم میوزواری به پیش حرکت. چارزمز بهر دوستان بود. آنها هر سال مجمع ملی خود را مشترکاً برگزار میکردند. توگوشی یک حزب بودند. در آنموضع بعلمت نوعیهای مربوط به قانون اصلاحات و رکود کارگاسی در سالهای ۱۸۳۷ - ۳۹ اخترا باهمین خود به میوزواری در یک حالت خشن و مبارزه طلبانه ای بودند و به آگاهیگری بر فشار چارزمزها با نظری ساده حدیث میسند ...»

جنبش مخالفت با قانون جدید ففرا و برای ده ساعت کسارد و رابطه نزدیکی با چارزمز بودند. در تمام جلسات آن دوره اوستلر توری خیلی فعال بود و جداها تقاضا برای بهبود شرایط اجتماعی کار - گران همراه با تقاضای چارمزلت که در برهانم افشا شده بود تو - نه شدن ...»

(انگلس شرایط طبقه کارگر در انگلستان چاپ انگلیسی پانتر ص ۵۶ - ۵۵)

پس، بهمین وقتی که میوزواری و زعمداران برای هدفهای خودشان در جنبش کارگری شرکت میکنند و اگرچه مبارزه سیاسی میسند مبارزه طبقه کارگر بصورت سیاسی میسود و رشد میکند و تشکیلات خود ش را میسازد. ولی این تشکیلات سیاسی آب و رنگ میوزواری - خواهم شد داشت. ولی در شرایطی مانند رومیه که میوزواری و ففود الیزم با آنکه در تضاد آشکارا با هم هستند و مبارزه عقابیل آنها نه تنها تا حدی آسفر سیاسی در میسند بوجود میسود بلکه خود تابع سرکوب آنجانی طبقه کارگر است. ولی در همین حال بعلمت ضعف درونیاش هر دو در عقابیل طبقه کارگر خمدند. در چنین صورتی بعلمت عواملی که در بالا ذکر کردیم - جنبش کارگری حالت جهش وار بخود میگیرد و بمعنا به آب و رنگ میوزواری را هم که ورشکستگی اش بر همه آشکار شده کنار میگذارد. و اگر بعلمت شرایط خلق نشود تشکیلات اقتصادی و صنفی وسیع میسازد بر کن تشکیلات صنفی - سیاسی مالتیری را بوجود میسود.

حالا برای فهم چگونگی رشد جنبش کارگری در ایران باید ایمن جنبش را دقیقاً در محتوای اجتماعش گذاشت. محیط و ماران آنرا شناخت. نه اینکه مثل م - س - طبقه کارگر را مجرد آبسیرتیک مقوله هنگی در نظر گرفت که در دنیای اندیشه و بنا بر قوانین و منطق درونی خود ش از "طبقه در خود" به کلیه برای خود "انکشاف پیدا میکند".

واضح است م - س - را ندان دارد که میوزواری ایران دیگر از عهده هیچ نوع مبارزه سیاسی برنماید. در چنین شرایطی این عامل عسده مبارزات دیکتاتوریک میوزواری در رشد و سیاسی شدن طبقه کارگر وجود ندارد. و همین عامل باعث سلطه بیش از ۵۰ سال دیکتاتوری سیاه و بدین مبارزه (بااستقاء دوران جنگ) در کشور ماست و همین شرایط امکان خرد کردن هر نوع جنبش خود اگیخته طبقه کارگر را در سطحه فراهم آورد. این خلاف آنچه میسودا برکند؟ این کمبود و غفلت مبارزه سیاسی از یکطرف و اتحاد محکم طبقه چاکه در سرکوب بی مهابای جنبش کارگری را چه میسودا برکند؟ از کجا باید شروع کرد؟ حاد بودن ساله ستم سیاسی و مبارزه سیاسی در ایران (که مثلا بچود گارد دانشگاه مشروط کردن اسبجسی بعضی از قبول شدگان دانشگاه به یزید آنها به ارتش و نخره و غیره) سیاسی کردن طبقه کارگر را در شرایط فعلی خیلی مهتر از دامن زدن مبارزات اقتصادی

آن میکند. البته اهمیت آنرا نباید از نظر دور داشت ولی همین مبارزات اقتصادی هم در بدو شروع مستقماً باهم بوجود میسند و سیاسی میسند. ۱ - اصولاً بسیاری مسائل سیاسی که طبقه کارگر میتواند حول آنها مبارزه کند به خط مستقیم با مسائل اقتصادی او ندارد. ولی ستم سیاسی برخلاف فشار اقتصادی و سختی شرایط کار که فشار بر طبقه کارگر میوزواری میسود است. نه تنها بر طبقه کارگر بلکه بر اختار وسیعی از خرد به میوزواری و لنین پرولتاریا (که تبعادشان در کشورهای مثل ایران خیلی قابل توجه است) و حتی بخشهایی از میوزواری کمبود و بزرگی هم (که البته بحثشان جدا است) وارد میسود. و بسیاری از این اختار حتی ممکن است آنرا شدیدتر از طبقه کارگر احساس کنند (امسود در یک جنبه صرفاً سیاسی ساله است) و این ستم سیاسی پایه ای میسود برای مبارزه مشترک (بعنی دقیقتر این کلمه در طول بحث روشنتر خواهد شد) آنها. همانطور که در دوران رشد کلاسیک میوزواری مبارزه برای دیکراسی بین میوزواری و کارگران مشترک بود (اگرچه ماهیت تقاضا ههای دیکراسی با هم فرق اساسی داشت) و در چنین شرایطی تاریخ نشان داده که مبارزات روشنفران و آن اختاری که که اگرچه به خرد به میوزواری دارند ولی حاضر به مبارزه سیاسی هستند میسودا به شکلی میسود که جنبش کارگری میسود. و در واقع آن نقشی را که میوزواری در دوران کلاسیک بازی کرده بود در اینجا و البته در سطحی با - لایر و آگاهانه در خدمت طبقه کارگر بازی کند. البته این تقاضا را نباید مکانیک وار در نظر گرفت چون اینجا برخس آنها نقش محسوری و کلیدی را طبقه کارگر بازی میکند و روشنفران را هم باید متناهی عسری (با وجود عده نهادشان که از خارج طبقه شان پیاده اند) محاسب آورد.

م - س - بعد از آنکه حرکت طبقاتی طبقه کارگر را از طبقه در خود به "طبقه برای خود" نشان داد در مورد سازمانهای لازم برای پیشبرد این حرکت میسند:

"البته در هر مرحله از مبارزه سازمانهای لازم و مناسب با آن مرحله از مبارزه نیز ایجاد میگردند. ولی نه فعالیت روشنفران و نه حزب بازی آنان بجای پرولتاریا میسودا جانشین این حرکت تجسیمی - تاریخی پرولتاریا گردد."

ولی دیدیم که این "حرکت تجسیمی - تاریخی" فقط در مقوم - ر وجود تاریخی پیدا کرده است و در آنجا توگوش جنبش کارگری در هم کشور همراه با رشد خود سازمانهای لازم را از درون خود میسازد. مگر سقوط بین الملل دوم در شرایطی که طبقه کارگر اروپا و مخصوصاً آلمان از جازرات صنفی - سیاسی طولانی گذشته بود و از تسلط نیروی مادی هم از قدرت قابل توجهی برخوردار بود و شرایط همین هم برای در دست گرفتن قدرت رسیده بود. نشان نداد که طبقه کارگر اروپا نتوانسته بود تشکیلات لازم و مناسب مبارزه برای وسیع گنی تاریخ در جلوی پایش گذاشته بود. بوجود میسود؟ این حرف م - س - را فقط در مقیاس جهانی و در رابطه با کل جنبش جهانی طبقه کارگر گستر احتوا به بصورت درست تلقی کرد. و آن اینکه رشد جنبش کارگری جهانی شرایط مادی و ذهنی را (این شرایط فقط در داخل طبقه کارگر گستر نیستند و به چارچوب مرزهای ملی هم مربوط نمیشوند) برای ایجاد سازمانهای لازم فراهم میکند و آنها را بوجود میسود. مثلاً نقطه شروع ایجاد سازمانهای انقلابی طبقه کارگر اروپا را عنوان تاجس بین الملل سوم دانست که در رابطه با مرحله مشخصی از انقلاب جهانی میسود آمد. ولی بهر حال میوزواری در انقلاب رومیه بود (که البته از جنبش کارگری جهانی جدا نبود) ولی اگر حرف بالا را در مقیاس ملی و در رابطه با جنبش کارگری ملی در نظر بگیریم کاملاً قط از آن میسودا.

در مورد انقلاب دوم چن دیدیم که با جنبش ضد امپریالیستی داشت - جهانی و روشنفران شروع شد و جنبش کارگری با آن پیوست. عده قلیی از همین روشنفران، صحت ظاهر انقلاب اکبر نه جنبش کارگری در چن حزب کمونسیت را تاسیس کردند. چنین که میوزواری و رهبری جنبش وار در دست گرفت. با اینترنص سازمانهایی که روشنفران و همه مبارزین هم بهر اجتماعشان کارگری نیست برای مبارزه سیاسی بوجود میسودا ظاهر میسند. در شرایط تاریخی و اجتماعی میوزواری که نهادی به جنبش کارگری میسند. و این نقشی را نباید از نظر دور داشت.

نقش روشنفران رادیکال مستقل از جنبش کارگری را در کتب مانیستی

جنبش به بهترین وجهی خودش در کوه ملاحظه کرد. سازمان ABC که از لحاظ ترکیب اجتماعی آشنایی خرد بهرین - روشنفکر بود در سال ۱۹۲۰ در ایران دیکتاتور ماکو در کوه تاسیس شد. این سازمان که صرفاً با روشی سیستم عمل میکرد در مدت کوتاهی موفق به ایجاد یک حالت نیمه جنگ داخلی در کوه گردید. در چنین شرایطی بود که کارگران نیز طهرم قرار و مدارهای حزب کمونیست با ماکو دست با حساب نمایی زدند. این جنبش که ABC نقش عمده ای در آن داشت بالاخره به سقوط ماکو و انجاست. ولی بدون چشم اندازهای انقلابی صحیح ناشی از نبودن رهبری انقلابی صحیح باعث شد که بعد از مدتی حکومت دیکتاتوری شاهنشاهی پوی گار بماند. جریانات کاسترو نیز از همین گونه بود ولی اینبار او چشم انداز روشنفکری از راه حل انقلابی داشت. اصولاً همانطور که در جوامع اروپائی در ایران رشد کلاسیک سرمایه - داری جنبش پرورازی و طبقه کارگر با بهای کم پیش رفتند. در جوامعی که بهرورازی قادر به هیچ مبارزه ای نیست و پیوند دیکتاتوری تمام مسمی سیاسی را خاد کرده است جنبش کارگران و روشنفکران رادیکال با بهای هم رشد میکند و در هم عاجز و بیرنگ دیگر تاثیر میگذارد و دوسی بیشتر و بیشتر غمگین اولی را بخود جاکرد. چون خرده بهرورازی از آنجا که طبقه مستقلی در جامعه نیست (نقش مستقلی در تولید ندارد) از مبارزه مستقل هم نمیتواند بکند و در تحلیل نهائی با دنباله روی بهرورازی خواهد شد. یا طبقه کارگر. در شرایطی که بهرورازی هیچ مبارزه ای نکند. بخش مبارزان ناچاراً همگام با طبقه کارگر خواهد شد. و به سیاسی کردن آن تمک خواهد کرد.

در اینجا به اینها بی نقطه دیگری از مبارزه - هر سیم که در انتهای مخالف - سر قرار دارد و آن نظری است که با دیالکت حاد بودن شدید ساله سیاسی در ایران و اهمیت فوق العاده مسائل سیاسی در آموزش با فاشا گری و آلفا لشری این مسائل را در یک شمار "محوری" و "استراتژیک" یعنی سرنگونی دیکتاتوری فردی خلاصه میکند. این دیدگاه تکنیکی که نوزده بهین مبلغ آنست همانطور که دیدیم از یک نوع کاربرد مفهوم با در هوای تضاد عمده نتیجه شده و نتیجه منطقی آن را در مناسبات قبل نشان دادیم و تضاد هایش را برین آوردیم. مبارزه حول یک تضاد شخصی هیچوقت نمیتواند باعث شکل مبارزات وسیع و خنثی بشود. در اجتماع برای هر کسی بنا بر موقعیت اجتماعی هر یک تضاد شخصی بطور ملموس مهم است و با آن تضاد شخصی بطور ملموس نمیتواند مبارزه کند. برای دانشجوی کارگرد دانشگاه مهم است و برای کنی دیگر چیز دیگر. تمام جلوه های تضاد های سیاسی (و البته اقتصادی) رژیم باید برای افشائی آلفا لشری و سازماندهی مورد استفاده قرار بگیرد. در این عمل واضح است باید تا حد ممکن بر روی تضادهائی که کارگران با آن دست بکنان هستند تکیه گذاشت. و نظریه سیاسی را که هر دو از انحرافات راست گرایانه ای بود. دید که در جنبش کارگری پیدا شدند. بهر بالا بررسی کردیم. نتایج آنرا بطور خلاصه بیان میکنم. یکی آنکه پیوند که تکیه را صرفاً بر مبارزات خود انگیزه کارگران میگذارد و مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را مان تقلیل میدهد و با بیطرفی جنبه سیاسی مبارزه را کاملاً منسوخ میکند. - تکیه این انحراف در اپروتیزم بین الطل دوم بود که برای تقلیل قابیبت احزابشان ملاک اهداف سیاسی طبقه کارگر را به زسر در چارچوب قابیبت پرورزا محدود میکردند (فرمهای که خود بهرورازی برای رشد نیروهای تولید در آن دوره انقلاب صنعتی و تکنی - ایریا - لازم بآن احتیاج داشت) و هدف نهائی دیکتاتوری پرولتاریا و سوسی - لزم هلا در مبارزه مطرح نبود و فقط در مواقع جشنها و میسالیس شب نشینی سوسیالیستی مورد استفاده قرار میگرفت. در مبارزه از آن حرفی در میان نبود. بقول برشتاین تلویزیون بدنام آلفا زگر فریتم: "جنبش همه چیز است هدف نهائی هیچ چیز".

انحراف دوم سیاست را از مبارزه طبقاتی جدا میکند. کالیف سیاسی را تبدیل بیک سری کالیف مطلق میکند که گویا ماهیتشان هیچ ربطی به شدت و ضعف و ماهیت مبارزه طبقاتی ندارد و صرفاً "مرحله انقلاب" آنها را تمام و کمال تعیین میکند. برای رسیدن باین هدفها - یا همه کسانی که بنا بر "نظری" انقلاب مرحله ای را یا "تستیوی" تضاد - در این انقلاب شرکت دارند وحدت میکند و مبارزات طبقاتی را فدای این وحدت نمیکند. - تکیه این انحراف در انحطاط بین الطل

سوم نهفته است. یعنی در آنکه بهرورازی اشتباهیست در شنیدن برای رسیدن به هدفهای سیاسی ادبیاتیک (محدود بخود) اینست که "حلقه" دفاع از ساختمان سوسیالیزم" این هدفهای سیاسی را هدفهای طبقه کارگر وانمود کرد. بقول ترو츠키: "بنا به تفسیر کمترین [استالیانیستی - م] دفاع از اتحاد جماهیر شوروی" میماند. مبارزه با فاشیسم" دیروزی بر اساس طریقه سیاست طبقاتی مستقل بنا شده است. پرولتاریا - در شرایط مختلف محلل مختلف ولی همواره - به یک نیروی فرضی در اردوگاه بخشی از بهرورازی بر طبقه اردوگاه بخشی دیگر تبدیل شده است. (ترو츠키 در دفاع از مارکسیزم با فاشیسم ۱۹۷۲ ص ۱۶۶)

با بیطرفی و وظیفه طبقه کارگر تحت رهبری حزب کمونیست مبارزه برای رسیدن باین هدفهای بهرورازی شد. این استراتژی در عمل یعنی غلبه کردن مبارزه طبقاتی برای رسیدن بیک سری هدفهای محدود سیاسی. در کشورهای عقب مانده حفظ ائتلاف با بهرورازی "طبی" و در کشورهای پیشرفته ائتلاف با بهرورازی "لاکراسه" با تلاکشدانستن کمونیستها در کالیف (هدف سیاسی کم بنظر آن تا بحال چنانکه جنبش کارگری صدمه دیده و صدمه میدهد) با دفاع از حکومت انتضی چپ یا جنبه خلقی و غیره (بطور کلی استراتژی سوسیالیزم از طریق مبارزات لئان)

در مقابل این دو انحراف ذکر کردیم که لزوم رهبری سیاسی برای طبقه کارگر بغیر از ارتقا و آگاه ساختن مبارزات خود انگیزه طبقه کارگر در رهبری مبارزات خود انگیزه نیست که در جهت هدفهای سیاسی ای است که انما کار خود مبارزات خود انگیزه سرز چشمه نمگیرند ولی از طرف دیگر مبارزه کارگران در موقعیت آنها نقش اساسی دارد و برای اینکار باید فهمید که در هر مرحله ای و در مورد هر کالیف انقلابی طبقه کارگر هدفهای هر چه خودش را دارد و شدت و ضعف مبارزه طبقه کارگر در ماهیت انبام این کالیف تغییر اساسی میدهد. و نه صرفاً دیدگاه برای تعیین استراتژی. - مبارزه مستقل طبقه کارگر در ماهیت این کالیف و ماهیت خود انقلاب تغییر کنی بوجود میآورد و عدم آن راه پرورزی ضد انقلاب را هموار میکند.

همانطور که گفتیم این تفاوت در تمام کالیف و مراحل و استراتژی و تاکتیکهای جنبش انقلابی ظاهر میشود. مثلاً یک نمونه گهسای آن در مورد استراتژی مبارزه مسلحانه در کشور خودمان است: دیدگاه تفاوت بین برداشت پرورزی از مبارزه مسلحانه و برداشت خرده بهرورازی از آن بود که باعث بوجود آمدن تحولات اخیر در سازمان مجاهدین خلق شد. خود مجاهدین در این مورد میگویند: "در واقع هر از عناصر بسیار معدودی از این قهمل روشنفکران ... که میتوانند بندهای طبقاتی را پاره کرده و به تمامه در هدفهای اساسی سوسیالیستی جنبش مسلحانه حل شوند. بقیه آنها گسبه اکثریت عظمی را تشکیل میدهند. تنها در حدود در خواستهای دگرگونی یک پیش خواهند آمد. ... و بدین ترتیب برعبر زمان تا افسزایش قهر ضد انقلابی دشمن یا این نیروها صفوف جنبش را ترک خواهند کرد و با آنرا واداره پرورد درین معنی از فعالیتات محدود و انحرافی خواهند نمود."

(بانیان اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران ص ۳۳ - ۳۴ تا کاید از ماست)

ولی برعکس این نظریه تشریه نوزده بهین که از دیدگاه استالیانیستی خالص حرکت میکند (ایزادی در محدود بودن خواستهای روستا شفقنران به خواستهای دگرگونی نمیبند چپ معتقد است که اصولاً خواستهای مرحله فعلی انقلاب ط همان خواستهای دگرگونی هستند و تمام نیروهای دگرگونی (روشنفکران که دیگر جای خود دارد) باید

تالیته عوامل دیگری نیز در پرورزی کاسترو مؤثر بودند که اینجا جای بحثشان نیست.

*** مارکسیست شدن سازمان مجاهدین خلق بنظر من محصول در این جهت است.

خوب می‌تواند به شکلی برای سلب با آن اطمینان حاصل کرد. "عصبه جانان" به رسمه اول دیکتاتوری گذشت. و آن بخش از سیستم که به دیکتاتوری ارضیات نزدیک دارند. "برای تحقق این خواسته‌های دیگر - به جهت شعار سرکشی دیکتاتوری فردی شاه چند شود. و این برداشت صحیح از مبارزه مسلحانه باید آنرا در رابطه مستقیم با مبارزات طبقاتی طبقه کارگر ببیند. وظایف آنرا بر اساس وارد کردن آگاهی سیاسی (به معنای سوسیالیستی آن) میان جنبش خود بخودی کارگری ارتقا بخشیدن. شکل این مبارزه خود به خود تا سطح یک مبارزه ضد جامعه سیاسی - نظامی خود دستگاه حاکمه تا باید کردن ماضی سیاسی - نظامی سیستم بورژوازی و استعمار حاکم بر ولایتها میبندد. و این اقتضای که نوزده بهمن را در مورد یک ساله مشخص جنبش ما یعنی مبارزه مسلحانه اینطور مشخص کرده. یعنی سلب استالانیزم تمام تاریخ و شناخت ما از کلیه مسائل جنبش انقلاب را

توضیحات و حاشیه‌ها

بر کرده. و نقش انقلاب مستقل طبقه کارگر که اصلاً در این میان گنم شده است. *گاهی به ادبیات انقلابی ما قبل از آغاز مبارزه مسلحانه این را تأمل روشن میکند. *از کودتای ۲۸ مرداد باید طرفیست از همه چیز در میان انقلابیون ایران مطرح بوده (از همین مرحله انقلاب و تأیید مرحله ای نقش انقلابی بورژوازی ملی تعین خلق و ضد خلیف و تضاد عده و اساسی گرفته تا دهکدهای نامی و ضد دیگری مانند چوکشی و سایر شهرها از طبقه دهات غیره (بجز بحث درباره مائیت و بورژوازی مبارزه طبقاتی در ایران و راه نفوذ کمونیست در آن * همیگردد از برنامه حزب طبقه کارگر "هائی که نوشته شده بر بنای مبارزه طبقاتی نبوده که "هم" اصولاً معنی از آن بیان نیاموده. * باید ترسبی می‌بینیم که استالانیزم که سرچشمه این انحرافات است هم اکنون واضعاً باید فوکه بزرگی در راه جنبش ماست * متلاشی شدنش اجتناب ناپذیر است *

ها به چن میگوید در این شرایط تضاد عده تضاد با امپریالیزم و این است که معنی درست این جمله میتواند این باشد که در شرایط موجود دشمن عده امپریالیزم و این است که در واقع این تشابه منسرا با مقاله ای می‌باشد از که یکی از روزنامه نگاران دست راستی فرانسوی در جاتی نوشته بود. * در این مقاله نویسنده بورژوا بنا برست دینیه سیاستمداران بورژوا (که استفاده از امپریالیزم منقسمه اقلیتی برای تحلیل مسائل سیاسی است) سیاست جهان را به پیشی تشبیه کرده بود که در سه قطب آن آمریکا روسیه و چین قرار دارند که هر سه با هم در تضادند. * نویسنده بورژوا برای تحلیل از روابط متقابل اینها (که بنا بر او معادل با تحلیل از کل سیاست جهانی است) ادعا کرده بود که هیچوقت چیزی بنام جنگ در دو جبهه وجود ندارد و بنابراین برای حرکت از این سه قدرت یک دشمن عده وجود دارد که البته همراه با زمان می‌تواند تغییر کند. * و هر نیرو بنا بر آنسکه دشمن عده اش که باشد میباید با نیروی دیگری درگیره درگیره متقابل ببرد. * حالا این مفهوم نظریاتی بورژوا را با تقسیم جهان به دو ابر قدرت و جهان سوم و بعلاوه این ادعا که از آنجا که امپریالیزم آمریکا بینک امپریالیزم می‌برد و "سومال امپریالیزم" که امپریالیزم رشد کننده است میتوان در مقابل "سومال امپریالیزم" با آمریکا به دو تقاطع رسید. * مائیت کند تا بفهمد که در حل تضادها تئوری تضاد مائو چیزی از این تحلیل مبتذل بورژوا جلوتر نرود *

۱۰ - در این مورد بد نیست یاد بیاوریم که در اواخر اوت ۱۹۱۷ در روسیه در هنگام جوش مبارزه بر طبقه کوریلو که خواست با برقراری دیکتاتوری نظامی در روسیه راه حل برای بورژوازی روسیه بدشد و در همان هنگام که کربسکی و سایر وزرای لیبرال حکومت بنا بر اینست موقت فیراد خرد کردن کوریلو را بلند کرده بودند بهشکها به کارگران اظهار دادند که حکومت موقت بین و چنین است و فقط شهرهای کارگری میتوانند کوریلو را شکست بدهند. * همین در نامه ای به کجته مرکزی حزب به آنهاش که صحبت از "دفاع از وطن و پیشه‌های از حکومت موقت نکردند خندید و گفت "ما با کوریلو می‌جنگیم و شما هم جنگید. حتی همانطور که سربازان کربسکی می‌جنگند. * ولی ما از کار - نسکی پیشه‌های نمیکنیم " برعکس فقط ضعفهایش را افشا میکنیم. * یعنی برای همین دلیل داشتن دشمن مشترک با بورژوازی لیبرال چه این دشمن فاشیست باشد چه خونی نظامی، پایه ای برای میهمه مشترک بسن با او نیست *

۹ - دلیل آنکه چرا نوزده بهمن مفهوم تضاد مائو را تحریف کرده کاملاً روشن است. همانطور که دیدیم بر اساس مفهوم مائو اگر تضادی تضاد عده باشد تمام افراد را که با طبقه کارگر در یک طرف تضاد قرار دارند میتوانند برای حل آن تضاد متحد شوند. * ولی اگر اینرا قبول کنیم بنا بر مفهوم نوزده بهمن از تضاد عده جامعه ما تمام افرادی که با دیکتاتوری تضاد دارند از جمله بخشی از بورژوازی کمرباز را باید با هم متحد شوند. * ولی اینم در واقع چیزی است که نوزده بهمن میخواهد در لافله و نه طناً استخراج کند. * در نتیجه میباید که طبقه خود مفهوم

۱ - برای بررسی مختصری روشن و جامع دلالت و چگونگی این اصطلاح به مقاله م - روساله استالین در کنگره دوازدهم رجوع کنید. * ۲ - در سال ۱۹۱۹ وقتی که موج سیاسی جدید شروع به جهان کسرد گویشت (از آن سیاسی بورژوازی نامی و سیاست در انقلاب ۱۹۱۹) به ناچار تأمل چهارده بود. * جناح راست آن که شامل روشنفکران بورژوازی ماساد و کار و برخی از مزدوران بود کاملاً تبدیل به آلت دست حال نظامی امپریالیزم شده بود. * در حالیکه جناح خردی آن به رهبری دکتر سومات سن میبود و بدون موفقیت سعی میکرد از تضاد بین این حال نظامی بکنج انقلاب بهره برداری کند. * ۳ - خیلی جالب است که استالین بعد از شکست تراتیک هائیکهای هم دست از این سیاست برداشت و بحزب کمونیست نصیحت کرد که حالکه قد انقلابی بودن جهان نای چک سلم شده و با جناح چپ کمونیست است انقلاب کنند. * که البته نتایجش از انقلاب اولی فضاقت بارتر بود. * ۴ - بعد از این شکست نه تنها از باز کردن هر نوع بحث در مورد این انقلاب و درسهای آن جلوگیری شد بلکه بحث در مورد هر چه که به نویسنده این مقاله مربوط میشد شد انقلابی تشخیص داده شد. * از آن جمله بود ساله شیوه تولید آسمانی که قبول آن (که اتفاقاً مطابق لیم در باره اش در همان دوران در گاندی روسیه آغاز شده بود) بدجوری با تئوری استالین در مورد "تولد المزم چن" تضاد میکرد. * مبارزه با تئوری شیوه تولید آسمانی بالاخره منجر به تشکیل کنفرانس در فریه سال ۱۹۳۱ در شهر لنینگراد گردید که از شرکت طرفداران شیوه تولید آسمانی در آن جلوگیری شد و کنفرانس تصمیم گرفت که خط سیر کلیه جوامع بشری میبایست شامل دو انتهای پرده داری فلو - د المزم و سرمایه داری بوده باشد. * ۵ - شرح مختصری از استراتژی حزب کمونیست هنگام در این دوره در کنگره دوازدهم آمده *

۵ - مائو به توگ "مسائل جاری تاکتیک و جبهه واحد شد زاپنی" مشخصات جلد ۲ * ۶ - و بعلاوه حزب کمونیست چین بعد از در دست گرفتن قدرت و جمع بندی تجربیات انقلاب باین نتیجه رسید که انقلاب در کرانیک منن در واقع ندارد لازم برای انقلاب سوسیالیستی بود. * و انقلاب سوسیالیستی برآیند آن است. * و باین ترتیب تئوری انقلاب لا متعلق را که بیان ناقص از تئوری انقلاب مداوم است فرموده کرد. * پس میبینیم که در جنگ شد زاپنی استراتژی حزب کمونیست در مطل اگر چه بطور ناگهنا سه بهست انقلاب سوسیالیستی بود. *

۷ - از همین قرار است تضاد معروضی که دولت چین بعد ها فرموده کرد یعنی تضاد خلفای جهان سوم با امپریالیزم که نتایج آن مسلماً ارضیای بود. * و آنهاش که معتقدند تضاد عده در ایران تضاد بین خلق و امپریالیزم است باید درسهای انقلاب دوم چین را با دقت بیشتری مد مطالعه قرار دهند. * ۸ - مائو در بعضی موارد در نوشته های مائو کلمات "تضاد" و "لشمن" مترادف یکدیگر برده شده اند. * حتی وقتی که مائو در مورد محظوظی -



شبح

تروتسکیزم

"... ولی خطر عده در جنبش چپ روشنفکران خارج از کشور بنگاهی اپورتونیزم حزب توده نبود، بلکه تروتسکیزم ضد انقلابی می باشد." ص ۲، "پیشگفتار" به ترجمه فارسی خطر تروتسکیزم، برگزیده از یاد یو عیالان، ناشر: نامعلوم، تاریخ: ندارد.

"روی ستالین سکه انحراف و دکاهیزم از اظهار افتاده است. روی دیگر آن، یعنی تروتسکیزم، اکنون خطریت برای جنبش مارکسیستی ایران، و نباید قبل از اینکه جانی بگیرد بآلن جاززه کرد تا وی نیز برای مدتی، هر چند کوتاه، عده ایرا، هر چند محدود، گمراه سازد." ص ۸۲، "ستالینیزم یا تروتسکیزم؟"، نوشته نیم - دال، در مسائل انقلاب و سوسیالیسم، شماره ۲، بهار ۱۳۵۴.

"... دعوای استالینیزم ها و تروتسکیزم ها که هر یک از یاری نهاله ای میسازد به مارکسیست - لنینیست ها ربطی ندارد." ص ۱۷، "نگاهی دوباره استالینیزم و آنتی استالینیزم"، نوشته محمود نیکام، در عصر میل، شماره ۵، پاییز ۱۳۵۴.

"... تروتسکیزم یکی از اشکال اپورتونیزم "چپ" است که سازمان های جاسوسی امپریالیستی آنرا برای ایجاد شکاف در نهضت انقلابی ضد امپریالیستی تغذیه و تقویت میکنند. طرفداری از شرایط ضروری مبارزه و غیر طبقه امپریالیسم است." ص ۵، "یادآوری" اجستان طبری بر ترجمه فارسی، ۱۰ روزی که دنیا را لرزاند، نوشته جان ریچ، انتشارات حزب توده، ایران، ۱۳۵۴.

"... در حال حاضر امپریالیستها و سایر نیروهای مرتجع، در مقابل یک بدلولونیک خود با جنبشهای آزاد پخش با شیوه های گوناگون تروتسکیزم! میزنند. سلاح برنده ای "بخت خود گرفته و بی دریغ به ترویج شاه آن در دین جنبشها و به ویژه در میان روشنفکران غریبه بورژواست می یازند." ص ۱۰، "مقدمه" بر ترجمه فارسی تروتسکیزم، ضد انقلاب در پیش، نوشته ج - اولستین، انتشارات روزنه، ۱۳۵۲.

اشاراتی کرده اند. در این میان، به جز مقاله عصر میل، سایر نوشته ها با تمام تلاوت هایشان، دریغ نکنند حلق القول بود و آن هدفشان از این مبارزه ایدئولوژیک است. همگی حلق القولند که جدی، جلوگیری از افتادن جارتین به "دام تروتسکیزم" است. خواننده ای که به تاریخچه جنبش کمونیستی کارگری آشنا کسی دارد سکن است حیران باشد که طی این سالها چه رخ داده که این گرایش ها را، به خصوص حزب توده و گرایش های بعدی "اندیشه های تروتسکیستی" را، وادار به جوانمردی به همان بحثهایی می کنند

در چند سال اخیر نوشته هایی درباره تروتسکیزم و "خطر آن از طرف گرایش های مختلف سیاسی اپوزیسیون ضد رژی ایران منتشر شده است. انگار که شبح تروتسکیزم در میان این اپوزیسیون شروع به گشت و گذار کرده است. طیف وسیعی از این گرایش ها، از حزب توده ایران، تا گرایش های گوناگون بعدی "اندیشه مائوتسه دین"، کسا، حزبیت، پژوهشنامه، مستقل مارکسیستی، و نشریه عصر میل که می گویند "در مشاجرات سخنان غلطی آلوده" نشود، گاه و بیگاه مقاله یا جزوه ای به این طلب اختصاص داده اند و با بطور غرضی

که بورکاسی شوروی و "احزاب برادر" فکر می کردند با معاکسات
 و اقدام های شکو، با آن تر کولود و ابتداء مسلحانه از رهبران بلشویک،
 با سالکان دراز تعریف و جعل مستحاطه جنایات جنبش جهانی
 کارگری خاموش کرده اند؟ چگونه است که ناگهان نه تنها جازه
 تروتمکیم در دستور روز قرار گرفته، بلکه "خطر" در جنبش
 چپ یوشفتران خارج از کشور شده است؟ دلیل این وضعیت
 ناگهانی از این "خطر" در واقع بسیار ساده است؛ با دوره جدیدی
 از برخواست موج انقلاب جهانی از اواخر دهه نصد بعد، بین المل
 چهارم موفق به شکست انزوی چندین ساله خود و رشد اترالیک عمراء
 با رشد مبارزات طبقاتی شده است. ده ها هزار از مسل جوان مارکس
 انقلاب در سراسر جهان برای یافتن راه پیشبرد مبارزاتشان بسوی این
 سازمان پیوسته اند. و این دقیقاً همان فشاری است که احسان طبری
 و انتشارات روزبه را وادار به حرارت وای دایر تا به "مخزن مهنیات"
 تعریف و جعل استالینیستی دوباره سرز بزنند و این اسلحه های
 وگ زده و کهنه را دوباره بتلاش بزنند. ولی در این دوره، برخلاف
 دوره ای که بورکاسی استالینیستی بر جنبش کمونیستی استالنیستی-فرضی
 حاکم داشت، این گونه تبلیغات تریذنی خود را از دست داده اند.
 به بحث این نکته در قسمت آخرین مقاله باز خواهیم گشت، ولی
 قبل از بحث عمل آن لازمست نظری به معنوی این سابق اید تلوینک
 بکنیم. ما به همین از نظر گرایش های مختلف اصولاً "سائیه چیست"
 و چگونه راه حل های پیشنهاد می کنند.

احسان طبری، "ثغون سین" "حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران" مقدمه های لنین و کروپسکیا را با "یادآوری" خود "تکلیف" می کند.

ترجمه فارسی کتاب مشهور جان رید، ده روزی که دنیا را لرزاند،
 سال گذشته توسط حزب نوید ایران منتشر شد. این کتاب از زده و پنجاه
 و گویا ترین اوصاف انقلاب اکثر است. کتابی است که لنین در مقدمه
 خود بر آن نوشت: "این کتاب حقیقی ترین و روشن ترین تصویر از حوا-
 دسی است که وقوف بر آنرا برای فهم چگونگی انقلاب پرولتاریا و دیکتا-
 توری پرولتاریا دارای اهمیت بسزا است." (ترجمه فارسی، ص ۶) و
 کروپسکیا نیز چنین وصفی کرد: "در این کتاب روزهایی نفسان انقلاب
 اکثر برحق فوق العاده روشن و بر توانی تصویر شده است." (همانجا،
 ص ۱۷) مع الوصف، قریب شصت سال بعد، احسان طبری این اوصاف
 لنین و کروپسکیا را کافی نمی داند و پیروانی این دو معتقد است که
 جان رید "بنا بر حکم ظاهر و بی خیر از یک سوال" این کتاب را
 نوشته است (ص ۳) و از او می آید که "از توصیف پاکدلانه
 [ساده لوحانه]؟" جان رید تلو تروتمکیم های ما استفاده کنند
 سود حد [می داند] درباره نظر لنین درباره ترسکی و ترسکیم
 برخی واقعات را یادآور "شود" (ص ۲، تاکید از ما). مجباً لنین
 خود در سال ۱۹۱۹، در زمانی که تروتمکی از رهبران شناخته شده
 دولت جوان شوروی و بین المل سوم و رهبران سرخ بود چنین واژه-
 ای از کتاب جان رید بدل راه نمی داد، و آن را حقیقی ترین و روشن-
 ترین تصویر از چگونگی انقلاب پرولتاریا می خواند، ولی امروز احسان
 طبری خود را بکالت از طرف لنین سؤالی می بیند که درباره نظر لنین
 یادآوری هائی بکند.

البته استالینیست های "گوبر" از احسان طبری در دوره خود
 احتیاجی به این گونه "یادآوری" ها نداشتند. آنها کل کتاب را
 "منوع" می کردند. این کتاب در سالهای دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ از
 کتابخانه های شوروی بریده شد. در دوره ۱۹۲۷-۳۸ اعضای حزب
 بجرم "نگهداشتن کتاب جان رید" زندان وارد و اموال کارفرستاده
 می شدند. فقط پس از ترکتر به سیستم حزب کمونیست شوروی بود که این
 کتاب دوباره تجدید چاپ شد. (رجوع شود به کتاب روی بد و ف،
 بگذار تاریخ قضاوت کند، ترجمه انگلیسی، ص ۱۱۲)
 احسان طبری، در سالی خود در راه نجات ساده دلان از "دام
 ترسکیم"، تازه ای به ارطمان نبوده است. تم هائی که وی در این

سه صفحه پیش می کشد، سالیان سال است که از بدو شروع جاریه ای-
 سیمن چپ طبعه رشد و تحکیم بورکاسی در شوروی بارها و بارها، در
 خیلادت بی شمار تکرار شده است. بنا به این نوع طابع نه تنها تروتمکی
 "تعمیه" شد کمونیست بود و در تمام مسائل اساسی طبعه لنین مبارزه
 کرد، بلکه لنین خود تروتمکی را خوب می شناخت و قبول احسان طبری
 نقل واقعی تروتمکی "از همان آغاز بر لنین عیان بود." از زمانی که
 مبارزه طبعه ایو سیمن چپ شروع شد، بورکاسی برای استفاده از اجار
 لنین در انتظار بود. ها شوروی و جنبش جهانی کمونیستی شروع به پیون
 کشیدن نوشتجات جذلی لنین طبعه تروتمکی کرد تا از این راه "ثابت
 کند" که لنین خود پیگیرترین ریزنده طبعه "تروتمکیم" بوده است.
 احسان طبری هم از این سنت استالینیستی پیروی می کند. گمانیکه بنا
 نوشته های لنین آشنا هستند می داند که لنین در مبارزه سیاسی
 طبعه مخالفین خود، بخصوص در مسائل مهم جنبش از شدت ترین
 لحن ها و عبارات استفاده می کرد. تا قبل از انحطاط بورکراسیستیک
 شوروی نیز، هرگز این نوع جدل ها در بحث های سیاسی حزب بخاک
 برچسب تعمیم موجع رهبران حزب نگاشته می رفت. بحث درون حزب بوسر
 مسائل اساسی جنبش یکی از راه های شوروی و قبول شد [استالین]
 سائیرالیزم دمکراتیک در حزب بود. بدون چنین بحث های وسیع
 و دمکراتیک رسیدن به نتایج قاطع که رفته رفته منافع احسان طبری
 بود. و دقیقاً چون هدف این بحث ها رسیدن به نتایج سیاسی برای
 صل بود، در بحث های سیاسی قاطعیت و سختگیری متکی بکار می-
 رفت. این بحث ها بحث های یوشفترانه آکادمیک نبود که بعضی
 یوشفتران الی الا ید ادامه می باید و "زبانت ادب" برای ترجمانیدن
 این نازک دلان بر روشن شدن مسائل سیاسی اولویت دارد. این
 بحث ها مثل طبعی حزب را تعیین می کرد و لنین شدیدشان هم در قضا
 متعین اهمیت بود که در حزب به این روش رسیدن به تصمیمات حین
 داده می شد. لنین خود به بعضی شیوا در یادداشت در جزوه یک
 گام به پیش، دو گام به پیچ در این باره می گوید:

در این مورد نمیتوانم از یادآوری یکی از گفتگوهای خود در ترکتر
 با یکی از نمایندگان "مرکز" خودداری کنم. او این گفتگوها
 میکرد که: "در ترکتر ما چه وضع دشواری حکمفرما است؟ این
 مبارزه ده شماره این طبعیات بر غرض یکدیگر، این جر و بحث
 خشن و این روش خیر یافته ..."
 من با جواب دادم: "قدر فعالیت ترکتر تا این اندازه
 آشکار و آزاد است. گروهها معین شده اند. رأی ها داده
 شده است. تصمیم اتخاذ شده است. مرحله طی شده است.
 به پیش این - آن چیزی است که من می پسندم. این زندگی
 است، نه آن لفاظی بی پایان و خسته کننده یوشفترانه که
 طبع تمام شد بش حل قشیه نبوده، بلکه خسته شدن افراد از
 گفتن است ..."

رفیق "مرکزی" با چشمانی حیرت زده بمن می پرسید و بسا
 حالت تعجب شانه هایش را بالا می انداخت. ما به زبانه های
 مختلف با هم صحبت میکردیم.

منتخب آثار لنین، ترجمه فارسی، جلد
 اول، قسمت اول، ص ۷۰۸

در نوشته های لنین نه تنها طبعه تروتمکی بلکه طبعه بسیاری
 دیگر از رهبران سوسال دمکراسی جدل های شد بدال لنین یافت می-
 شود. ولی لنین هرگز از اشتباهات گذشته بخطر خرید کردن مخالفین
 خود استفاده نمی کرد. حتی در مورد تاکف و تروتمکی هم که با تمام
 اکثر مخالفت کرده بودند، و مخالفت خود را قبل از قیام در ترسکی
 ژورنی *Pravda* آشکارا منتشر کردند، پس از تغییر موضع آنسان
 و انشور شدن شان در رهبری حزب، لنین این اشتباه گذشته را بگذرد
 یادآوری می شد و حتی در یکی از آخرین نامه هایش تاکید کرد که این
 موضع گذشته نباید بر طبعه های کار گرفته شود. برض احسان طبری
 در اکتبر ۱۹۱۷ از این دو دفاع کرده بود. با پیشنهاد لنین جنبش
 بر اخراج آنها اند بخاطر مخالفت شان با تصمیم اکثریت کمیته مرکزی.
 نکته مهم این بود که لنین، انضاط حزب، نه طاعت شان، آند

مسأله حساس نظیر قیام (۱) مخالفت کرده بود. پس زبیده همین دو به این سبب پیوسته (۱۹۲۶) شروع به استفاده از این اصطلاح قلبی علیه آنان کرد. استالینیزم نه تنها سنت بلشویکی بحث وسیع و دگرگانه در حزب را کاملاً خنثی ساخت، بلکه از بحث های فکلی نیز وسیله ای ساخت برای کوهاندن مخالفین خود.

اختلافات بین لنین و تروتسکی در سالهای قبل از انقلاب اکثریت اساساً بر سر دو مسأله بود: یکی نقش حزب و دیگری ماهیت انقلاب آینده. در مورد حزب، اختلافات بین لنین و تروتسکی از فهم نادرست تروتسکی از پیوسته انکشاف آگاهی طبقاتی پرولتاریا نشأت می گرفت. تا حدودی تمیبه به روزالوگراسیورگ، تروتسکی در اوایل قرن بیستم در این مورد بیش از اندازه عصبی گرا داشت: "مارکسیزم همواره می آموزد که جناح پرولتاریا را شرایط عینی زندگی وی تعیین می کند. این جناح چنان نیرومند و چنان اجتناب ناپذیرند که بالاخره پرولتاریا را سبب خواهد ساخت که آن ها را در دایره آگاهی خود بیاورد، یعنی تحقق جناح عینی خود را مورد توجه ذهنی خود قرار دهد." (تروتسکی، تالیف سیاسی، ما نقل در نظریه لنینیستی سازش، درست حدل (۱) بر همانی این چنین جبری گرافی خوش منانه وی لنین را خنثی می کرد که می خواهد حزب را "جانشین" خود طبقه سازد. دقیقاً بعثت همین پیش از اجتناب ناپذیری رسیدن پرولتاریا به آگاهی طبقاتی انقلابی بود که وی تا سال ۱۹۱۷ به اهمیت جایزه خشکی ناپذیر لنین تمیبه خشوک ها می نبرد و اگرچه خود از نظر سیاسی کاملاً مخالف خشوک ها بود، همواره اجد داشت که جنبه مبارزات طبقاتی حتی خشوک ها را نیز بواسطه حساس صحیح خواهد کشاند. بر این اساس بود که چندین بار از طریق منتطف سعی در ایجاد "وحدت" بین جناح های منتطف سوسیال دگرگراسی پیوسته داشت. تقریباً تمامی جدل های لنین قبل از ۱۹۱۷ علیه تروتسکی نیز دقیقاً بر سر همین مسأله است. تروتسکی بعداً به این اشتباه خود پی برد و در آثار بعدی خود نیز مکرراً به آن اشاره کرده است. خود جنبه انقلاب پیوسته، از پیروز فوریه ۱۹۱۷، به او آموخت که جای هیچگونه سازش با خشوک ها نیست. لنین خود در این باره در جلسه آگ (۱۴) نوامبر ۱۹۱۷ گفته بهرگز از حزب بلشویک، ذریعت خود علیه جناحی از حزب که تشکیل حکومت انتضالی با خشوک ها و سوسیال یولوسبورگها را پیشنهاد می کردند چنین گفت:

"در مورد سازش (با خشوک ها و سوسیال یولوسبورگها)، من حتی نمی توانم صحبت در این باره را جدی تلقی کنم. در تنها پیش تروتسکی گفت که وحدت محال است. تروتسکی این را فهمید و از آن زمان بعد بلشویک بهتری وجود نداشته است." (اسناد ایمن جلسه، همانند بسیاری دیگر از اسناد، دچار سانسور استالینستی شد. گلشیه اصل روسی آن، همراه با ترجمه انگلیسی آن در کتاب کتب تحریف استالین، نوشته لئون تروتسکی، پات لایند پریس، ۱۹۷۲، صفحات ۱۰۱ الی ۱۲۲ آمده است.)

در مورد اختلاف لنین و تروتسکی بر سر تالیف انقلاب آیه پیوسته، لنین طبقات منتطف در آن و ماهیت دولتی که قادر به تحقق این تالیف باشد نوشته های فصل تری وجود است و ما در اینجا به تفصیل وارد این بحث نمی شویم. (رجوع شود به سه پیش از انقلاب پیوسته، لئون تروتسکی، انتشارات طلحه، ۱۳۵۲ و نظایر و چشم اندازها، لئون تروتسکی، انتشارات طلحه، ۱۳۵۵) فقط اشاره می کنیم که پس از تغییر جهت گیری حزب بلشویک در بهار ۱۹۱۷، یعنی با بازگشت لنین به پیوسته و جایزه وی علیه "بلشویک های قدیمی" که در این دوره دم از وحدت با خشوک ها و حتی پیشانی از حکومت وقت گریسی می زدند، با طرح "تضام آویز" (و تالیف پرولتاریا در انقلاب، ترجمه فارسی در جلد دوم قسمت اول آثار منتخب لنین) و قبول آن از طرف حزب پس از جایزه ای سخت و جامع، دیگر هیچگونه اختلاف اساسی سیاسی بین تروتسکی و بلشویک ها بر سر این مسائل وجود نداشت و همین دلیل نیز تروتسکی (و در اثر سامی وی جناح عالمی از گرایش میزای پیوسته Medenkov) به حزب بلشویک پیوسته لنین در اکتبر ۱۹۱۷ در کنفرانس بهرگزاد بلشویک ها در مورد انتخاب کاندیدای مجلس موسسان گفت:

"هیچ کس علیه کاندیدائی نظیر تروتسکی بحثی ندارد. او، برای اینکه درست پس از بازگشت [به پیوسته] موضع یک انتزاعی سواد است را

انتقاد کرد و ثانیاً باین دلیل که در جان میزای پیوسته، جا برای ادغام آنها [با بلشویک ها] فعالیت کرد و ثانیاً به این جهت که در روز های دشوار رژیم کاپیت خود را بهرزه پشیمان اندازار حزب پرولتاریای انقلابی به ثبوت رسانید." (نقل شده در کتب سابق الذکر روی در وقت ترجمه انگلیسی، ص ۴۱) با این وصف احسان طبری ۶۰ سال بعد می گوید که "از همان آغاز" نقش تروتسکی بر لنین آشکار بود. اسرائیل ابیات این صحنه طی بی جز جدل های سیاسی لنین علیه تروتسکی قبل از انقلاب اکثر به اختلافات این دو بعد از انقلاب اکثر هم اشاره می کند. این اختلافات نیز هم در نوشته های لنین و هم در نوشته های تروتسکی به تفصیل شرح داده شده است و به منظور که بهرگز اشاره شد بحث مسائل اساسی سیاست حزب، و بعد از انقلاب اکثر سیاست حکومت کارگری، سخت عصبی و قبول شده حزب بود و حتی حد حساس اختلافات، نظیر اختلافات لنین و تروتسکی در مورد اتحادیه های کارگری و با اختلافات این دو در مورد چگونگی مذاکرات پرست لیتسک بهرگز مانع همکاری نزدیک آنها نبود.

احسان طبری یک دهه خال دیگر هم بر زمین می زند و آن نقل قبول گوری از لنین درباره تروتسکی است: "بر جناحی این یک نقل قبل است که احسان طبری می خواهد خواننده باور دارد که لنین "حسسی در دورانی که تروتسکی به بلشویک ها پیوست و عضو حزب گویست بود" هم به "تفنی واقعی" وی آگاه بود. بنا به این نقل اتحادیه های کارگری تروتسکی به گوری گفته است که "تروتسکی با ما است، ولی از ما نیست" (ص ۲، "یادآوری")

ولی از بحث به احسان طبری، این که خال هم تف سربالا آریاب در می آید. گمانیکه با نوشته های گوری و بطور کلی با اوضاع چاپ و "صحیح" کتب در دوران استالینستی حتی کسی هم آشنائی داشته باشند می دانند که در این دوره هر چاپ جدید کتابی، از آثار لنین گرفته تا نوشته های ادبی، بنا به اقتضای مبارزات جناح غالب یولوسورگ علیه دیگران، از سانسور و جعل جدیدی می گذشت و جانور طره ای از آب در می آمد. این "نقل قول" گوری هم از چنین سرچشمت پر سوارو نشانی گذشته است.

گوری یکتا پس از مرگ لنین در شماره ۱، ۱۹۲۴، صفحات ۴۴-۴۹، قطعه ای تحت عنوان یلا دیچ لنین منتشر ساخت. این همان نوشته ایست که بعدها تحت عنوان "خاطراتی از لنین"، "استاد مربوط به یک دوست"، و به "لنین" به زبان های منتطف در سالهای منتطف چندین بار تجدید چاپ شد. چند پاراگرافی که احسان طبری از آن نقل قبل خود را استخراج می کند در نوشته اولیه (۱۹۲۴) چنین است:

اغلب از اوس می شنیدم که رفقا را تعیین می کرد. حتی درباره آنان که، بنا به شایعات، گویا از حسن توجه شخصیتی وی برخوردار نبودند، لنین قادر بود با تحسین مناسب از جدیت شان صحبت کند.

از تفاوت مثبت لنین درباره یکی از این رفقا تعجب کردم و اشاره کردم که برای بسیاری این قدر دانی غیر منتظره است.

بله، بله، می دانم. حسد کسانی که درباره روابط من با او دیو می گویند. دیو های بسیاری گفته می شود و به نظر می رسد که بخصوص درباره من و تروتسکی زیاد دیو می گویند.

مشترکاً محکم بر حق کوفت و گفت:

و دلم می خواهد که ایمان رفیق دیگری بمن نشان دهد که قادر باشد در عرض فقط یکسال یک ارتش نظریاً نمونه سازمان دهد. بله، و در این حال احترام شخصیت نظامی را هم برانگیزد. ولی ما چنین شخصی داریم. ما همه چیز داریم و معجزات رخ خواهند داد.

ترجمه فرانسه این اثر سال ۱۹۲۵ توسط ژرژ پوپ منتشر شد. و در این ترجمه فرانسه هم هنوز این پاراگراف ها درج است. بهر صورت فوق است. (رجوع شود به صفحات ۹۶-۹۵ ترجمه فرانسه چاپ میزور.)

و همین چند پاراگراف تا نسخه ۱۹۲۳ به چند پاراگراف زیر
استحاله پیدا کرد:

آری، اغلب از او می‌شنیدیم که رفا را تحسین می‌کرد، حتی
آنان را که شخصاً حسن توجهی به ایشان نداشت. لیکن
می‌دانست چگونه جدیت‌شان را بسنجد. من از این بابی
حکایتی درباره استعداد سازش‌های ل. - تروشکی بسیار
تعجب کردم. و البته خوجه این تعجب من شد.

آری، میدانم که تابعیات دولتی درباره طرز برخورد من
با وی وجود دارد. ولی هرچه هست، هست و هرچه نیست،
نیست. این را هم می‌دانم: بهر حال وی قادر بود که
تخصصین نظامی را سازمان دهد.

پس از مکنی، با صدائی بم‌تر، و تا حدودی لغزای، اضافه
کرد: "و با این وصف وی از ما نیست. با ما است، ولی از ما
نیست. بلند پرواز است. رگه‌ای از اسال در وی هست،
چیزی که خوب نیست."

(از چاپ انگلیسی ۱۹۲۳، تحت عنوان
Days With Lenin, Martin Lawrence Ltd.
صفحات ۵۷-۵۶)

و در ترجمه فارسی آن، که اخیراً انتشارات مزدک تجدید چاپ
کرده، این خبر پس‌یال و دم و واشکم چنین از آب درآمد:
"بارها از او شنیدم که رفا را ستایش میکرد. حتی از مدح کسانی
که شایع بود از حسن توجه او بهره‌مند نیستند نیز فریاد می‌نمود.
این نوشته گوری پس‌از دوره باسطلاع "استالین زدائی" دوران
غروسیف تجدید چاپ شد و در این چاپ‌بهاائی همان نسخه ۱۹۲۳
تکرار شده است.

از این صحبت‌ها که بگذریم، این نوع استدلال طبری و هم قاتشان
وی، که لنین "از آغاز" نقش‌واقعی تروشکی را می‌شناخت، و "حس
در دروایی که تروشکی به بلشویک‌ها پیوست" لنین او را "از خود"
می‌دانست، یعنی حتی در این دوران هم بین لنین و تروشکی اختلاف
های اساسی سیاسی وجود داشت، آنها را در مقابل سالک غطری
قرار می‌دهد. از نظر مدارک تاریخی اکنون دیگر سبیل است و حتی
چندین دهه جعل و تحریف تاریخ توسط بورژوازی استالینیستی هم
نتوانست این حقیقت را از صفحه تاریخ بزداید که نزد یکتین مسکار
لنن در طی سالهای ۱۹۱۷ تا زمان مرگش تروشکی بود. خود خواندن
کتاب جان رید نقش‌تروشکی را در رهبری قیام اکثر روشن می‌سازد. از
آن بعد نیز تقریبی در ساختن ارتش سرخ و هدایت جنگ داخلی و در
رهبری بین‌الملل ستم‌نواز به تسلیم ندارد. در نخستین چهار کنگره
جهانی بین‌الملل ستم تروشکی جزو هیأت نمایندگی حزب بلشویک
بود و مسئول تهیه گزارشات تحت‌های مختلف: در کنگره اول هیأت نمایندگان
حزب بلشویک مرکب بود از لنین، تروشکی، زینوف، زادک، بوخارین،
و چچین. تروشکی مسئول تهیه گزارش مربوط به اتحادیت بین‌الملل
کمونیست خطاب به کارگران جهان بود. در کنگره دوم هیأت نمایندگی
حزب بلشویک مرکب بود از لنین، تروشکی، زینوف، زادک، بوخارین،
دژینسکی، یگف، یازانف، تاسکی، گریسگایا، پگروشکی، و دیگران،
تروشکی مسئول گزارش اتحادیت بود. در کنگره ستم: لنین، تروشکی،
زینوف، کاهف، زادک، بوخارین، یگف و ۶۵ نفر دیگر. تروشکی
مسئول گزارش بحران اقتصادی جهانی و تالیف توپ بین‌الملل کمونیست
بود. در کنگره چهارم: لنین، تروشکی، زینوف و دیگران. تروشکی
مسئول گزارش سیاست اقتصادی جدید شوروی و چشم‌انداز انقلاب
جهانی بود.

در طی دوران بهاری اش لنین مکرراً از تروشکی خواست که مسؤولیت
تحت‌هایی را در کنگره مرکزی حزب در غایب وی بعهده بگیرد. حسن
بیماری از نامه‌های لنین به تروشکی منی بر این نوع پیشنهادات در
کتاب کتاب تحریف استالین (صفحات ۵۶ الی ۷۷ متن انگلیسی) آمده
است. ولی شاید مهم‌ترین آنها مربوط به جایزه لنین بر سر سالک
گرجستان باشد. در ۵ مارس ۱۹۲۳ لنین آخرین دو نامه خود را به

کرد. یکی به استالین بود که در آن لنین از وی خواسته بود: کسیه
بعلت آگاهی که به گریسگایا کرده بود از وی درخواست کند. دیگری
خطاب به تروشکی در مورد سالک گرجستان. متن هر دو نامه در کتاب
مدون آمده است. (صفحات ۲۲ و ۲۳). ترجمه نامه دوم چنین
است:

رفیق محترم تروشکی
تا به حال از خط بخوام که دفاع از سالک گرجستان را در کنگره مرکزی
بعهده بگیرد. در تروشکی و استالین فعلاً این سالک را "تعجب"
می‌کنند و من نمی‌توانم به بی‌طرفی آنها اطمینان کنم. اتفاقاً درست بر-
عکس چنانچه توافق کنید که دفاع از این سالک را بعهده بگیرد،
خیال من راحت خواهد شد. اگر بهر دلیل نمی‌خواهید این کار را
انقل کنید، کل مطالب را بن بازگردانید. این بازگرداندن را علامت
اعتناق خطا خواهم دانست.
با بهترین درود های رفاکارانه
لنن

تا به به این آخرین جایزه "لنن اکنون مستعد است و حتی
خود حزب کمونیست شوروی نیز بالاخره پس از کنگره به‌سمت اکثر مدارک
مربوطه آن را منتشر کرد. هدف ما هم از ذکر این مطالب و نقش
رهبری تروشکی شانه به شانه لنین در سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۴ هدف
"احیای حیثیت" تروشکی و اجرای "عدالت تاریخی" نیست. هدف
اینست که از احسان طبری و هم قاتشان وی به‌رسم که اگر بهای پیغم
طبری "آنها لنین" از همان آغاز می‌دانست که تروشکی "چشمه
نقش" دارد، چگونه این هم‌کاری بزرگ بین آنها را، در طی
۷ سال از مهم‌ترین سالهای انقلاب، جنگ داخلی و نخستین سالهای
دولت جوان کارگری، توضیح می‌دهند؟ آیا برای لنین حال کم‌تر
تروشکی، لنین را هم به اعتدال می‌کنند چون تنها حلقه این اد-
شان این می‌تواند باشد که لنین از غیر اصولی‌ترین و اهری‌ترین
"سیاست‌داران" (سیاست‌دار به معنی کلمه) بود که با وجود
هم به "نقش‌واقعی" تروشکی پس‌چنین هم‌کاری بزرگ بر سر تمام
مهم‌ترین مسائل سیاسی را حفظ کرد. نه تنها احسان طبری، بلکه
"توپسین‌های" "کهرتر" از وی نیز توانسته‌اند این را توضیح
بدهند، بیش از ۵۰ سال تاریخ را تحریف کرده‌اند، چنان‌که از تاریخ
را نوشته‌اند، ولی بقول مدون بگذار تاریخ قضاوت کند.

بجز این نوع استدلال فریب‌سطلاتی که لنین چنین گفت و پس-
چنین است، احسان طبری بچند ساله دیگر نیز که "معاصر کهرتر"
تروشکرم است اشاره می‌کند و اتهام پیوند تروشکی و جنبش تروشکیستی
با "سازمان‌های جاسوسی امین‌البنی" را هم مطابق معیار هشدار
می‌کند. این اتهام‌های را استالین نیز پنج سال است تکرار کرده. و
بدون اینکه حتی یک سند برای اثبات آن به جنبش کارگری ارائه داده
باشد. می‌پدارند که تزارین پایان اتهام آن را تبدیل به "حقیقت"
سبیل خواهد کرد. البته در زمانی که این تزارینا و زده حلقه دولتی
استالین را هم پیشتر داشت، شاید این پندار تا حدودی توجه پذیر
بود، ولی تزار آن در شرایط امروزی، آبهام از طرف احسان طبری
بیشتر به‌سمت می‌ماند تا حتی یک اتهام جدی. ولی دوساله دیگر،
که لاق پوششی سیاسی دارد، از آنجا که به اتهام گوناگون باعث
ایجاد اشتباه درباره واضع واقعی تروشکی شده است اشاره‌ای به
آنها ضروری است.

احسان طبری می‌نویسد: "او [تروشکی] که مرکز لنینسم
را درک نکرد. بود با تعبیر لفظ و غیرمارکسیستی از مفهوم "انقلاب
دام"، انقلاب اکثر را تنها [۲] بخوان "شان دهنده" انقلاب

در اینجا تذکر می‌شوم که حزب توده در ترجمه نامه معروف لنین
به کنگره تحریف کرده است و در این تحریف افشاری می‌کند. (ص ۱)
کتاب جان رید: لنین درباره تروشکی می‌گوید "او شخصاً شاید با-
استعدادترین فرد کنگره مرکزی فعلی باشد، ولی در عین حال
اعتدال‌پس‌نهاد از حدی نشان می‌دهد." در ترجمه فارسی
اعتدال‌پس‌نشی خود پیوسته ترجمه شده است! البته شاید در طرز
استالینیستی‌های حزب توده این دو واژه معادلتند.

پروژکزی در اروپای باختری توصیف می‌کرد: "انقلاب دادم" در بارکسیسم در شرایط تاریخی مورد بحث جاریست بود؟ [؟] حالا دیگر نیست؟ [؟] از سطر انقلاب بوزوا در کتاب که به سوی انقلاب سوسیالیستی و اجرا "انقلابات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی برای تحول بنیادی جامعه و نه بمعنای بازآوردن منوی انقلاب در قاره اروپا" (ص ۲، تأکید در اصل، استقامت از ما ۱۰)

مترجمین کتاب نیز در طی متن به کمک خواننده "ساده لاج" می‌نشانند و در دو جا با اضافه کردن یادداشت‌های حاشیه‌ای جان‌نبد را که "بنا به حکم ظواهر امر و بین خبری از کنگه مسائل" گفتگوی خود را با ترو츠키 در مورد سیاست خارجی دولت آینده شرح می‌دهند "صحیح" می‌کنند و در این رابطه می‌افزایند "لنن شاید با این نظریات و تئرها مخالف بود و می‌گفت اگر ما پیروزی انقلاب را که در یک کشور واحد امکان پذیر است موقوف به وقوع انقلاب در سراسر اروپا کنیم بدون تردید به خفه شدن خود کمک کرده‌ایم" (ص ۱۱) و می‌داند در آن قسمت کتاب که شرح جلسه تاریخی کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه (۲۶ اکتبر / ۸ نوامبر ۱۹۱۷) آمده است و منطق رهبران انقلاب به تفصیل نقل شده، پس از سخنرانی ترو츠키 اضافه می‌کنند: "این اندیشه انقلاب سلسله با انقلاب باید که ترو츠키 با حرارت از آن دفاع میکرد از این اعتقادی وی به نیروی خشکی‌های روسیه در پیشگاه از انقلاب ناشی می‌شد و در واقع ترو츠키 برای انقلاب روسیه را در گرو ایجاد سلسله انقلابات اروپایی می‌دانست و این یکی با نظر لنن جایی بزرگتر پیروزی انقلاب با اطمینان به نیروی خلق در یک کشور واحد امکان پذیر است معایرت داشت" (ص ۱۰۱)

در نظر اول خواننده حیرت می‌کند که این حزب بلشویک و کجسته مرکزی آن، از جمله لنن، موجب برپایی انقلاب و پیر هرج و مرج بود که اجازه می‌داد ترو츠키 در مجموعه انقلاب، سیاست پر خصلت سیاست حزب از تروتن کنگره شوراهای و بنام حزب بلشویک اعلام و تبلیغ کند و نه تنها او را برای این چنین کاری تحت انضباط شدید حزبی قرار نداد، بلکه او را به سمت کمیسر امور خارجی نخستین حکومت شوراهای در تاریخ انتخاب کرد! ولی این معنا نیز در واقعیت وجود نداشت و عامل جعلیات استالینیتیستی است. در واقع سیاست حزب بلشویک، از جمله لنن، فرقی با آنچه ترو츠키 در این روزهای خشناس و سالهای بعد از آن می‌داد نداشت. استالینیزم هم مرکز تواناسته است آنچه را واقعاً موضع ترو츠키 بود رد کند. به همین دلیل موضع او را تحریف می‌کنند و این تحریف را رد می‌کنند!

موضع ترو츠키 چه بود؟ راه دور نمی‌روم. بهمان کتاب جان‌نبد و بهمان صفحاتی که مترجمین با توضیحات خود آن را مزین کرده‌اند رجوع می‌کنیم. در زمانی که اکثریت حزب بلشویک تصمیم به سازماندهی قیام و هدایت پروتاریا در کسب قدرت از طریق شوراهای گرفته بودند، برخی از حزب و حتی جناحی در داخل خود حزب استدلال می‌کردند که اینکار حزب را خنثی خواهد ساخت و می‌باید حکومت انقلابی بسا سوشال رولوسومرا و خشویک‌ها تشکیل داد. در این سخنرانی ترو츠키 در باره این استدلال‌ها چنین می‌گوید:

ما از ضرورت انقلاب سخن می‌گوییم. فقط یک انقلاب امکان پذیر است و آن انقلاب با کارگران، سربازان و تهیه‌ست تروتن دهقانان است و انتشار حلق بخشیدن به این انقلاب از آن حزب ما است. اما آهولف کدام انقلاب را در نظر دارد؟ انقلاب با آنهایی که پشیمان حکومت خائن بر مبنی ما بودند؟ انقلاب در تمام موارد عامل افزایش نیرو نیست. خلا، آبیما سازماندهی می‌قام مکن میوند اگر در صفوف ما "دان" و "اوتسکف" قرار داشتند؟ خشویک خنده "اوتسکف" نان کم میداد، اما آیا انقلاب با آبروتیسی‌ها نان بیشتری خواهد داد؟ وقتی حمایت بین دهقانان و اوتسکف‌کنه کینه‌های ارضی را تحلیف میکرد یکی را انتخاب نمود، ما دهقانان را بر می‌گزینیم. انقلاب با یک انقلاب کلاسیک در صفحات تاریخ خواهد ماند...

آهولف تهدید می‌کند که اگر ما "خرد" به بنام آنگاه سیاسی

ما برای دسترسی به سطح فهم خود - تکرار می‌کنم که حسن نمی‌توانم بفهمم انقلاب با آنچه کلف و با حتی تیره شکنی چگونه متواتر برای دشمنانی به سطح به ما کمک کند. آهولف شخصی دارد که ما را از خطر سطح به حساب روسیه بفرستد؛ در این باره من باید بگویم که اگر زمام اروپا همچنان در دست پیروزی امپریالیستی باقی بماند، در انصورت روسیه انقلابی در هر حال بناچار معدوم خواهد شد. از دو حال خیار می‌نست: یا انقلاب روسیه جنبش انقلابی را در اروپا برپا کند، یا دول اروپائی انقلاب روسیه را خفه می‌کنند.

صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱

این حرف، که البته هیچ ربطی به بازآوردن منوی [؟] انقلاب به اروپا ندارد، برخلاف فهم استالینست‌ها بخوبی یک پیش‌بینی و سطرایی زده نمی‌شد، بلکه براساس گزارش‌هایی مبارزات طبقاتی جیت‌گیری یک دولت کارگری انقلابی را تعیین می‌کرد. بر طبق بلشویک‌ها و جناحی از خود حزب که پیروزی انقلاب را در انقلاب و سازش طبقاتی می‌جستند، بلشویک‌ها پیروزی انقلاب را در مبارزه پیروزی‌های جهانی می‌جستند و انقلاب خود را سرآغاز عصر انقلاب‌های سوسیالیستی در دنیا می‌دانستند. نه موضع ترو츠키 و نه موضع لنن یا هر رهبر دیگری از بلشویک‌ها این نبود که مداوم بودن انقلاب به این معنی است که انقلاب جهانی در همه کشورها در یک لحظه رخ خواهد داد و بنابراین این باید در هیچ کشوری انقلاب نکرد تا این لحظه میوند فرا برسد. اگر موضع این بود معلوم نیست اصلاً چرا قیام اکثر سازمان‌ها دادند. این کار کارگری است که استالینیزم از انقلاب مداوم ساخت، بدون اینکه تا بحال در هیچ یک از نوشته‌های ترو츠키 نمونه‌ای از چنین موضعی ارائه دهند. انقلاب سوسیالیستی هرگز صرفاً بمعنی کسب قدرت نیست پروتاریا نبوده است. کسب قدرت فقط نخستین قدم در این راه است و پیروزی کامل این انقلاب، یعنی ساختن جامعه سوسیالیستی بدون طبقه، مستلزم مداوم انقلاب است هم بمعنی بسط آن در سطح جهانی و هم بمعنی بسط آن در کلیه سطوح زندگی اجتماعی. بقول خنوسود ترو츠키 "انقلاب سوسیالیستی در زمینه ملی آغاز میگردد و ملی نمی‌ماند در این زمینه تکامل گردد." (انقلاب پیگیری، ص ۲۴، انتشارات قانون ۱۳۵۲) و این دقیقاً همان موضع لنن و حزب بلشویک بود. ساله‌ای که بلشویک‌ها با آن روی بودند این نبود که اگر ارتجاع در اروپا پیروز گردد انقلاب روسیه تا چه حد معدوم خواهد شد. آیا کاملاً و تماماً دست‌آورد های انقلاب معدوم شده، ارتجاع پیروزی‌ها باز خواهد گشت و یا اگر نه تا چه حد؟ اینکه پیروزی ارتجاع در اروپا دقیقاً چه تأثیری بر انقلاب روسیه می‌گذاشت، یعنی تا کجا انقلاب را پس می‌داند، از فصل قابل پیش‌بینی نبود و فقط توازن نیروها در طی خود مبارزه طبقاتی تعیین‌کننده آن می‌بود. ساله بلشویک‌ها این بود که چگونه این ارتجاع در اروپا جلوگیری کنند، به چه نحوی بیشترین و مؤثرترین کمک را به بسط انقلاب در اروپا برسانند زیرا این بسط انقلاب بود که مؤثرترین راه دفاع از خود انقلاب اکثر بود، و "تکامل انقلاب سوسیالیستی" و جهت‌گیری مبارزات طبقاتی دقیقاً در این راستا بود. لنن خود در نوشته‌های متعدد و همین نظر را بیان داشت. بطور مثال در گزارش سیاسی گمته مرکزی به محضین کنگره حزب کمونیست روسیه (بلشویک‌ها) در مارس ۱۹۱۸ چنین گفت:

"... تاریخ اکنون ما را در موقعیت دشواری قرار داده است و در مجموعه کار سازمانی سابقه دشواری، بناچارم از تجربه خشکی‌ها نفس بگذریم. از نظریه‌های جهانی تاریخی که بنگریم، اگر انقلاب مسا تنها بماند، اگر جنبش‌های انقلابی در سایر کشورها موجود نباشند، به شک هیچگونه آمیدی به پیروزی نهایی این انقلاب نیست. زمانی که حزب بلشویک به‌تثانی اقدام به این کار کرد، با این اعتقاد مهم بود که انقلاب در تمام کشورها در حال رشد است و بالاخره - اما نه از ابتدا - هر چه در مشکلاتی هم در راهمان باشد، هر چند شکست‌ها هم در پیش‌داشته باشیم، انقلاب سوسیالیستی جهانی فرا خواهد رسید. رشد خواهد کرد، زیرا که در حال رشد است و به رشد کامل خواهد رسید. هزار می‌کنم، نجات ما از تمام این مشکلات در انقلاب سراسر اروپا است." و چند کلام بعد "بهرحال، تحت تمام شرایط قابل تصور، اگر انقلاب آلمان فرا نرشد، ما معدوم خواهیم گشت." (اقتباس از نامه به انگلستان، جلد ۲۷، صفحات ۹۴، ۹۵ و ۹۸)

معروف نیست این جناح از سرمایه داران بزرگ پس از جنگ جهانی یکم و دیکتاتوری فعلی چه رنجی جانشین آن خواهند ساخت. زیرا از یک طرف کابیری و حزب توده و بین ایران و "بیوزاری ملی" که گویا خواهان "رئیس مکتبات" است متراکه فرقی می گذارند و از طرف دیگر اصرار دارند که این جناح خواهان برانداختن رژیم دیکتاتوری است، نظرات مرحله بندی های حزب توده از انقلاب ایران همراه است با نتیجه گیری سیاسی آن که در مرحله فعلی از همه "این نیروهای ضد دیکتاتوری" دعوت می کند که "برای برانداختن استبداد محمد-رفشاه در یک جبهه ضد دیکتاتوری همگامی نمایند" (برای بحث فصل این "جبهه" رجوع شود به دنیا، شماره ۴، تیر ۱۳۵۵، صفحات ۲ الی ۱۵) اینست آن نوع "وحدتی" که طبری از آن صحبت می کند. "وحدتی" که برخلاف گرایش های جازیه طبقاتی است و در طی تاریخ معاصر مکتباً انقلاب را، بخصوص در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره، به عنوان ترین شکست ها گذاشته است.

تأیید وحدت نیروهای ضد رژیم، بخصوص در سالهای اخیر، هم در میان جازین داخل کشور و هم در میان جازین خارج از کشور، بشکل بسیار ملموس حس می شود. در این باره بحث ها و نوشته هائیک نیز درآمده است. دقیقاً با استفاده از این احساس نیاز به وحدت است که طبری می خواهد مغری و کبریا را بشغورد خواننده بدهد. یعنی می گوید از آنجا که تروئیکست ها حزب این مسائل مورد اختلاف را نظیر می کنند و با این کار وحدت بین نیروها طرفه می اندازند پس خواهند کرد.

مطالعه این نوع برخورد به سائک وحدت محدود به احسان طبری و حزب توده نیست. بسیاری دیگر از گرایش ها نیز، اگرچه نه بدلیل حزب توده و نه نظیر حزب توده آگاهانه به وحدت در صدد را به این معنی میدانند که باید از بحث مسائل مورد اختلاف صرف نظر کرد تا به این وحدت صدمه ای نشود. بطور مثال در رساله "توده - چین و نظامی کمونیستهای ایران در شرایط کنونی" چنین آمده است:

بخطر ما فقط و فقط کوشش برای انجام رسالتی که مضمون عده - ترین وظایف کمونیستهای ایران را تشکیل می دهد متوجه نقطه حرکت گروههای کمونیستی باشد. به همین جهت اعتقاد داریم که نباید موضع گیری در مسائل جهانی و اختلاف در جنبش بین المللی کمونیستی جدا و محور حرکت ما باشد. در شرایط کنونی جامعه ما، موضع گیری جهانی در جنبش بین المللی کمونیستی یکی با انجام وظایف بزرگی که در مقابل ما قرار دارد محمل نیامورد. این موضع گیری نیز آنکه اختلاف در گروه های کمونیستی را در داخل کشور تشدید کند و مسائل داخلی را تحت الشعاع مسائل بین المللی قرار دهد و موضع بفرستد و پیچیده گروههای کمونیستی را پیچیده تر سازد نقش دیگر ندارد. صالح دیپلماتیک جنبش حکم میکند که در این موضع گیری با احساس مسئولیت کامل رفتار شود و از دهاله روی صفا پرهیز شود.

اختلاف نظر در موضع گیری در جنبش بین المللی نباید مانع وحدت عمل آن گروههای کمونیستی شود که در مسائل داخلی وحدت شیوه قهرآمیز جایزه وحدت نظر دارند.

با توجه به شرایط موجود در ایران و وضع گروههای کمونیستی و مسائل سیاسی و دیپلماتیک حال و آینده جنبش ما در این رساله از بحث نظری اختلاف در جنبش بین المللی کمونیستی خودداری کردیم و از همه گروهها دعوت میکنیم که از انتصاب مسائل موجود در جنبش بین المللی کمونیستی بپرهیزان جدا و محور حرکت خود، خودداری کنند.

(ص ۴۴، تأکید در اصل، چاپ انتشارات ۱۹ بهمن ۱۳۵۵)

در اینجا اشاره نموده به اختلافات چین و شوروی در این بحث (تاریخ نگارش رساله ۱۳۴۶ است) ولی بهر حال از دو - ن برخورد اشخاص است. یکی از همان جبهه ای که قبلاً اشاره شد، یعنی توافق سیاسی برآمده از یک وحدت در عمل می بندارد و چون چنین توافق پوشوج در بین گرایشهای مختلف سیاسی وجود دارد برای حذر از لطمه به این وحدت پیشنهاد می کند که از بحث پیرامون

این مسائل خودداری شود. دیگر اینکه مسائل مورد بحث جنبش بین المللی کمونیستی را در رابطه با شرایط کنونی جامعه ما و وظایف کمونیستهای ایران بی ربط و بی لایال در درجه "فرعی" اهمیت میدهد و به این دلیل می پندارد که بحث این مسائل، مسائل داخلی را تحت الشعاع مسائل بین المللی قرار می دهد و به پیشرفت فشارها در ایران لطمه می زند. حال آنکه واقعیت درست برعکس است. این مسائل نه تنها فرعی نیستند بلکه دقیقاً همان مسائل مبارزات طبقاتی در ایران هستند. سائک حمایت انقلاب در کشورهای شبه مستعمره از جبهه آنهاست، سائک نقش طبقات مختلف در انقلاب از جبهه آنها است. سائک ارتباط بین شکست انقلابات در چندین دهه گذشته با انحطاط بورژوازی دولت شوروی و پیدایش استالینیزم و نفوذ آن در جنبش جهانی کارگری از جبهه آنهاست. آنها همه سائک پسروری شکست انقلاب، از جبهه در ایران، است. پیشگامان انقلاب در ایران در چندین ساله اخیر دقیقاً با خودداری از بحث های اصولی بر سر این مسائل حیاتی، با این توهم که جادا این بحث ها به وحدت لطمه زند، نتوانسته اند آنطور که باید شاید گرایش های مائوئیستی و استالینستی در دیون اطمینان را شریف و ایزوله کنند. هنوز خود استریم سازی از همین طایفه ای که لولوک باقی مانده اند و در نتیجه صلاً راه وحدت واقعی و اصولی سدود خائده است.

میم خال: "روشن فکر" نازک دل و "مارکسیست مستقل" رنجیده خاطر

در شماره ۱ گندواو در قسمت مغری و نقد کتاب، سند راد کتاب درباره مسئله ستالین: مجموعه ای از نظرات، گردآورده محس، انتشارات مزدک، ایتالیا، ۱۹۷۴، را معرفی می کند و بخصوص بدنه گردآورده آن را مورد انتقاد قرار می دهد. این انتقاد چنان تأثیری بر هم خال گذاشته است که "پژوهشنامه سئول مارکسیستی" چاپیست. مسائل انقلاب و سئولیت را به چهار صفحه تحت عنوان "ستالینسم یا روشکم؟" (صفحات ۸۲ الی ۸۵) مین کرده است. از مقدمه چینی ها و مضامین این مقاله که بگذریم، جان کلام هم خال در این جملات است:

"ستالینسم بشکل شنی اش در همه جا - و نیز در ایران - در حال زوال است. روی ستالینی که انحراف و دلتا هم از احزاب افکار است - روی دیگر آن، یعنی تروئیکسم، اکنون خطیست برای جنبش مارکسیستی ایران، و باید قبل از آنکه جانی بگیرد با آن جانیه کرد تا وی نیز برای مدتی، هر چند کوتاه، عده ای را هر چند محدود، گمراه سازد. چرا میگویم خطرناک است؟ زیرا تروئیکسم، برخلاف برادر دوتلش ستالینسم، بخانه انحرافی از مارکسیسم و نیز در ایران "نو" است و از "گروهی اجتماع" گذشته است و لذا می تواند عناصر کم اطلاعات یا بی اطلاع را بغیرد و خود را بخانه "دشمن تاریکست ستالینسم" جا بزند و خطرناک است زیرا ایان با تکیه با اخبار انقلاب تروئیکسم، و نه آنچه میشود از او آموخت، از یک سو با حمایت سازمان های تروئیکستی فرنگی [۱] از سوی دیگر، و همچنین با تکیه بر "شهادت" تروئیکسم (توجه کنید میگویم "شهادت" زیرا در کشور با سئولهای مذهبی قوی "شهادت امام حسین جنبش کارگری" در مقابل "بند" آن که ستالین باشد، اثر روانی مهمی دارد [۲] میتوانستند برای مدتی، هر چند کوتاه، جوانان ایرانی را به بیراهه بکشند. از آنجای صحیح و علمی با مارکسیسم و تاریخ جنبش کارگری جهانی ما مبارزه تاریخی مضطربان ایران باز دارند. این خطر جدی است، زیرا بخشی از نیروی را که باید در خدمت جازیه طبقه کارگر ایران عیبه سرمایه داری جهانی قرار گیرد بهر خواهد داد." (صفحات ۸۲ و ۸۳) و برای جازیه یا این "برادران دولو" پیشنهاد می کند: "مارکسیستها چنان نیست که در مرحله ی فعلی و آنهم در خارج از کشور با انتشار آثار مارکس دانلس در درجه نخست و سپس دیگتر حاکمان و رجبیان انقلابی و بلاترانی جهان چون روزا لوکزامبورگ، لنین، گرامش، گوارا، و نیز تحلیلهای علمی (مارکسیسم) و بهر باره ی اوامیر ایران و جهان (بویژه خاور خائده) سطح تفکر انقلابی را در ایران بالا

دهند و بدیهیست که بدان را بر نظر نادرست و انحرافی (حسیب‌خواه تروتسکیستی و غیواء استالینیستی) و دیگران چون تروتسکیست‌ها) تست سازند" (ص ۸۳، تأکید از ماست).

از تروتسکیست "ایرانی" هم‌حال که بگذریم - هنوز به سخت‌خیزد - جوهری از ایران که در اثر رقابت با کالاهای "فرنگی" خانه خراب می‌شد، هم‌حال هم سازمان‌های سیاسی را بر حسب طبعیت آنها تقسیم‌بندی می‌کند به دو دسته: سازمان‌های ایرانی و سازمان‌های غیر ایرانی. از این‌ها می‌گوید "مارکسیست‌های مستقل" بیش از اینهم نمیتوان توقع بود - حرف هم‌حال در اینست:

۱- استالینیزم و تروتسکیزم دو روی یک سکه‌اند. اگر خواننده در کتابها و پیوسته دو روی یک سکه؟ یعنی بپرسد که هم‌حال چه معنای سیاسی برای تعیین این خوشاندی یا نزدیک یا بگردد است، در سراسر این مقاله هیچ نخواهد یافت جز "سکه انحراف و دکاتیسم" (کدام انحراف؟ معلوم نیست) به این عنوان خواننده شاید گیج شود و فکر کند برای زمانی از این "انحراف" مجهول چه میتوان کرد جز اینکه دعا کنیم، "اهدنا الصراط المستقیم" - هم‌حال به نجات خواننده می‌نشیند و صراط مستقیم را نیز نشان می‌دهد: "۲- در درجه نخست باید به انتشار آثار مارکس-انگلس بازگردیم. علت این کار البته سخن است خواننده "کم‌اطلاع یا بی‌اطلاع" را برسانیم. آثار مارکس و انگلس بیش از ۵۰ جلد ضخیم است و اکثر آن به فارسی حتی ترجمه هم نشده است. بر این کار اگر ترجمه و انتشار آثار لوژا مور، ۱۵ جلد آثار لنین، مجموعه نوشته‌های گرامشی، گوارا، ... را هم بیفزاییم، روشن میشود که چه مسأله عظیمی در مقابل مبارزه طبقه کارگر ایران قرار دارد. ولی اصل مسأله در این نیست - بقول تروتسکی "این جهش محاسن را [جهش‌ها مجموعه آثار مارکس و انگلس] می‌توان معنی بدون ترک اطاق مطالعه و تعیین معنی با انجام رساند. اما چگونه می‌توانیم از معنی کلاسیک (مارکس در سال ۱۸۸۲ و انگلس در سال ۱۸۹۵ در گذشته) به وظایف کنونی خود برسیم؟" (لنین تروتسکی، استالینیزم و یلشونیزم، انتشارات طلوع، ۱۳۵۹، ص ۹، تأکید از ماست.) کاتوونکی و رهبران بین‌الملل دوم هم آثار مارکس-انگلس را نه تنها منتشر، بلکه مطالعه کرده بودند ولی این مانع از متلاطمی شدن سوسال در فارسی نیامد. ظهور جنبش انقلابی طبقه کارگر - نقد - یلشونیکها هم آثار مارکس-انگلس را مطالعه کرده بودند - ولی این از انحطاط بورژوازی و دولت شوروی جلوگیری نکرد - استالین‌پسوی مارکسیزم-لنینیزم سکو هم مشغول انتشار مجموعه آثار مارکس-انگلس است، ولی این از سازش‌رهمبران با امپریالیزم جلوگیری نمی‌کند. ما پس انتشار و مطالعه این آثار مخالف نیستیم. برعکس، بدون چنین آموختن فهم جنبش‌های مبارزه طبقه‌ای در دنیا و سال گذشته دشوار است، کار غیر ممکن نباشد. ولی بقله شروع یک مارکسیست انقلابی "انتشار آثار مارکس-انگلس" نیست. بقله شروع وی تألیف کنونی است و دقیقاً برای فهم این تکالیف و یافتن جهت مبارزات طبقه‌ای است که فهم جنبش‌های مبارزات طبقه‌ای در سطح جهانی ضروری است.

در اینجا است که بیک اشکال دیگر برخورد هم‌حال می‌رسیم. بنظر می‌رسد که برای هم‌حال مسأله اساسی استالینیزم نیست که "دکاتیسم" است و غلبه مخالفین خود "زبان عدی بگاری می‌برد" و تروتسکیزم هم برادر و دلقوی این "دکاتیسم" است و زبانی که صد راد بگاری می‌برد با زبان استالینیست‌ها "ذره‌ای تفاوت ندارد". البته این تعبیری ندارد - برای آگاه میبینی که بقله شروع مبارزه طبقه‌ای و تکالیف کنونی آن نیست، مسأله اساسی، نقش استالینیزم در شکست مبارزات طبقه‌ای در گذشته و مانع پیشرفت این مبارزات بودن در زمان حال نیست. مسأله اساسی اینست که با "زبان" که غلبه مخالفین خود بگاری می‌برد یا تحت‌رشدگی خاطر این تازه دان می‌شود - و ایست - دقیقاً تنها پیام این چهار صفحه انحراف‌نا به هم‌حال است - خواننده اگر در این چهار صفحه بدینال پاسخ سیاسی به مسائل که صد راد طرح کرده است بگردد، بهیچوجه خود را خسته نمی‌کند. هم‌حال خود نمی‌گوید که اصلاً نتوانست جواب دادن هم ندارد و نخست هم اینست که این مقاله فقط بحث است! ما خواننده را به خواندن مقاله صد راد رجوع می‌دهیم تا برای خود قضاوت کند که آیا ایست - دقیقاً تنها پیام این چهار صفحه انحراف‌نا به هم‌حال است یا - بحث سیاسی - منتهی هم‌حال چنان از سبک و لحن مقاله برآشفته

که اشعار بجز عبارات صید زاد در مورد شخصی خود تردید نمی‌کند و می‌گوید: "استالین از یک‌جا که نام خود را دیده چنان شگفت‌انگیز شده که تا جای دیگری در مقاله که باز به نام خود برخورد کرده، استالین خطوط و عبارات را ندیده است! و چنان از این سبک و لحن رنجیده - خاطر گشته که حتی در همین چهار صفحه هم شد و نشد تروتسکی افکاره - مثلاً در نخستین صفحه از اظهار انقباض تروتسکی نسبت می‌کند، ولی در صفحه بعد استلال می‌کند که چون نوشته‌های تروتسکی "سج گنده و متشکل کننده ی طبقه" نیست، "تروتسکی سرمایه داری پهلوی" نیز درباره پیش‌آگاهی چون زندگی من تروتسکی بردباری نشان می‌دهد" - این است تراش‌های آن "مارکسیستی گنده" هم‌حال می‌خواهد جیش‌کاری ایران را بدان صلاح کند

مبارزه استالینیزم و تروتسکیزم یا "دعای دسته بند پهای تروتسکی در مقابل دسته بند پهای استالین"؟

برخلاف سایر مقالاتی که تا بحال بدان اشاره شده، و بسیار سخنرانی‌های راد پور همانا و قدماست انتشارات رویه که صرفاً تشریفاتی و ساده‌تر و دست دوم مهملات قدیمی استالینیزم علیه تروتسکیست‌هاست، مقاله عصر علی شماره ۵، تحت عنوان "ثبات درباره استالینیزم و آتش استالینیزم"، بقلم محمود نیکام، بنظر می‌رسد که با هدف "واکنش" کردن افکار در برابر "خطر تروتسکیزم" نوشته شده. بلکه برعکس، نویسنده بقول خود از این درجه که مسأله استالینیزم جزئی از مسائل امروز انقلاب ما و همه انقلاب‌ها است این بحث را همان می‌کند (رجوع شود صفحات ۲۶ و ۲۷). ولی چگونه عنوان گردنی؟ ما ابتدا صحبت نیکام را، البته نه بهمان ترتیب و با همان تفصیل، در اینجا خلاصه می‌کنیم. نیکام در طی این مقاله بکرات از "انحرافات حزب کمونیست شوروی"، "تروتسکیسم در جامعه شوروی"، "انحرافات از مارکسیسم شوروی"، "انحرافات سیستم شوروی"، "انحرافات نظیم استالین"، "انحرافات زمان استالین"، و نظیر آن صحبت می‌کند، ولی در هیچ‌جا دقیقاً روشن نمی‌کند که منظوری از این "انحرافات" چیست؟ شاید نیکام چنین فرض می‌کند که ماهیت این "انحرافات" بر اکثر خوانندگان روشن است و فهم مشترکی از آنها از قبل وجود دارد. اگر چنین است اشتباه بزرگی است که نتایج خود را در بررسی خسود نیکام هم نشان می‌دهد. خود نیکام در چندین صفحه اول مقاله آتش چنین توضیح می‌دهد که "دعاهای سال وحدت کدوین در زمره خناسیل ایدئولوژیک مارکسیستی در جهان حکمرانی بود ... هر دعای نقادانه‌ای با هر چست آتش سوزین" و آتش کمونیسم "سواجه گشته و متسوز به گوش‌کسی نرسیده، خلفه غشود" (ص ۱۹) با این حساب واضح است در مورد مسأله‌ای که تا دیروز بحث آن "منوع" بود و تازه این اواخر "امکان نقد علمی و برخورد جدی" با آن فراهم آمده، چنین فهم مشترکی وجود ندارد و لازم می‌بود که نویسنده روشن کند که بنظر او این "انحرافات" اصلاً چه بود و چه هست؟ بهرحال، بنا برین نیکام این "انحرافات"، هرچه که منظور است و بعداً روشن‌تر خواهد شد، در زمان لنین هم در جامعه شوروی وجود داشت و خود لنین نه تنها به آنها معترف بود بلکه تا آخر عمر پشند با آنها مبارزه می‌کرد. ولی مرگ زودرس لنین باعث تصاحب در جازه با آنها و لهدا رشد آنها گردید (صفحات ۱۹ و ۲۰). در گذشته مبارزات انفرادی و یا گروهی علیه این "انحرافات" معلوم به شکست بودند زیرا که مبارزین غالباً از پشتوانه یک اعیار محسوس برخوردار نبودند (ص ۱۱). ولی اکنون، تحت تأثیر یک سلسله عوامل که نیکام در صفحه ۱۰ بر می‌شمرد و چندی از آنان را فصل تریست می‌کند، امکان نقد علمی و برخورد جدی با روابط و شرایط همه جوامع - و بالطبع با همه شخصیت‌ها - بدون ترس از انقراض وجود دارد (ص ۱۲). منتهی در این برخورد باید توجه بود که از چاله به چاله نرفتاد، یعنی تمام معایب، عیاد و نقصان‌ها را به یک فرد، استالینیستی، محسوب نکرد. فقط آنهایی که از تحلیل شخص جامعه و روابط و شرایط

آن را جز نمی ماند به چنین روشی پیوسته می شود. به عقیده، نیکام یکی از این گرایش ها تروئیکست ها هستند که بقول او فرشته تروئیکسی را برای جانشینی دیو استالین آماده دارند. بنا به نیکام بنظر تروئیکست ها اگر استالین به قدرت نرسیده بود، اوضاع به روق مراد می شد. تروئیکس با درایت بی نظیر و تفکر عقلی قادر بود کلیه مسائل جامعه را حل کند. هیچ مشکل مادی وجود نداشت که در مقابل ذهن تروئیکس تاب مقاومت داشته باشد. اشکال کار اینست که دسته بندی های تروئیکس در مقابل دسته بندی های استالین شکست خورد (صفحات ۱۶ الی ۱۸). برخلاف اینان، به عقیده، نیکام، باید به این سאלه بپردازیم که شرایط جامعه شوروی و جهان چه بوده اند که مجال بروز و رشد چنین انحرافات را می دادند (ص ۱۸). اگر چنین برخوردی می پیش گیریم، به این نتیجه می رسیم که خاصیات تولیدی جامعه شوروی اگرچه معرف کاپیتالیسم کلاسیک، لا اقل مدتا بعد از نوسانی کاپیتالیسم است. یعنی استرکتورهای اساس سرمایه داری خاموش تغییرات آن است. و نیکام وعده می دهد که این حکم را با یک تحلیل مارکسیستی ثابت خواهد کرد (ص ۲۶).

از این حکم نهائی مقاله، که ما شاکاتانه چشم بر راه انحرافات هستیم و بسیاری دیگر از اشارات ضمنی مقاله روشن می شود که در واقع منظور نیکام از "انحرافات" همان است که لنین در نوشته های سال های آخر مرخود، و بعد ها تروئیکس و اپوزیسیون چپ و بین الطلسم چهارم، از آن تحت عنوان ناهنجاری ها و ناهنجاری ها نام برده اند. بنا به نیکام ششام جازیه علیه این ناهنجاری ها و انحرافات - های بورژواک است پس از مرگ لنین حجبیه رشد و تحکیم آنها و در دوره بندی (الفته در این مقاله هنوز فراموش این رشد و تحکیم و نقطه تغییر کلی در این فراموش مورد بحث قرار نگرفته است) تجربه برقرار از خاصیات از نوعی کاپیتالیسم در شوروی شد. تا فعلا وارد بحث صحت یا سقم این نظریه نمی شویم. در مقاله سعد راد در شماره ۱ کد و ناو به نکات اصلی این بحث اشاره شده است. ولی برای اینکه در این بحث اختلافات واقعی سیاسی روشن شود و این اختلافات در پشت کاپرید عقیده های متفاوت لغوی آشفته نگردد، باید واریم نیکام در بحث خود به یک سالد پاسخ روشن دهد: از این نتیجه گیری وی در مورد ماهیت "نوعی کاپیتالیستی" شوروی چه نتایج علمی در مورد کاپیتالیسم انقلاب در شوروی و کشورهای با رژیم های مشابه حجت می شود که با کالیفیه که بین الطلسم چهارم در اسناد بورژواک خود تحت عنوان انقلاب سیاسی در این کشورها مطرح می کند، متفاوت است؟ در رابطه با دفاع از این دولت ها در مقابل هرگونه حمله امپریالیستی چه نتیجه متفاوتی میگیرد؟ باید واریم این همکار صریح از شرح این معیار بسیار علمی برای سنجیدن صحت و سقم مواضع سیاسی استقبال کند.

ولی قبل از شروع بحث اصلی مان، تذکره که نکته را لازم می دانیم. نیکام که خود درباره مرقات "دوران تحویل و خفان" و ضرورت "برخورد جدی و نقد علمی" داد سخن می دهد، از تحریف و کذب آشکار درباره مواضع تروئیکس و تروئیکست ها درباره استالینیزم هیچ ابائی ندارد. به زعم وی تروئیکست ها همه مسائل را در شخصی استالین خلاصه می کنند و بنا به آنان اگر "دسته بندی های تروئیکس در مقابل دسته بندی های استالین" شکست نخورد، بودند، اوضاع به روق مراد می شد (صفحات ۱۷ و ۱۸). هر خواننده ای که کوچکترین آشنائی ای با نوشته های تروئیکس، اپوزیسیون چپ و بین الطلسم چهارم درباره استالینیزم داشته باشد می داند که این حرف نیکام درست و آروینه واقعیت است. خود تروئیکس شررا در مقالات و کتب متعدد به تجزیه و تحلیل ماهیت دولت شوروی و غل پیروزی بورژوازی استالینیستی پرداخت، و بارها دقیقاً به همین سؤال پاسخ شعبی داد که آیا پیروزی بورژوازی در شوروی زائید به شخصیات فیسودی استالین یا سایر رهبران دولت شوروی بود و یا زائید به شرایط شخص جامعه شوروی و تناسب نیروهای طبقاتی در خلط شخص از فراموش انقلاب جهانی. تا کنون برخی از این نوشته ها به فارسی نیز ترجمه شده است (خلاصه شود به ماهیت طبقاتی دولت شوروی و دولت کارگری، ترجمه و وینا یا زیم، انتشارات طلسمه، مرداد ۱۳۵۴). ما چشم و راهی ترجمه یک نوشته کوتاه دیگر در این زمینه را شمع ایمس مقاله می کنیم ("استالین چگونه اپوزیسیون را شکست داد؟") درست برعکس، این نیکام است که با تمام هشدار دادن هایش درباره نقش

شخصیات در تاریخ، رشد و تحکیم بورژوازی در شوروی را به حقیقت یک فرد تقلیل می دهد، و حتی فرد لنین. برخلاف اپوزیسیون چپ و بین الطلسم چهارم که نقطه عطف را در رشد و تحکیم بورژوازی و پیروزی تعیین کننده علیه جازرات عد بورژوازی را شکست انقلاب در اپوزیسیون و مخصوص شکست انقلاب ۱۹۲۳ لنین می شمارند، بنا به نیکام مسرگ زود رین لنین و ششام در جازیه با این "انحرافات" پس از مسرگ وی بود که رشد و تحکیم این "انحرافات" را (اگرچه نه پیروزی آنها) باعث گردید. ۱۴. در اینکه جازرات عد بورژواک در داخل حزب، و دولت شوروی با مرگ لنین یکی از قابل ترین رهبران خود را از دست داد شک نیست. ولی بنا به نیکام پس از مرگ لنین در این جازیه ششام شد. خواننده متحیر می ماند که حزب بلشویک چگونه خسران انقلابی پیروتری بود که با مرگ یک رهبران کللی از راه به بیراهه افتاد چگونه بود که هیچ شخص دیگری از رهبران حزب که نخستین انقلاب پیروتری را به پیروزی کدایت گرد خوجه این "انحرافات" بود او را جرات جازیه نداشت؟ از رهبران حزب که بگذریم از هزاران هزارار صلو حزب بلشویک، از آگاه ترین کارگران و روشنفکران که از چنان تجربه غنی تاریخی گذشته بودند، از اینان هم هیچکدام بقیه جازیه خشمه رشد این "انحرافات" نیفتادند؟ چگونه این حزب انقلابی با مرگ یک رهبر یگانه دگرگون شد؟ فراموش این دگرگونی چه بود؟ امید واریم نیکام در مقالات بعدی خود به برخی از این مسائل جواب دهد. و حتی در اینجا باید اشاره کنیم، بنظر ما علت چنین برخورد غریبانه وی چیست؟ بعید می نماید که غل این باشد که نیکام واقعاً از مواضع تروئیکس و بین الطلسم چهارم در مورد استالینیزم بی اطلاع است. و گر نه چگونه به چنین تفاوت طاعمانه ای رسیده که "دعوی استالینست ها و تروئیکست ها که مرگ از دیگری زبانه ای می سازد به مارکسیست-لنینیست ها برتری ندارد" (ص ۱۷). معتدل تر اینست که خود نیکام هم تحت همان فشارهای "تغییر کنند"، که بندگان اشاره می کند، لازم دانسته که طاعمانه خود را با تروئیکسم، اینی "معصیت کبیره" دوران ما حفظ کند و برای بحث استالینیزم از فراسوی پنجاه سال اخیر تجربهات جنبش کارگری جهش زده و بدوران قبل از مرگ لنین رجعت کند، از برای اینکه چنین جهش تاریخی خوجه پذیرد جازیه اپوزیسیون چپ علیه رشد و تحکیم بورژوازی و بعداً جازرات اپوزیسیون چپ بین الطلسم و بین الطلسم چهارم علیه استالینیزم می باشد. به "دعوی های بی ربط استالینست ها و تروئیکست ها" تقلیل یابنده می باید جازران هزاران هزارارهای حزب بلشویک در دهه ۱۹۲۰، مبارکات سکو و کشتارهای استالینیستی به "دعوی" دسته بندی های تروئیکس در مقابل دسته بندی های استالین" تقلیل یابد. و آنوقت نیکام از غل نگردن در مورد نقش فرد در تاریخ و تحلیل شخصیت جامعه و روابط و شرایط آن هم صحت می کند.

ولی علت سیاسی این تحریف از جای دیگری سرچشمه می گیرد: از فهم نیکام از پیروزی استالینیزم. از نظر نیکام استالینیزم مبارکات از یک سلسله "انحرافات" که به دلیل شرایط جامعه شوروی و جهان در شوروی امکان بروز یافت و با مرگ زود رین لنین در جازیه با آنها ششام شد، و لهذا این "انحرافات" به رشد خود ادامه داد و بنا بالاخره حجبیه برقراری خاصیات تولیدی نوعی کاپیتالیستی در شوروی شد. و ما هم "همزمان با حل مسائل فعلی انقلاب خود" باید ماهیت این "انحرافات" را بشناسیم تا خود مان هم پس از انقلاب به سرنوشت شوروی ("نوعی کاپیتالیسم") دچار شویم. یعنی تمام سالبه استالینیزم برای نیکام معادل است با "انحرافات حجبیه شوروی"، یعنی استالینیزم در محدوده "مزهای یک کشور"، ولی هم باید این سالبه را مطالعه کنیم که جادالین "انحرافات" در محدوده "مزهای ایران" هم، آنها هم پس از انقلاب، رخ دهد.

در درجه اول این سؤال مطرح می شود که حالا در کشوری که این "انحرافات" رخ داده، چه باید کرد؟ اگرچه نیکام تأکید می کند که "کلیه مسائل مارکسیسم مسئله ما هستند" (ص ۱۷)، ولی در هیچ نکاتی درباره استالینیزم و اینی استالینیزم حتی اشاره ای نکرده این سالبه تعلق نمی گیرد. ولی معشتر از این اشکال، اینست که برای مشکل سالبه استالینیزم میگوید "انحرافات" است که اگر تا از امروز خوجه کنیم آن بهاشم ممکن است در فردای انقلاب به آن دچار شویم. اگرچه خود نیکام می گوید که "این مسائل... مسائل فردای ما نیستند بلکه

مسائل امروز ما و مسائل امروز همه انقلابی‌ها می‌باشند (۱۳۵۰) و سپس می‌راند از این نظر می‌گوید که امروزه استالینیزم مانع تاریخی است بر سر راه پیروزی انقلاب جهانی، بلکه از این نظر می‌گوید که اگر امروز مسائل را بررسی نکنیم و از حالا توجیه پیش‌گویی در مقابل این «انحرافات» تهیه بعمل نیایم، ممکن است فردا به جایی برسیم، بگوئیم کاش سر چشمه را به یل می‌گرفتیم (ص ۱۲۴) - خلاصه بگوئیم: اگر نخواهیم به سرنوشت شوروی [نویس گایدالینس] دچار شویم، باید همزمان با حل مسائل فعلی انقلاب خود، ماهیت کنونی جامعه جهانی و چشمه‌های انحرافات را دریابیم و از آنها درس‌آموزی کنیم (ص ۱۲۴) - دقیقاً به این دلیل است که هنگام سالانه استالینیزم بصورت یکی از «کلیه مسائل مارکسیسم» می‌بیند که ما هم باید همزمان با حل مسائل فعلی انقلاب خود، (که قاعداً از نظر بنیادین و پایه‌ای کاملاً جدا و مستقل از استالینیزم است و گر نه حتی همزمان آنها را این صورت مطرح نمی‌شد) در شناخت آن بکوشیم. ولی البته چون سالانه چندان اهمیت حیاتی فعلی ندارد این بررسی باید در سطحی محو و نامعتمد صورت گیرد و بنیاداً و اساساً بر یکساز بردار که قاعداً در این مطالعه به جهت غفلت از بررسی مسائل جامعه بود زیاد روی کنیم (مصاحبه ۱۲۲ الی ۱۲۴) - حالا این «حد تعادل معقول»، این تعادل بین مسائل فعلی انقلاب و مسائلی که اکنون در مطالعه کنیم که قاعداً افراد به آن دچار شویم را چگونه باید تعیین کنیم، روشن نیست.

اشکال اساسی این فهم از استالینیزم دقیقاً در اینست که اصله انحراف را صرفاً بنده‌ای می‌داند به دوره «پس از پیروزی انقلاب سال» و به مسائل جامعه آینده در حال گذار (به سوسیالیزم) می‌بیند. حال آنکه برای کمونیست‌های انقلابی، سالانه استالینیزم بصورت سالانه پس‌پیروزی یا شکست انقلاب، بصورت سالانه فعلی انقلاب ما، مطرح است - نه به صورت معاینی که ممکن است در آینده دور دستی گیران - را شود، بلکه بصورت مانعی بر سر راه پیدایش و گسترش رهبری انقلابی و مبارزات طبقاتی امروز.

همانطور که در قسمت قبلی اشاره کردیم و بعداً فصل تری بحث می‌کنیم کرد و شکست بوج انقلاب در اروپا پس از جنگ جهانی اول، ذات محکم ناشی از جنگ داخلی در روسیه، عقب ماندگی کلیسای صنادی، اجتماعی و فرهنگی این کشور، تجربه پیدایش و سپس تحکیم بورژوازی و آسیب‌پذیری سیاسی توسط این بورژوازی از شوراها شد. زمان با انشقاق این فرایند، سیاست کلی دولت کارگری از چشم انداز مبارزات جهانی به «ساختن سوسیالیزم در یک کشور»، از بسط انقلاب آسیا و اروپا به حفظ شرایط موجود و مدارا با بورژوازی سایر کشورها، تغییر کرد. به تبع این، ابتدا ناگهان و در عین‌الحال به فشارهای موجود و سپس آگاهانه، نقش احزاب کمونیست در سایر کشورها بجای می‌جایزه طبقاتی در این کشورها و برانداختن سرمایه داری و کمک دولت کارگری شوروی از این طریق، اعمال فشار بر بورژوازی به منظور جلوگیری از حط به شوروی شد. کمیتن به وسیله انقلاب پرولتری جهانی هدیل به ابزار دیپلماتیک خارجی بورژوازی استالینیزمی شد. استالینیزم دقیقاً معنی پیشرفت جایزه طبقاتی را در سطح جهان از جمله در خود شوروی تابع حفظ قیام موجود بورژوازی شوروی قرار می‌دهد. ولی این تغییر سیاست، می‌باید در سطح ایده‌ئولوژیک توجیه آنرا بدست‌بائی می‌باید و در این راه توجیهات تئوریک - ایدئولوژیک کارگران استالینیزم در یک کشور، انقلاب دو - سه ای، سیاست جبهه خلقی و سایر سیاست‌های سازش‌طلبانه، بالاخره جنبش‌های مسالمت‌آمیز و سوسیالیزم از طریق پارلمانیسم، پوشش «مارکسیزم-لنینیزم» رسمی، با تکیه به احزاب انقلاب اکثر، بدون عملکرد احزاب کمونیست استالینیزم شد. از این دوره به بعد احزاب کمونیست در موارد متعدد دی‌جای رهبری جایزه طبقاتی طبقاً مشمول شکست فرست‌های انقلابی شدند. یعنی نتایج انحطاط و تراکم تخفیف دولت کارگری شوروی صرفاً محدود به مرزهای این کشور نیست، بلکه از طریق نفوذ کمیتن در جنبش‌های کارگری، و از طریق چین و تشریف‌توری انقلابی، احزاب کمونیست نیز در این پرسه مسالمت‌آمیز به بیان متمرکز تجربیات انقلابی طبقه کارگر به یکی از مهم‌ترین معرعات پیروزی انقلاب پرولتری هدیل شدند.

شرایط اساسی پیروزی انقلاب پرولتری، که نتیجه تاریخی گسرها

نشان دادند و در نوشته‌های تئوریک نظریاتاً تئوریک شده، از این فرایند: ۱- پس بحث نظام بورژوازی و انقلابی و سر درگمی طبقات حاکمه، ۲- تاریفات شقی و وسع خرد بورژوازی، و بدینال راه حل ریشه‌ای بودن این اقتدار، ۳- آگاهی پرولتاریا از این اوضاع فراقطبی، تحق و آمادگی وی برای فعالیت انقلابی، و ۴- برنامه روشن و برپیش معمم از جانب پیشگام پرولتری. دوران ما، از اوایل قرن بیستم تا بحال دوران جنگ و انقلاب است - به این معنی که بحران‌های مستقیم از تعادلهای دینی خود سیستم سرمایه داری جهانی گسرها به سه شرکت اولی تحق بخشیده است، مگر آنرا بحران اجتماعی در این با آن کشور، جامعه را به دوراهی انقلاب پرولتری یا برپشت کشاند است - و آنچه که مگر آنرا فرصت‌های انقلابی را به شکست کشاند (چه در کشور های شبه مستعمره و مستعمره، چه در کشورهای امپریالیستی و چه در سالیهای اخیر در دولت‌های کارگری ناقص الخلقه نظیر کشورهای اروپای شرقی) فقدان عامل چهارم بوده است. باقی تریستی، "شرایط حتی لازم برای انقلاب پرولتری نه تنها "رسید اند"، بلکه تقریباً شروع به کندیدن کرده اند - بدون یک انقلاب سوسیالیستی، آنچه در دوره تاریخی آتی، جامعه‌ای تاریخی فرهنگ بشریت را به خطر می‌اندازد. اکنون نوبت پرولتاریاست، یعنی عدا پیشگامان انقلابی وی، بحران تاریخی بشریت در بحران رهبری انقلابی خلاصه شده است - (برنامه انقلابی برای انقلاب سوسیالیستی، پات فایندر برپرس، ۱۹۷۲، ص ۷۲ - انگلیسی) و مهم‌ترین موانع بر سر راه حل این بحران تاریخی، یعنی مهم‌ترین موانع بر سر راه انکشاف و پیروزی استالینیزم جهانی، رهبری سلطی و فرصتی طبقه کارگر - سونال دیکراسی - احزاب سنتی کمونیست - استالینیزم - البته در مورد انقلاب مستعمراتی می‌باید جامع رهبری‌های بورژوازی-ناسیونالیستی را هم اضافه کرد، ولی تقریباً در تمام موارد، سلطه رهبری‌های ناسیونالیستی دقیقاً ناشی از خیانت‌های استالینیزم بوده است. خلاصه جبهه خلقی و جنبش خود-ای می‌گردن صنعت نفت، برآیند مستقیم سیاست‌های مزب توده، چه در دوره فلهی سازش با دولت و چه در دوره بعدی کل پشت کردن به مبارزه توده‌ای، بود. هرچس تانسیزم بر جنبش توده عرب را سیاست احزاب کمونیست عرب، بخصوص پشت کردن آنها به جایزه طبع صهیونیزم و بعداً بر سرپشت شناختن دولت اسرائیل - بروی از سیاست بورژوازی شوروی، ممکن ساخت.

برای روشن تر شدن مطلب چند مثال اخیر را در نظر بگیریم. امروز در چندین کشور اروپائی شرایط بحران وجود دارد. بطور مثال ایتالیا - از بحران شدید اجتماعی و سیاسی سالهای ۶۹-۱۹۶۸ تا بحال بورژوازی ایتالیا موفق به تحکیم سلطه خود و استقرار یک حکومت با ثبات شده است. پرولتاریا بعد از گذشتن خود را مگر در اعتراضات و سایر مبارزات نشان داده است. بحران اجتماعی چنان جامع شده که در جامعه‌ای با چنان نفوذ عقیق مذهب کاتولیک مسائلی نظیر طلاق و سقط جنین ساله ریز و ساله قضی شدن اقتدار اجتماعی شده است. در واقع آنچه که به بورژوازی اجازه بقای سلطه را داده نه توانائی وی در حکومت بر جامعه، بلکه ناتوانی پرولتاریا در فرغ راه حل خود به این بحران بوده است. و این ناتوانی دقیقاً ناشی از سیاست حزب کمونیست ایتالیا و هرچس این حزب بر پرولتاریای ایتالیایی نهفته است. بدون سیاست "مسالمت‌تاریخی" حزب کمونیست که اکنون هدیل به مسالمت تاریخی حتی بدون وجود حزب کمونیست در حکومت شده، ادامه حکومت حزب دیکراسی مسیمن غیر ممکن است. برای انقلابیون ایتالیا، سالانه استالینیزم یعنی ساله دریم شکستن این هرچس و ساختن رهبری الکترال انقلابی پرولتاریای ایتالیا - یعنی ساله برداشتن این مانع از سر راه پیروزی انقلاب.

و با ترازوی انقلاب شیلی را بخواهیم - از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ شیلی شاهد برخاست مبارزات طبقاتی و ابتکارات انقلابی توده‌ای بود که از زمان پیروزی انقلاب کوبا تا بحال در آمریکای لاتین سابقه نداشت. پس از پیروزی آلمده در انتخابات ۱۹۷۰ شرایط جاری توده‌ای چنان بود که بورژوازی شیلی چاره‌ای نداشت جز آنکه به روی کار آمدن حکومت "اصحاب خلقی" آلمده. در فاصله بین این از نظر خود توده‌ها تغییر مبادی در عاقل سرمایه بود و دوره تازه‌ای از فعالیت‌ها و مبارزات پدید توده‌ای را آغاز کرد. جهت فشار این مبارزات، حکومت آلمده خیلی سریع تر از آنچه در پروتئولتاری بود

جمهوریه اجرای بسیاری اصلاحات شد، که بنده خود قلمی نشدن جامعه را تشدید کرد + بورژوازی شروع به جوسالان دادن اوضاع خود و جستجوی راه های تدافعی شد انقلاب کرد + دخته های افراطی خلفا به سازماندهی گروه های تیربستی ضد انقلابی پرداختند + در برابر این سیاست بورژوازی، احزاب سوسیالیست و کمونیست شبلی از "راه قانونی بنیت سوسیالیزم" سخن می راندند و "احترام نیروهای نظامی برای قانون اساسی" و "بیطرفی بودن ارتش" را می ستودند + ولی غیرممکن یافتن این احزاب درست نژدن به دستگاه دولتی بورژوازی، مبارزات خود را ای خود خنجر به ظهور طبقه های ارگان های قدرت پرورتری شده بود (کردن های صنعتی و گوند و های مصله ای) + در مقابل این چنین قلمی شدن جامعه و ظهور اولین طبقه های قدرت دوگانه رهبران "اتحاد خلقی" از رهبران ارتش دعوت کردند که با پیوستن به حکومت در این "اختصاصی" عاجی گیری کنند و بدین ترتیب راه را برای ضد انقلاب سپاه ۱۹۲۳ باز کردند + "راه قانونی بنیت سوسیالیزم" تبدیل به "راه قانونی به ضد انقلاب" شد + از نظر نیروهای چپ انقلابی در شبلی سانه استالینیزم (و فرمیز سنتی) همین سائل شکست یا پیروزی انقلاب بود +

حاصلات مثال انقلاب های شکست خورده و فرصت های از دست رفته در طی قرن اخیر گردید + انقلاب دوم چین ۲۷-۱۹۲۵، پیروزی فاشیزم در ایتالیا و آلمان، انقلاب اسپانیا ۱۹۳۶، اوج انقلاب که پس از جنگ جهانی دوم هم در اروپا و هم در بسیاری از کشورهای مستعمره و شبه مستعمره (از جمله ایران و یونان) به شکست انجامید - اینجا آن تجربیاتی هستند که باید از آن بهماوزیم تا خودمان هم بحدی یاد - "همین سرپیشت در چار نشوم" + اهمیت این درس آموزی در چیست؟ آیا به این خاطر است که نوسبکست ها کینه فردی طبقه استالین دارند؟ یا به این علت است که با خوشنمی آید بر سر "شورای سر رفته" جنگا برای بیداریم؟ و یا تاریخ نگاران سوسیالیست که میخواهم "گناهکاران" تاریخ بسترای خود محکوم شوند؟ اهمیت این درس آموزی فقط از این نظر نیست که استالینیزم سبیل تاریخی این شکست ها بوده است، و اهمیت آن فقط از این نظر نیست که هنوز، حتی پس از دو دهه بحرانی شدن شدیدی شوند + استالینیزم، در بسیاری کشورها احزاب استالینیزم احزاب بوده ای طبقه کارگر هستند و در این موقعیت اند که به مبارزات طبقاتی لحظه های شدید وارد آوردند - از همه اینها بهتر، در شرایط فعلی، اینست که این تسلط تاریخی استالینیزم در پنجاه سال اخیر بر جنبش جهانی کارگری و کوشش این بورکراسی در توجیه سیاست های ضد انقلابی خود در پوشش "مارکسیزم-لنینیزم" و یا طبقه به اعتبار انقلاب اکبر، چنان اختصاصی در نظری انقلابی + در دست آورد های تجربیات انقلابی مبارزه طبقاتی در سطح جهانی، بوجود آورده که: اول - حتی در کشورهایی که احزاب کمونیست آن، با روشنه و متشاء کمونیست استالینیزم شده در طی فرایند انقلاب در سطح مسائل گرهی ای که با فقر جلوی راه انقلاب بود با مبارزات گذشته خود قطع رابطه کردند و توانستند انقلاب را تا کسب قدرت سیاسی به پیروزی رهبری کنند (بهترین مثال های مورد نظر انقلاب سوم چین و انقلاب ویتنام است) - از آنجا که این انتقاد بطور تجربی، قدم بقدیم و تحت فشار شرایط عینی صورت گرفت، حتی این احزاب کمونیست هم نتوانستند این چکیده درسیهای اساسی انقلاب خود را بیرونش عرضه کنند و این انتقاد را آگاهانه گسترش دهند و در نتیجه از یک سو نتوانسته اند آن نقشی را که باید می توانستند و می بایست در ایجاد رهبری های انقلابی پیروتری در سطح جهانی ایفا کنند بعهده بگیرند (طبقه کمونیست نقش رهبری حزب کمونیست چین را در ترک آگاهانه به ساختن رهبری انقلابی در سطح جهان با نقش حزب بنشینک پس از پیروزی انقلاب اکبر و بنشینک گذاری کمونیست) و از سوی دیگر اگرچه قدم اول انقلاب سوسیالیستی - یعنی کسب قدرت سیاسی در سطح ملی - را با موفقیت برداشته، ولی راه را برای انحطاط بعدی انقلاب باز گذاشته اند + انحطاط انقلاب چین و افغانستان در مقابل (انحطاط) اندیشه ماکوئیست دین "گیاخین شاهد بر این بدست" + و تائیدا - و این مورد بطور بحث فعلی نیست - این تحریف و تحریف دست آورد های جهت مبارزه طبقاتی - با افکار به ابعاد انقلاب اکبر - چنان اثر صلی گذاشته که حتی گرایش هایی نیز که امروزه

مستقلا در اغلب کشورها دست و تحت تأثیر عوامل متعددی که فعلا مورد بحث ما نیست - بر سر مسائل گرهی جلوی راه جنبش در سطح شروع به انتقاد از رهبری های سنتی گذاشته کرده اند - (استالینیزم / بنشینک / لنین / سوسال دگرگراسی)، هنوز چنان در چارچوب "تئوریک" گذشته گرفتار مانده اند که چنانچه این چارچوب به موقع شکسته نشود، بعضی این قشر نوین پیشگامان مبارزه طبقاتی بوقت به تصمیم درسیهای لازم از تجربه خود و آموزش از تجربیات گذشته مبارزات در سطح جهانی شود، خطر رسوب دارد که این قشر بعدی از پیشگام راه انقلاب به حاشیه این راه تبدیل شود +

با تمرکز بر یک مطلب که در دوره اخیر مورد بحث گرایش هایی مختلف اینوسهون بوده، این نکته را دنبال می کنیم: بحث بر سر "مرحله انقلاب ایران" البته تاریخی ندارد، ولی در سالیهای اخیر از این لحاظ که بسیاری گرایش های سیاسی و ملی العیوسهون سازمان های میاجدین خلق و چهرکهای فدائی خلق به این نتیجه رسیده اند که وجه تولید غالب در ایران [نویس] سرمایه داری است، جمله حساسی جدیدی از این سانه به بحث وارد شده و علاوه بر آن از این بحث ها و در رابطه با سائل فوری تر که جایز نیست با آن مواجهند، درباره اینکه اکنون "چه نوع جبهه ای لازم است" نتایجی اتخاذ شده + سازمان میاجدین خلق در "بیانه اعلام مواضع ایدئولوژیک" پیشنهاد می کنند که اکنون زمان تشکیل "جبهه واحد خود ای مرکب از تمام نیروهای خلقی وارد در جبهه نبرد طبقه رژیم مزدور شاه خائض و ابدان با امپریالیست" فرا رسیده + و تشکیل این جبهه را اولین قدم عملی در راه وحدت طبقه نیروهای مارکسیست-لنینیست معنده به خط مشی مسلمان و برای رسیدن به هدف تشکیل حزب کمونیست ایران بر می شمارد + (رجوع شود به صفحات ۱۶۷ الی ۵۸، چاپ دوم، آبان ماه ۱۳۵۴)

ولی سازمان چهرکهای فدائی خلق بر این طبقه است که اکنون زمان وحدت سازمان های انقلابی ضد رژیم فرانسیسم +، زیرا که هنوز سازمان هایی که خریک صرف یکی از طبقات انقلابی (که تشکیل دهنده جبهه واحد ضد امپریالیست خواهند بود) باشند کاملاً شکل نگرفته اند و رابطه ارگانیک با طبقه خود پیدا نکرده اند + در نتیجه تشکیل جبهه واحد ضد امپریالیست فعلا محتمل است و آنچه مطرح است کوشش در راه وحدت کامل نیروهای مارکسیست-لنینیست و همکاری خریک بنیت نیروهای مختلف انقلابی در عمل مشخص است + (رجوع شود به صفحات شماره ۶، نشریه نبرد خلق)

و در نهایت دیگر طبقه اینوسهون، حزب خود مدتی است که کرای تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری را، که حتی سرمایه داران بزرگی را که بدلیلی گویا مخالف اسد داد شاه هستند اگرچه مخالف اسد داد بطور کلی نیستند دربرخواهد گرفت، دهنن آغاز کرده است +

گروه های بنسایبی نظیر طرفداران ۱۹ همین تئوریک نیز در این باره "بده دین" مواضع را اتخاذ کرده اند + از یک سو نظیر بنشینک خود معقدند که "فدائ مد" تعداد خلق ما با دیکتاتوری رژیم است و نیروهای در جاسه ایران رسوب دارند که اگرچه به "انقلاب دگرگراسی" علاقه ای ندارند ولی مخالف "دیکتاتوری فردی" هستند [لایه به "دیکتاتوری دسته جمعی" علاقه دارند] + و باید از همه مواضع ضد دیکتاتوری، "غواء شرقی"، غواء برجست [کذا]، برای بسج زحمتگان یعنی نیروی مد انقلاب دگرگراسی خود ای اسطاد، "کنم" + ولی از سوی دیگر معقدند که از آنجا که همکاری ما با اینس نیروها "کراهه" است، فدا خود باید بازی به "تشکیل یک جبهه واحد رسمی" با این نیروها یعنی "ضرورت تاریخی" غواء اغواء ما را با این مواضع و نیروهای ارتجاعی در یک مبارزه ضد اسد دادی و ضد استعماری، اگرچه نه بر جای یک برزاعه انقلابی دگرگراسی، همسرا و متحد خواهد ساخت! (رجوع شود به بیزده همین تئوریک، شماره ۶، دیماه ۱۳۵۴، صفحات ۱۵۴ الی ۱۵۸)

می بایم که درباره یک مطلب حیاتی می یعنی قدم بعدی که در مقابل جانیست است و شکل شکلاتی که باید بخود بگیرد + ما پیشنهاد ذات متفاوت و متفاوتی رهبر هکتیم + پس تشکیل چیست؟ چگونه می توان از جان این پیشنهادات مختلف صحیح را از ناصحیح باز شناخت؟ واضح است که از دیدگاه یک انقلابی مارکسیست چنین شناختی فقط می تواند از یک شناخت صحیح از ماهیت انقلاب منتج شود، یعنی با تشخیص

به پیشبرد جائزه برای آن خواست شخصی نمی کند. این امری است ابتدائی که تشکیلی آن احتیاج به عارضیت بودن هم ندارد. آنچه در تشکیل این جبهه ها طرح است این فرض و پیش فرض است که تشکیل آن تکلیف های دگرگانه و دگرگانی با خلع طبقاتی و تسلط طبقاتی ای که می تواند کلیه نیروهای داخل جبهه را دربرگیرد اتفاق ندارد و بنابراین حول آن برنامه واحد دگرگانه و دگرگانی نیست در مرحله دگرگانه و دگرگانی کلیه این نیروها در یک جبهه می توانند متحد شوند. سعی می کنیم با یک حال ساده از واقعیت شرایط ایران این سال را روشن کنیم. بی شک همه گرایش ها آنست که نظردار نوی پیش مرحله ای انقلاب هستند قبول دارند که تکلیف ارضی یکی از تکلیف دگرگانه انقلاب است، جزئی است از "برنامه دگرگانه" و قابل حل در "مرحله دگرگانه" انقلاب و با اتحاد سایر نیروهای متشکل در "جبهه دگرگانه"، ولی شرایط دروسطه های ایران چیست؟ مطابق آمار رسمی خود دولت ایران در پایان سه مرحله اصلاحات ارضی بیش از ۲/۵ میلیون خانوار زمین هائی کمتر از ۵ هکتار دارند و حال آنکه حدود بیست هزار مالک هیک بیش از ۵۰ هکتار زمین در اختیار دارند. باز هم مطابق منابع دولتی دهقانانی که کمتر از ۵ هکتار زمین دارند و بخصوص آنها که کمتر از ۵ هکتار زمین دارند بعد از برای معاش خود نمی کنند، یعنی صرفاً زندگی بخور و نوری از یک تکه کوچک زمین می گذرانند. از طرف دیگر طبق آمار رسمی از زمین های بزرگ را واحد های واقعاً مالکانه و زمین کشاورزی تشکیل می دهد و اکثریت آن زمین هائی است که مالکین بزرگ با استفاده از هزار و یک "استثنائات" قانون اصلاحات ارضی و حقه بازی های اداری و غیره هنوز به شکل سابق برای خود نگهداشته اند. واضح است که یک جبهه اساسی از حل تکلیف ارضی پایان دادن به چنین اوضاعی است. و این عیناً از طریق سازمان دادن دهقانان تهدید است و زمین به حول خواست های شخصی خودشان، برای حل ساله خودشان و با پیشبرد جائزات آنها ممکن است. یک راه ساده و قدم اولی در این راه که برای خود دهقانان نیز راه محسوس و محسوس است نصب زمین های بزرگ تقسیم نشده و توزیع بلاعین آن بین دهقانان است و بی شک در دوره بعدی اوج جائزات طبقاتی در ایران این ساله طرح خواهد شد. ولی در همین جا این امکان وجود دارد که ما بین "نیروهای دگرگانه" اصطلاحاً جامع گردند. در ایران، نظیر اغلب کشورهای شبه مستعمره، اغلب بورژواها زمین دار هم هستند و بالعکس از جمله بسیاری از آنها که "بورژوازی ملی" نام نهاده شده اند. بخش بزرگی که اخیراً برخی گرایش های این بورژوازی ایران از جمله طرفداران نوزده بهمن تورجک به این نتیجه رسیده اند که حضورشان از "بورژوازی ملی" بورژواهایی است که سرمایه شان "بزرگ نیست" ولی بسیاری از این بورژواها زمین داران "نه بسیار بزرگ" هم هستند. در نتیجه با احتیال قوی با اوج جائزه طبقاتی دروسطه های این ساله بسیار ملی طرح می شود که این دهقانان حق دارند زمین های متعلق به زمینداران "نه بسیار بزرگ" را نصب کنند یا نه؟ و در این شرایط آن سازمان کمونیستی که خود را در چارچوب تشکیلاتی و برنامه ای مرتب حله "دگرگانه" انقلاب حبس کرده است با یک دوره ای بسیار مشوش و بیروست. با باید با پیروی از گرایش منی پیشبرد جائزات طبقاتی این چارچوب را بشکند و دهقانان را به حزب زمین ها رهبری کنند و با باید جلوی جائزات طبقاتی را بگیرد. و از این قبل در طرح هیچ بسیار دیده ایم. نظیر سیاست حزب کمونیست که در یک دوره از انقلاب چین که با تعمیم اصلاحات ارضی در زمین های "خدا میسر" نیست ها مخالفت کرد. ولی حالا فرض کنیم که حتی چنین اصطلاحاتی هم رخ ندهد، خلاصه این خط که اصلاحات ایران بورژوازی "ملی" زمیندار وجود ندارد و با این "بورژوازی ملی" بخاطر حفاظت بسیار با سایر "طبقات خلقی جبهه" حاضر بقدر امکانی باشد و فقط به بورژوا بودن رضایت دهد. در اینجا هم ساله خاصه پیدا می کند، زیرا حل تکلیف ارضی با توزیع زمین ها تازه آغاز می شود. فرض کنیم که بهر خانوار دهقانی حدود ۵ هکتار زمین می رسد این رقم تقریباً واقعی است که از محاسبات آمار دولتی بدست می آید. از این تازه اول کار است، چنانچه دهقانی که به چنین دستاوردی نایل آمده به نظر سازمان دمی تولید و رفاه دهقانان باشد. به نتیجه این نقد تازه طبقاتی با چه حد انکشاف یافته باشد و بخصوص نفوذ سازمان های سیاسی

که در مقابل جامعه یک سلسله عوامی وجود دارد که سبب راه فرست آن شده، باعث بحران های متناوب با همگی اجتماعی می شود. در مقابل نهائی [و فقط در مقابل نهائی] افانسی از اینست که سبب انکشاف نیروهای مولد در یک دوره شخصی در تعداد افتاده است با سبب تولید یای که عین بر سطح فعلی ای از انکشاف نیروهای مولد، و است و اکنون مانع راه رشد بیشتر آن شده. تکلیف استعلاقی بزرگ نیست جز برداشتن این مانع. به طور مثال چنانچه بگوئیم وحدت عرب یکی از تکلیف انقلاب عرب است یعنی با تجزیه و تحلیل از برای شخصی نهایی عرب به این نتیجه رسیده ایم که اشتقاق مردم عرب من دولت های متشکل که هر کدام به نوبت زائیده و بزود میسند میانیست در دوره شخصی بوده اند مانع راه پیشرفت جامعه عرب مت و برای این پیشرفت لازم است که به این اشتقاق خاتمه داده شود، مانع از سر راه برداشته شود. واضح است که این تکلیف انقلاب در هر مورد شخصی فقط با "تحلیل شخصی از شرایط شخصی" می توان من کرد. دوین ساله ای که در رابطه با شناخت ماهیت انقلاب طرح می شود. ماهیت محاسبات اجتماعی است که در آن چارچوب این تکلیف قابل تحقق باشد. و با معیار دیگر ماهیت دولتی که قادر برداشتن این مانع و حل این تکلیف باشد. با روشن شدن این تکلیف انقلاب و ماهیت دولت، آنگاه نقش طبقات و اقتدار اجتماعی طبق و مالک نقش بر نامه های سیاسی متناوب را که هر یک در تحلیل مالی عکس خلع طبقاتی شخصی هستند اگرچه الزاماً و بلاواسطه طبق یک بیک بین این برنامه ها و آن طبقات موجود نیست، می توان جبهه. چنانچه از این نقطه شروع ابتدائی ولی اساسی حرکت کنیم وقت فوراً روشن می شود که مرحله بندی انقلاب فقط در صورتی می تواند دقیق با گرایش های عینی جائزه طبقاتی باشد، یعنی توسعه و سبب ایدئولوژیک (و در نتیجه کاذب، خواه آگاهانه و خواه ناگاهانه) نبوده و بلکه با شناخت این گرایش ها رجوع به اصل انقلاب باشد. در واقع تحقق یک یا چند تکلیف انقلاب در چارچوب یک نظام اجتماعی، نیاز از سایر تکلیف انقلاب که در چارچوب نظام اجتماعی دیگری قابل تحقق، ممکن باشد. خلاصه مرحله بندی انقلاب ایران به دور مرحله دگرگانه (که نه توین) و سوسیالیستی نقطه وقتی واقعاً معنی دارد. تحقق تکلیف دگرگانه انقلاب در چارچوب محاسباتی و در نتیجه مت دولتی حمایت از دولت بورژوازی که تحقق تکلیف دگرگانه را در همه کمونیستی را به عهده می گیرد واقعاً امکان پذیر باشد. و پس این مرحله ای تحت عنوان مرحله "دگرگانه" ولی نه هنوز دگرگانه و دگرگانی نیست. با چه رسد به سوسیالیستی، واضح است می تواند صرفاً بیان ضرورت برانداختن رژیم دیکتاتوری شاه باشد. ز نظر طرفداران این مرحله نیز چنین نیست. بلکه بدین معنی است اولاً رژیم دیکتاتوری شاه یکی از مانع اساسی در مقابل جائزه طبقاتی است و برداشتن این مانع تکلیف این جائزات است (که در این شکل است و تألیف این تکلیف بدین اینکه جائزات طبقاتی با چارچوب نظام بورژوازی فعلی صادق پیدا کند و یا حتی با چارچوب حکومتی دیکتاتور بورژوازی) عاقلی داشته باشد. و با حل سایر تکلیف های سیاسی اجتماعی را در فرآیند خود طرح کند، آنگاه پذیرا است. طبق چنین پیشی از مرحله بندی حل تکلیف انقلاب، ساله برنامه های متف که خاص تراخل متفکند و جبهه های متفک که متشکل از روهایی طبقاتی متفاوت برای هر مرحله شخصی و متناوب طرح می شود: ماهه دگرگانه و دگرگانی و برنامه سوسیالیستی و جبهه زمین های غیر رسمی (خود دیکتاتوری و جبهه دگرگانه و دگرگانی) سبب اولاد اگر بالاخره روزی از روزگار تحت مرحله سوسیالیستی فرامیرسد جبهه سوسیالیستی. دوازه باید تأکید کنیم که در اینجا نظیر از برنامه دگرگانه و دگرگانی نیست صرفاً مجموعه جبری ای از لیف و خواست های دگرگانه و دگرگانی نیست. این تکلیف خواست ها در برنامه هر سازمان کمونیست انقلابی جای خود را دارند. چنین تقسیم بندی یعنی وجود وحدت برنامه ای متناوب و مستقل در تکلیف و خواست های دگرگانه و دگرگانی است از یک طرف و تکلیف سوسیالیستی از طرف دیگر است. و همچنین ساله تشکیل جبهه دگرگانه و دگرگانی و با جبهه ضد دیکتاتوری صرفاً من این مطلب نیست که بر سر خواست و تکلیف شخصی نیروهای متناوب متفکلی ممکن است بحزب درآید و اتحاد این نیروها در

مختلف در میان دهقانان چگونه باشد سخن است این سازماندهی
 اشکال متفاوت خود بگیرد: از بهره برداری واحد های دهقانان
 انفرادی تا ایجاد شرکت های تولید تعاونی (تعاونی شرکت های واقعی)
 تعاونی و تحت کنترل دگرگانه کشته های دهقانی است، نه آنچه
 امروز در ایران به این اسم وجود دارد (۱) در هر صورت یک ساله فوری
 ساله اعتباریاتی خواهد بود. بدون اعتبار کافی مالکیت زمین هیچ
 دردی را دوا نمی کند. دهقانان سرعت زیر بار قرض سنگین به بانکها
 یا باخواران زمین خود را از دست می دهند. شرکت های تولیدی
 در منطقه خلق می شوند. در چنان شرایط جازیه طبقاتی طبیعی است
 که راحت ترین راه حل این ساله اینست که جنبش دهقانی دست
 تعاون بسوی جنبش کارگری در شهرها دراز گردد، خواستار ملی کردن
 بانک ها و آوردن آنها تحت کنترل ارگان هایی که نماینده عافع
 کارگران و دهقانان باشد. شود. از این طریق برخی اعتبار کافی
 در اختیار کشته های دهقانی می تواند قرار گیرد. ولی واضح است که
 چنین اقدامی بهیچوجه در چارچوب "برنامه دگرگانه" نمی گنجد.
 از این "بدر" بی شک موجب تفریب و رعبان "بورژوازی ملی" خواهد
 شد. در راه بیشتر نمی ماند: با شکست چارچوب بورژوازی و یا تسلیم
 به "بورژوازی ملی" و خلق کردن جنبش دهقانی. البته سخن است
 بعضی ها این را "سناریوی زائده" فعالیت خالی طبقاتی روشنفکران
 تروستکیست" می خوانند. به این توجیه در گنجم که نماینده همین
 چند سال اخیر تجربه مبارزات طبقاتی در گنجم پیدا کردند و ارتباط
 مبارزات دهقانان کم زمین و کارگران کشاورزی را با ملی کردن و کنترل
 کارگری کارخانجات تهیه کود شیمیایی و ابزار کشاورزی و بانکها بهیچند
 تا شاید کمی با واقعیت مبارزه طبقاتی آشنا شوند. تجربه مبارزات
 طبقاتی در قرن اخیر، چه از طریق کشته یعنی در مورد انقلاب های
 پیروزمندی نظیر انقلاب چین، ویتنام، و کوبا، و چه از طریق شخص
 یعنی شکست مکرر انقلاب مستعمراتی در بسیاری از کشورها، یکسرات
 ثابت کرده که در عصر امپریالیزم تحقق تمام و کمال تکالیف "بورژوا-
 دگرگانه" و هدایت ایستی در چارچوب مناجات بورژوازی ممکن نیست
 و بنابراین تقسیم انقلاب به دو مرحله مختلف، با برنامه های مختلف
 و آرایش نیروهای طبقاتی جبهه ای متفاوت، با گرایش های عینی و دینا-
 میک واقعی مبارزه طبقاتی مفایرت دارد و پیوسته از جنبش پیشی درمل
 منجر به شکست مایه می شود.

ولی آیا این بدین معنی نیست که تکالیف دگرگانه و هدایت
 ایستی "مده" نیستند و فقط مبارزه برای تکالیف سوسیالیستی مطرح
 است؟ و بدین معنی نیست که طبق کارگر در این مبارزه یاورانی ندارد
 و باید به صفاتی این مهم را به انجام رساند؟ اگر چنین باشد پس
 انقلاب در کشورهای شبه مستعمره امری بس دشوار خواهد بود، زیرا واضح
 است که در این کشورها طبق کارگر بخش کوچکی از جمعیت را تشکیل
 می دهد و نه تنها طبقه جامعه راقت کار سهلی نخواهد بود.
 مبارزه طبقه کارگر جزوی مانده، می باشد طبق کارگر تنه های شیه-
 مستعمره چشم به بورژوازیای صنعتی کشورهای مترویل بدوزد و مختصر
 می ماند تا انقلاب پرولتری در این کشورها به گشش برسد و با اصطلاح "انقلاب
 از خارج وارد" شود. اینها آن نوع کارگاری است که اغلب طرفداران
 "چند مرحله" بودن انقلاب از ما غمی که دیالیا بحث شد ساخته اند.
 حال آنکه معنی برخورد فوق بهیچوجه این نیست. درست برعکس.
 بحران اجتماعی به انواع و اقسام مختلف خود را جغش می کند. افکار
 مختلف تحت ستم صوباً با مبارزه حول ستم شخص خود شروع به حرکت
 می کنند. مبارزه در راه تکالیف هدایت ایستی و دگرگانه دقیقاً به
 این دلیل که این تکالیف در چارچوب مناسبات بورژوازی قابل تحقق
 نیستند گرایش عینی دارد که با خود نظام سرمایه داری تصادم پیدا
 کند و دقیقاً نقش حزب کمونیست انقلابی در ایستادگی با درک این
 گرایش می تواند این مبارزات را با هم و با مبارزات بورژوازی علیه سرمایه
 طبق داد. به سمت برانداختن دولت بورژوازی و برقراری دولت پرولتری
 هدایت کند. و در این راه کلیه اقشاری که در این مبارزات درگیرند
 متحدین عینی پرولتاریا هستند. منتی این ایجاد اتحادی است در
 ملی شخص اتحادی است در خود مبارزه بدون محدود کردن مبارزه
 به چارچوب برنامه ای طبقه دیگری جز پرولتاریا. یعنی جبهه ای که
 برای پیشبرد این مبارزات لازم است جبهه واحدی است که وحدت
 برنامه ای ندارد و فقط بر سر مبارزه حول خواست (با خواست های)

شخص شکل می گیرد و کلیه اقشاری را که در آن مبارزه شخصی در-
 گزیده شامل می شود. کلیه سازمان های سیاسی اشکال تشکیل دهنده
 و سیاسی خود را حفظ می کنند و پیشبرد مبارزه طبقه و شیوه پیگیری
 "حفاظت اتحاد" نیست، بلکه برعکس اتحاد در خدمت این پیشبرد است.
 در طی این چنین مبارزاتی حزب کمونیست انقلابی، با مبارزه باید گلوله-
 یک و بیشان دادن راه ملی پیشرفت مبارزه، خواهد بود. مبارزه خود ها
 از تسلط باید گلوله و سازمانی سایر طبقات و برپا ها جدا کنند.
 مال اگر به مثال "شیورت برانداختن رژیم دیکتاتوری شاه" برگردیم
 و ببینیم که فرقی این دو برخورد در حل چیست. حزب توده پیشنهاد
 نکرد که برای تحقق این هدف لازم است جبهه ای تشکیل بدیم که
 همه نیروهای ضد رژیم شاه را در برگیرد. از جمله سرمایه داران بزرگی
 که مخالف اسعد شاه هستند. در ترجمه اول واضح است که
 "برانداختن رژیم شاه" صرفاً یک خواست شخصی نیست، بلکه ساله
 دیت دولتی و یا لایق شکل حکومت را مطرح می کند. واضح است
 و چنین ساله ای اولاً در شرایط اوج و حدت مبارزات طبقاتی مطرح
 شود و متعلق آن مستلزم چنین حدتی است و به این سادگی ها و با
 خد شعار و سرطانه دیاسورت صل نخواهد یافت. و ثانیاً به معنی
 فک ساله برانداختن رژیم شاه واقعاً ساله روز مبارزه طبقاتی
 بود در همان حال ساله اینکه چه حکومتی وجه دولتی جانشین
 شود مطرح خواهد شد، یعنی ساله اینکه کدام طبقه حاکم اجتماع
 ت واضح است که در چنین حالی جبهه فوق الذکر، اگر واقعاً
 منی یک جبهه باشد، می باید جواب واحدی در مقابل سوال فوق
 له دهد. ولی این جواب چه می تواند باشد جز جواب "سرمایه-
 وان بزرگ". در این جبهه؟ آیا این "سرمایه داران بزرگ ضد شاه"
 جواب طبقه کارگر به این سوال رفایت خواهد داد؟ حزب توده
 ب آگاه است که این ساله مطرح است و جواش را هم از خال آگاه
 رد: برقراری رژیم از نوع رژیم فعلی عنوان از ضمن کارهای جلب
 ایت "سرمایه داران بزرگ ضد شاه"، به آنها قول می دهد که
 ربه طبقاتی را در چارچوب "رژیم بورژوازی" جش خواهد کرد البته
 زورشیرد و مبارزه طبقاتی خود حزب توده را کنار زند و افسان
 (۱) حال آنکه برخورد انقلابی از قبل برآید مبارزه طبقاتی را بشود
 حدود به چشم انداز بورژوازی - آنها از این نوعی که حزب توده
 ج می کند - اینکه پس از برانداختن رژیم دیکتاتوری چه
 حکومت و دولتی برقرار خواهد شد از قبل قابل پیش بینی "تجربیتی"
 نیست - تعیین کننده تناسب نیروهای طبقاتی در فرایند خود مبارزه
 است - ولی هدف کمونیست های انقلابی برقراری "رژیم نوع بورژوازی"
 نیست. هدف آنان برقراری حکومت پرولتری است، زیرا که بدون آن غر
 خواست های پرولتاریا و سایر اقشار تحت ستم که با مبارزه خود پس
 انداختن رژیم را ممکن ساخته اند قابل تحقق نخواهد بود.
 چکیده این تجربه حیاتی و اساسی مبارزه طبقاتی در اوایل قرن
 بیستم در رابطه با چشم انداز انقلاب روسیه در تئوری انقلاب منداوم
 فروبله شد (ارجوع شود به تاریخ و چشم انداز ها، نوشته تروستکی،
 انتشارات طلوع، ۱۳۵۵). این دوام بین تحقق تکالیف دگرگانه
 و تکالیف سوسیالیستی فقط یک جنبه از این تئوری است. دوسین جنبه
 دوام می باشد. خود جامعه در حال گذار است. یعنی انقلاب سوسی-
 لیستی یا کسب قدرت سیاسی تازه شروع می شود. با گذر به جامعه
 کمونیستی و در طی مبارزه داخلی دوام، همه مناسبات اجتماعی
 دستخوش تغییر و تبدیل خواهد شد. و سومین جنبه آن مربوط به
 دوام انقلاب از سطح ملی به سطح جهانی است، یعنی عملیست
 بین المللی بودن انقلاب سوسیالیستی. بقول خود تروستکی، "انقلاب-
 سوسیالیسم یک اصل مجرد نیست بلکه انعکاس تئوریک و سیاسی عملکرد
 اقتصاد جهانی، و مثال جهانی نیروهای تولیدی و مناسبات جهانی عانی
 طبقاتی است. انقلاب سوسیالیستی در زمینه ملی آغاز میگردد ولی
 نمیتواند در این زمینه کمال گیرد. استقرار انقلاب پرولتاریائی در جهان
 چوب ملی فقط میتواند یک حالت موقتی داشته باشد حتی اگر به منظور
 که تجارت اتحاد شوروی نشان دادند، بطور طویل مدت. در یک
 دیکتاتوری پرولتاریائی انزوله شده و همراه با موقلقت های کسب شده،
 تصاد های داخلی و خارجی بطور اجتناب ناپذیری رشد خواهند نمود.
 حکومت کارگری اگر انزوله باشد سرانجام قهرانی این تصاد ها خواهد
 شد. تنها راه نجات آن فقط در صورتی است که...

خواهد بود. اثر از این نقطه نظریات، انقلاب ملی، یک کل قائم بذات نیست، بلکه فقط حلقه ای از زنجیر انقلاب جهانی است. جهانی یا وجود همه فراز و نشیب هایش یک پروسه مداوم است. [انقلاب پیگیر، انتشارات تابوس، ۱۳۵۲، صفحات ۴۴ و ۴۵].

بدین ترتیب تئوری انقلاب مداوم به روشن شدن و موجزترین وطنی ترین وجهی اساسی ترین گرایش های عینی دوران ما را بیان می کند: **انقلاب مزبور** برای تحقق تکالیف دگرگون کننده و جانزده برای تحقق تکالیف سوسیالیستی، مداوم انقلاب از سطح ملی به سطح جهانی و و در مقابل آن انقلاب در جامعه در حال گذار تا جامعه کمونیستی و در مقابل آن دلیل با انحطاط انقلاب پرولتری در شوروی و رشد و تحکیم استالینیزم هر سه جنبه آن هدف محلات شده بود. بورژوازی قرار گرفت و بجای آن بافته های ایدئولوژیک مارکسیست نمائی جایگزین شد که در واقع توجیه سیاست های ضد انقلابی بورژوازی بود در سطح ملی و بین المللی. این تحریف و تحریف تئوری انقلابی به تنها در گذشته باعث شکست بسیاری انقلاب ها شد، بلکه تا به امروز هم چنان سردر گم و آشفته ای ایجاد کرده که گرایش های نظیر طرفداران ۱۹ بهمن شوروی را به چنان هذیان گویی ها و می دارد که از نیروهای ارتجاعی ضد استبدادی و ضد استعماری و استبداد از عوالم مرتجع برای بسیج زمینشان صحبت می کنند.

این تحریف و تحریف تئوری چگونه رخ داد و در عمل و تحریف به جریانات طبقه ای چه به بار آورده؟

انقلاب پیروز شد، پرولتری در روسیه، میراث قرن ها طب ماندگس و وحشیانه فئودالی نصیب شده بود. علاوه بر این خرابی های ناشی از جنگ جهانی اول و متعاقب آن دو سال و نیم جنگ داخلی کشور را بکلی ویران کرده بود. صنایع کمتر از یک پنجم سطح قبل از جنگ تولید می کردند و وضع صنایع سنگین از انهدام بدتر بود. از هم پاشیدگی صنعت طبر به متلاشی شدن عادل بین شهر و روستا نیز شده، روستاها در فقر خود را به شهرها نمی دادند، زیرا که شهر چیزی نداشت که در ازای آن به روستا بدهد.

طبقه کارگر بسیار ضعیف شده بود. بسیاری از آگاه ترین کارگران در خطوط اول جبهه در جنگ داخلی کشته شده بودند. بسیاری دیگر، به علت بیماری در شهرها، به روستا بازگشته بودند. تا سال ۱۹۲۱، سقوط نصف و پانزدهم فقط یک سوم جمعیت سابق را داشت. در پایان این هفت سال جنگ جهانی اول، جنگ داخلی و محاصره امپریالیستی، یک خشکسالی نیز عید بر پشت شد و یکی از بدترین فصلی ها در تاریخ روسیه را به بار آورد. تا پایان سال ۱۹۲۱، ۲۶ میلیون نفر از گرسنگی و یورگم بودند. در این شرایط بود که بلشویک ها برای بهبود این شرایط از مارس ۱۹۲۱ شی تئوری اقتصادی را پیت NEP (New Economic Policy) را به اجرا گذاشتند. اولین هدف پیاپی تولید کشاورزی و برقراری عادل بین شهر و روستا بود. پایبندی که قبلاً بر صنایع جنگی بود اکنون بر تولید اشیاء مصرفی گذاشته شد. دهقانان تشویق می شدند که هرچه بیشتر به کشت و بردارند و برخلاف دوره جنگ داخلی که ارتش سرخ خزانه دهقانان را صاحب می کرد و روستا شهرها را تحویل می داد، در این دوره به دهقانان اجازه داده شد که قسمت مدد محصول را نگهدارند و خود در بازار بفروشند. در دوره قبلی، از آنجا که صنایع مدد حمایت دولت در جهت تأمین نیازهای ارتش و معمری می شد، به تولید اشیاء مورد نیاز دهقانان لطفه خورده بود و به این جهت دهقانان انگیزه ای برای کشت و بردار از احتیاجات مصرف خود نداشتند. در دوره پیاپی استقرار برخی صنایع خصوصی نیز مجاز گردید. ولی دولت کارگری کنترل بخش های تعیین کننده را در دست خود نگاه داشت یعنی اساساً اداره قسمت اعظم صنایع سنگین، انحصار تجارت خارجی، انحصار ارتباطات و سیستم بانکی.

سیاست پیاپی موقت نسبی در افزایش تولید کشاورزی و صنایع سبک نیرومند. تا آوریل ۱۹۲۲ یعنی در عرض دو سال تولید کشاورزی به ۷۵ درصد سطح ۱۹۱۳ رسید. تا سال ۱۹۲۲ تولید صنایع روستایی و پیشه وری به ۵۹ درصد سطح تولید قبل از جنگ رسید. ولی همراه با این موفقیات ها دولت کارگری با سال ها جدیدی نیز روبرو شد. پایبندی بر صنایع سبک باعث شد که رشد صنایع سنگین به سرعت صنایع سبک پیش نرود. در بخش صنایع سبک که استقرار تولید خصوصی

یعنی تولید با انگیزه بود، اجازه داده شده بود، بنگاری نیز سرعت رشد کرد. تا سپتامبر ۱۹۲۲ از کل نیروی کار ۳ میلیون به سه نیم میلیون بنگار بودند. از طرف دیگر قشر تازه ای از دیوان کارخانه متعصبین، دهقانان شورمند، واسطه های تجاری و خشکین در حال رشد بودند. تا پایان سال ۱۹۲۲، ۸۲ درصد تجارت داخلی متعلق به بخش خصوصی بود. متخصصین و دیوان کارخانه، کسبه در دوران اولیه بعد از انقلاب جایگزین کارگران پرکرده بودند، در این دوره از سطح صنایع چهاره پخته بازگشتند و از دولت کارگری طلب امتیازات فراوان در ازای خدمات خود می کردند و در این حال برای تسهیل دریافت این امتیازات به حزب بلشویک می پیوستند. در سال ۱۹۲۲، ۳۵ درصد از کارهای مدیریت صنایع اصلی غیر کارگر بودند و فقط یک هفتم آنها عضو حزب بودند. یک سال بعد این ارقام به ۶۶ درصد و نصف رسید. بود. در این سالها بود که بدین سطح قشر رشد بایداد از بورژوازی ها هم در زندگی اقتصادی هم در دستگاه دولتی و حتی در صفوف خود حزب شروع به ظهور کردند. زمینه خاری رشد این قشر از یک سو همان میراث طب افتادگی روسیه و از سوی دیگر لطایف بسیاری بود که طبقه کارگر و سایر توده های زحمتکش در طی جنگ امپریالیستی و خصوصی جنگ داخلی دیده بودند. برخلاف طبقه کارگر و پادروانش، این قشر جدید از منابع و امتیازات ما - دی برخوردار بود که دفاع از آن مستلزم حفظ شرایط موجود بود و هر گونه بسط جریانات توده ای، چه در خود شوروی و چه در سایر کشورها، خصوصاً اروپا، این امتیازات را بخطر می افکند. محافظه کاران و دفاع از منطقت آنی، بورژوازی بر چنین پایه ای استوار است. مزایه غلبه رشد این بورژوازی از همان ابتدا آغاز شد. اولین حتی در سال ۱۹۲۰ نیز به "نااعتباری های بورژوازی" دولت کارگری اشاره می کرد. و در پاییز ۱۹۲۲ که پس از دوره طولانی بی تاثیر ده باره به فعالیت سیاسی بازگشت این مزایه را تبدیل دلیلی قرار داد.

ما در اینجا وارد جزئیات این جریانات سالهای آخر زندگی لنین نمی شویم. اسناد مربوط به این دوره اکنون در مرقاب منتشر شده است. و برخلاف تاریخ ساخته نیکم که در آن پس از مرگ لنین در جایزه غلبه این بورژوازی شایع شد در تاریخ واقعی این مزایه با مرگ لنین خاتمه یافت. چه در سطح جامعه شوروی به شکل احتیاجات کارگری که از اوت ۱۹۲۳ در اعتراض به نتایج سیاست های دولتی شروع شد و چه در سطح جریانات داخلی حزب بلشویک. اولین گرایش خشک از این پسین، تحول مانیستی بود که ۴۶ نفر از اعضای برجسته حزب بلشویک به گفته مرکزی خطاب کردند. تحت فشار اعضای حزب، بحث وضعی در حزب و در نتیجه پرودا آغاز شد. در دوران اولیه بحث، بخش وسیعی از حزب، بخصوص در سلول های دانشجویی، کارگری و ارتش از این پسین پشتیبانی کردند. در سپتامبر ۱۹۲۲ پروفسور رساله **شی نون** را منتشر ساخت و از اواسط این ماه با اعلام پشتیبانی وی از این پسین، "ایون سین" شکل یافت. در اوایل سال ۱۹۲۳ این پسین چپ از پشتیبانی وضعی برخوردار بود و فقط پس از یک سلسله اقدامات بورژوازی جناح استالین - یوئوف - کانت بود (نظیر تغییر کارکنان پرودا، تهدید کارگران طرفدار این پسین به انضباط کار، اخراج طرفداران این پسین از حزب کوچکترین بهانه انضباطی و غیره) که جناح راست توانست اکثریت مطلق برای غلبه بدست آورد. برخلاف طبقه کارگر که این مزایه از قبل محکوم شکست نبود و عازین نیز از "امتیاز طبقه" رهبری انقلاب اکثریت برخوردار بودند. همانطور که قبلاً اشاره شد نقطه عطف در جریانه غلبه بورژوازی شکست موج انقلاب در اروپا و خیزی ماندن شوروی بود. این تمکیم بورژوازی در شوروی در سطح سیاسی خود را به شکل شروع محلات غلبه تئوری انقلاب مداوم از سال ۱۹۲۴ نشان داد. همانطور که گفتم این تئوری بیان موج سه گرایش اساسی دوران میا است. اما برای بورژوازی که پایبندی در حفظ شرایط موجود بود آنچه مورد نیاز بود نه تئوری انقلاب بلکه توجیه وجود بود. بدین ترتیب هر سه جنبه تئوری انقلاب آماج حفظ قرار گرفت. ولی این گونه محلات متعلق خود را دارد: علاوه بر تحریف تئوری انقلاب می باید آنرا تفسیر توجیهی در مقابل آن ساخته و پرداخته شود. در مقابل مداوم مزایه برای تحقق تکالیف دگرگون کننده و سوسیالیستی، "تئوری" خشک کسبی

دور عملی‌ای بودن انقلاب در کشورهای مستعمره و عقبه مستعمره از زواله دان تا پیرویهی کشنده شد. در مقابل تداوم انقلاب از سطح ملی به سطح بین‌المللی "عمومی" سوسیالیسم در یک کشور بافته شد که بنا به آن اگر بزرگاری سایر کشورها داخله نکند در چارچوب عرهای شیوری می‌توان جامعه سوسیالیستی را ساخت. و نخست‌ک قدم حتمی بعدی چنین بهیشتی سازش با بورژوازی در سطح جهانی به‌طور جلوگیری از این داخله است و تقاضا حزاب کمترین نیز به‌جای رهبری جریزه طبقاتی، کمک به اجرای این سیاست بورکراسی شیوری در سالنامه با بورژوازی شد. در مقابل تداوم انقلاب در جامعه در- حال گذار، بورکراسی سرمد داشت که با برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در زمان انقلاب بهیشت می‌رسد و کلیه تغییرات اجتماعی از این به‌بعد از طبقه اصلاحات سیاسی "آزاد" صورت خواهد گرفت.

دوره از مرحله انقلاب دگرگانه می گذشتند. منتهی در انقلاب دگرگانه از نوع سابق، بلکه انقلاب دگرگانه از نوعی نوین انقلاب دگرگانه شد آمینالستی. و در این مرحله از انقلاب باور آن اصلی پولوتارک-مارت بود. در دهقانان، خرد، پولوتاری شمری و پولوتاری طبیسی عبارتند از چهار طبقه. بلوک این چهار طبقه "عشای راه شمریت پولوتاریا تشخیص داده شد. ولی این نسخه جدید تئوری خشونتکسی حتی از خود خشونتک ها هم دم فراتر گذاشت. حتی خشونتک ها هم از تئوری شان این نتیجه را نمی گرفتند که پس در این دوره انقلابی حیزب سوسال دگرگانه می باید خود را در حیزب پولوتاریا اعمال حل کند. نسخه جدید انقلاب مرحله ای به حیزب کمونیست چپ و طیفی مخالفیت خود زمیری حیزب، دستور داده و ازاد گومین فانگ شود. گومین فانگ علور زنده بلوک چهار طبقه تشخیص داده شد. در ژانویه ۱۹۶۱

جبهات کاپوچه بسج کرد. جواب جبهات کاپوچه به این نماینده‌ی مسرو
 حزب کمونیست چپ بسیار ساده و قابل پیش‌بینی بود. ۱۲ آوریل ۱۹۶۷ سر
 بازان کومین تانگ کلیه مراکز اتحادیه کارگری، مراکز کمونیست ها، مراکز
 کیمه های انصاف و رفاه روزنامه ها را اشغال کردند. ساکنین
 و مدافعین این ساختمان ها همگی اعدام شدند. ماههای ماه حزب
 کمونیست چپ در کارگران شانگهای آموخته بود که از کومین تانگ حمایت
 کنند. اکنون غلیی دیر شده بود. با این وصف ۱۰۰۰۰۰ کارگر
 دست به انصاف زدند. کارگران غیر مسلح در تظاهرات خود بسا
 مسلسل های سربازان جبهات کاپوچه رو به شدند. بعد از این هرگونه
 مقاومت غنی خوابید.

طبرتم این شکست مهیب، کمترین دست از سیاست خود برنداشت.
 فقط اجراء کرد که اکنون دوره جدیدی از انقلاب چپ فرا رسیده،
 دوره ای که جانشانده یوزواری ملی به جناح ارتجاع پیوسته، و بنابراین
 متحد اصلی، جناح "چپ" کومین تانگ است و از آنجا که مرکز قدرت
 این جناح چپ در یوهان است، اکنون مرکز انقلاب از شانگهای به یوهان
 منتقل شده است!

در خلال این سیاست جنون آمیز کمترین توفیقی از همان ابتدا
 با انحلال حزب کمونیست در کومین تانگ مخالف بود. معقیده او حزب
 کمونیست چپ می باید استقلال خود را، سرع نظر از هرگونه توافق ملی
 با هر جناح کومین تانگ، کاملاً حفظ کند. کارگران و دهقانان راست
 از کومین تانگ سازبان دهنده و بجای ترمیم آنان با روحیه اتحاد بسنه
 کومین تانگ و استقلال از "ارتش ملی انقلابی" پایان می آورد که بهیچ
 به کومین تانگ، هیچ یک از جناح های کومین تانگ، اتحاد نکنند و
 کارگران و دهقانان را در جنازه مستقل خودشان به کسب قدرت و حل
 مسأله ملی، گواه کردند دست امضای سیاست ها از چپ، انصاف و تقسیم
 زمین های عده مالکین، با کمک اتحاد جبهه یوزواری سوسیالیستی
 رهبری نماید. این دقیقاً همان موضعی بود که کمترین در سالهای
 اول داشت. برای مثال رجوع شود به تره های گنگره های دوم و چهارم
 کمترین در این رابطه. پس از کودتای گانگین نیز تروشکی مکرراً تأکید
 کرد که لازم است حزب کمونیست چپ از کلیه جناح های کومین تانگ
 ببرد و مستقل دست به تشکیل لشوهای کارگری و دهقانی بزند. باید
 مستقل به دهقانان بگوید که به رهبران "چپ" کومین تانگ اتحاد
 نکنند و شوهای مستقل خود را بسازند. در طی بهار ۱۹۶۷ جنبش

دهقانی در سراسر ناحیه مرکزی چپ بسط پیدا کرد. دهقانان زمین
 های مالکین، انبارهای احتکار شده را و کالاها را تصاحب کردند و
 شروع به سازبان دادن تولید، ساختن مدارس، و غیره کردند. در
 کس العمل به این جنبش مالکین با استفاده از جناح های پشیمان
 جبهات کاپوچه در ارتش دهقانان حمله کردند. دهقانان بسنه
 جناح "چپ" کومین تانگ که حزب کمونیست هم در اتحاد با آن نبود
 روی آوردند، ولی پایه این اتحاد این بود که زمین های زراعت ها
 سیاستداران، باورین دولتی و مالکینی که با حکومت یوهان مخالف
 بودند دست نخورد. مسلح کردن دهقانان برای دفاع از خود
 می توانست جنبش عود ای دهقانی را بیش از پیش بسط دهد و حکومت
 یوهان با این مخالف بود. حزب کمونیست چپ هم که با سیاست های
 کمترین استالینیستی دست و پایش به حکومت یوهان بسته شده بود
 هیچ اقدامی در آید. کردن دهقانان در دفاع از خود نکرد. بدین
 حتی زورهای های "چپ" نیز بهیواس اتحاد، یکی پس از دیگری بسنه
 جناح مخالف دهقانان پیوستند و خود شروع به سرکوب دهقانان
 کردند. در ضمن حزب کمونیست چپ را هم از کومین تانگ اخراج
 کردند (۱۵ ژوئیه ۱۹۶۷). "مأسافه" رکن دیگری از بلوک چهار
 طبقه، "جبهه یوزواری شهری" نیز به انقلاب پشت کرد. هزاران
 هزار رهبر جنبش دهقانی در یوهان های مرکزی چپ اعدام شدند
 سخت ترین شرایط بر انقلاب چپ وارد آمد. بود بالاخره این ضربه
 نهائی کمترین را از خواب بیدار کرد. کیمه اجرائی بین الطل کمونیست
 در ۱۶ ژوئیه اعلام داشت: "نقش انقلابی حکومت یوهان پایان رسیده
 است. در حال تبدیل به یک نیروی ضد انقلابی است." با یک چرخش
 جد و مفاد درجه کمترینی که در عرض دو سال شرایط انقلابی جلوی
 حزب کمونیست چپ را در هرگونه فعالیت مستقل انقلابی گرفته بودند
 اکنون به حزب کمونیست چپ دستور می داد که توده ها را برای انصاف
 آباد و کند. ولی این نگرانی بهیچان دیر بود. جنبش خود ای

شکست سختی خورد. بود و این اقدام های پراکنده، در شرایطی که
 موقع عقب نشینی مرم و با انضباط و تجدید قوا برای فریتهای آینده
 بود، سرافا نیروی بیشتری از انقلاب چپ را تلف کرد.

شکست انقلاب دوم چپ نخستین تاوایی بود که انقلاب سیمعمرانی
 برای احیای "شوری" انقلاب مرحله ای برداشت. ولی مأسافه آخرین
 بود و تا به امروز نیز به اشکال مختلف چپ در سطح شهری و چپ در
 سطح مکتب این مرحله بندی ما مکرراً خود را نشان داده اند. از
 جنبه طبقه بندی تضاد ما بین تضاد های اصلی و فرعی نیز همان دیگری
 از همین مرحله بندی هاست، با همان اشکالاتی که قبلاً بحث شد
 و در غل با همان نتایجی که از مرحله بندی انقلاب منتج می شود.

در واکنش به شکست انقلاب چپ و همچنین از وحشت ماسالسی
 که سیاست های بورکراس در داخل شهری ایجاد کرده بود، رشد
 نواک ها، احتکار ها از طرفی آن و مطالباتی که با استفاده از این
 اهرم اقتصادی از دولت شهری می طلبیدند و وجود خود دولت کارگری
 یا بخطر می انداخت، بورکراس هم در صحنه سیاست بین الطلسی
 هم در صحنه سیاست داخلی نگرانی بهیچ زد و در این دوره که
 به "دوره سوم" معروف شد، حمایتی و وحدت جل با هر سازبان غیر
 کمونیست "انحراف اپروتونیستی و دست راستی" شفاخته شد. ادرد
 قل شهری نیز حمایت اشترایی کردن بوزر کشاورزی و بسط ماسالسی
 سکین با سرش غیر قابل تحقق آغاز شد که خود بحث فصل جداگانه
 ی است. (۱) توجیه تروشکی این نگرانی به چپ در "تعطیل" اسطالینیزم
 و فاشیزم و سیاست هایی که از چپین پیشی هت می شد. بیان خود را
 افت. این پیش از فاشیزم که ابتدا در رابطه با رشد فاشیزم در آلمان
 افتت شد بعداً تصمیم یافت و در این دوره بهای تعطیل شرایط
 شخصی هر کشور بصورت گیمهای شفاختی مرساله ای در همه جا
 گام برد پیدا کرد و در همه جا پیشی چپ نهائی بود برای پشت کردن
 حزب کمونیست به سایر سازبان ها و اتحاد از وحدت در هار بهیچ
 "حزب کمونیست یونان" "حزب ارشی" "American Party" یا که خرس
 همگون، با برنامه ای یوزواری برای حل مسأله ارشی بود و در میان
 دهقانان پایه وسیعی داشت "فاشیزم ارشی" می خواند و به دهقانان
 یونان حزب بکلی پشت کرد. (۲) موله "مبارکو فاشیست" نیز از اخترا
 ت همین دوره است. (۱)

بنا به تئوری فاشیزم کمترین، فاشیزم و سوسال دگرایی کسه
 برجست سوسال فاشیزم بر آن زده شد. او با هر سازبان در تعطیل
 نهائی یوزواری دیگری بودند و مکتب بهیچ "برادران دولتم
 ونه در تضام با هم. در این دوره آلمان از یکی از شدیدی
 بحران های اقتصادی می گذشت و فاشیزم در حال رشد و بسط وسیع
 بود. تنها یک سیاست منحص حزب کمونیست و یک واکنش واحد از طرف
 طبقه کارگر می توانست جلوی فاشیزم را بگیرد.

در سال ۱۹۶۰ حکومت انقلابی حزب سوسال دگرایی، حسرت
 کاتولیک مرکز و حزب مردم سقوط کرد و هایش یوزواری، رهبر حزب
 مرکز، به سمت گسول اعظم منصوب شد. از آنجا که برونیگ اکثریت
 پارلمانی نداشت، مستقیماً حکومت می کرد. برای آنکه بحران سرپایه
 ذاری به دوش طبقه کارگر بیفتد و بیخرج اواز این بحران بیرون آید،
 برونیگ بودجه بیمه های اجتماعی را بشدت تقلیل داد، کارمندان
 دولت را دسته دسته مصلع کرد، حقوق و دستزد ها را کاهش داد و
 مالیات ها را بالا برد. در انتخابات سپتامبر ۱۹۶۰ رأی مازی ها از
 ۸۱۰ هزار رأی سال ۱۹۶۸ به ۶۱/۶ میلیون رسیده بود. ۵۰ پانچان
 سال ۱۹۶۰ سربازان هیطر به ۱۰۰ هزار نفر رسیده بود. رأی کیو
 نیست ها نیز از ۳/۲ میلیون به ۶/۵ میلیون افزایش یافته بود.
 از این افزایش رأی، حزب کمونیست آلمان ایطور نتیجه گرفت که دیگر
 پایان کار فاشیست ها نزده شده است. اکنون بوقم جمله به "سوسال
 فاشیست" هاست.

برخلاف این ارزیابی حزب کمونیست آلمان، تروشکی از همان ابتدا
 در نوشته های خود رشد فاشیزم و خطری را که این رشد توجیه پیش
 کارگری می کرد به حزب کمونیست هشدار می داد، و در قیام عملی شخصی
 دانسته این خطر، سیاست تشکیل جبهه واحد با کارگران سوسیال
 دگرایی و غیر حزب را برای مبارزه طبقه فاشیزم خواهی می دانست. پایه
 این ضرورت جبهه واحد در جازیه طبقه فاشیزم بر این نوم استوار بود
 که رهبران سوسال دگرایی مبارزه یوزواری را طبقه مصلع می توانستند

نداشتند. میرکس، دقیقاً سیاست های سوسیال دموکراسی در کشور
«حفظ کاپیتالیسم بود که راه را برای رشد کاشیمر باز کرد» بود. میرکس
اقتصادی توده های وسیعی از کاشیمران خانه خراب، پشته و باران-
گرفته، جوانان بیگانه، و حتی برخی کارگران را چنان بیچاره و مستأصل
رود بود که به عنوان سربرداشتنه بودند. سوسیال دموکراسی بجای
سحق طبقه کارگر لحظه سرمایه داری و ارائه راه حل بیشتری برای بحران
جنگ با سیاست کاپیتالیسم آلمان مسالمت می کرد. تنها آلترا-ناتیوی
نه این توده های مستأصل را تسخیر و به خود جلب می کرد جنبش
انقلابی سوسیال بود.

فاشیسم است و از آنجا که حکومت فاشیسم هم برای چندین سال با فاشیسم
در بریتانیا رسیدن فاشیست ها سرافراز شد به افشا شدن آن نسبت در
انتظار بوده ها خواهد کرد و آنوقت بحث با خواهد رسید - حزب کم-
نیست آلمان این را نمی فهمد که اگرچه از نظر تاریخی این مسئله
دارد که سوسیال دموکراسی نیز مانند فاشیسم با وجود دولت پروتانی و
ساختار انقلاب پرورش است، ولی این دشمنی از حکومت پروتانی به
یک معنی نیست - حکومت سوسیال دموکراسی بدون وجود نظام
یغایی، بدون وجود سازمان های نوید آی کارگران، بدون وجود
ماده های کارگری امکان ندارد - دقیقاً از طریق این سازمان ها
حکومت سوسیال دموکراسی با مساهمت کارگران دفاع می کند - حال -
حالت تاریخی فاشیسم خود گرد نظم و اشکال سازمان های کارگران
ت از اتحادیه های کارگری گرفته از احزاب سیاسی طبقه کارگران
آدل دانستن فاشیسم و سوسیال دموکراسی بمعنی اینست که حزب
نیست وجود یا عدم وجود سازمان خود را با هم یگان می دانند -
تغایر به این دلیل که فاشیسم همه سازمان های کارگری را خرد می کند،
ثان و ضرورت تشکیل جبهه واحد دفاع طبقه فاشیسم وجود دارد -
پ کمونیست آلمان با هزار رد از این تکلیف اساسی، کارگران را
آگند ، منقسم و بی دفاع بحال خودشان رها کرد - راه را بسوی
دست رسیدن مینتر و نابودی خود حزب و سایر سازمان های کارگری
رنگ داشت

استقرار مجدد. همان سیستم استعماری و پست فاشیستی است و دقیقاً به این دلیل مبارزه علیه فاشیسم را هم به شکست می‌کشاند. بر خلاف توهم استالینیزم جمع جبری "بوروکراسی دیکتاتور" و "پرولتاریا در" "جهه خلقی ضد فاشیستی" می‌جویند بر نیروی "جهه فاشیستی" نمی‌افزاید. "بوروکراسی دیکتاتور" عیناً مبارزه‌ای علیه فاشیسم نمی‌کند. بر فرض هم که در چنین مبارزه‌ای درگیر باشد حقوق مالی ملی در "جهه" نرسد. سیستم استقرار "جهه پرولتاریا دیکتاتور" و متحد اینکه پرولتاریا از کنگره بورژوازی دیکراسی با فراتر نخواهد نهاد نیست. در مثل تنها نتیجه تشکیل این "جهه" ها و پیروی از ائتلاف طبقاتی با بورژوازی بنفع بورژوازی تمام می‌شود که به خلق صلاح کردن سیاسی پرولتاریا موجب به جلوگیری از انقلاب و استقرار مجدد سرمایه داری می‌شود.

حکومت "جهه خلقی" ابتدا در فرانسه (از اواخر سال ۱۹۳۵) و سپس در اسپانیا (۱۹۳۶) بنا گردیدند. "جهه خلقی" در فرانسه شکل ائتلاف انتخاباتی بین احزاب کمونیست، سوسیالیست و حزب پرولتاریائی را دنبال بود. انتخابات ۱۹۳۶ لئون بلم، رهبر حزب سوسیالیست، را به صدر حکومت نشان داد. این پیروزی انتخاباتی مبارزات خود را با قوت بخشید و ملیون ها کارگر به احزاب و اشغال کارخانه ها دست زدند. رهبران حزب کمونیست و حزب سوسیالیست بجای سازندگی می این مبارزات و رهبری آن علیه فاشیسم و علیه سرمایه داری تمام شدند خود را در محدوده گردن و خواباندن این مبارزات نگار بستند که "بوروکراسی دیکتاتور" از ترس انقلاب اجتماعی "به آتش فاشیسم" بپشت. استالینیزم می خواست جلوی روی کار آمدن فاشیسم را با این وجه به بورژوازی که انقلاب اجتماعی نخواهد شد و احتیاجی به فاشیسم نیست بگیرد. بورژوازی فرانسه نیز پس از آنکه استفاده از این نقش احزاب رفهریست و کمونیست توانست تعادل و ثبات از دست رفته اش را بدست آورد شروع به حمله به کارگران مبارز و مبارزین خود حزب کمونیست کرد و آخراً از ترس در مقابل هیتر می هیچ مبارزای سرخ گرد.

ولی شاید در هیچ کجا سیاست "جهه خلقی" نتایج فجیع تر از شکست انقلاب اسپانیا به بار نیارود. در اسپانیا نیز انتخابات فوریه ۱۹۳۶ حکومت "جهه خلقی" را روی کار آورد. از نظر توده ها پیروزی احزاب کمونیست و بخصوص حزب سوسیالیست که نیروی قدرتمند حزب کارگری در اسپانیا بود اوضاع را برای شکست مبارزات بسیار مساعدتر کرد. بود. بدینال پیروزی انتخاباتی مبارزات خود را می‌شد به یافتن دهقانان زمین های مالکین و کلیسا را تصاحب می کردند، کارگران کاری-نمادها را اشغال کرده، تحت کنترل کوه های کارگری را آوردند، ملیس ها کارگری درگیر جنگ علیه باند های فاشیستی و برقراری نظم خود بر خیابانها بودند. در ۱۷ ژوئیه ۱۹۳۶ ارتش اسپانیا در مراکش بر علیه ژنرال فرانکو علیه حکومت "جهه خلقی" سرشورش داشت و وانگهی قوای پرولتاریای اسپانیا در مقابل این طغیان فاشیستی، از طرفی قوای ملیس های کارگری و سایر ارگان های خود بخودی دفاعی حیرت انگیز بود. در سراسر اسپانیا ارگان های قدرت کارگری شروع به ظهور کرد. بخصوص در کاتالونیا قدرت در دست کمیته مرکزی ملیس های ضد فاشیست، زمین ها در صاحب دهقانان و کارخانه ها تحت نظارت

کلیتوهای کارگری بود. شاید در هیچ کجای دیگر فقدان رهبری انقلابی به این وضوح و به این توانایی تأثیر خود را نشان نداده باشد. ارتش اولیه فرانکو متشکل از سربازان اجیر مراکشی بود. اعطای استقلال به مراکشی از طرف حکومت اسپانیا می توانست فوراً پایه این ارتش را خنثی کند. ولی چنین اقدامی با سیاست سازش شوری با بریتانیا و فرانسه مغایرت داشت، چه ممکن بود که این اعطای استقلال به جنبش های استقلال طلبی در مستعمرات فرانسه و بریتانیا در شمال آفریقا سبب نیروی تازه ای بشود. از طرف دیگر ظهور ارگان های قدرت کارگری در مراکش به طغیان فاشیستی ارگان خود نظام سرمایه داری در اسپانیا به خطر انداخته، بهم آن می رفت که انقلاب اجتماعی توافق استالینیزم با کمونیست های دیکتاتور را در حفظ کاپیتالیسم خطر اندازد. بهر همین می باید جلوی انقلاب گرفته شود. حکومت "جهه خلقی" بجای بسنج و مبارزه علیه فرانکو شروع به حمله به دستاوردهای جنبش خود می کرد. جلوی دهقانان را در تصاحب زمین ها گرفت. بجای اینکه با توجیه بلاغی زمین به دهقان ها پایه توده ای فاشیسم در میان افشار گردد. بورژوا را خنثی کند و جلوی مبارزات فرانکو در

میان دهقانان را از این طریق بگیرد، حکومت "جهه خلقی" حقیقی در جاهایی که دهقانان خود بخود به تصاحب زمین دست زد، بود. بود. جلوگیری از این کار پرداخت، و با اینکار به مبارزه علیه فاشیسم نقطه جهان ناپذیر زد. دهقانی که جلوی مبارزه اش برای زمین گرفته شد. بود. به دلیل طبعی ارتش فرانکو پسند امپراطور برقراری "بوروکراسی دیکتاتور" "جهه خلقی" برای حفظ نظم بورژوازی شروع به سرکشی و تصاحب ایشراکی شده از کمیته های کارگری و از همه اینها مهتر شروع به اشغال ملیس های کارگری و ساختن ارتش فاشیستی بورژوازی کرد.

در مقابل این اقدامات حکومت "جهه خلقی" "آناشیت ها" بنا نهیدند. ماهیت دولت و ضرورت بدست گرفتن قدرت، و سانسیت های POUUM با توانیای و دولتی های پایان ناپذیر را، را برای شکست های اولیه جنبش توده ای هموار کردند و خود آماج حملات بعدی حکومت "جهه خلقی" شدند. حکومت "جهه خلقی" بجای مبارزه علیه فاشیسم به دستگیری کارگران مبارز و گسترش رهبران آناشیت و POUUM مشغول بود. با جادا "بوروکراسی لیبرال" از ترس انقلاب اجتماعی به آتش فاشیسم بنا انداخته شود.

با شکست مبارزات طبقاتی راه برای پیروزی فرانکو در جنگ داخلی هموار شد. حتی در جنگ داخلی نیز یک نظامی اتحاد شوروی به "جهه فاشیستی" محدود و مشروط به باوقفت "متحدین" - اهریالیست وی بود. بریتانیا و فرانسه خوب می دانستند که پیروزی "جهه خلقی" فاشیستی در جنگ داخلی خطر انقلاب اجتماعی را بدینال دارد. برای آنها از این انقلاب بیشتر بود تا از پیروزی ارتش فرانکو. و برای تصیاد شوروی حفظ توافق با بریتانیا و فرانسه مهتر بود. تا پیروزی انقلاب اسپانیا، حتی اگر دومی می باید فدای اولی شود.

کارست سیاست "جهه خلقی" محدود به جنبه های قبل از جنگ جهانی دوم نبود. پس از جنگ نیز فوج مبارزات طبقاتی پس از پیروزی مقاومت علیه فاشیسم بود احزاب کمونیست به حکومت های بورژوازی و خواباندن مبارزات از این طریق بود که شکست کشیده شد. یک نمونه از این سیاست را در ایران هم به شرکت حزب توده در کابینه قسوم دیدیم. آنچه وجه مشترک کلیه این جنبه های سیاست است اینست که بورژوازی با شرکت احزاب کمونیست در حکومت از نفوذ آنها پر جنبش توده ای برای "مهاکودین" جنبش و جلوگیری از بسط آن استفاده کرده، با تضعیف و سردرگمی جنبش آگاه، در این موقعیت قرار می گیرند که محسوسات مستقیم علیه آن دست بزنند و حکومت قوی بورژوازی و به در صورت لزوم دیکتاتوری نظامی برقرار سازد. برخلاف توهم احزاب استالینیزم سازی طبقاتی نه تنها جلوی "تحرک بورژوازی" "پیروزی" جناح دست راستی را نمی گیرند، بلکه با خواباندن جنبش توده ای راه را برای ارتجاع بورژوازی هموار می کنند. چهل سال پس از شکست انقلاب اسپانیا و سی سال پس از شکست مبارزات پس از جنگ هنوز احزاب کمونیست در پیسی ایجاد ائتلاف با بورژوازی، درین "سازش تاریخی" اند.

در مبارزه علیه این سلسله سیاست ها، چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی، بود که امروزه چون چپ و پست ها بین المللی چهارم بخود شکل گرفت. از همان ابتدا ای بروز علامت مرض لیبرالاسی مبارزه ناهنجاری های بورژوازیک نیز آغاز شد، چه در سطح مبارزه برای دیکراسی حزبی، چه در سطح مسائل سیاست داخلی شوروی (غیرت بسط سریع و با برنامه صنایع سنگین، بسط تدریجی و داوطلبانه کشاورزی اشتراکی)، چه در سطح مسائل انقلاب جهانی در کشورهای که هنوز برولتاریا قدرت نرسیده بود. انقلاب چین، کوه انگلیس و روس، مبارزه علیه فاشیسم در آلمان، مبارزه علیه سیاست "جهه خلقی"، و چه در سطح بسط و تکان قوای مارکسیستی و اشتراکی انقلابی (قوای انحطاط بورژوازیک، فاشیسم، برنامه انقلابی و غیره) و ادامه و تکان خط می چهار کنگره اول بین الملل سوم. اینها آن مبارزات و آن مسائل هستند که نیکام به یک حرکت قدم از نظر مارکسیست-لنینیست ها نامربوط اعلام می دارد. اما خلاصه می دانیم که "پس کدام" مسائل به مارکسیست-لنینیست هائی که نیکام به آنها اشاره می کنند مربوط است؟ علاوه بر این این گرایش از مارکسیست-لنینیست ها تابع چه مبارزه شان، چه در سطح ملی و چه در سطح بورژوازیک، چه بوده است؟ چرا در مبارزه علیه ناهنجاری های بورژوازیک پس از مرگ

لنین سامحه کردند و هیچگونه اثری از مبارزه شان در تاریخ مجسما نداده است؟ این مارکسیست-لنینیست ها در طی پنجاه سال اخیر

مبارزه طبقاتی، چه کُلی، در کجا و به چه شکل، به پیشرفت این مبارزات کرده‌اند؟ و چگونه است که تا کنون در این چندین سال اخیر به این فکر افتاده‌اند که باید به تحلیل روابط و شرایط جامعه شوروی و جهان پرداخت؟ این چگونه گرایش انقلابی است که از زمان مرگ لنین تا این اواخر ترجیح داد سکوت بزرگند تا شرایط بهی چهاره برای ظهورش آماده شود؟

برخلاف این نوع مارکسیست-لنینیست‌ها، بلشویک‌های واقعی در مقابل ناسازگاری شرایط تصاحب نیروها، مبارزه را از قبل شکست خورده و بی حاصل تلقی نکردند و مبارزه خود را مطلقاً در تعیین این شرایط می‌دانستند. مبارزه اپوزیسیون چپ ابتدا چشم اندازش، "اصلاح" بورژوازی و کمپنت بود. همین که مشخص انقلاب پرولتری را به پیروی رهبری کرده بود یکباره (و با مرگ لنین) استحاله پیدا نمی‌کند. هدف مبارزه اپوزیسیون چپ در این دوره اولیه جلوگیری از گسترش نفوذ بازگردد اند حزب به سیر انقلاب بود. به همین دلیل هم حتی پس از اخراج اپوزیسیون چپ از حزب بلشویک و طرفداران آن از سایر احزاب کمونیست، اپوزیسیون چپ بین‌المللی خود را فراکسیونی از کمپنت می‌دانست و بارها اعلام داشت که کاملاً حاضر به قبول انضباط حزب و پیروی در عمل از سیاست اکثریت کمپنت و بازگشت به کمپنت است و برای سیاست‌های خود، از جمله برای احیای دگرگراسی دیون حزب، حاضر است در داخل کمپنت بچنگد. درجه انضباط حزب بلشویک و کمپنت را از قبل و صرفاً بر جدای مطلق می‌بشد تعیین کرد. اثبات لاجالی مرز از طریق شک مبارزه زنده طبقاتی لازم بود. حتی پس از روی کار آمدن میخیل و متلانی شدن سیاسی حزب کمونیست آلمان، اگرچه اپوزیسیون چپ بین‌المللی ضرورت ساختن حزب انقلابی جدیدی را در آلمان اعلام داشت، ولی هنوز بر این عقیده بود که بورژوازی استالینیستی در راه در پیش دارد؛ بررسی کامل اشتباهات گذشته، درین آموزی از آنها و شروع به اصلاح خود، با برکنش خلفان کامل هرگونه اعلام زندگی سیاسی در کمپنت - رهبری استالینیستی - با تأیید سیاست‌های حزب کمونیست آلمان راه دوم را برگزید و کلیه احزاب کمپنت در مقابل این تأیید، خاموش و تسلیم شدند. دیگر روشن بود سازمانی که با رسیدن فاشیسم قدرت تان نخورده باشد، احزابی که در مقابل قتلایات بورژوازی سکوت سرخ کنند، سازمانی ناهمگون و هیچ چیز نمی‌تواند در میان در آنها پیدا. فقط از این تاریخ بعد بود که اپوزیسیون چپ چشم انداز "اصلاح" کمپنت را کنار نهاده، لزوم ساختن یک بین‌الملل جدید را اعلام داشته، خود را برای بنیان گذاری احزاب جدید و بین‌الملل جدید آماده ساخت.

تروتسکیزم چیست؟

همه گمانیکه تا کنون ادا کرده‌اند "تروتسکیزم و استالینیزم دو روی یک سکه اند"، تا بحال روشن نگردیده‌اند که از چه نظر و با چه معیار و روی یک سکه اند. ما در بالا قسمتی از مکرر استالینیسم را مختصراً مرور کردیم تا نشان دهیم استالینیسم یعنی چه. تا نشان دهیم اهمیت مبارزات اپوزیسیون چپ و ارتباط آن با مسائل مرگ زندگی مبارزات طبقاتی چه بوده است. آنها که ادا می‌کنند "تروتسکیزم و استالینیسم دو روی یک سکه اند" باید نشان دهند که تروتسکیزم تروتسکیزم هم در پیشرفت یا شکست مبارزات طبقاتی همین گونه بسوده است و یا توضیح و تحلیل دیگری برای این شکست‌های بی دریغ انقلاب جهانی داشته باشد. و گر نه تکرار "این ها دو روی یک سکه اند" یا بی اطلاعات و برخورد غیر مسئولانه با تاریخچه مبارزات طبقاتی و تکالیف کُلی است و یا تحریف و جعل آگاهانه. در هر دو وجه نتیجه مطلقاً یکسان است. یعنی در این دوره نوبت از برعکس انقلاب جهانی که در حال همراه با بحران عمیق رهبری‌های سوسیالیست (استالینیسم/سوسیال دگرگراسی/ناسوسیالیسم) و فاشیسم است، و ترکیب و تأثیر متقابل این دو عامل منجر به پیدایش فترت و سیم از زبندگان مبارزه طبقاتی شده که حاضرند در عمل سیاست‌های مبارزه طبقاتی را دنبال کنند و نه عیاشی‌های رهبری‌های گذشته را، در چنین شرایطی بنجای کت به روشن شدن تدریجات انقلابی و شکل گیری رهبری انقلابی نوبت تازه ای بر سر این راه می‌گذارد.

پس از جنگ جهانی دوم، پیروزی انقلاب در یوگسلاوی و چین و بنیادینش‌های بود، ای قدرتی که در مبارزات طبقه فاشیسم و امپریالیسم راس، تحت رهبری احزاب کمونیست یوگسلاوی و چین، به این پیروزی رسیده بود. استقرار دولت کارگری در این دو کشور، هرچند بسیار ناهنجاری‌های بورژوازیه، و در کشورهای اروپای شرقی، هرچند آزادی تولید ناخالصی، و شروع دوره تاریخی قوس صعودی انقلاب جهانی، شرایط اساسی ای را که پایه اشکاف و تحکیم بورژوازی استالینیستی و تسلط محکم آن بر احزاب کمونیست بود، یعنی افراد دولت کارگری شوروی و دوره فروکش انقلاب جهانی، از میان برداشت. اگرچه به ظاهر بسط نفوذ مستقیم شوروی در اروپای شرقی پیروزی برای استالینیسم و بشمار می‌آمد، ولی این پیروزی، همراه با پیروزی انقلاب چین و یوگسلاوی که هر دو برخلاف توصیه استالین برسانجام رسید، نقطه عطفی شدن استالینیسم را در بر داشت. نخستین تظاهر این بحران اشتقاقی طلی بین لنین و استالین بود. ولی مهم‌ترین غریبه را اختلاف بین چین و شوروی و بالاخره اشتقاق طلی این دو بورژوازی‌ها هم وارد آورد. منافع بورژوازی‌های طلی، برخلاف خالص طبقه کارگر، ماهیتاً بیشتر با هم تصادم دارند تا انطباق. با شکست شدن یکپارچگی

استالینیسم دوره جدیدی از تغییر ترکیب و بنیان‌ها می‌جستجو می‌کند. به همین است که چنین فرایند تغییر ترکیب اشکال متغیری بخود می‌گیرد. نظام جنبش کمونیستی، یکباره از مواضع استالینیستی به مواضع مارکسیسم انقلابی تغییر جبهه نمی‌دهد، به شکل که این تغییر ترکیب عمدتاً تحت فشار عوامل علی‌رغم می‌داد تا آگاهان و برجانی تئوری جامع انقلابی. ظهور مجدد گرایش‌های سانیستی در کشورهای مختلف برآید. خطی چنین شرایطی است - گرایش‌هایی که تحت فشار عوامل علی و با آموزی ناخوشایند تدریجات فاشیسم و مستقیم خود به انضباط تئوری انضباط مواضع گذشته خود دست می‌زنند. بطور مثال اینکه حتی پس از پنجاه سال کسی به این فکر نیست که باید شرایط یک جامعه شوروی و جهان را تحلیل کرد تا دید چرا استالینیسم پیروز کرد. قدم بسیار مهمی به سمت مواضع مارکسیسم انقلابی است. ولی اگر این قدم اول آگاهانه و با تکیه به تئوری انقلابی تعمیم نیابد خود مانع می‌شود بزرگراه برداشتن قدم‌های بعدی. و با رسیدن به این نتیجه که منافع مبارزه طبقاتی در یک کشور نباید فدای منافع بورژوازی شوروی شود و سیاست احزاب کمونیست نباید تحت تعمیم بی چون و چرایی حزب کمونیست شوروی باشد یک قدم بسیار مهم به سمت مواضع مارکسیسم انقلابی است. ولی اگر این قدم آگاهانه و برجانی تئوری انقلابی تعمیم نیابد، اگر تشخیص داده نشود که در واقع منافع مبارزه طبقاتی در یک کشور با منافع دولت کارگری شوروی تضادی ندارد و در گذشته این منافع فدای منافع بورژوازی دولت شوروی می‌شد، و این قدم بجای می‌تواند بجای حرکت به سمت انترناسیونالیزم تبدیل به حرکت به سمت فاشیسم/ناسوسیالیسم شود. "اگرچه بر خود لازم خود گمانی" کند و بداند حرکت لازم نیست انترناسیونالیزم، به سمت انترناسیونالیزم انقلابی که بین‌الملل چهارم در مقابل این گرایش‌ها می‌گذارد، گردد.

ما در اینجا وجود، تأثیر اساسی این اکثریت‌ها را خلاصه می‌کنیم و از محمود نیکام، و با هر مبارز انقلابی دیگر، دعوت می‌کنیم که در نوشته‌های آنچه خود در مورد استالینیسم و آتش استالینیسم نظریه خود را در مورد این وجود، به نظر ما معجزین و اساسی ترین دستاورد ما تئوری انقلابی در سرنوشت است، روشن کنند. اگر آن را خلاف گرایش‌های علی مبارزه طبقاتی بردانند، بنده دلیل است و اکثریت‌ها خود بخوبی چیست؟

این البته به معنی یکسان دانستن مواضع رهبری چین و شوروی در این تصادم و بی‌طرف بودن نیست به آن نیست. در این اختلافات رهبری حزب کمونیست چین، در آن زمان، در مورد یک سلسله مسائل موضوعی را اتخاذ کرد که مواضع مارکسیسم انقلابی بسیار زنده و پوی بود. تا مواضع بورژوازی شوروی (در مورد "معنای صلح امتز" و مبارزه انقلابی در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره، "راه سلامت آمیز" به سوسیالیسم" و رابطه بین احزاب کمونیست با حزب کمونیست شوروی) برای بحث تحلیل در این مقاله رجوع شود به صورتات گنگره‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۶۵ بین‌الملل چهارم در این باره.

کارگری کرد اغلب این نتیجه گیری در جهت انزوای ملی و سعی در جدا کردن سرکوبت مایه در یک کشور از سایر جزایرات بود. است *

اینها، بطور خلاصه، مهمترین آن دستاورد هائی است که اسیر و نسل جوانی از انقلابیون را بطرف ترسکیزم و بطرف بین الطل جهانم، جلب میکند و احسان ظیری و بهرمان "اندیشه مالوتسده دین" را وامی دارد که عملیات کهنه را در چهاره طبقه ترسکیزم گردگیری کنند و برت دارند. هم-دال ها را را وامی دارد که دن کیشوت وار، یک هه، و ضلع به "مارکسیزم سفل" (از مازات طبقاتی) تیر فریگی "بجنگ این خطر "بورسده" بکشاید، که جادا "ده-ای، هرچند محدود، برای مدتی، هرچند کوتاه، "از" مراط مستقیم" بن بست سانسیم "خلاف" شود. ولی بقول تروئسکی اکنون نوبت پیشگامان انقلابی پرولتاریاست *

تابشطن ۱۳۵۵/۹۷۶
م- شایلی

در راه حلق بخشیدن به انترناسیونالیزم می-کشد. یکی از طخ ترین ثمرات "تئوری" سوسیالیزم در یک کشور همین پشت کردن به فکلیتیکایدی یا جایزه جهانی در راه سوسیالیزم است. * انترناسیونالیزم یک اصل تجریدی اخلاقی نیست. * از ضرورت تمرکز جمعیات مایزه پرولتاریا و توده های رجحتش در سطح جهان در مایزه شان طبقه غربایسه - داری جهانی و همچین از شرایط عینی پیشرفت جامعه بشری در این سطح از انکشاف نیروهای مولده سرچشمه می-گیرد. * اگرچه پیروزی انقلاب چین از نظر عینی تأثیر بسیار نیروندی بر توسعه جنبش های انقلابی در سایر کشورها و بخصوص کشورهای مستعمره و شبه مستعمره گذاشت، اگرچه پیروزی انقلاب کوبا بخصوص تأثیر ظاهری بر آمریکای لاتین نهاد، ولی به این علت که هیچ یک از این دو رهبری نپیشاندازد بنیان گذاری بین الطل جدید و ساختن رهبری انقلابی در سطح جهانی را بداند، و محدودیت این تأثیر سرعت خود را نشان داد. * در سایر کشورها نیز گرایش هائی که از توجه شگست های گذشته در کشور خود به این نتیجه رسیدند که مفاعع مایزه را نباید تابع مفاعع دول

استالین چگونه اپوزیسیون را شکست داد

مواظبت با شکست مایزه اپوزیسیون چپ پرطبقه بورکراسی، طبیعتاً تا حدی نفعات رهبران دوداری و بخشام-بشکی داشت. * ولی قبل از اینکه از این معات صحت کنیم باید بخوبی خصوصیات خود اپوزیسیون دوداری و متخاصم را بشناسیم زیرا که بهترین رهبر یک طرف متکین است برای طرف دیگر کارایی ازیته باشد، و همین طور برعکس. * سلاوی-نظیر "چرا تروئسکی از دستگاه نظامی پرطبقه استالین استالین استالین نکود؟" - سلاوی که این روزها خیلی رایج (و خیلی هم بیگانه) است - برترین ترین وجهی نشان می-دهد که سلاوی کننده نمی-خواهد و یا نمی-تواند دلایل کلی تاریخی طبقه بورکراسی شوروی را بر پیشانی انقلابی پرولتاریا بکشد. * درباره این دلایل بشرازی یکبار در چندین کتاب از جمله در اتویوگرافی خود نوشته ام. * در اینجا مهمترین مفاعع را در چند خط خلاصه می-کنم.

شامن پیروزی انقلاب اکثر بورکراسی فعلی نبود، بلکه این نقش را خود های کارگر و دهقان تحت رهبری بلشوک ها بعهده داشتند. * بورکراسی فقط بعد از این پیروزی قطعی بود که شروع به رشد کرد و افراد حشکل آن نه فقط از کارگران انقلابی بلکه از نمایندگان طبقات دیگر نیز می-بودند. * کارمندان سابق تزار، افسران، روشنفکران و غیره و سایرین. * اکثریت غالب بورکراسی فعلی، در موقع انقلاب اکثر در ارتقا بورژوازی بودند. * احلا برای فعلی شوروی پوتکین Proletarian، مایسکی Meninsky، تروئسکی Trotsky، سوتسکی Sutsky، کسینسکی Kassin و سایرین. * آن ده از افراد بورکراسی فعلی که در پیروزی اکثر در جنبه بلشوک ها بودند، اغلب هیچ نقشی، هرچند گیم-اهمیت، چه در عارت و چه در پیشبرد انقلاب و اولین سال های بعد از انقلاب ایفا نکردند. * این موضوع از همه بیشتر در مورد استالین صدق می-کند. * بورکرات های جوان فعلی هم، جنبه متخلف و ترسیت-شد بورکرات های قدیمی هستند و اغلب اوقات فرزندان آنان ایستد و بعضی این کاسته عیبه تازه که بعد از انقلاب رشد کرده شخصیت استالین است. *

تاریخچه جنبش اتحادیه های کارگری در هر کشوری نه تنها تاریخچه اصحابات و بطور کلی جنبش های توده ای بلکه تاریخچه تشکیل بورکراسی اتحادیه های کارگری نیز هست. * بقدر کافی روشن است که چه قدر متخاصم کارانه مطلق این بورکراسی فوایسته است دست آورد، و با چه حش غریابل خطائی رهبران "خوش طبع" خود را

* استالینست ها درست برعکس عمل میکنند: در اوآن جان گرفتن اوضاع اقتصادی و تعادل نسبی سیاسی آنها شعار می-دادند: "فلسف خیابان ها"، "پانیکاد"، "شوها همه جا بهیا شوند" (در "دین سوم" او حالا که فرانسه در دوران بحران شقی سیاسی و اجتماعی بسر می-برد، از حوب یاد نکال، یعنی از یک حزب بورژوازی لاملا حشقت، دنامه روی می-کند. * قدیمی ها می-گفتند که اپطور آدم مادر مراستیم عروس فاضله سرمی دهد و بالمشک هنگام مرا جاری داد *

[مقاله زیر را لئون تروئسکی در نوامبر ۱۹۳۵ هنگامیکه در پیروزی در تبعید بسر می-برد نوشت. * این مقاله در اصل بزبان روسی در "پوتکین اپوزیسیون" شماره ۶۶، بتاریخ دسامبر ۱۹۳۵ چاپ شد. * این مقاله از این نظر جالب است که تروئسکی در آن توضیح می-دهد که چرا از ارتقا سریع برای جلوگیری از رسیدن استالین به دستاورد دیگر *

تروئسکی این مقاله را در جواب نامه فرد زلر Fred Zeller دبیر سازمان جوانان سن پیس نوشت. * فرد زلر از اعضای فعال حزب سوسیالیست فرانسه بود و از این حزب بعقت طرفدارش از نظریات اپوزیسیون چپ بین الطل اخراج شد. *]

سلاوی که در نامه رفیق زلر مطرح شده نه تنها از نظر تاریخی بلکه از نظر زمان حاضر نیز قابل اهمیت اند. * این سلاوات اغلب هم در نوشته های سیاسی و هم در مکاتبات خصوصی، اگرچه به اشکال مختلف، اغلب بشکل شخصی، پیش می-آیند. * هتوروجنرا قدرت را از دست دادید؟ * "چگونه استالین دستگاه را در اختیار خود گرفت؟" و "قدرت استالین از کجا سرچشمه میگردد؟" * قوانین داخلی انقلاب و ضدانقلاب همیشه و همه جا بصورت کاملاً انفرادی مطرح می-شوند. * گویی که مطلب مورد بحث بازی شطرنج یا یک مسابقه ورزشی است و نه تضادها و تغییرات عینی با ماهیت اجتماعی. * در این رابطه بسیاری از بیمه مارکسیست ها فرقی با دکرات های معمولی، که در مطالعه با جنبش های توده ای عظیم معیار فعالیت های پارلانی را بکار می-گیرند، ندارند. *

هرکس که فهم هرچند کمی هم از تاریخ داشته باشد می-داند که هر انقلابی بدنیال خود ضد انقلاب را نیز همرا دارد. * متخاصم هرگز این ضد انقلاب نتوانسته است ملت را از نظر اقتصادی کاملاً بدوزان پیش از انقلاب برگرداند. * ولیکن قسمت اعظم و گاهی مهمترین قسمت دستاورد های سیاسی مردم را از آنان پس می-گیرد. * معمولاً اولین قربانی اینسوی جمع ارتجاع آن قشر از انقلابیون هستند که رهبری توده ها را در اولین دوره انقلاب، یعنی دوره تهاجی آن، در هنگام "فهرمانی" آن در دست داشتند. * این متخاصم کلی تاریخی باید ما را به این نکته هدایت کند که جلب سرلا مسابقه مهارت، دکرات با هند و با چند فرد نیست بلکه ظل بی اندازه عینی فرد دعان است *

مارکسیست ها، برخلاف قریبهای سطحی (از جمله لئون بلسوم Leon Belsom)، بل فائو Fred Faut و سایرین فکر نمی-کنند و اینتار و ارا او در کنش های اجتماعی می ایستند * ولی برعکس باید. * آلینست هنگام مارکسیست ها می داند که در تحلیل نهائی تعیین کنند به آگاه سی (شرایط) موجود نیست است * نقش رهبری در انقلاب بسیار مهم است. * بدون یک رهبری صحیح پرولتاریا نمی-تواند پیروز شود. * ولی بعضی-سین رهبری ها نیز بدون وجود شرایط عینی، نمی-تواند انقلاب را خلق کند. * از مهمترین معات یک رهبری پرژوئری قوه تشخیص آن بین مفاعع جنبه و مفاعع تابع تشخیصی است. * قدرت نید. * کمین در همین قوه تشخیصی بود. *

کارگری کرد اغلب این نتیجه گیری در جهت انزوای ملی و سعی در جدا کردن تروتسکیست مبارزه در یک کشور از سایر مبارزات بوده است.

اینها، بطور خلاصه، مهمترین آن دستاورد هائی است که امروزه بسل جوانی از انقلابیون را بطرف تروتسکیسم و بطرف بین الملل چهارم، جلب میکند. احسان طبری و پیروان "اندیشه مائوسه دین" را وامی دارد که جعلیات کهنه را درباره علیه تروتسکیسم گردگیری کنند و عرضه دارند. مهم-دال ها را وامی دارد که دن کیشوت وار، یک سه، و سلاح به "مارکسیسم مستقل [از مبارزات طبقاتی] غیر فرنگی" جنگ این خطر "نورسیده" بنشانند، که مادا "عده ای، هرچند محدود، برای مدتی، هرچند کوتاه" از "صراط مستقیم" بن سمت سائتریزم "منحرف" شوند. ولی بقول تروتسکی اکنون یوت پیشگامان انقلابی پرولتاریاست.

تایستان ۴۷۱/۳۵۵
م- شایق

در راه تحقق بخشیدن به انترناسیونالیزم می کوشد. یکی از طخ ترین ثمرات "ثوری" سوسیالیزم در یک کشور همین پشت کردن به تفکیک پذیری مبارزه جهانی در راه سوسیالیزم است. انترناسیونالیزم یک اصل تجریدی اخلاقی نیست. از ضرورت تمرکز تجربیات مبارزه پرولتاریا و توده های زحمتکش در سطح جهان در مبارزه شان علیه سرمایه - داری جهانی و همچنین از شرایط عینی پیشرفت جامعه بشری در این سطح از انکشاف نیروهای مولده سرچشمه می گیرد. اگرچه پیروزی انقلاب چین از نظر عینی تأثیر بسیار نیرومندی بر توسعه جنبش های انقلابی در سایر کشورها، بخصوص کشورهای مستعمره و شبه مستعمره گذاشت، اگرچه پیروزی انقلاب کوبا بخصوص تأثیر عظیمی بر آمریکای لاتین نهاد، ولی به این علت که هیچ یک از این دو رهبری چشم انداز بنیان گذاری بین الملل جدید و ساختن رهبری انقلابی در سطح جهانی را نداشته، محدودیت این تأثیر سرعت خود را نشان داد. در سایر کشورها نیز گرایش هائی که از تجربه شکست های گذشته در کشور خود به این نتیجه رسیدند که منافع مبارزه را نباید تابع منافع دول

استالین چگونه اپوزیسیون را شکست داد

موفقیت یا شکست مبارزه اپوزیسیون چپ بر علیه بورکراسی، طبیعتاً تا حدی بصفت رهبران دوار دی و متخصص بستگی داشت. ولی قبل از اینکه از این صفات صحبت کنیم باید بخوبی خصوصیات خود این دوار دی متخصص را بشناسیم زیرا که بهترین رهبری طرف متکسین است برای طرف دیگر کاملاً بی ارزش باشد. همین طور برعکس. سؤالاتی نظیر "چرا تروتسکی از دستگاه نظامی بر علیه استالین استفاده نکرد؟" - سؤالاتی که این روزها خیلی رایج (و خیلی هم بهنگام) است - بروشن ترین وجهی نشان می دهد که سؤال کننده نمی خواهد و یا نمی تواند دلایل کلی تاریخی علیه بورکراسی شوروی را بر پیش آهنگ انقلابی پرولتاریا بفهمد. درباره این دلایل بیش از یکبار در چندین کتاب از جمله در اتوبیوگرافی خود نوشته ام. در اینجا مهمترین نتایج را در چند خط خلاصه می کنم.

ضامن پیروزی انقلاب اکثر بورکراسی فعلی نبود، بلکه این نقش را توده های کارگر و دهقان تحت رهبری بلشویک ها به عهده داشتند. بورکراسی فقط بعد از این پیروزی قطعی بود که شروع به رشد کرد. و افراد متشکل آن نه فقط از کارگران انقلابی بلکه از نمایندگان طبقات دیگر نیز می بودند. کارمندان سابق تزار، افسران، روشنفکران بورژوا و سایرین. اکثریت غالب بورکراسی فعلی، در موقع انقلاب اکثر در اردو بورژوازی بودند (مثلاً سفرای فعلی شوروی پوتنکین Potemkin، مایسکی Maysky، ترویانفسکی Troianovsky، سوریتز Sorits، خنیشچوک Khinchuk و سایرین). آن عده از افراد بورکراسی فعلی که در روزها اکثر در جبهه بلشویک ها بودند، اغلب هیچ نقشی، هرچند کم - اهمیت، چه در تدارک و چه در پیشبرد انقلاب و اولین سال های بعد از انقلاب ایفا نکردند. این موضوع از همه بیشتر در مورد استالین صدق می کند. بورکرات های جوان فعلی هم، همه منتخب و تربیت شده بورکرات های قدیمی هستند و اغلب اوقات فرزندان آنان اند. و رئیس این کاست متعصب تازه که بعد از انقلاب رشد کرده شخصیت استالین است.

تاریخچه جنبش اتحادیه های کارگری در هر کشوری نه تنها تاریخچه اعتصابات و بطور کلی جنبش های توده ای بلکه تاریخچه تشکیل بورکراسی اتحادیه های کارگری نیز هست. بقدر کافی روشن است که چه قدرت محافظه کارانه عظیمی این بورکراسی توانسته است بدست آورد، و با چه حس غیرقابل خطائی رهبران "خوش طبع" خود را

* استالینیست ها درست برعکس عمل میکنند: در اوآن جان گرفتن اوضاع اقتصادی و تعادل نسبی سیاسی آنها شعار می دادند: "فصل خنیاها را"، "باریکاد"، "شوراها همه جا بها شوند" (در "دور سوم") و حالا که فرانسه در دوران بحران عقیق سیاسی و اجتماعی بسر می برد، از حزب رادیکال، یعنی از یک حزب بورژوائی کاملاً محیط، دنباله روی می کنند. کدیسی ها می گفتند که اینطور آدم ها در مراسم عروسی فاتحه می دهند و بالعکس هنگام عزای هارکباد.

[مقاله زیر را لئون تروتسکی در نوامبر ۱۹۳۵ هنگامیکه در روسیه در تبعید بسر می برد نوشت. این مقاله در اصل بزبان روسی در "بولتن اپوزیسیون" شماره ۴۶، بتاریخ دسامبر ۱۹۳۵ چاپ شده. این مقاله از این نظر جالب است که تروتسکی در آن توضیح می دهد که چرا از ارتش سرخ برای جلوگیری از رسیدن استالین بقدرت استفاده نکرد.

تروتسکی این مقاله را در جواب نامه فرد زلر Fred Zeller دبیر سازمان جوانان سن سنه نوشت. فرد زلر از اعضای فعال حزب سوسیالیست فرانسه بود و از این حزب بععلت طرفداریش از نظریات اپوزیسیون چپ بین المللی اخراج شد.]

سؤالاتی که در نامه رفیق زلر مطرح شده به تنها از نظر تاریخی بلکه از نظر زمان حاضر نیز قابل اهمیت اند. این سؤالات اغلب هم در نوشته های سیاسی و هم در مکالمات خصوصی، اگرچه به اشکال مختلف، اغلب بشکل شخصی، پیش می آیند. "چطور و چرا قدرت را از دست دادید؟"، "چگونه استالین دستگاه را در اختیار خود گرفت؟"، "قدرت استالین از کجا سرچشمه میگیرد؟"، "قوانین داخلی انقلاب و ضد انقلاب همیشه و همه جا بصورت کاملاً انفرادی مطرح می شوند. گوئی که مطلب مورد بحث بازی شطرنج یا یک سابقه ورزشی است و نه تضادها و تغییرات عقیق با ماهیتی اجتماعی. در این رابطه بسیاری از شبه مارکسیست ها فرقی با دمکرات های معمولی، که در مقابل با جنبش های توده ای عظیم معیار فعالیت های پارلمانی را بکار می گیرند، ندارند.

هرکس که فهم هرچند کمی هم از تاریخ داشته باشد می داند که هر انقلابی بدنبال خود ضد انقلاب را نیز همراه دارد. مطمئناً هرگز این ضد انقلاب نتوانسته است ملت را از نظر اقتصادی کاملاً بدوران پیش از انقلاب برگرداند. ولیکن قسمت اعظم و گاهی مهمترین قسمت دستاورد های سیاسی مردم را از آنان پس می گیرد. معمولاً اولین قربانی اینس موج ارتجاع آن قشر از انقلابیون هستند که رهبری توده ها را در اولین دوره انقلاب، یعنی دوره تهاجمی آن، در هنگام "قهرمانی" آن در دست داشتند. این مباحثه کلی تاریخی باید ما را به این نکته هدایت کند که مطلب صرفاً سألۀ مهارت، ذکاوت یا همدردی با چند فرد نیست بلکه ظل بی اندازه عقیق تری در میان است.

مارکسیست ها، برخلاف قدرتهای سطحی (از قبیل لئون بلسوم Leon Blosse، پل فائو Paul Faure و سایرین) متکرر نقش کرد و ابتکار وارد آورد در کشمکش های اجتماعی نیستند. ولی برعکس باید آلیست هسا، مارکسیست ها می دانند که در تحلیل نهائی تعیین کننده آگاهانی ((شرایط)) موجودیت است. نقش رهبری در انقلاب بسیار مهم است. بدون یک رهبری صحیح پرولتاریا نمی تواند پیروز شود. ولی بهترین رهبری ها نیز بدون وجود شرایط عینی، نمی تواند انقلاب را خلق کنند. از مهمترین صفات یک رهبری پرولتاری قوه تشخیص آن بین مواقع حمله و مواقع عقب نشینی است. قدرت بعد، لنین در همین قوه تشخیص بود.

گرین Green، لژین Legien، لی پارت Leipart، شیتین Citrine و سایرین. اگر ژوهایس Joubaux توانسته است تاکنون موقعیت خود را در برابر حملات از چپ حفظ کند، بخاطر این نیست که وی استراتژیست بزرگی است (اگرچه بی شک بر سایر همکاران بورکراتش برتری دارد: بیهوده نیست که در بین آنها مقام اول را داراست) علت اینست که روز و ساعتی نیست که کل دستگاه وی برای حیاتش در تلاش نباشد، بهترین متد های این مبارزه را دسته جمعی انتخاب نکند، بجای ژوهایس نیندیشد، و در اتخاذ تصمیمات ضروری یاریش نکند. ولی این بهیچوجه دلیل بر این نیست که ژوهایس شکست ناپذیر است. اگر تغییر ناکهائی در وضع فعلی رخ دهد - چه بطرف انقلاب چه بطرف فاشیسم - تمام این دستگاه اتحادیه کارگری اعتماد خود را از دست خواهد داد تمام مابورهای ماهرانه اش بی تأثیری خود را نشان خواهند داد و ژوهایس از خود نه اثری مهم بلکه ناچیز بجا خواهد گذاشت. فقط کافی است بیاد بیاوریم که رؤسای پر قدرت و برهمنظر ارق اتحادیه های کارگری آلمان، وقتی برخلاف اراده شان، با انقلاب ۱۹۱۸ مواجه شدند و یا وقتی در سال ۱۹۲۲ میتر با مصحنه گذاشت، چه حقیران بی سروپائی از آب درآمدند.

این مثال ها ریشه های قدرت یا ضعف بورکراسی را نشان می دهند. بورکراسی در دوره اولیه جنبش توده ها، در دوره قهرمانیش از این جنبش برمی خیزد. اما همین که بسطح بالاتری از توده ها برخاست و "مسأله اجتماعی" خودش را حل کرد (موجودیت مطمئن، نفوذ، احترام و غیره) بورکراسی سعی می کند که توده ها را بی حرکت نگهدارد. چرا خود را بخطر بیندازد؟ خودش چیزی دارد که از کف بدهد. بسط عظیم نفوذ و رفاه بورکراسی رفرمیست در دوران ترقی کاپیتالیستی و آرامش نسبی توده های کارگر صورت می گیرد. اما وقتی این آرامش از هم می شکند، چه بسط چپ، چه بسط راست، عظمت بورکراسی هم به پایان می رسد. هوش و مهارتش تبدیل به ضعف و حماقت می شود. طبیعت "رهبران" بستگی به طبیعت طبقه (یا کاستی) دارد که رهبری می کنند و به شرایط عینی ای که این طبقه (یا کاست) در آن قرار دارد. بورکراسی شوروی از تمام بورکراسی های رفرمیست کشورهای کاپیتالیستی رویهم برآید قدرتمندتر است، زیرا که قدرت دولتی و تمام امتیازات و مزایای مربوط به آن را در دست دارد. این درست است که بورکراسی شوروی از خاک يك انقلاب پیروز مندر پرولتری بها خواسته، اما بسیار بچگانه است که به این علت تصویر ایده آلی از این بورکراسی بسازیم. در يك کشور فقیر - و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در حال حاضر هنوز کشور بسیار فقیریست که در آن يك اطاق خصوصی، غذا و پوشاک کافی فقط در دسترس عده معدودی از اهالی است - در چنین کشوری مملون ها بورکرات، بزرگ و کوچک، همه سعی شان قبل از هر چیز در تضمین وضع خوب زندگی خود شام است. این است علت خود پرستی زیاد و محافظه کاری عظیم بورکراسی، ترسش در مواجهه با ناراضیاتی توده ها، تفرش از انتقاد، اصرار خشمگینانه اش در حفظ هرگونه فکر آزاد، و بالاخره سجود مذهبی و ریاکارانه اش در مقابل "رهبری" که از امتیازات و تسلط بی حدش دفاع می کند و مظهر آن است. تمام این ها رویهم محتوی مبارزه بر طبقه "تروتسکیسم" است.

در این امر بسیار مهم هیچ شبهه ای نیست که هرچه ضرایبی شدیدتر بر طبقه کارگر جهانی وارد آمد، بورکراسی شوروی نیز نیرومندتر گشت. شکست جنبش های انقلابی در اروپا و آسیا بتدریج اعتماد کارگران شوروی را از متحدین بین الطلی اش سلب کرد. در داخل کشور هنوز بدبختی شدید پابرجا بود. شجاع ترین و فداکارترین نمایندگان طبقه کارگر یا در جنگ داخلی از بین رفته بودند و یا با ارتقاء بمقامات بالاتر خود عذاباً بصوف بورکراسی پیوسته، روحیه انقلابی خود را از دست دادند. توده های عظیم مردم خسته از تلاش های دهشتناک سال های انقلاب، بدون چشم انداز، مسموم بطخی شکست های بی دریغ، بحالت رخوت فرو رفتند. این گونه غش العجل، همانطور که قبلاً گفتیم، بعد از

* فقط يك چاکر تمام مهار از استالین بعنوان يك "ثورسین" مارکسیست نام می برد. کتاب وی، مسائل لنینیسم، مجموعه ای درهم و پرم و پتراز اشباهات بچگانه است. ولی این بورکراسی ملی بر ایونسیون مارکسیست بحالت وزنه اجتماعش پیروز شده است و نه بخاطر "ثوریش".

هر انقلابی قابل مشاهده است. مزیت تاریخی عظیم انقلاب اکترسیر، بحثیه يك انقلاب پرولتری در این است که این ناامیدی و رخوت بنفع دشمن طبقاتی، یعنی بورژوازی و اشراف تمام شد، بلکه بنفع قشر کم بالای خود طبقه کارگر و گروه های پائین وابسته بآن که وارد صفوف بورکراسی شوروی شده اند، تمام شده است.

پرولترهای انقلابی راستین در هیچ شش، نه از این دستگاه بلکه از فعالیت توده های انقلابی نیرو می گرفتند. بخصوص ارتش سرخ مخلوق "افراد دستگاه" بود (در سال های بحرانی این دستگاه هنوز بسیار ضعیف بود)، بلکه توسط کادرهای کارگران قهرمان، تحت رهبری بلشویک ها، با تجمع دهقانان جوان و هدایت آنان در جنگ، ساخته شد. فروکش جنبش انقلابی، خستگی، شکست در اروپا و آسیا، و ناامیدی توده های زحمتکش ملزم و مستقیماً بتدریج موقعیت انقلابیون انترناسیونالیست را ضعیف کرد، و از سوی دیگر جنبش طبقه موقعیت بورکراسی ملی و محافظه کار شد. فصل تازه ای از انقلاب آغاز می شود. رهبران دوره قبل جبهه ایونسیون می بندند، در حالیکه سیاستمداران محافظه کار دستگاه که نقش فرعی در انقلاب داشتند، همراه با بورکراسی فاتح، جلودار می شوند.

دستگاه نظامی خود قسمتی از دستگاه بورکراسی است و از لحاظ کیفیات بهیچوجه تمایزی با آن ندارد. کافی است بگوئیم که در سال های جنگ داخلی ده ها هزار از افسران سابق تزار به ارتش سرخ پیوستند. در ۱۲ مارس ۱۹۱۹، لنین در مجمعی در پتروگراد گفت: "وقتی تروتسکی اخیراً بمن گفت که در قسمت نظامی تعداد افسران ما به چندین ده هزار رسیده، خوب متوجه شدم که معنی رمز استفاده از دشمن چیست: چگونه از آنهایی که سابقاً دشمن ما بودند در ساختن کمونیسم استفاده کنیم؛ چگونه کمونیسم را با آجرهایی که خود کاپیتالیست ها بر طبقه ما جمع آورده اند بسازیم! آجرهای دیگری هم داریم." (لنین، مجموعه آثار، جلد ۴۴، نسخه روسی، ۱۹۳۲ گزارش ملی، ص ۱۶۵). این کادرهای افسران و کارمندان در سال های اول تحت فشار و نظارت مستقیم کارگران پیشرو انجام وظیفه می کردند. در زیر آتش کشش سبانه، مسأله موقعیت های ممتاز برای افسران اصلاً مطرح نبود، حتی خود این مفهوم از اذهان خارج شده بود. اما درست پس از پیروزی و گذار بدوران صلح بود که دستگاه نظامی نوشید تا با نفوذترین قسمت دستگاه بورکراسی و دارای بیشترین مزایا شود. تنها کسی می توانست به افسران بظهور کسب قدرت انگاز کند که خود حاضر باشد پیش از اشتباهی این قشر افسران شکشان را سیر کند، یعنی موقعیت برتری برای شان تضمین کند، متادل و رعبه به آنها عطا کند، خلاصه آنچه را که بورکراسی استالینیستی بتدریج در عین ده تادوازه سال بعدی کرد، یکجا انجام دهد. بی شک امکان اجرا يك کودتای نظامی بر طبقه استالین، کامل و زینبویف و سایرین وجود داشت بدون اینکه مشکلاتی در برداشته باشد و یا حتی خونریزی ای شون. اما نتیجه چنین کودتائی درست تریع آهنگ بورکراتیزه شدن و بناپارتیسمی است که ایونسیون چپ بر طبقه آن می جنگید.

وظیفه لنینیست های بلشویک بنا به ماهیت خود این بود که بر بورکراسی نظامی بر طبقه بورکراسی حزبی تکیه نکنند، بلکه با تکیه بر پیشاهنگ پرولتری و از طریق آن بر توده های مردم، به طبقه بر تمام بورکراسی و تصفیه آن از تمام عوامل خارجی برخاسته، کنترل شدید کارگران را بر آن تضمین کرده، سیاست آن را دوباره براه انترناسیونالیزم انقلابی بیندازند. اما از آنجا که چشمه پرآب قدرت انقلابی توده ها در دوره جنگ داخلی، قحطی و امید می رویشکی گذاشته بود، بورکراسی از لحاظ عددی و قدرت رو بر شد گذاشته بود و پرولتر های انقلابی طرف ضعیف تر از آب درآمدند. بی شک لئوی لنینیست های بلشویک ده ها هزار از بهترین جنگجویان انقلابی و از جمله نظامیان را بخود جلب کرد. کارگران پیشرو متایل به ایونسیون بودند، ولی این تمایل منفعل باقی ماند؛ توده ها دیگر باور نداشتند که اوضاع بنا مبارزه قابل تغییر است. در همین حین بورکراسی فیهاد برآورد که "ایونسیون دنبال انقلاب بین الطلی است و آماده است که ما را به يك جنگ انقلابی بکشاند. این همه بیچارگی و تلاطم بی است. ما حق آرامش داریم. بیش از این احتیاج به "انقلاب مداوم" نداریم. مناسبت همین جا در وطنان جامعه سوسیالیستی را خواهیم ساخت. کارگران

و دهقانان اِیضا، برهبران خود، اتحاد کنید | "ناگفته نماند که این آگاهیگری ملی و محافظه کارانه با تهمت های خشنکین، گاهی کاملاً ارتجاعی، بر طبقه انتزاعیست ها همراه بود. نظامیان بورکراسی دولتی را با هم متحد کرد و بدون تردید انعکاسی هم در بین توده های عقب مانده و خسته پیدا کرد. در نتیجه پیش آهنگ بلشویکی خود را شمرده و جدا از هم یافت. اینست رمز پیروزی بورکراسی ترمیدوری.

صحت هائی که درباره صفات العاده سازمانی و تاکتیکی استالین می شود افسانه ای است که عمداً توسط بورکراسی ا-ج-ش-س و بین الملل کمونیست خلق شده و روشنفکران چپ بورژوا هم که طبرغم فردگرائی شان در مقابل موفقیت زانو می زنند، آن را تکرار می کنند. این آقایان موقعی که لنین تدارک انقلاب را می دید و تمام کثافات بین المللی در تعقیبش بودند، نه او را درک می کردند و نه ارزشش را قائل بودند. برعکس استالین را مورد "ستایش" قرار می دهند، زیرا که این ستایش سبب ارزای خاطر و گاهی هم مزایای مستقیمی می شود.

شروع به مقابله با اپوزیسیون چپ در اصل از کارهای زینوویف است نه استالین. استالین در آغاز کار متردد بود و صبر می کرد. اشتباه است اگر بپندیشیم که از آغاز استالین حتی نقشه استراتژیکی داشت. او مدام مشغول آزمایش اوضاع بود. بی شک بستگی انقلاب مارکسیستی بر او سنگینی می کرد. در واقع وی بدنهال سیاست ساده تر، ملی تر، و "مطمئن تری" بود. موفقیتی که نصیبش شد، برای خودش هم غیرمنتظره بود. این موفقیت، موفقیت قشر تازه رهبری، موفقیت اشرافیت انقلابی بود که می خواست خود را از کنترل توده ها برهاند و در امور داخلی خود بیک میانجی قوی و مطمئن محتاج بود. استالین، شخصیتی درجه دوم در انقلاب پرولتری، رهبر بی چون و چرای بورکراسی ترمیدوری و نفر اول صفوف آن شد. نه چیزی بیشتر.

نویسنده فاشیست یا نیمه فاشیست ایتالیائی مالا پارته *Malaparte* کتابی به اسم *کودتا: فن انقلاب* منتشر کرده و در آن این ایده را عرضه می دارد که "تاکتیک های انقلابی تروتسکی" برخلاف استراتژی لنین می تواند پیروزی در یک کشور معین و تحت شرایط معینی را ضمانت کند. مشکل بتوان از این مهمل تر تئوری تصور کرد. ولی عقالی که اکنون با ظم پانجه گذشته، بما تهمت می زنند که بعلمت دودلی قدرت را از کف دادیم، در واقع از دیدگاه مالا پارته نگاه می کنند: خیال می کنند که با کمک بعضی "رموز" فنی خاص انقلابیون می توانند قدرت را بدست گیرند یا در قدرت باقی بمانند، مستقل از تأثیر عوامل عظیم عینی، نظیر پیروزی یا شکست انقلاب در شرق و غرب، صعود یا نزول جنبش توده ای در یک کشور، و غیره. قدرت، جایزه ای نیست که "ماهرترین" افراد می برند. قدرت رابطه ایست بین افراد و در تحلیل نهائی بین طبقات. همانطور که گفته ایم، رهبری حکومتی اهم توانائی در موفقیت است. ولی این بهیچوجه بآن معنی نیست که رهبری تحت هر شرایطی می تواند پیروزی را تضمین کند.

در تحلیل نهائی، تعیین کننده همان مبارزه طبقاتی و تغییرات داخلی ای است که در داخل توده های در حال مبارزه بوجود می آید. بی شک نمی توان با دقت ریاضی به این سوال جواب داد که اگر لنین زنده بود این مبارزه چگونه انکشاف می یافت؟ شکی نیست که لنین دشمن آشتی ناپذیر این بورکراسی محافظه کار حریص و سیاست استالین که مرتب افراد نظیر خود را بدور خود جمع می کرد، این از یک سلسله نامه ها، مقالات، و پیشنهاد های لنین در دوره آخر زندگی، بی شبهه روشن است. بخصوص از "وصیتمه" وی، که در آن لنین پیشنهاد می کند که استالین از شغلش بعنوان دبیرکل برکنار شود و بالاخره از نامه آخرش که در آن لنین "هرگونه روابط شخصی و رفیقانه" خود را با استالین قطع می کند. لنین بین دو حمله بیماریش، بمن پیشنهاد کرد که فراکسیون مشترکی برای مبارزه علیه بورکراسی و کارگزارانش، یعنی دایره سازمانی کمیته مرکزی تحت رهبری استالین، تشکیل دهیم. برای کنگره دوازدهم حزب لنین بقول خودش "بعی" بر طبقه استالین تهیه می دید. تمام اینها را - بر پایه اسناد دقیق و غیر قابل انکاری - در شرح حال زندگیم و در مقاله مخصوص تحت عنوان "وصیتمه لنین" آورده ام. اقدامات تدارکی لنین نشان می دهد که او فکر می کرد مبارزه ای که در پیش است بسیار دشوار خواهد بود، نه باین طت - در این جای شبهه ای نیست - که شخصاً

از استالین بعنوان يك مخالف می ترسید (واقعاً مسخره است که همچون حرفی زده شود) بلکه به این علت که لنین موضوع در پشت سر استالین منافع مشترک این قشر قدرتمند رهبری بورکراسی را می دید. وقتی لنین هنوز زنده بود، استالین سرگرم عطیات موزیانه بود، توسط عامل خود محتاطانه شایعاتی درباره لنین پخش می کرد که لنین روشنفکر غلطی است، از اوضاع بی خبر است، و غیره. یعنی بطور خلاصه همسان حکایاتی که حالا توضیح غیر رسمی انتزاعیونال کمونیست در مسوود خصومت شدید بین استالین و لنین در يك سال و نیم آخر زندگی لنین شده است. در واقع تمام نامه ها و مقالاتی که لنین در موقع بیماریش دیکته می کرد شاید چکیده ای از پخته ترین افکارش باشد. ترمینی این "طبل" برای بیش از يك دوجین استالین کافی می بود.

با اطمینان میتوان گفت که اگر لنین بیشتر عمر کرده بود، فشار قدرت مطلق بورکراسی - لااقل در سال های نخست - سبک تر وارد می-

آمد. اما سال ۱۹۲۶ کروپسکایا [همسر لنین] در مجمع گروهیسی از اعضای اپوزیسیون چپ گفت "اگر لنین امروز زنده می بود حتماً در زندان بود." ترس ها و اخطارهای دور اندیشانه لنین هنوز در خاطر کروپسکایا زنده بود و بهیچوجه توهمی درباره قدرت شخصی لنین نداشت، باین امر آگاهی داشت که، بقول خودش، تا چه حد اختیار بهترین ناخداها نیز بدست باد و جریان های مخالف یا موافق است. آیا معنی این حرف اینست که پیروزی استالین (اجتناب ناپذیر بود؟) آیه معنی آن اینست که مبارزه اپوزیسیون چپ (بلشویک-لنینیست ها) بیهوده بود؟ طرح سوال بدین گونه بسیار انتزاعی، شتابناک و قدری است. انکشاف مبارزه خود بدون شك نشان داده است که فعل به پیروزی کامل در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یعنی برای کسب قدرت و ریشه کن کردن این سرطان بورکراتیزم امری بود که بلشویک-لنینیست ها بدون پشتیبانی انقلاب جهانی نمی توانستند و نخواهند توانست از پیش ببرند. اما این بهیچوجه دلیل بر این نیست که مبارزات آنها هیچ نتیجه ای بهار نیاورد. بدون انتقاد های شجاعانه اپوزیسیون و بدون هراس بورکراسی از اپوزیسیون، سیاست استالین - هوخان - در مورد کولاک ها به احیاء سرمایه داری ختم می شد. در زیر شلاق اپوزیسیون بورکراسی مجبور شد که قسمت های مهمی از برنامه ما را اقتباس کند. لنینیست ها نمی توانستند جلوی فراشد انحطاط رژیم شوروی و اشکالات ناشی از رژیم فردی را بگیرند. ولی با انسداد راه احیاء کاپیتالیسم جلوی انحلال کامل آن را گرفتند. اصلاحات مترقی بورکراسی نتایج خردی مبارزه انقلابی اپوزیسیون بود. این برای ما بهیچوجه کافی نیست، ولی بهر حال، ثمری است.

در غرض جنبش کارگری جهانی، که بورکراسی شوروی فقط بطور غیر مستقیم به آن بستگی دارد، اوضاع هنوز بدت برای ا-ج-ش-س ناساعد تر است. از طریق انتزاعیونال کمونیست استالینیزم بدترین ترمز انقلاب جهانی شده است. بدون استالین هیطری هم در کنار نمی بود. در حال حاضر در فرانسه، استالینیزم با پیروی از سیاست عهد که اسم سیاسی آن "جنبه خلقی" است، دارد راه را برای شکست تازه پرولتاریا هموار می کند. اما اینجا هم مبارزه اپوزیسیون چپ بی ثمر نبوده است. در سرطاسردیا تعداد کادرهای انقلابیون پرولتری راستین، بلشویک های واقعی، که نه به بورکراسی شوروی برای استفاده از اعتبار و خزانه اش بلکه به برنامه لنین و لوی انقلاب اکثریت ملحق می شوند، در حال رشد و تکثیر است. تحت تعقیب واقعاً وحشتناک - و بی سابقه در تاریخ - توسط نیروهای مشترک امپریالیسم، رفرمیزم و استالینیزم، بلشویک-لنینیست ها در حال رشد و تقویت (نیروهای) خود و کسب اعتماد روز افزون کارگران پیشرو هستند. نشانه غیر قابل انکاری از بحرانی که در حال پیدایش است تکون شکوهمند جوانان سوسیالیست چین است. انقلاب جهانی تحت لوای بین الملل چهارم پیش خواهد رفت. موفقیت های نخستین آن حتی يك آجر بر روی آجر دیگر از قدرت مطلق دسته استالینیش، افسانه های پیش تهمت هایش و شهرت های توخالیش باقی بجا نخواهد گذاشت. جمیع ری شوروی نظیر پشاهنگ جهانی پرولتری سرانجام خود را از چنگال هشت پای بورکراسی نجات خواهد داد. از هم پاشیدن تاریخی استالینیزم اجتناب ناپذیر است و بخاطر جنایات بی شمارش علیه طبقه کارگر جهانی سزاوار این سرنوشت است. ما تصفیه دیگری نمی خواهیم و انتظارش را هم نداریم. ■



مبارزه طبقاتی در پرتغال

این مقاله در نوامبر سال گذشته برای گندوگاو رسید. بابت خیر افتادن انتشار این شماره گندوگاو و وقایع مهمی که از نوامبر سال گذشته تا بحال در پرتغال رخ داده، ما از نویسنده این مقاله خواستیم که با افزودن قسمت دومی، تحلیل وقایع نوامبر و انکشاف مبارزه طبقاتی از آن پس، این مقاله را کامل کند. بعلمت حجم زیاد این مقاله ناچاریم که آن را در چند شماره منتشر کنیم. همچنین برخی ضاعف و اسناد ضعیف را هم بهمن دلیل بشماره بعد موکول کردیم. در برخی موارد که اشاره نویسنده عقید بزمان نوشته شدن بوده، دیگر تغییری در متن داده نشده است.

پائیز ۱۳۵۵
گندوگاو

همانطور که در مقدمه جزوه "مبارزه مسلحانه" * بد رستی ذکر شده، تحولات انقلابی در مبارزات طبقاتی در سال های ۶۸-۱۹۶۷ بازتاب کننده نقطه عطفی تاریخی در فراشد انقلاب جهانی بشمار رفته است. از این تاریخ به بعد چرخش چشم گیری در

تناسب جهانی قوا علیه امپریالیزم و بنفع نیروهای انقلابی بوقوع پیوسته است که کماکان با شدت فزاینده ای، به رغم شکست هایی که اینجا و آنجا تحمیل شده اند، ادامه دارد. دو وجه مشخصه مهم این چرخش مساعد در جریان شکوفایی انقلاب جهانی یکی ظهور روشن کش و تأثیر پذیری متقابل سه بخش عمده انقلاب جهانی ضد انقلاب رهایی بخش مستعمراتی، انقلاب کارگری در کشورهای امپریالیستی و انقلاب سیاسی علیه بورژوازی در جوامع در حال گذار و دیگری اهمیت روزافزون مبارزات انقلابی در خود کشورهای امپریالیستی است. در این دوره، از یک طرف، انقلاب های ضد امپریالیستی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره عامل بسیار مؤثرتری در گشودن مبارزه انقلاب در کشورهای امپریالیستی هستند و از طرف دیگر، با آغاز برخاست انقلابی در اروپای سرمایه داری و پایان انزوای انقلاب مستعمراتی، امپریالیزم دیگر امکان اینکه تمام نیروهای ارتجاعی را برای سرکوب انقلاب های مستعمراتی بسیج کند، ندارد. مقاومت قهرمانانه توده های زحمتکش ویتنامی یکی از مهمترین عوامل فراهم شدن زمینه اقتصادی و سیاسی انکشاف دوره نوینی از مبارزات طبقاتی در کشورهای امپریالیستی بود و بحران اقتصادی و سیاسی امپریالیزم و رشد مبارزات ضد سرمایه داری کارگران در این کشورها خود بنوعی موجب تضعیف امپریالیزم و جلوگیری از تمرکز نیروهای ارتجاعی علیه انقلاب ویتنام و در نتیجه کمک به پیروزی آن شد. فرایند کنونی انکشاف مبارزات طبقاتی در پرتغال نمونه شناساننده دیگری از این چرخش مساعد در تناسب جهانی قواست.

* انتشارات طلیمه، جزوه شماره ۴ (بروکسل، مرداد ۱۳۵۴).

یکسال و نیم پس از سقوط رژیم فاشیستی، پرتغال به محل وقوع عالی ترین سطح از مبارزات ضد سرمایه داری تبدیل شده است. این مبارزه در آفریقا آغاز گشت. امپریالیزم پرتغال ضعیف تر و در آن واحد جاندارتر از آن بود که به موقع بتواند استراتژی تواضع آمیزی را بپذیرد. در نتیجه، ۱۲ سال جنگ های مستعمراتی مستقیماً به سرنگونی دیکتاتوری سالازار است. در خود پرتغال منجر شد. امروزه تمام محافل امپریالیستی هشدار می دهند که پرتغال بزودی کمونیستی خواهد شد. قریب شصت سال پیش، کمین برای توجیه این واقعیت طبعیه آمیز که برخلاف "تصور کلاسیک انقلاب جهانی"، "انقلاب سوسیالیستی در روسیه - یعنی کشوری که از لحاظ توسعه اقتصادی شاید ناصفاً بدترین کشور اروپائی برای ساختمان سوسیالیزم بود - قبل از کشورهای پیشرفته صنعتی آغاز شد، بحث می کرد که "زنجیر امپریالیزم از ضعیف ترین حلقه اش گسسته می شود". امروزه حلقه های ضعیف مجدداً در حال گسستند. اما این بار این حلقه ها در قلب کشورها امپریالیستی قرار گرفته اند. پس از سال های مدید، انقلاب سوسیالیستی برای نخستین بار در یک کشور امپریالیستی در دستور روز است. گویش این فراشد عظیم خواهد بود. شکست ضد انقلاب در پرتغال و تصرف قدرت به دست کارگران، سرمایه داری اروپا را بلیزه خواهد آورد. تأثیر مستقیم آن در کشور مصایه، اسپانیا، جایی که دیکتاتوری فرانکوئیستی زیر ضربات طبقه کارگر در حال اختفای است، نوازی به تأکید ندارد. گشایش مبارزات انقلابی در اسپانیا خود تأثیر هر چه قدر تعدتری در از هم پاشیدگی نظام سرمایه داری در کنسل اروپا خواهد داشت. بدون تردید می توان گفت که مرکز ثقل کمونیستی انقلاب جهانی در شبه جزیره ایبری قرار دارد.

بی دلیل نیست که طبقات استثمارگر سراسر جهان به جنب و جوی افتاده و سرحد تلاش خود را برای شکست دادن طبقه کارگر پرتغالی و متوقف ساختن برخاست قریب الوقوع کارگران اسپانیائی بذول داشته اند. سرمایه داری اروپائی که ده ها سال چشم و گوش خود را به ندیج حکومت وحشیانه فاشیزم پرتغال تحت عنوان "منطق کهن" بسته بود، امروزه تمام نیروهای اقتصادی و سیاسی اش را - از محاصره اقتصادی گرفته تا دروغ پردازی ابزارهای تبلیغاتی و هوچی گری احزاب سوسیال دیکرات - در دفاع از "دیکراسی" در پرتغال و طم خطر "دیکتاتوری کمونیستی" بسیج کرده است. حتی دلقک شعاع امپریالیزم، محمد رضا خان جلاد هم وقاحت (و جنون) را

بحدی رسانده که مطبوعات، رادیو و تلویزیونش گاه و گداری گزاره "فجایع ضد دیکراتیک کمونیست ها" را منتشر می سازند. بعلاوه، چ پیش یک هیأت نمایندگی با اصطلاح "اقتصادی" ایرانی برای باصطفا "مطالعه" سیستم متروی لیسن" به پرتغال سفر کرد. هدف اصلی مذاکره برای خریداری تعدادی ماشین های زره پوش مخصوص مقابله با تظاهرات خیابانی بود (۵۰ سال حکومت فاشیستی مهارت خاصی در ساختن این زره پوش ها به صنایع پرتغالی داده است) - سنگ دوده امپریالیزم جهانی مشتاق است که با پرداخت "سهم نفت" لا شعوران پرتغالی، او هم سهم خود را در سابقه امدادی جهانی برای نجات نظام در حال اختفای سرمایه داری پرتغال انجام دهد.

در برابر این اقدامات ارتجاع جهانی، اهمیت حیاتی همبستگی بین المللی باید برای همه ایرانیان مترقی و مبارز روشن باشد. اساسی است که ما نیز با تمام نیرو در دفاع از انقلاب ایبری و برای سد و کمر بستگی های امپریالیستی بسیج شویم. در این رابطه جنبش متشکل دانشجویان ایرانی نیز، بخصوص در اروپا، وظایف مهمی بدوش دارد. اخیراً هیأت دبیران موقت کنگره راسیون جهانی دانشجویان ایرانی اطلاعیه ای برای کلیه واحدها ارسال کرده بود که در آن لزوم شرکت

اسفا بحال روانپزشکانی که باید با عوارض روحی عده خود خربینی آنها مهر کنگره را بزنند. حتی در دلقکی هم قادر به ارشای آن نخواهد بود. مقام دلقک شماره ۱ کماکان به ایدی امین اوگاندائی تعلق دارد!

فعال دانشجویان ایرانی در اقدامات همبستگی با مبارزات ضد فاشیستی و ضد سرمایه داری توده های زمینکن پرتغال تأکید شده بود. دیربخی از کشورها (مثلاً آلمان غربی) این توصیه جامه عمل نیز بخود پوشیده است. همگی باید فعالانه برای تعمیم آن تلاش کنیم. اما صرفاً به شرکت در عملیات همبستگی نمی توان بسنده کرد. امروزه در پرتغال ما شاهد یک فراشد زنده تکوین انقلاب سوسیالیستی هستیم که مطالعه و بررسی آن، آموختن از تجربیات جنبش انقلابی، و از همه مهم تر، اشاعه این برداشت ها همان قدر بایسته است که اقدامات عملی در اعلام همبستگی با آن. اصولاً بدون چنین کاری نخواهیم توانست در دفاع از انقلاب پرتغال نیروهایمان را بگیرانده بجمع کنیم. متأسفانه در این رابطه اپوزیسیون مترقی سیاسی ایرانی، اگر از استثنائات نادر بگذریم، در مجموع بسیار کمبود داشته است. هیچ یک از "سازمان ها"، "احزاب"، "گروه ها" و "جبهه ها" سیاسی چپ ایرانی کوششی در جهت رفع این کمبود نکرده است. در منسرف یکسال و نیمی که از سرنگونی رژیم کیتانو می گذرد، تعداد مقالاتی که در نشریات چپ ایرانی منتشر شده انگشت شمارند و گذشته از آن این چند مقاله هم چیزی که دو مورد استثنائی همگی صرفاً خبری و توصیفی هستند. درس های پریهای مبارزه انقلابی توده های کارگر و دهقان پرتغال بدین سان در اختیار جانین ایرانی قرار نمی گیرند.

* تنها نشریه ضد رژیم که واقعاً به سأل پرتغال توجه کرده مجله پیام دانشجویست که در مرد و شماره اخیر آن مقاله نسبتاً مفصلی در این باره منتشر ساخته است. گذشته از برخی اشتباهات واضح نویسندگان آن، همین امر که این نشریه اهمیت سأل را درنگ کرده خود بایستی سرشتی دیگران شود. وضع دیگر نشریات مترقی ایرانی ("دانشجویی"، "خرنوبی" و "ستقل") تأسف آور است.

روزی نامه های ستاره سرخ، توپان و کمونیست که حلقه باعث خجالتند: ستاره سرخ که اساساً سأل پرتغال را کنار گذاشته و تاکنون (شماره های ۲۴ تا ۴۶) حتی خبر کودتا را اطلاع نداده است. توپان در تهر ۱۲۵۲، شماره ۸۲، با مقاله ای "دیربخوان کودتای نظامی پرتغال" خبر سرنگونی دیکتاتوری کیتانو را مستدرج ساخت ولی با وجود اینکه هشدار داد "اما هنوز تا پیروزی کامل خلق پرتغال ... راه دشواری برجای مانده است" از آن زمان که کنون (شماره ۹۲) سأل پرتغال را به گونه فراموشی سپرده است کمونیست یکسال پس از کودتا تازه به خوانندگان لطف کرده با درج "مختصری درباره پرتغال" (شماره ۲۰، فروردین ۱۳۵۴) اطلاع دادند که در پرتغال هم خبری هست. البته مطابق معمول لیسنی از این مختصر هم صرف حمله به "سوسیال امپریالیسم" شده بود.

باختر امروز تا آنجا که ما اطلاع داریم تاکنون چیزی نبوده است (از شماره ۵۴ تا ۶۸) در ایران آزاد شماره ۹۲، مقاله درازی در باره یونان منتشر شده بود که در چهار پنج سطر هم به پرتغال پرداخته است؛ اما هدف این چند سطر هم صرفاً بر حذر داشتستن خوانندگان از افکار واهی درباره تشبیه مکانیکی این رویدادها با آنچه که در ایران می تواند رخ دهد ("آرزوی ظهور یک اسپنولا در ایران")، بود. با در نظر گرفتن توجهی که نشریات ایرانی به سأل پرتغال بذول داشته اند این مقاله هم قدری بی فایده است چون کم از این رویدادها خبر ندارد که بخواند دست به تشبیه مکانیکی نیز بزند، آنها هم که با خبرند بدرت دست به چنین تشبیهی خواهند زد. البته شاید بجز خوانندگان ایران آزاد! (پیام مجاهد هم بدلیل خودش دست به سأل پرتغال نزده است (شماره ۲۴ و ۲۸ در دست نبود).

نشریات حزب توده ایران بیش از مجموع نشریات دیگر گروه ها به تبلیغ و تشریح سأل پرتغال پرداخته اند. اما آنها نیز، با در نظر گرفتن امکانات وسیعی که در اختیار دارند، از این بی اطلاعی موهبی سستی نیستند. مردم، ارگان مرکزی حزب، در ۲۵ شماره اخیرش فقط سه مقاله کوچک منتشر ساخته است - اولی: خبر کودتا (شماره

حالت پیشا-انقلابی موجود در پرتغال - سطح عالی رزمندگسی
توده ها و از هم پاشیدگی دستگاه های سرکوب کننده - طبقات حاکمه -
بی توانند برای مدت درازی ادامه پیدا کنند - یا طبقه کارگر با ایجاد
ارگان های مستقل خود سازماندهی و تحت رهبری حزب انقلابی
مارکسیستی قدرت را بدست خواهد گرفت و یا اینکه نیروهای ضدانقلاب
به بحران کنونی خاتمه خواهند داد - چنین موقعیتی عالی ترین
و نهائی ترین معیار برای آزمایش احزاب، برنامه ها و شی های
سیاسی است - تقریباً تمام گرایش های سیاسی که امروزه در عرصه
جهانی درون طبقه کارگر به چشم می خوردند در پرتغال نیز فعالیت
می کنند: گرایش های رفرمیست، استالینیست، مائوئیست، آنارشیزم، سته
یکالیست و تروتسکیست همگی توسط یک یا حتی چند سازمان متشکل
سیاسی در مبارزه طبقاتی پرتغال شرکت دارند - یعنی همین معیار
برای ارزیابی این گرایش ها سنجش توانایی و آمادگی هر یک در ارائه
رهبری انقلابی صحیح برای پیشبرد طبقه کارگر بسوی انقلاب سوسیال
لیستی و کسب قدرت است - زمانی یکی از ژنرال ها گفت " جنگ بدترین
رویداد ممکن برای ارتش است! " - برای گرایش های انقلابی کاذب
نیز اوضاع انقلابی بدترین رویداد ممکن است - دقیقاً در چنین اوضاعی
است که ورشکستگی ها آشکار می شوند - امروزه برای کلیه سازمان هایی
که به نحوی از انحاء ادعای سوسیالیسم می کنند، پرتغال سنگ محک
است - و این نه صرفاً در رابطه با برنامه ها و مواضع گرایش های در
گیر درون پرتغال، بلکه همچنین، در رابطه با میزان ظرفیت
گرایش های سیاسی موجود در اپوزیسیون مرفقی ایرانی در پذیرفتن
درس هایی که تجربیات مبارزات پرولتاریای پرتغال فراچنگ آورده اند -
تاکنون که متأسفانه اپوزیسیون ایرانی در این آزمایش چندان توفیقی
کسب نکرده است - همانطور که قبلاً اشاره کردیم حتی اهمیت این

دنباله پاورقی صفحه پیش

(۱۱۲)؛ دومی: " نامه رفیق آلوارو کونیال ... به رفیق ایبرج
اسکندری ... " (شماره ۱۲۰)، سومی: قطعنامه پانزدهم پانزدهم
کمیته مرکزی در " پشتیبانی از انقلاب پرتغال " (شماره ۱۴۱)، علاوه
در مجله مسائل بین المللی ترجمه های مقاله ای از سردبیر روزنامه
حزب کمونیست پرتغال (شماره ۷۲) و مضامین ای با آلوارو کونیال
(شماره ۷۴) و در دنیاد مقاله درباره کودتای ۲۵ آوریل
(شماره ۱ - تیر ۱۳۵۳) و درباره سقوط امپراطوری مستعمراتی
پرتغال (شماره ۴ - مهر ۱۳۵۳) منتشر شده اند - این البته از کارها
مهم گروه های دیگر بهتر است ولی کافی نیست - در مقاله اول مردم
درباره پرتغال اعلام شده بود که " پندآموزی " از چگونگی رویدادها
انقلابی در پرتغال " می تواند در کمک به پیشرفت جنبش رهایی بخش
خلق های کشور ما موثر واقع شود " - با این چند مقاله مختصر
خود جذب توده هنوز این " پندآموزی " را آغاز نکرده است (البته
از شیوه " پندآموزی " حزب توده و مواضع آن فعلاً بگذریم)
نشریات " مستقل " چین از قبیل عصر علی و مانیفست مسائل انقلاب
و سوسیالیسم که در این آزمایش حتی از نشریات " ایسم دار " فوق -
الذکر روسیه تر از آب درمی آیند - هیچ یک به سآله پرتغال کوچکترین
توجهی نکرده است -

مانیفست: ... بنا به سرسخن هایش " مستقل از هر قدرتی " است -
" خواه این قدرت یک حکومت سوسیالیستی (!!) باشد خواه
یک دسته حزبی " (شماره ۱۲۰) امیدواریم که این پژوهشنامه مستقل
مارکسیستی " مارکسیزم را به حد " استقلال " از مبارزات طبقاتی
و تاریخ ساقط نکرده باشد -

عصر علی در شماره اول بعنوان یکی از محاسن نشریه اعلام کرد
" قصد این را نداریم که درباره هدف و آرمان خود ... قنقرسائی
کنیم " - بنابراین از آنجا که نمی دانیم هدف چیست شاید بتوان از
بنی علفی اش به عبارات انقلابی در پرتغال ایرادی گرفت - اما
حداقل می توان گفت که عصر علی قدری بی سبی است -

سآله آن چنان که باید و شاید درک نشده است - هدف ما از نوشتن
این مقاله برداشتن گامی در راه رفع این کمبود است - البته کمبودی
که دیگران نیز مقصر آنند ما به تنهایی نخواهیم توانست برطرف کنیم -
امید داریم همراه با دیگرانی که در درک اهمیت این سآله یا ما همفکر
بوده اند، بتوانیم انگیزه ای برای آغاز کوشش همگانی در رفع آن شویم -

علل کودتای نظامی ۲۵ آوریل

در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ حکومت مارسلو کیانو، معروف تداوم تاریخی
رژیم دیکتاتوری سالازار است و قریب نیم قرن حکومت وحشیانه و انجام
گسیخته فاشیزم در پرتغال، در عرض صرفاً چند ساعت با یک عسقل
جراحی ساده (بدون خونریزی زیاد!) توسط بخشی از ارتش
به رهبری " کمیته گرداننده " جنبش نیروهای نظامی " از میان بر -
داشته شد - گذشته از نیازهای آکادمیک و تاریخ نگاری، برای درک
فرآیند بعدی جنگ طبقاتی و ارزیابی نقش نیروهای مختلف اجتماعی
- و از همه مهمتر برنامه احزاب و گرایش های سیاسی گوناگون طبقه
کارگر - بررسی دقیق علل کودت و محتوای اقتصادی و سیاسی ای که
منجر بوقوع آن شد، ضروری است - مشاهده خواهیم کرد که بسیاری
از مواضع اشتباه و ضد انقلابی بعدی گروه های چپ (از مواضع
سکترانیستی و ماوراء چپ گرفته تا مواضع اپوزیونیستی و سازشگرانه)
دقیقاً در برداشت نادرست از علل کودتا ریشه دارند و بدون شناخت
این ریشه ها نخواهیم توانست پژوهش طلبی های بعدی برای توضیح
این مواضع را در چارچوب لازم ثئوریک قرار دهیم -

* در نوشتن این مقاله از نشریات متعددی یاری گرفته ایم که برای
جلوگیری از کثرت پاورقی ها از ذکر آنها خودداری می کنیم - ذیلاً صرفاً
به منابع عمده ای که بویژه مورد استفاده قرار گرفته اند و آزادانه
از آن اقتباس کرده ایم اشاره می کنیم - البته اگر ایرادی در نقلیه
هست (که بدون تردید زیادند) الزاماً گناه از منابع نیست و مسؤولیت
آن کاملاً بعهده ماست - در ضمن، از آنجا که رویدادها با سرعت
عجیبی منظره سیاسی پرتغال را دستخوش تغییر قرار داده اند، لازم
است اشاره کنیم که تهیه این مقاله در اوائل اکتبر ۱۹۷۵ آغاز شد -

1. Our Common Struggle, Newsletter of the Portuguese
Workers Coordinating Committee

(خبرنامه کمیته گرداننده کارگران پرتغالی - در دست نیاید - شماره ۱)

2. INPRECOR, Information Organ of the United Secretariat
of the Fourth International.

(ارگان خبری دبیرخانه متحد بین الملل چهارم - شماره ۱ - ۲۶)
3. INTERNATIONAL SOCIALISM, Journal of the International
Socialists

(نشریه سوسیالیست های انترناسیونالیست - شماره ۲۷۷ - ۸۲)

4. INTERCONTINENTAL PRESS

(هفته نامه مارکسیستی خبری که حاوی اسناد متعددی از سازمان -
های سیاسی گوناگون در باره پرتغال بوده است - شماره های بیست
مه ۱۹۷۴ تا اکتبر ۱۹۷۵)

5. Paul M. Sweezy: "Class Struggle in Portugal,"
Monthly Review, No. 4 & 5, Vol. 27.

6. Robin Blackburn: "The Test in Portugal,"
New Left Review, No. 87-88.

7. PORTUGAL & SPAIN: TOWARDS THE IBERIAN SOCIALIST
REVOLUTION, International Marxist Group pamphlet-
September 1975.

ریشه های بحران رژیم سالازار

رژیم فاشیستی آنتونیو سالازار در اواخر دهه ۳۰-۱۹۲۰ - یعنی دوران بحران های عمیق سرمایه داری در سطح جهانی - متولد و مستحکم شد. طبقه حاکمه پرتغال که همانند خویشاوندانش در دیگر کشورهای اروپائی با مشکلاتی عمیق مواجه شده بود و خود را ضعیف تر از آن می یافت که از طریق نهاد های بورژوا - دموکراتیک حکومت کند، به سوی رژیم خفقان به سرکردگی یک "مرد قوی" روی آورد. رژیم فاشیستی اگر بخاطر پیوندش با سرمایه داری جهانی و حمایت بهر آن بوجود مدت ها پیش سرنگون می شد. سالازار مانند همقطار دیکتاتورش در اسپانیا، فرانکو، از "جنگ سرد" ضد کمونیستی که بین از جنگ جهانی دوم توسط امپریالیزم برای افتاد زیرکانه استفاده کرد تا به رغم همکاری اش با محور شکست خورده فاشیسم بقای رژیم را تضمین کند (همچنین به خاطر پیوند های اقتصادی پرتغال و انگلستان که از قرن نوزدهم به بعد گسترش یافته بود از پشتیبانی فعال بورژوازی انگلیسی برخوردار شد). بدینسان با شرکت در بیان ناتو (۱۹۴۹) و برخورداری از سلاح های مدرن و ابزار خفقان جدید، رژیم فاشیستی پرتغال تبدیل به یکی از ارکان "دنای آزاد" شد. برای جلوگیری از قهرقراشی رفتن هرچه بیشتر سرمایه داری عقب افتاده پرتغال به نسبت سرمایه داری اروپائی، رژیم سالازار سیاست حمایت شدیدی را دنبال کرد؛ ورود سرمایه خارجی را محدود ساخت، فعالیت فعالانه خود را در خدمت تعدادی از گروه های انحصاری اقتصادی قرار داد و با اعطای امتیازات ویژه به آنها در پرتغال و در مستعمرات، علیرغم عقب افتادگی عمومی پرتغال، کنسرسیوم های قدرتمندی که توانائی رقابت با صنایع پیشرفته اروپائی را داشتند، نشو و نما داد. مهم ترین این گروه های انحصاری (CUF - Companhia Uniao Fabril) بود که در سال ۱۹۵۰ بیش از یک دهم صنایع پرتغال را تحت کنترل داشت (سهام عده صنایع شیمیائی و نساجی) و چهار کنسرسیوم قدرتمند دیگر نیز در گروه (Champalimaud) شامالیماد، بانک پرتغال و آتلانتیک (Portugues do Atlantico)، بانک اسپیریتو سانتو (Espírito Santo)، و شرکت بورگس و ایرماو (Borges e Irmao) بوجود آمدند.

مستعمرات آفریقائی در این جریان تقویت سرمایه داری پرتغال نقش اساسی بازی کردند. پیوند های اقتصادی پرتغال با مستعمراتش بر اساس محاسبات کلاسیک استعماری - یعنی واردات مواد خام نیمه نهایی نازل و صادرات محصولات صنعتی پرتغال - موقعیت خاصی برای سرمایه داری پرتغال ایجاد کرده بود. تعدادی از صنایع پرتغالی که به بازارهای اروپائی صادر می کردند صرفاً بخاطر برخورداری از منابع ایزان مواد خام بود که توانائی رقابت با صنایع اروپائی را داشتند. مثلاً صنایع نساجی گروه CUF بدون کتان خام موزامبیک مدت ها پیش از بین رفته بودند، استثمار شدید و بیگاری اجباری در موزامبیک و آنگولا سود های سرشاری برای مالکین پرتغالی مزارع نیشکر و پنبه، معادن الماس و کشتزارهای قهوه بهار می آورد. استثمارگران پرتغالی صد ها هزار نفر را برای کار به آفریقای جنوبی فرستادند - سهم عده دستمزد آنان مطابق قرارداد قبلی مستقیماً به دولت پرتغال پرداخت می شد. پیونده نبود که نخست وزیر پرتغال اعلام داشت: "نزد ما آفریقا بیش از صرفاً سرزمینی برای استثمار است... بدون آن ما ملی کوچک هستیم، با حفظ آن قدرتی بزرگ". بدین سان مخارج توسعه اقتصادی پرتغال بدون زحمتکشان آفریقائی افتاده بود.

این سیاست استثمار بیرحمانه و سرکوب وحشیانه نظامی ای که چنین سیاستی ایجاد می کرد بالاخره موج مقاومت مردم مستعمرات را برانگیخت. در سال های بعد از ۱۹۶۰ استثمارگران پرتغالی با جنبش های مسلحانه رهایی بخش مواجه شدند. مقاومت مسلحانه در فور ۱۹۶۱ در آنگولا با قیام مردم شهر لوآندا آغاز شد؛ در گینه در اوت ۱۹۶۲ PAIGC مبارزات چریکی را آغاز کرد و در موزامبیک در سپتامبر ۱۹۶۴ FRELIMO علیه مراکز نظامی پرتغال را برآه

انداخت. با تحمل مخارج هنگفت و تلفات سنگین پرتغال موفق شد که نخستین قیام مردم آنگولا را سرکوب کند (مشکلات فراوان پرتغال پس از تخلیه کنگو از ارتش بلژیک در سال ۱۹۶۰ تشدید شده بود زیرا کنترل بخش عده شمال و مرکز آنگولا از دست پرتغال کاملاً خارج گشته بود). با وجود اینکه بعثت انشعاب دست راستی (برهبری هلدن ریتو - رهبر کنونی FRELIMO) جنبش رهایی بخش در آنگولا بشدت تضعیف شده بود اقدامات مسلحانه علیرغم این سرکوب در اواسط دهه ۷۰-۱۹۶۰ مجدداً آغاز گشت. در گینه سیمائو PAIGC سرعت بیش از یک سوم کشور را تحت کنترل خود درآورد. در شمال موزامبیک فرابسیسم کاملاً خود را در مناطق آزاد شده مستحکم ساخته و از سال ۱۹۷۳ به بعد حملات موج وار نظامی را آغاز کرد.

مبارزات مسلحانه توده های استعمارزده امپریالیزم پرتغال را در همه سطوح دچار بحران ساخت. بین سال های ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۴ ارتش پرتغال ۶۰ هزار کشته داد؛ کشور ۹ میلیونی پرتغال مجبور به ایجاد ارتش ۲۰۰ هزار نفره (که سه چهارم آن در آفریقا درگیر بود) شد؛ بیش از نصف بودجه دولت صرف مخارج نظامی می شد؛ فقیرترین کشور اروپائی بالاترین درصد درآمد ملی را خرج ارتش می کرد (بیش از ۷ درصد، در مقایسه با ۲ درصد اسپانیا) و این بحسب فرهنگ خدمات اجتماعی؛ قهرمان "مدن" در آفریقا بالاترین میزان بیسواد (۴۰ درصد) و مرگ و میر اطفال (۱۰ درصد) را در اروپا داشت. تمام دهه ۷۰-۱۹۶۰ در پرتغال میزان تشکیل سرمایه ثابت داخلی به نسبت درآمد ملی از تمام کشورهای اروپائی پائین تر بود. اضافه بر تمام مشکلات اجتماعی و اقتصادی، پرتغال بسرعت دچار انزوای دیپلماتیک در جهان شد. کار به جایی کشیده بود که ایالات متحد آمریکا، متفق قدیمی پرتغال، از هلدن ریتو پشتیبانی می کرد.

مشروعیت اقتصادی و انشعاب درون طبقه حاکمه

بخش هایی از بورژوازی انحصاری پرتغالی که در دوره پهلوی با استفاده از ناسیونالیسم اقتصادی دولت و استثمار شدید مستعمرات فره شده بودند اکنون از پرداخت مخارج برنامه های رژیم شائبه خالی می کردند - نمک شناسانه همان دسئی را که غذایشان می داد حالا گاز می گرفتند. رژیم سالازار زیر فشار این بخش ها مجبور به عقب نشینی گشت و محدودیت های ناشی از سیاست حمایت سرمایه های داخلی از سر راه ورود سرمایه خارجی برداشته شدند. اطلب انحصارات بزرگ پرتغالی که بخاطر فشار افزایش مخارج جنگ و کاهش منابع اقتصادی داخلی قادر به توسعه اقتصادی نبودند با آغوش باز به استقبال سیاست جدید شتافتند. CUF با صنایع کشتی سازی سوئدی و هلندی شریک شد و کمپلکس لیزناوه، بزرگترین صنایع تعمیر کشتی در دنیا، را ایجاد کرد. شرکت های بزرگ بین المللی مانند آی.تی.تی، فورد، رنو، بنیتیش لیلند، جنرال موتورز، زیمنس، تایکس، پلزی، گروندیک، کروب، فایراستون و غیره با استفاده از شرایط خفقان و دستمزد های نازل شروع به سرمایه گذاری در پرتغال کردند. تا سال ۱۹۷۰ سهم سرمایه خارجی در صنایع پرتغال از ۱/۵ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۲۷ درصد رسیده بود. بین سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۰ در حدود ۷۰ درصد تمام سرمایه گذاری های جدید در پرتغال و مستعمرات توسط سرمایه خارجی انجام گرفت. بدینوسیله برای محافظت از مستعمراتش پرتغال بخش های مهمی از اقتصادش را تقدیم سرمایه های خارجی کرد.

مشروعیت اقتصادی موجب تغییرات عمیقی هم در ساختار اجتماعی پرتغال شد. همجوار اقتصاد سنتی و عقب مانده پرتغال (زراعت و ماهیگیری و صنایع کوچک) یک بخش جدید صنایع بزرگ بر اساس تکنولوژی مدرن (متراکم در سه شهر لیسبن، پورتو و ستهال) پدیدار گشت. صادرات پرتغال از کالا های سنتی شراب، چوب پنبه و کنسرو ماهی به ماشین آلات، محصولات کاغذی، نسوجات و غیره تغییر پیدا کرد. * حتی در سال ۱۹۷۳ یعنی پس از یک دوره بهبود اقتصادی در آمد سرانه پرتغال (۷۰۰ دلار) از همه کشورهای اروپائی کمتر بود.

سهم جمعیت شافل در کشاورزی از ۴۷ درصد جمعیت فعال در سال ۱۹۵۰ به ۳۱ درصد در ۱۹۶۹ رسید و تعداد کارگران صنایع در همین مدت از ۲۵۰ درصد به ۳۶ درصد افزایش یافت. به علاوه با توسعه صنایع، کشاورزی مکانیزه (متراکم در دو منطقه مرکزی و جنوبی به یو Ribetejo و آلن ته یو Alentejo) نیز گسترش یافت و در سال ۱۹۶۹ بیش از یک سوم جمعیت فعال در مناطق روستایی کارگران کشاورزی بودند. بدین ترتیب، اکنون طبقه کارگر (بفهوم عام کلمه) بیش از نصف جمعیت شافل پرتغال را تشکیل می داد. در انتهای دیگر ساخت طبقه بورژوازی مالی متمرکز در تعداد انگشت شماری از گروه های انحصاری بوجود آمد که تقریباً تمام صنایع بزرگ، بانک، بیمه و ترانسپورت را تحت کنترل داشت و از طریق سرمایه گذاری های مشترک پیوند های بیشماری با امپریالیزم جهانی پیدا کرد.

همگام با تغییرات فوق در پایه های اقتصادی طبقات حاکمه، اهمیت مستعمرات نیز در اقتصاد پرتغال کاهش یافته بود. در سال ۱۹۶۰ بیش از ۳۴ درصد صادرات پرتغال به مستعمراتش بود در صورتیکه در سال ۱۹۶۹ این رقم به ۲۵ درصد و در ۱۹۷۳ به ۱۵ درصد رسید. در عوض، در همین مدت صادرات پرتغال به اروپا به ۶۵ درصد افزایش یافت، بطوریکه در سال ۱۹۷۳ دو سوم کل تجارت پرتغال (صادرات و واردات) با اروپای غربی و صرفاً یک ششم آن با مستعمرات بود. در نتیجه باعث تحجب نیست که به تدریج بخشی از بورژوازی مالی پرتغال که مستقیماً با مستعمرات مناسبتی نداشت (یا اینکه حداقل، از صدور مواد خام مستعمرات چندان نفعی نمی برد) و ادغام هرچه بیشتر در اقتصاد شکوفان اروپائی را جذاب تر می یافت، شروع به مخالفت با سیاست استعماری رژیم کرد. مخارج هنگفتی که صرف جنگ های مستعمراتی می شد می توانست صرف توسعه صنعتی داخلی پرتغال در آماده ساختن زمینه برای انترناسیونال کامل در بازار مشترک اروپائی گردد. ضرورت این تغییر بویژه پس از ورود انگلستان (و از هم پاشیدن EFTA که پرتغال نیز در آن عضو بود) به بازار مشترک هرچه بیشتر محسوس شد.

بدینسان در رأس طبقه حاکمه پرتغال انشعاب شدیدی میان دو بخش از بورژوازی مالی پدیدار گشت. یک طرف موافق سیاست نو استعماری، خانه دادن به جنگ های آفریقائی و آماده ساختن سیاسی و اقتصادی پرتغال برای ورود به بازار مشترک بود و بخش دیگر سرخ سخنان به هرگونه تغییری مخالفت می کرد. پس از مرگ سالازار و بقدر رسیدن کیتانو تغییرات محسوسی به نفع بخش "بوتلپ" بورژوازی مالی صورت گرفت. رژیم تشبیهاتی برای سرمایه گذاری در مستعمرات (بویژه در آنگولا)*، مدرنیزه کردن دستگاه تولید صنعتی (توسعه زیربنای صنعتی، متمرکز و متراکم ساختن تولید و غیره)، توسعه صنایع تخصصی (صادرکننده به اروپا) و معرفی برخی اصلاحات و متراتیک (انتخابات کنترل شده، آزادی محدود مطبوعات) ایجاد کرد. هدف این برنامه رژیم تشبیهل ازدواج بین دو بخش نیرومند سرمایه مالی بود: اما، ماه عملی بطیجی هرچه بیشتر روابط انجمنید. طبقه بورژوازی انحصاری بر اقتصاد پرتغال و نزدیکی هرچه بیشتر اقتصاد پرتغال با بازار اروپائی درست در دوره ای که اروپا از بحران عمیق اقتصادی می گذشت، باعث پیدایش تورم شدیدی شد. طبقه کارگر پرتغال که به خاطر تمرکز شدید صنایع و افزایش مهاجرت به کشورهای دیگر اروپائی⁺ (و در نتیجه

* صنعتی کردن محدود مستعمرات تنها راه بهبود شرایط مبادله با مستعمرات بود. با تولید برخی از کالا های مصرفی در خود مستعمرات اولاً مقداری از ماشین آلات صنعتی پرتغال توسط صنایع مستعمرات جذب می شد ثانیاً با بهبود وضع اقتصادی بازار وسیعتری برای محصولات صنایع پرتغالی در این کشورها ایجاد می گشت. افزون بر این یک لطمه ای به منافع استعمارگران پرتغالی که در تولید مواد خام در مستعمرات سرمایه گذاری کرده بودند، وارد نمی شد.

+ در بهشت سال اخیر جمعیت پرتغال حتی کمی کاهش یافته است. تا ۱۹۷۲ بیش از ۱/۵ میلیون پرتغالی به کشورهای اروپائی مهاجرت کرده بودند (بیش از ۵۰۰ هزار نفر برای فرار از نظام وظیفه).

کمبود کارگر در پرتغال از موقعیت اقتصادی نیرومندی برخوردار شده بود. مبارزات اقتصادی بالنسبه وسیعی را با استفاده از آشکال فوق العاده مبارزه⁺⁺ آغاز کرد. دهقانان، دانشجویان، زنان و حتی بخشی از کلیسای کاتولیک شروع به مبارزه فعال علیه دیکتاتوری و مخالفت با ناکفایتی اقدامات باصلاح لیبرال کیتانو کردند. زور فشار مرکب این عوامل بخش ارتجاعی طبقه حاکمه به سرعت کیتانو را وادار به بازگشت به شیوه های سنتی حکومت کرد. ازدواج دو بخش طبقه حاکمه به طلاق انجامید.

برای بورژوازی اروپا زده مسلم شده بود که دستگاه فاشیستی عظیم تراز آن است که بتواند خود را برای تحمل برنامه جدید اصلاح کند. بورژوازی در جستجوی نیروهای دیگر افتاد. اما ساله این بود که از چه نیروی می توان استفاده کرد؟ روشن بود که هرگونه تلاش در بسیج وسیع سیاسی علیه حکومت کیتانو صلاح نیست چون ممکن است از چارچوب محدودی که انحصارات برایش در نظر داشتند خارج شود. شکفتی ندارد که رویه ارتش کردند. ارتش مدافع سنتی سرمایه داری بود و افسران ارشد آن مناسبات نزدیکی با انحصارات پرتغال داشتند. منجمه با انحصارات بوتلپ! پوش انحصارات بد رازا یکشید. در رئیس ارتش فردی پرنفوذ که کاملاً موافق برنامه جهت گیری اقتصادی به سوی اروپا و راه حل سیاسی در مستعمرات بود پیدا کردند: ژنرال اسپینولا. مدیر اسبق انحصار شامالیاماد و قهرمان جنگ های آفریقائی و معاون رئیس ستاد ارتش. از همه عالی تر سابقه اسپینولا چنان بود که حتی ارتجاعی ترین محافل پرتغال با و احترام می گذاشتند. او همراه با فرانکو در جنگ داخلی اسپانیا و با ارتش هیتر در شوروی جنگیده و چندین سال هم فرماندار نظامی گینه بیسائو بود. با تشویق گروه شامالیاماد، کمک گروه ک-ا-و-ف و اجازه کیتانو، اسپینولا در فوریه ۱۹۷۴ کتاب معروفش "پرتغال و آینده" را منتشر ساخت. انتشار این کتاب کسمه راه حل سیاسی برای خاتمه دادن به جنگ های مستعمراتی را پیشنهاد کرده بود و انکشی شدیدی در محافل ارتجاعی ایجاد کرد. زیر فشار این جناح (که شامل آمینکو توماس رئیس جمهور و فرانکو مگوئیرا رئیس گروه بانکی اسپینو سانتو و گروهی از افسران ارشد ارتش می شد) کیتانو مجبور به برکناری ژنرال اسپینولا و ژنرال کوستا گوئیش (رئیس ستاد ارتش) شد و مجدداً اعتقاد رژیمش را به ادامه فاطمانه سیاست مستعمراتی اعلام داشت. رژیم گردش هرچه بیشتری به سوی راست کرد.

بدین ترتیب فاشیسم پرتغال یکبار دیگر قدرتمندترین انحصارات را (حتی با پشتیبانی بخشی از افسران ارشد ارتش) شکست داد و ظاهراً قوی تر از قبل سردرآورد. اما خطر مرگ برطرف نشده بود. خطری واقعی که بازتاب کننده بحران همه جانبه سرمایه داری پرتغال و دستگاه فاشیستی آن بود در درون نیروهای نظامی به کمن نشسته بود. جنگ آشکار و جناح طبقه حاکمه برای اولین بار به سیدگی دیونی فاشیسم را برملا ساخت و گروه متشکلی از افسران جوان ارتش موقعیت را برای حرکت علیه رژیم مناسب دیدند. اولین اقدام که بصورت شورش در هنگ شماره پنج پیاده نظام در ماه مارس آغاز شد عجولانه و بی برنامه بود و شدیداً سرکوب گشت. اما ضربه دوم در ۲۵ آوریل بشکل یک کودتای کاملاً سازمان یافته و تحت رهبری کمیته گرداننده جنبش نیروهای نظامی رژیم کیتانو را سرنگون کرد. برای درک وقایع بعدی لازم است که تاریخچه این جنبش را قدری دقیقتر بررسی کنیم.

++ مثلاً کارگران شرکت هواپیمائی ملی پرتغال در اعتصاب ژوئیه ۱۹۷۲ یکی از هواپیما های بوئینگ شرکت را تصاحب کردند! دو تن از کارگران شهید شدند ولی اعتصاب تا پیروزی کارگران ادامه یافت.

* عاصری از سازمان "جنبش نیروهای نظامی" که این شورش را رهبری کرده بودند بعدها اعلام داشتند که بخاطر فقدان ارتباط مستقیم با کمیته گرداننده جنبش نیروهای نظامی در لیسن، برخی از گفتار های رهبران جنبش اشتباهاً بمنزله اعلام شروع شورش تلقی شده بود.

نگهداری طولانی ارتش در حالت جنگ کشش‌ها و تنش‌های عظیمی درون نیروهای نظامی ایجاد کرده بود. فرزندان طبقات حاکم و الیگارشی سنتی نظامی علاقه چندانی به پیوستن به ارتش از خود نشان نمی‌دادند. نام نویسی در آکادمی نظامی در دهه ۲۰-۱۹۶۰ به کمتر از نصف دهه قبل رسید. و این درست در دوره‌ای که ارتش بیش از پیش نیاز به افسران حرفه‌ای داشت. تنها راه چاره، برطرف کردن کمبود از طریق استفاده هوشمندانه بیشتر از افسران وظیفه و درجه‌داران بود. تحصیل کردگان دانشگاهی مستقیماً برای انجام نظام وظیفه با مقام افسری به خدمت فعال (که غالباً بمعنای ارسال به جبهه جنگ در آفریقا بود) گرفته می‌شدند. دوره خدمت از ۲ سال به ۳ تا ۴ سال افزایش یافت. برای مقابله با نارضایتی شدیدی که این برنامه موجب شده بود رژیم حقوق و امتیازات افسران وظیفه را به سطح افسران حرفه‌ای (و در بعضی موارد حتی بیشتر) ارتقاء داد. نطفه اولیه جنبش نیروهای نظامی در واقع توسط گروهی از افسران حرفه‌ای (در حدود ۲۰۰ نفر ستوان و سران) اجزای مخالفت با این برنامه رژیم که باعث وخامت موقعیت آنان می‌شد، در اواخر سال ۱۹۶۲ بوجود آمد. اما شدت نارضایتی عمومی افسران و سربازان از جنگ‌های مخرب مستعمراتی و دستگاه خفقان پلیسی پادشاهی رسیده بود که بتدریج دلائل اقتصادی اولیه تشکیلات جنبش تحت الشعاع دلائل سیاسی کلی‌تری قرار گرفت. افسران جوان سرعت رابطه مشکلات محدود و حرفه‌ای خود و مسائل سیاسی عامی که رژیم فاشیستی سبب آن بود، درک کردند. تجربیاتشان در آفریقا نیز آنها را متقاعد ساخت که نه تنها جنگ‌های مستعمراتی به‌روز نخواهند شد بلکه تنها راه پایان دادن به آن سرنگونی رژیم فاشیستی در خود پرتغال است. وجود گرایش‌های سیاسی گوناگون در رژیم در ارتش نیز به این جریان رادیکالیزه شدن افسران کمک کرد. نفوذ این عوامل را در اسنادی که درون جنبش به بحث گذاشته شد بخوبی می‌توان دید. در ژانویه ۱۹۶۴، یعنی صرفاً چند ماه پس از اولین تجمع گروه افسران، سندی تحت عنوان "جنبش نیروهای نظامی و ملت" میان آنها در گردش بود، این سند به "افسانه بی‌طرفی سیاسی نیروهای نظامی" حمله کرده بود و مخالفت افسران را با نقش ارتش در سرکوب جنبش‌های آزادی بخش آفریقایی و محافظت دستگاه خفقان فاشیستی در پرتغال اعلام داشت. پس از بحث و مشاوره حول آن سند دیگری که اهداف و برنامه جنبش افسران را به شکل جامعی طرح ریزی کرده بود تحت عنوان "برنامه جنبش نیروهای نظامی" قرار هم دیده شد. در این برنامه لزوم سرنگونی رژیم از طریق مداخله نظامی دقیقاً مطرح شده بود. انحلال فوری پلیس مخفی PIDE و پرتغال (پلیس فاشیستی معروف به "پیراهن سبزپوشان")؛ آزادی زندانیان سیاسی؛ تجدید سازمان و تصفیه (saneamento) نیروهای نظامی، گارد ملی جمهوری (گروه برگزیده ضربتی متشکل از ۱۰ هزار نفر)، پلیس امنیتی (گروه ضربتی پلیس متشکل از ۱۴ هزار نفر) و گروه پاسداران مرزی (Guarda Piscoal)، و انتخابات آزاد برای مجلس مؤسسان در عرض ۱۲ ماه، از نکات مهم دیگر این برنامه بودند. در عرصه وجود این گرایش‌های سیاسی درون ارتش فاشیستی چندان شگفتی ندارد. دانشجویانی که پس از اتمام تحصیل با مقام افسری در ارتش استخدام می‌شدند و در رابطه مستقیم با بخش حرفه‌ای ارتش قرار می‌گرفتند قبلاً در مبارزات سیاسی و سیاسی که از سال ۱۹۶۲ به بعد دائماً دانشگاه‌های پرتغال را در بر می‌گرفت شرکت کرده بودند. چنینیات آنها به حدی رفت که در ارتش که حتی مطالعات پوشش‌جات بهان کندی ممنوع بود نسخه‌های پلیس کپی شده مانیفست کمونیست و خلاصه سرپایه دست بدست می‌گشت. ماهیت سیاسی جنگ‌های مستعمراتی نیز تأثیر عمیقی در رادیکالیزه کردن افسران و سربازان جوان می‌گذاشت. شناختن عقاید امپراتور کاپرال (رهبر فقید PAIOG) وجه گوارا قسمتی از برنامه تعلیمات نظامی افسران را تشکیل می‌داد. در واقع شبکه تشکیلاتی جنبش نیروهای نظامی بر اساس الگوهای جنبش‌های رهایی بخش آفریقایی بنا شده بود.

این سند با برخی تغییرات (برای ارضای اسپینولا) بعد از کودتا منتشر شد.

اقتصادی سند مذکور اتخاذ "استراتژی ضد انحصاری" و "تجدید بنای اقتصادی در خدمت مردم، بویژه اقشار فقیر" را ضرورت اساسی تشخیص داده بود. در رابطه با مسئله مستعمرات برنامه جنبش بسیار ملایم‌تر از بخش‌های دیگر بود (بدلیل تاکتیکی). اتخاذ یک راه حل سیاسی بجای راه‌های نظامی برای خاصه دادن به جنبش و برقراری صلح پیشنهاد شده بود. بدینسان "جنبش نیروهای نظامی" با برنامه‌ای پاپولیست و با تعهد روشن به مداخله نظامی علیه رژیم فاشیستی شروع به برقراری رابطه با واحدهای مختلف ارتش و سربازان می‌افسران و سربازان مخالف رژیم (شامل افسران وظیفه) و فراهم ساختن زمینه برای کودتای نظامی کرد.

پس از پیروزی کودتای ۲۵ آوریل و تصاحب قدرت توسط حکومتی نظامی ("کمیته نجات ملی") به سرکردگی ژنرال اسپینولا بسیاری از ناظرین به غلط چنین برداشت کردند که اسپینولا شخصاً در تدارک کودتا نقش اساسی داشت و در واقع با انتشار کتابش در فوریه و تشدید بحران سیاسی رژیم کینانو آگاهانه زمینه را برای کودتای آوریل فراهم ساخته بود. واقعیت کاملاً خلاف این را نشان می‌دهد. تسنادرک دهنده نام کودتا "کمیته گرداننده جنبش نیروهای نظامی" نبود. اسپینولا به هیچ وجه در برنامه ریزی و اجرای کودتا درگیر نشد و حتی تا زمانیکه موفقیت آن کاملاً روشن نشده بود طرفداری خود را اعلام نکرد. رهبران جنبش نیروهای نظامی برای تضمین پیروزی سریع و بدون خونریزی کودتا نیازمند نفوذ اسپینولا برای جلب حمایت بخش‌های تعیین کننده طبقه حاکمه بودند و با این خاطر به عقب نشینی از برخی خواست‌های خود و سازش با اسپینولا تن دادند.

۲۹ دقیقه پس از نیمه شب، کودتا مطابق نقشه قبلی با بخش یک آهنگ ممنوع از رادیو آغاز شد. واحدهای جنبش نیروهای نظامی با شنیدن این آهنگ به حرکت درآمدند. تا ساعت ۲ با تعداد ضمام ایستگاه‌های رادیو و تلویزیون، بانک مرکزی پرتغال، مراکز فرودگاه و مناطق لیسن و پورتو، مرکز فرمانده کل ارتش، فرودگاه پورتلا و پایگاه نیروی هوایی شماره یک نزدیک لیسن همگی به تصرف واحد‌های طرفدار جنبش نیروهای نظامی درآمد. بود "جنبش نیروهای نظامی" در موقعیتی قرار گرفته بود که می‌توانست اغلب واحدهای ارتش مستقر در پرتغال را غنشی کند و از پشتیبانی و همکاری در نیروی دریایی نیز برخوردار بود. اما هنوز در خود لیسن چندین واحد طرفدار رژیم به مقاومت ادامه می‌دادند و بیم این می‌رفت که در صورت پد رازا کشیدن کودتا نیروی هوایی که بطور کلی مخالف کودتا بود وارد عمل شود. رهبران جنبش نیروهای نظامی اوضاع متعادل شدند که باید با اسپینولا و نیروهای دور او سازش کنند. نزدیک‌ها ظهور کینانو نیز که در مرکز گارد ملی جمهوری پناهنده شده بودند به وخامت اوضاع پی برد و برای اسپینولا پیغام فرستاد که حاضر است قدرت را به یک "شخص مؤثر" منتقل کند. واکنش اولیه ژنرال اسپینولا این بود که او نه عضو جنبش نیروهای نظامی است و نه به هیچ وجه عضویت آن را قبول خواهد کرد. فقط در صورت دریافت دستورات اکید به امضای شخص کینانو حاضر به مذاکره با جنبش نیروهای نظامی است. تأیید کینانو، قیصر پینتو اشاره کرد که وقت برای این نوع تشرفات نیست (مردم محل پناهندگی کینانو را محاصره کرده بودند) و باید سریعاً اقدام کرد. ژنرال اسپینولا سپس با فشاری کرد که خدا باید تلفظی از عقاید کینانو مطلع شود. پس از صحبت با شخص کینانو و مطمئن شدن از موافقت او اسپینولا برای کمیته گرداننده جنبش نیروهای نظامی پیغام فرستاد که آماده مذاکره با آنهاست. به‌شروع اینکه افسرانی که بحضورش شرفیاب می‌شوند از درجه سرهنگی به بالا باشند! در واقع چند ساعت طول کشید تا سرهنگ واسکو گائزالیوس از مرکز فرماندهی جنبش نیروهای نظامی در پادگان پورتهیا خود را برای مذاکره با اسپینولا به لیسن رساند. در خود لیسن بالا تن از سرگرد میان کودتاچیان پیدا می‌شد. اینکه همان ژنرال و سرهنگ چه رد و بدل شد هیچ وقت اعلام نگشت اما برآیند غلبه مذاکرات چیزی جز عقب نشینی جنبش نیروهای نظامی و سازش با اسپینولا نبود.

رئیس اداره اطلاعات کینانو که توسط ژنرال اسپینولا نیز در حاشیه تحت حفظ شد. نکات فوق بر اساس روایتی است که بعد ها در لیسن منتشر شد.

توافق شد که اسپینولا رئیس جمهور شود، کوستا گومش به منصب
قلمی اش (ریاست ستاد ارتش) بازگردد و سیاست مستعمراتی جنبش
نیروهای نظامی ملایم تر شود.

ساعت ۴ بعد از ظهر کیتانو ریاست حکومت را به اسپینولا واگذار کرد
و اسپینولا با تشکیل "کمیته نجات ملی" قدرت را در دست گرفت.
کمیته مذکور از ۷ نفر افسر ارشد ارتش، همگی با سابقه خدمت در
آفریقا، متشکل شده بود: ژنرال اسپینولا، ژنرال کوستا گومش، ژنرال
سیلویو مارکز (فرمانده سابق نظامی در آنگولا)، ژنرال گالواثود ویسلو
(رئیس سابق اداره تحقیقات نظامی)، دریا سالاری نیو پرو آزود و رئیس
سابق دانشکده توپخانه دریائی، دریا سالار روزا کوتی نیو فرمانده
سابق نیروی دریائی در موزامبیک و ژنرال دیوگو ییتو (فرمانده نیروی
هوایی در موزامبیک). تنها اعضای جوان که تا حدودی از "جنبش
نیروهای نظامی" پشتیبانی می کردند آزود و (نخست وزیر کنونی) و کو-
تی نیو (که چندی پیش از فرمانداری جزایر آزود زبرکنار شد) بودند -
باقی کمیته از طرفداران اسپینولا و افسرانی پرنفوذ در محافل ارتجا-
می تشکیل یافته بود. ژنرال مارکز برادر رهبر جناح استعمارگران افرا-
ظی بود. تنها اقدام "لیبرال" ژنرال ملودر طول عمرش این بود که
یکبار بخاطر مخالفت با سالار زار ارتقا مقام خود را قبول نکرد. ژنرال
نئوتیز حتی در مقامی به اسپینولا دست راستی بود. سه هفته
بعد "کمیته نجات ملی" اولین کابینه را تحت نخست وزیری پالما
کارلوس (از رفقای قدیمی اسپینولا) منصوب کرد ("حکومت موقت اول").
پس از ۲۰ سال برای اولین بار در یک کشور اروپای غربی حزب کمونیست
به حکومت راه داده شد - آلوارو کونیال دبیر کل حزب (با سمیت
وزیر مشاور) و اولیو گائزالوش (وزیر کار) به کابینه دعوت شدند.
حزب سوسیالیست نیز در حکومت شرکت داشت - مارو سوارش رهبر
حزب به سمت وزیر امور خارجه منصوب شد و وزارت دادگستری نیز به
حزب سوسیالیست تعلق گرفت. حزب مهم دیگر کابینه ائتلافی حزب
دمکرات مردم (حزب اصلی بورژوازی) بود. چندی بعد ساختمان
حکومت با تشکیل "شورای دولت" متشکل از ۷ نفر عضو جنبش نظامی،
۷ نفر از اعضای کمیته گردانده جنبش نیروهای نظامی و ۷ نفر افراد
"سرنشانی" غیر نظامی، تکمیل شد.

سرمایه داری پرتقال پس از کودتا

با پیروزی کودتا و برکناری رژیم کیتانو پرتقال با به دوره پرتلاطمی
از مبارزات طبقاتی گذاشت که هنوز ادامه دارد. بخاطر شکل
ویژه سقوط رژیم فاشیستی رهنمای سیاسی پرتقال با ترکیب ساخت های
ناپایدار و متضادی مواجه گردیده که موجب پیدایش یک حالت بحران
همیشگی در دستگاه دولتی شده و طبقه حاکم را وادار به اتخاذ
شیوه های استثنائی حفظ قدرت ساخته است. برای درک انکشاف بعدی
مبارزه طبقاتی در پرتقال بایستی محتوای سیاسی فوق و ماهیت ویژه
حکومت های موقتی که این محتوی ایجاب می کرد، بررسی شود. بدون
شناخت صحیح از استراتژی طبقات حاکم پس از سرنگونی کیتانو کمرباطه
نزدیک با حالت ویژه سیاسی فوق دارد. چهار افشاش عمده خواهیم
شد که گریبانگیر بسیاری از احزاب درگیر در مبارزه طبقه کارگر
و توده های زحمتکش پرتقال شده است.

اما برای اینکار لازم است که پیش از بررسی فوق اجمالاً به تجزیه
و تحلیل های نادرست ظل کودتا که میان برخی از این احزاب رایج
شده اشاره کنیم زیرا چنانکه قبلاً ذکر کردیم ریشه مواضع بعدی آنها
و برداشت های نادرستشان از استراتژی طبقه حاکم در تفسیرهای
غلط کودتا نهفته است. برای برخی از آنها این تفسیرهای غلط منجر
به چنان تجزیه و تحلیل های نادرستی از قرآیند بعدی انکشاف
مبارزه طبقاتی می شود که حتی اردوگاه های متخاصم طبقاتی را پس
یکدیگر اشتباه می کنند.

به ذکر دو نمونه که در دو انتهای طیف طولانی تجزیه و تحلیل-
های اشتباه ظل کودتا قرار دارند اکتفا می کنیم - استدلال های
اشتباه دیگر به "خالص" این دو نیستند.

"قیام نیروهای دمکراتیک"

گشایش مرحله انقلاب ملی - دمکراتیک

نوع اول استدلال تقریباً چیزی به شکل زیر است:

قیام ۲۵ آوریل مظهر عینی روند تاریخی انقلاب ملی - دمکراتیک
است که در تمام کشورهای فاشیستی عمل می کند. از مدت ها پیش
نیروهای انقلابی در پرتقال حول شعار واحد دمکراتیک "سرنگونی
باد فاشیزم" متحد شده بودند. تحت شرایط سلب کلیه حقوق
دمکراتیک توسط حکومت فاشیستی، این شعار بنحویز افزونی می یافت
قشرهای وسیع خلق نفوذ پیدا کرد. نیروهای مسلح ارتش نیز که
خود از میان خلق برخاسته بودند خواستها و ناخرسندیهای خلق
را احساس می کردند و هرچه بیشتر از ایفای نقش جلاد امپریالیست
پرتقال ناراضی می شدند. سرانجام با نفوذ اندیشه های دمکراتیک
با خرسندیهای آنها نیز حول هدف مشخص و واحد سیاسی فوق متجه
گشت. با اتحاد نیروهای دمکراتیک نظامی و توده های مردم قیام
۲۵ آوریل بوقوع پیوست و با ساقط کردن رژیم فاشیستی مرحله
انقلاب ملی - دمکراتیک در پرتقال گشایش یافت.

گناه ترویج موضع فوق با حزب کمونیست پرتقال است. این برداش
توجیه کننده سیاست سازش طبقاتی و شرکت حزب کمونیست در حکومت
مای ائتلافی بوده است. احزاب استالیانیست طرفدار شوروی منجبت
فزب توده ایران (که مهارتی خاص و تاریخی در تبعیت از مواضع
رادران ارشد دارد) نیز چنین نظریات را تکرار کرده اند. در
قطعنامه مصوب پلنوم پانزدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران "در
آره پرتقال" اعلام می شود که "سقوط رژیم فاشیستی در پرتقال در
نرمایزه متحد جنبش خلق و نیروهای مسلح روی داد." (تاکید ها
مکی از ماست - مگر اینکه تیر آن ذکر شود) نشریات حزب توده
همیشه از کودتای نظامی تحت عنوان "قیام ۲۵ آوریل" یاد می کنند
یوان اولین مقاله مردم این بود که "دیکتاتوری فاشیستی
۴۱ ساله پرتقال به نیروی خلق سرنگون شد." در مقاله دنیسا
شماره ۱، ۱۳۵۳ گفته می شود: "با مداد ۲۵ آوریل بخشیم
زواحد های ارتش پرتقال که صاهنگ با خواست های خلق پرچم
سیان برافراشته بودند به لیسبون درآمدند... و به رژیم پیوسته
ی که کشور را به ورشکستگی سیاسی و اقتصادی کشانده بود، پایان
دادند" (ص ۱۲۸) یا جای دیگر در همین مقاله ذکر می شود که
"... در نتیجه رشد جنبش دمکراتیک در ارتش و توافق هماهنگی
روز افزون ارتش با خلق وضعی پدید آمده که قیام ۲۵ آوریل و تشکیل
حکومت موقت ممکن گردیده است." علت پافشاری روی "توافق و هم-
آهنگی ارتش با خلق" چند سطر بعد روشن می شود: "شرکت
کمونیست ها در حکومت موقت مورد پشتیبانی جدی زحمتکشین و همب
عناصر دمکراتیک پرتقال است" (ص ۱۳۰)!

نادرستی این برداشت با در نظر گرفتن آنچه که قبلاً تشریح شد
روشن است. اگر این صحت دارد که کودتای ۲۵ آوریل "به نیروی
خلق" و یا صرفاً "بهایمردی جنبش دمکراتیک نیروهای مسلح و پشتیبان
نی فعال و همگانی توده ها" روی داد و بقول حزب توده "شریه"
نیرومندی بر بنیان فاشیزم در اروپا و رژیم های اختناق و ترور پلیسی
در سراسر جهان، از جمله بر رژیم دیکتاتوری شاه در ایران" وارد
ساخت، باید سوال کرد پس چرا و چگونه چنین "شریه" مصیبت باری
بدون کوچکترین مقاومت از جانب طبقات حاکمه پرتقال تحمل شد؟ و ا-
ضح است که تنها یک پاسخ وجود دارد: ارتش پرتقال صرفاً بر اساس
شوق و ذوق دمکراتیک خودش و یا بخاطر "اقدامات سازمانی و تبلیغی
حزب کمونیست" دست باین عمل مخاطره آمیز نزد بلکه چنانکه نشان

* در واقع قسمت فوق خلاصه ای است از نطق آلوارو کونیال دبیر کل
حزب کمونیست پرتقال در تظاهرات روز اول ماه مه ۱۹۷۴ در لیسبون.
(نظریات مشابهی هم توسط او در مصاحبه ای که مجله "سائیکل
بین الظلم" شماره ۷۴، به فارسی ترجمه کرده، اظهار شده است.)

دادیم از حمایت فعال بخش های عده سرمایه داری پرتغال نیز برخوردار
دار بود. در کلیه نوشته های حزب کمونیست (بودیگر) "حزب برادر"
این جنبه همیشه مغفل نگاه داشته می شود. با گنجی خاصی که
وجه مشخصه همه سازشکاران است حزب کمونیست (و حزب توده)
حمایت انحصارات سرمایه داری پرتغال را با پشتیبانی توده ها در
مقاله "کلیه نیروهای ملی و دموکراتیک" مخلوط می کند. البته که
توده های متعدده پرتغالی موافق سرنگونی رژیم فاشیستی بودند
اما تصدیق این امر با این نظریه که "جنبش دموکراتیک مردم و نیروها"
سلح "متحداً تصمیم به" قیام ۲۵ آوریل" گرفتند بسیار تفاوت
دارد. بقدرت رسیدن جبهه ای نظامی به سرکردگی اسپینولا حتی با
تمام سفسطه گری های حزب کمونیست "هماهنگ با خواستهای خلق"
نبود. حتی در حین اجرای کودتا، هنگامی که واسکو گانزالوش از طرف
کمیته گرداننده جنبش نیروهای نظامی با اسپینولا از طرف انحصارات
سرمایه داری (و با تشویق کیتانو) مشغول معاطله بود، کودتاچیان
علاقه وافسری به شرکت توده ها نشان ندادند. رادیوی لیسن به
مردم توصیه می کرد که "نظم و آرامش را حفظ کنید"، "در محل ها
کار و منازل باقی بمانید"، "خیابان ها را تخلیه کنید". توده ها
البته کوچکترین توجهی به این "توصیه" ها نکردند. ده هزار نفر
از کارگران و دانشجویان لیسن به محض پخش خبر کودتا به خیابان
ها ریخته بودند. همگی غریزاً و حسی به تصدیق حزب توده "بدون
رهبردی شخص" (مردم شماره ۱۱۲) برای تضعیف سقوط رژیم مغفور
با سه هدف مشخص وارد میدان شدند: "شکار" مأمورین پیده (سا-
واک پرتغال)، محاصره مرکز گارد ملی جمهوری (محل پناهندگی
کیتانو) و آزاد کردن زندانیان سیاسی. برخلاف نظریه حزب توده
اقدامات فوق ثابت کننده "اتحاد فعال توده های مردم با سربازان
تحت شعار واحد سرنگون باد فاشیسم" (مردم شماره ۱۱۲) نیست
بلکه بازتاب کننده این واقعیت است که توده های ستمکشیده مغفور
علی "سرنگون باد فاشیسم" را بهتر از واسکو گانزالوش درک کرده بو-
دند.

"سناریوی کودتای نظامی : توطئه طبقات حاکمه"

مواضع نوع دوم معمولاً از این قبیل اند :

سیاست جناح کارانه رژیم فاشیستی بر روی نقشه های اقتصادی و
اجتماعی پرتغال تأثیر عمیقی باقی گذاشته بود. طبقات حاکمه
پرتغال پایه های توده ای خود را کاملاً از دست داده بودند، پرتغال
در صحنه جهانی منفرد شده و سیاست مستعمراتی کاملاً شکست
خورده بود. در نتیجه بخش لیبرال بورژوازی پرتغال که از مدت ها
پیش به شکست این سیاست پی برده بود و خطر از دست رفتن کاملی
قدرت را مشاهده می کرد ژنرال اسپینولا را مأخوذ ساخت که با کودتا
نظامی رژیم پوسیده کیتانو را با طبقه حکومت مردم پسند تری تعویض
کند. بورژوازی امیدوار بود که از این طریق راه حل سیاسی برای
خاصه دادن به جنگ های مستعمراتی را بدون از دست دادن منافع
کلی و طولی البدش تحمیل کند.

موضع فوق باورداشت اغلب گروه هائی است که با عینک "مائوئیسم"
درون اندیشه "رهبرداد های پرتغال را بررسی کرده اند. این
نظریه هدفش تجزیه و تحلیل مشخص وقایع نیست و صرفاً برای توجیه
نظریات بعدی این گروه ها در باره حزب کمونیست پرتغال ساخته
و پرداخته شده است. البته مانند موضع اولی این برداشت هم
مد در صد اشتباه نیست (در دیالکتیک موضع های سیاسی صد
در صد غلط نادرند). هر دو ذراتی از واقعیت را در استدلال

* ما اینجا سخن کردیم که "عقلانه ترین" نوع این باورداشت ها
را نقل قول کنیم و فعلاً از ذکر دلایل واقعاً جنون آمیز برخی از آنها
که ادعا می کنند "رهبرداد های کنونی پرتغال نمایانگر توطئه های
امپریالیزم شوروی برای محاصره دو جانبه اروپا از طرف شرق و غرب
است" خود داری می کنیم! مطالب فوق از مواضع "اتحادیه دموکراتیک
خلق" که بزرگترین گروه مائوئیست پرتغال است اقتباس شده اند.

خسود گنجانده اند. اما ساله ترکیب غیر واقعی واقعیت ها و هدف
آگاهانه برخی وقایع دیگر است. استدلال نوع اول هدفش سفسطی
نگاه داشتن نقش طبقه حاکمه در کودتای ۲۵ آوریل بود. استدلال
نوع دوم با مغفل نگاه داشتن نقش مستقل "جنبش نیروهای نظامی"
کودتای ۲۵ آوریل را توطئه طبقه حاکمه قلمداد می کند. هدف این
کار واضح است. بر اساس "نظری توطئه" این گروه ها حکومت های
موقت بعد از کودتا را (حتی هنگامی که اسپینولا نیز برکنار شده بود)
"سوسیال فاشیست" ("سوسیالیست در حرف - فاشیست در عمل")
می نامیدند. و در نتیجه می توانستند بسیار "منطقی" در مسوود
حزب کمونیست پرتغال شعار دهند که "رهبر پوسیده در قدرت مساوی
است با سوسیال فاشیسم در قدرت" (عنوان مقاله ای در لونا پاپیولا
روزنامه گروه "جنبش برای تجدید سازمان حزب پرولتاریا). نتیجه
منطقی تر این موضع همکاری برخی از آنها با حزب سوسیالیست پرتغال
(و در یک مورد حتی با حزب دموکرات مردم - حزب اصلی بورژوازی
در پرتغال) در دفاع از "دموکراسی" در برابر "سوسیال فاشیست ها"
بود.

گروه های این جناس ایرانی هم تا آنجا که به ساله پرتغال
توجهی کرده اند همین موضع را تکرار می کنند. مثلاً در اولین
(و آخرین!) مقاله "توطئه" در پیرامین کودتای نظامی پرتغال
نویسنده بدون هیچ گونه تردید اظهار می کند "سناریوی کودتای
نظامی توسط قشری از بورژوازی 'لیبرال' تنظیم گردیده بود. زیرا
"بورژوازی 'لیبرال' پرتغال که از مدت ها قبل به شکست حتمی خود
در جبهه های نظامی پی برده بود... در جستجوی یک راه حل
سیاسی با روی کار آوردن اسپینولا و بخاطر حفظ منافع کلی خود به
برخی گذشت های کوچک و جزئی تن داد." در این مقاله از ژنرال
اسپینولا تحت عنوان "رهبر کودتا" نام برده می شود. روزنامه
کمونیست قدری زیرکتر است و سفسطه آمیزانه موضع دقیق نمی گیرد ولی
لب کلام همانست: "بحران درون هیئت حاکمه این کشور (پرتغال)
حدت یافت، بخشی از هیئت حاکمه به سیاست دیگری گرایش پیدا
کرد و نارضایتی های درون ارتش تکیه گاهی برای آن بوجود آورد،
(سفسطه اینجا اوج می گیرد) و این ((؟)) سرانجام به سقوط
رژیم فاشیستی (توماس کیتانو) در ۲۵ آوریل گذشته منجر گردید."

ضمناً، این قبیل برداشت مختص گروه های مائوئیستی هم نیست.
مثلاً حسن محقق در مقاله "انقلاب پرتغال بر سر دروازه ای" (پیاغ
دانشجو، شماره ۳) می نویسد: "کودتای ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ که
به تعویض نخست وزیری مارچلو کیتانو با رژیم آنتونیو اسپینولا منجر شد
اقدامی آگاه و محاسبه شده بود که توسط بخشهایی از طبقه حاکمه
پرتغال صورت گرفت." (ص ۷۹). حسن محقق اهل سفسطه نیست،
جای هیچ گونه شک و شبهه ای باقی نمی گذارد، قاطعانه اعلان
می کند که کودتا "اقدام آگاه و محاسبه شده" طبقه حاکمه نبود.
البته همه عالم مطلعند که مخلوق بنام "جنبش نیروهای نظامی"
هم در این کودتا دست داشت. حتی چنانکه قبلاً ذکر کردیم
واقعیت امر این بود که کودتا مستقل از طبقه حاکمه آغاز شد. اما
برای حسن محقق اگر هم کودتا توسط "جنبش نیروهای نظامی" صورت
گرفته باشد باز نتیجه یکی است. زیرا، "جنبش نیروهای نظامی"
گروهی متشکل از چند صد افسر و رده دار ارتش است و ژنرال اسپینولا
و کوستا گومز از رهبران آن می باشند. (پاورقی صفحه ۸۰) با یک
گردستی ساده ساله ناپدید می شود: از طرف حسن محقق اسپینولا
و کوستا گومز به رهبری "جنبش نیروهای نظامی" منصوب می شوند.
البته شاید بخاطر اینکه مقاله مذکور در زمستان ۱۳۵۳ نوشته
شده، حسن محقق وقت کافی برای تحقیق دقیقتر ظل کودتا و تاریخ
چه "جنبش نیروهای نظامی" نداشته و صرفاً اشتباه کرده است.

* در ضمن "محقق" نه تنها اهل سفسطه نیست بلکه سیستماتیک
هم هست. این اشتباه را شیوه وار تعمیم می دهد. نه تنها "جنبش
نیروهای نظامی" به رهبری اسپینولا با تشکیل کمیته نجات ملی حکومت
را در دست می گیرد بلکه "کمیته نجات ملی یا جونت"، شامل جنبش
نیروهای نظامی، عده ای از سیاستمداران بورژوا و اشخاص دیگر می
باشد. (چنانکه ذکر شد کمیته نجات ملی متشکل از ۷ افسر ارتش
بود. "محقق" آن را با شورای دولت قاطی کرده است.)

شاید در شماره بعدی پیام دانشجو در مقاله "پرتغال، یکسال پس از کودتا" که مجدداً بقلم اوست یک سال پس از کودتا (اشتباه برطرف شده باشد) اما خیر! حتی قاطعانه تر از دفعه اول می نویسد: "بخشهای آگاه تر طبقه حاکمه پرتغال برای جلوگیری از استقلال کامل مستعمرات و تجدید بنای اقتصاد کشور بناچار رژیم پوسیده کهنه را با کودتای ۲۵ آوریل از کار برکنار کردند." جنبش نیروهای نظامی - مجموعه ای از افسران که در جنگهای استعماری درگیر بودند و برهبری اسپینولا و گوستا گومز و غیره (۱۹) برای مدتها به خدمت امپریالیسم پرتغال در جنگهای تجاوزکارانه و جنایت بار گماشته شده بودند - بعنوان عاملین کودتا و مأمورین اجرای برنامه ترمیم و تحکیم کاپیتالیسم پرتغال تعیین گشت. (ص ۱۶۷)* تنها نکته ترمیمی افزودن "و غیره" به لیست رهبران "جنبش نیروهای نظامی" است!

زمختن منطق سست در این نوع برداشت ها واقعاً غریب است: نویسندگان از این واقعیت آغاز می کنند که بخشی از طبقه حاکمه در فکر برکنار کردن رژیم کیتانو بود. سپس این واقعیت دیگر را مشاهده می کنند که رژیم کیتانو در ۲۵ آوریل با کودتای نظامی برکنار شد. صرفاً بخاطر اینکه این دو واقعیت بدنبال یکدیگر آمده اند یکی علت و دیگری معلول می شود. در نتیجه (۱) کودتای ۲۵ آوریل "اقدام آگاه و محاسبه شده" طبقه حاکمه بود. این شکل استدلال صوری ترین نوع کاربرد منطق صوری است. تازه اینجا هم خاتمه پیدا نمی کند و در دایره دیگری تکرار می شود تا تضاد آن با واقعیت "برطرف شود": کودتای ۲۵ آوریل "اقدام آگاه و محاسبه شده" طبقه حاکمه بود - اما، اجراکننده کودتا "جنبش نیروهای نظامی" بود - در نتیجه جنبش نیروهای نظامی عامل تعیین شده طبقه حاکمه بود!

اتحاد بورژوازی پرتغال پس از کودتا

در بخش های قبل سعی کردیم نشان دهیم جریانی که منجر به کودتای ۲۵ آوریل گشت نه یک فراشد مستقیم از تصمیم، نقشه ریزی و توطئه طبقه حاکمه (یا بخشی از طبقه حاکمه) تا اجرا، تحقق و قدرت رسیدن اسپینولا بود و نه یک فرآیند طبیعی گشایش مرحله "انقلاب ملی - دموکراتیک" بخاطر تشدید بحران همه جانبه دستگاه فاشیستی. بلکه، همچنانکه در قسمت اول تشریح شد، ترکیب پیچیده و متغیری بود از جزئیات و عوامل مختلف و متضاد که در هر مرحله از انکشاف جنبش نیروهای درگیر در آن را ناچار به رهاکردن پروژه های پیشین و اتخاذ راستاهای جدید می کرد.

* باز هم باید متذکر شد که شاید تقصیر از "محقق" نباشد بخش اول مقاله (که نقل قول فوق از آنجاست) طعینی از مقاله شخص دیگری است (پس از قدری "تحقیق": پس و پیش کردن پاراگراف ها):

"Portugal One Year After the Coup," by Gus Horowitz, International Socialist Review (Monthly Magazine Supplement to the Militant), June 1975.

بسیار احتمال یقین محقق "آگاه و محاسبه شده" دسته به تحریف وقایع نزده و صرفاً ناآگاهانه اشتباه دیگران را (که خود دلایلی دیگر دارد) تکرار کرده است. جالب اینجاست که حسن محقق بسیاری از مواضع نادرست گاس هورویتز را که دقیقاً بر اساس چنین برداشتی اشتباهی از کودتای ۲۵ آوریل و نقش "جنبش نیروهای نظامی" بنا شده اند، در مقاله خود بازگهان نمی کند (امید داریم که حذف این مطالب آگاهانه بوده باشد!).

در ضمن این ایرادات نباید موجب مطالعه نکردن مقالات حسن محقق شود. - روی هم رفته مقالات بالنسبه پرفایده ای هستند.

با پیدایش بخش مهمی از صنایع مدرن و اهمیت روزافزون سرمایه مالی در حیات اقتصادی پرتغال بخش های متعددی سرمایه داری انحصاری در پرتغال بایستگی تغییرات اساسی در ساختار اقتصادی - سیاسی کشور را حس کرده بودند - جستجوی راه حل سیاسی نواستعماری برای اتمام جنگ های مستعمراتی، معرفی برخی اصلاحات دموکراتیک در جهت مدرنیته کردن ساختار دولتی و آماده سازی اقتصادی - اجتماعی پرتغال برای ادغام هرچه بیشتر در بازار مشترک اروپائی از مدت ها پیش به منزله تنها راه "واقع بینانه" حفاظت بردوام مصالح سرمایه داری پرتغال مطرح گشته بود. اما غیرممکن واقعیت که در تحلیل نهائی تغییرات فوق بنفع کل نظام سرمایه داری پرتغال تمام می شد، فقط بخشی از سرمایه داری پرتغال به ویژه آن بخش از انحصارات بزرگ که با سرمایه مالی "اروپائی" پیوند یافته بود - بخاطر موقعیت ویژه ای که در جریان تولید اشغال کرده بود به ضرر آن آگاه گشت. سالارز، بخش عمده بوروکراسی دولتی و اقتصاد دیگر طبقات حاکمه با هرگونه تغییرات اساسی در این جهات مخالفت می کردند. پس از مرگ سالارز و قدرت رسیدن کیتانو تناسب قوا درون سرمایه داری پرتغال بنفع جناح "توطئه" چرخش کرد و اقدامات مؤثری برای تحقق یافتن خواست هایش صورت گرفت. اما جابه جاشدن ساختار پوسیده فاشیسم، آن هم در دوران انحطاط سرمایه داری فرقه سبوت جهانی، نه تنها به سرعت موقعیت نظام سرمایه داری پرتغال را بخاطر انداخت، بلکه، با انتقال بحران اقتصادی و توهم دائمی اروپا به پرتغال محیط مناسبی برای پرورش مجدد فاشیسم در اختیار جناح سالارزارست طبقه حاکمه نیز قرار داد. زیر فشار دو جانبه بحران و چارگری استراتژی تقویت ابزار خفقان موجود جانشین پروژه "نوسازی" شد. بقول یکی از "منابع موثق دولتی" در این زمان "پرتغال مانع دیگر زود پزاست! در دیگر مدت ها برداشته نشده است. اگر ابلهسی یکباره و ناگهانی اجازه فراره به بخار آبهاست شده دهد، خود دیگر خواهد ترکید."* بورژوازی "نوساز" دست از ابلهسی کشید و رژیم کیتانو برای تضمین بسته ماندن "در دیگر" شروع به سنگین تر ساختن هرچه بیشتر ابزار سرکوب کرد. گروه های ضعیفی که نظامی آینده پلیس مخصوص، لژیون پرتغال، گارد ملی و غیره مجدداً به منزله ابزار اساسی حکومت بکار افتادند. اینکار جلوی اقدامات عجولانه "ابلهان" را گرفت اما در ضمن بخار داخل دیگر نیز افزایش یافت. حتی کلیسای کاتولیک هم بجوش آمده بود. کار به آنجا کشید که اسقف های کاتولیک جنایات ارتش پرتغال را در موزامبیک محکوم می کردند.

بورژوازی "اروپا زده" دوباره بحرکت افتاد. اینبار زیر لوای پروژه ای "عقلانانه تر" به رژیم کیتانو و جناح "آفریقا زده" بورژوازی پیشهاد داد: "در دیگر را بردارید اما حداقل آتش زیر دیگر را کم کنید." انحصارات بزرگ سرمایه لیاماد و کوف مجدداً برتری راه نواستعماری را گوشزد کردند اما اینبار از زبان خود ارتش و با زبانی که ارتش درک کند. ژنرال اسپینولا (و گروهی از افسران ارشد ارتش) احضار کرد که پیروزی نظامی در مستعمرات امکان ناپذیر است و اختصار داد "اگر راه حل سیاسی (راه حل نو - استعماری) را نپذیریم پرتغال بیش از پیش تجزیه خواهد شد." اما از دیدگاه فاشیسم این پروژه ابلهانه تر از اولی بود. کم کردن آتش زیر دیگر یعنی تضعیف فاشیسم. یعنی سست کردن سرکوب، یعنی باز شدن در دیگر. در واقع چنان واکنش غیر مترقبه ای از طرف آتش افروزان شد که رژیم بناچار آتش نشان ها را هم داخل دیگر انداخت. رژیم دیگر دانشجو، کارگر، کشیش و سرمایه دار را با یک چوب می زد. کیتانو در یک حلقه به "نوسازی" طلبان، دانشجویانی که خود را بالاتر از قوانین تصور می کنند، سدد. یکاهائی که با منافع ملی قمار می کنند، سرمایه داران بزرگی که طمع دولت توطئه می چینند، کشیش هایی که از حرمت مقام شان سوءاستفاده می کنند. + حلقه می کرد. فاشیسم پرتغال تمام ابزار سرکوب را بسیج کرد. از بانکدار بزرگ اسپریتوسانو گرفته تا ژنرال ها و دیپلماتان

* نقل قول از Economist, Feb. 26, 1972.

+ چنانکه در صبح شماره ۶، ص ۱۱، نقل شده.

و جاسوسان سازمان امنیت همگی علیه "کسانی که حیات پرتقال را تهدید می کنند" بحرکت درآمدند. پروژه "نوسازی" قاطعانه سه شکست خورده بود. در دیگ مهر و موم شد. اما خطری که "حیات پرتقال را تهدید می کرد" صرفاً خطر انفجار دیگ نبود. ابزار سرکوب پیوسته فاشیستی زیر فشار در دیگ یکی پس از دیگری خم شدند. در درون ارتش، ابزار اصلی سرکوب، شکافی عمیق (در جهت عمودی و افقی) بین ستوان، سروان و ژنرال، در باسالا و بین واحدهای مختلف نظامی، پدیدار شد. "جنبش نیروهای نظامی" در دیگ را برداشت. توده ها به خیابان ها ریختند. دو جناح متخاصم طبقه حاکمه نیز از وحشت به آغوش یکدیگر شتافتند. کیتانو و جناح سر سخت طبقه حاکمه در شرایط جدید فوراً استراتژی "نوسازی" را قبول کردند. با در نظر گرفتن شکل ویژه کودتا بر اساس جنبش افسران پائین رتبه و درک جایه جا شدن شدیدی که این شکل بخصوص تغییر قدرت در فصل بندی سیاسی دولت سرمایه داری ایجاد می کرد، جناح استعمارگران افراطی طبقه حاکمه که شش هفته پیش اسپینولا را معزول کرده بودند، اکنون او را بهترین شخص ممکن - تنها "چهره قوی" - برای ریاست رژیم جدید و دفاع از منافع سرمایه داری پرتقال تشخیص می دادند. کیتانو و افسران کتان اسپینولا را دعوت به معامله با "جنبش نیروهای نظامی" و درست گرفتن قدرت می کرد. اما اکنون اسپینولا و جناح طرفدار راه حل نو-استعماری ناز می کردند. درست است که این جناح برنامه "نوسازی" ساختار اقتصادی-سیاسی پرتقال را طلب می کرد اما نوسازی نه باین حد که با شش ستوان و سروان که از "استراتژی ضد انحصارها" صحبت می کردند، وارد معامله شوند. حداقل تا زمانیکه از پشتیبانی جناح دیگر طبقه حاکمه اطمینان خاطر نداشته باشند نخواهند توانست در دو جبهه بجنگند و خود را حفظ کنند. در نتیجه اسپینولا تا هنگامی که کاملاً از طرفداری کیتانو و تسلیم کامل جناح "آفریقا زده" به راه حل نو-استعماری مطمئن نشده بود از دخالت در کودتا خودداری کرد. اما کیتانو و طرفدارانش البته جهت گیری بسوی اقدام در بازار مشترک اروپایی و راه حل سیاسی نو-استعماری در آفریقا را به از دست دادن کامل سرمایه داری ترجیح دادند. بزور "جنبش نیروهای نظامی" ازدواج مجددی بین دو جناح طبقه حاکمه صورت گرفت - منتهی اینبار داماد بخانه هروس رفت. در هنگام تحویل قدرت به اسپینولا، کیتانو گفت: "ژنرال، من حکومت را به شما تسلیم می کنم، شما می توانید از آن حفاظت کنید. من از تصور قدرتی که در خیابان ها رهائشده است واجبه دارم." (در بیرون مردم فریاد می زدند "مرگ بر فاشیسم"!!)

استراتژی سرمایه داری

بنابراینچه گذشت، برخلاف بسیاری از نظریات رایج، کودتای ۲۵ آوریل صرفاً بخاطر تضاد میان دو جناح بورژوازی پرتقال نبود و بهین دلیل پس از کودتا هم این تضاد نه تنها تشدید نشد بلکه شکاف ها موجود تا اندازه زیادی برطرف گشتند. استراتژی غالب طبقه حاکمه پس از کودتای آوریل نه استراتژی "نوسازی" بورژوازی "آفریقا زده" بود و نه استراتژی سنتی بورژوازی طرفدار فاشیسم - و در ضمن، نه صرفاً برآمدی از این دو. بخاطر بحران عمومی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی پرتقال که منجر به کودتا شد برای هر دو بخش بورژوازی قسائل غیر مترقبه و حیاتی تری پدیدار شده بود که اتخاذ استراتژی آنسأ جدیدی را ایجاد می کرد. از این پس عامل اصلی در تعیین استراتژی سرمایه داری چگونگی اعمال قدرت بورژوازی نیست بلکه حفظ قدرت تمام عوامل دیگر را تحت الشعاع قرار می دهد. از کودتا تا کنون چگونگی مقابله با برخاست جنبش توده ای و جلوگیری از سرنگونی کامل قدرت بورژوازی سائلی هستند که پشت سر تمام تاکتیک های طبقه حاکمه بوده اند. اما مشکلات زیادی سیر استراتژی بورژوازی را ساختار یافته بود. نخستین مشکلی که بورژوازی در راه حفظ حاکمیت خود با آن مواجه گشت در سطح دستگاه قدرت دولتی پدیدار شد. آسمانلال رژیم

فاشیستی از یک سو نشان داده بود که جریان ها بشکل قدیمی نمی توانند ادامه یابند و از سوی دیگر بورژوازی پرتقال که بندهت نیمه نبر پروبال رژیم سالار فاشیستی زندگانی کرده بود توانایی ساختن مربع ابزار جدید سیاسی حکومت را نداشت. واضح بود که بورژوازی تنها شیوه های سنتی دیکتاتوری پارلمانتاریستی نخواهد توانست هزینه های سیاسی اش را حفظ کند. فقدان یک حزب بورژوازی با پایه های مستحکم و وسیع توده ای (مانند حزب محافظه کار انگلیس و یا حزب دمکرات مسیحی ایتالیا) این راه را حذف کرده بود. بورژوازی پرتقال که بنا تجربیات دیگر دولت های سرمایه داری در دوران بحران های سیاسی اجتماعی و سیاسی آشنا بود، بخوبی می دانست که تنها وسیله تضمین کارکرد مکانیزم سیاسی قدرت بورژوازی اتکا به ارتش است. اما بحران همه جانبه سرمایه داری قوت پرتقال موجب پیدایش شکاف در ارتش شده بود. با کودتای آوریل بورژوازی درک کرد که "جنبش نیروهای نظامی" تبدیل به قطب مستقلی از قدرت شده و از نفوذ قابل توجهی میان سربازان و توده ها برخوردار است. در نتیجه، سائله کلیدی در استراتژی طبقه حاکمه دهانه زدن به جنبش افسران جوان بود. فقط از این طریق بورژوازی می توانست از قدرت تشکیلاتی و پایه های توده ای جنبش افسران برای اجرای استراتژی اش استفاده کند.

بدین ترتیب بورژوازی پرتقال که چندی پیش افسران ارشد را معزول می کرد اکنون ناچار به مذاکره با جنبش سروانان و ستوانان شد. ژنرال اسپینولا که اعتقاد هر دو جناح طبقه حاکمه را جلب کرده و به نقش "بنابارت" و داور مطلق منصوب شده بود شغل دلالی میان "جنبش نیروهای نظامی" و بورژوازی را هم بدست گرفت. تاکتیک طبقه حاکمه این بود که با تان دادن به برخی گذشت های سیاسی و اقتصادی و پشتیبانی ولرم از بخش هایی از برنامه "جنبش نیروهای نظامی" بتواند آن را تعدیل کند و در چارچوب دولت بورژوازی محدود سازد. "جنبش نیروهای نظامی" نیز دقیقاً بخاطر اینکه از طرفی به رغم برنامه "قد- انحصاری" اش، ماهیتاً ضد سرمایه داری نبود و از طرف دیگر جنبشی میان افسران پائین رتبه ارتش بود، برای بدست آوردن خواست هایش به دست رسی به قدرت حکومتی و در نتیجه حمایت بورژوازی پرتقال و نفوذ اسپینولا برای جلب این حمایت نیاز داشت. با سازشی که میان اسپینولا و رهبران "جنبش نیروهای نظامی" صورت گرفتست بورژوازی انحصاری پرتقال به امکان پذیری حفاظت از قدرت دولتی اش امیدوار شد. بورژوازی فکر می کرد که طبقه کارگر پرتقال بخاطر عقب افتادگی نسبی سیاسی و تشکیلاتی (مثلاً در مقایسه با طبقه کارگر اسپانیا) پس از دریافت چند امتیاز سیاسی و اقتصادی بالا جبار دورنمای سرمایه داری را می پذیرد و بدون خطر وقوع انقلاب در کوتاه مدت بورژوازی وقت کافی برای تجدید سازمان اقتصادی و سیاسی پرتقال را خواهد داشت. اما خوشبینی بورژوازی بر اساس ارزیابی غلط تعاقب نیروها بنا شده بود - و چنانکه وقایع بعدی نشان می دهند این آخرین اشتباه محافل سرمایه داری نبود.

اولاً، از لحاظ اقتصادی، اوضاع بسیار وخیم تر از آن بود که بورژوازی در نظر می گرفت. تنها راه نجات سرمایه داری پرتقال هنوز هم ادغام در اقتصاد اروپا بود و اروپا کماکان در چنگال یکی از شدید ترین بحران های جهانی رکود بسر می برد. در نتیجه تغییرات بنیادینی ضروری برای احیای سرمایه داری پرتقال که بهرحال بسیار پرخرج و مشقت می بود دود چندان مشکل تر شده بود. بعلاوه، نپذیرفتن راه حل نو-استعماری از طرف جنبش های رهاش بخش در مستعمرات پرتقال دیگر در روهای اقتصادی برای جلوگیری از رکود اقتصادی را نیز سدود می ساخت. ثانیاً، از لحاظ سیاسی، عقب طغیانی که کودتا میان توده ها ایجاد کرده بود ناصحیح ارزیابی شد. در کشورهای اروپایی اتکا به ارتش برای حفظ قدرت بورژوازی حتی در بهترین شرایط امر مشکلی است چه رسد به ارتشی که دارای دو کانون مستقل قدرت باشد (ستاد ارتش زیر کنترل گوستا گومش و "کمیته گرداننده" جنبش نیروهای نظامی) و در شرایط بسیج های عظیم توده ای ناچار به دخاله سیاسی در امور روزمره جنگ طبقاتی گردد. زیر فشار جنبش توده ای و رادیکالیزه شدن سربازان و افسران پائین رتبه دو قطب مستقل هرچه بیشتر از هم دور گشتند و دستگاه دولتی هرچه بیشتر تضعیف شد.

ارنست فان دل



رهبری فراشد انقلابی در دست حزب کمونیست شد بداً بورگرا تیزه-

بحران مائوئیسم از هم اکنون گشوده گشته . نتیجه آن انقلاب سیه
ن ضد بورکراتیک ، اعطال قدرت توسط کارگران و دهقانان چینی خواهد
بود که دستاوردهای انقلاب کبیر چین را مستحکم تر و عده یارهای
باز ساخت . ■



جنگ داخلی

در لبنان

مصاحبه با یکی از
مبارزین عرب

مقدمه

مصاحبه زیر توسط یکی از طرفداران کندوکا با یک رفیق عرب، مجیده سلمان، در اوایل بهار امسال بعمل آمد. مجیده سلمان یکی از مبارزین گروه کمونیست انقلابی، طرفداران بین الملل چهارم در لبنان، است و در جریان جنگ داخلی همراه سایر همزمانش شرکت فعال داشته است. این مصاحبه قبل از دوره اخیر جنگ داخلی که با مداخله نظامی مستقیم ارتش سوریه آغاز شد انجام گرفت و عمدتاً درباره تجربیات گروه در دوره قهلی است.

مداخله ارتش سوریه در این جنگ، بنفع جناح دست راستی فالاتریت در لبنان، نقطه عطفی است در انکشاف جنگ داخلی. در طی یکسال جنگ شدید داخلی نیروهای دست راستی مسیحی در لبنان در هدف اساسی خود که تضعیف و نابودی جنبش مقاومت فلسطین در لبنان بود با شکست مواجه شدند. برعکس نتیجه جنگ درست مخالف آنچه میخواستند شده بود. جنبش مقاومت فلسطین، در اتحاد با نیروهای چپ لبنان، نه تنها در دفع حملات فالاتریت موفق شده بود، بلکه در موقعیت قوی تری نیز قرار گرفته بود. همانطور که در متن مصاحبه نیز اشاره شده، در این دوره اولیه جنگ داخلی، رژیم سوریه از جناح جنبش مقاومت فلسطین/نیروهای چپ لبنان حمایت می کرد. الصاعقه، سازمان فلسطینی که تحت کنترل رژیم سوریه است، در این جناح فعالانه مبارزه میکرد. این موضع رژیم سوریه برای این بود که می دانست اگر جنبش مقاومت فلسطین زیاده از حد ضعیف شود، موقعیت خود این رژیم در معاملاتش با اسرائیل و امپریالیزم آمریکا ضعیف خواهد شد. برخلاف مصر که در مذاکرات و معاملاتش با آمریکا و اسرائیل از کارت های دیگری می توانست استفاده کند - مهمترین آنها: "پازکردن" صربیه سرمایه های خارجی و اخراج کارشناسان شوروی و ادغام کامل سیاسی و اقتصادی مصر در مدار امپریالیزم آمریکا - رژیم سوریه از این لحاظ مجال مانور چندانی نداشت. تنها کارت با اعتبارش نفوذ آن در جنبش مقاومت فلسطین بود. به این دلیل بود که سوریه، برخلاف مصر، در مذاکرات با آمریکا خود را پرچمدار حمایت از حقوق فلسطینی ها قلمداد می کرد. وگرنه رژیم سوریه نیز مانند سایر رژیم های بورژوازی عرب بیشتر در پی حفظ منافع خود و حفظ منافعی طبقاتی خود است تا در پی مبارزه علیه صهیونیسم، تا چه رسد به مبارزه انقلابی در راه کسب حقوق فلسطینیها. رژیم سوریه در پی این بود که در ازای "مهارکردن" جنبش مقاومت فلسطین، یعنی سعی در برقراری کنترل خود بر این جنبش آمریکا و از این طریق اسرائیل را به برخی عقب نشینی ها وادار کند و مانند مصر بتواند به سازش و مصالحه ای برسد. برای این منظور لازم بود که از تضعیف بیشتر از اندازه جنبش مقاومت فلسطین جلوگیری شود تا اعتبار این کارت معامله رژیم سوریه از کف نرود.

ولی پیروزی های مکرر و پرداخته نیروهای چپ/جنبش مقاومت فلسطین از این چارچوب بیرون رفت، و خود تهدیدی شد بر ثبات کل این منطقه و برهم خوردن کل پروژه امپریالیتی. این پیروزی ها برخلاف انتظار رژیم سوریه بجائی رسیده بود که قادر بود تناسب نیروها بین انقلاب و ارتجاع را بکل بهم زده، دوره تازه ای از مبارزات توده ای در دنیای عرب را بگشاید. اولین طلبیه این نور را در موج مبارزات اعراب تحت سلطه اسرائیل هم در ساحل غربی رودخانه اردن و هم در داخل مرزهای ۱۹۴۸ اسرائیل دیدیم. رژیم سوریه بخوبی به خطرات این وضع واقف بود. لازم بود که خود شروع به "مهار کردن هرج و مرج"، شروع به تحت کنترل درآوردن جناح چپ کند. از اوایل ژانویه ۱۹۷۶ رژیم سوریه خود نقش میانجی در ترهیب آتش پس بین دو جناح را بعهده گرفت، از رسیدن مهمات و اسلحه به جناح چپ جلوگیری می کرد و با استفاده از نفوذ سیاسی خود به رهبری جنبش مقاومت فلسطین فشار می گذاشت که قرارداد های آتش را رعایت کنند و بالاخره علناً از جناح راست پشتیبانی سیاسی کرد، تا بدانجا که در انتخابات مه ۱۹۷۶ از کاندیدای جناح راست طرفداری کرد. با این وصف حق و وسعت جنبش توده ای چنان بود که این مداخله سیاسی قادر به مهار کردن آن نبود. تنها راهی که برای رژیم سوریه باقی مانده بود مداخله نظامی بود.

روز اول ژوئن، چندین گردان از ارتش سوریه، با برخورداری از حمایت کامل امپریالیزم آمریکا و صهیونیسم، وارد خاک لبنان شد تا کاری را که نیروهای دست راستی لبنان قادر به انجام آن نبودند بعهده بگیرند. این مداخله نظامی سوریه از چندین لحاظ نقطه عطفی در انکشاف جنگ داخلی بشمار می آید. از نقطه نظر تناسب نظامی قوا تغییری کیفی بوجود آورده است. با استفاده از وجود نیروهای سوریه در لبنان، جناح راست موفق شده است که ابتکار عمل نظامی را بدست گیرد و جناح چپ/جنبش مقاومت فلسطین در موضع کاملاً تدافعی قرار گرفته است. از نقطه نظر سیاسی ماهیت جنگ داخلی کاملاً عریان نمایان شده است. برخلاف دوره قهلی که بظاهر جنگ بین مسیحیان و مسلمانان می نمود و بورژوازی در سطح بین المللی به تبلیغ و تشجیع این تصویر کمک می کرد، مداخله نظامی سوریه بنفع جناح راست، همانطور که در مصاحبه نیز اشاره شده، این واقعیت را کاملاً روشن کرده است که اساساً این جنگ، جنگ نیروهای ارتجاع، یعنی امپریالیزم آمریکا، اسرائیل و رژیم های بورژوازی عرب، علیه انقلاب عرب، از طریق تضعیف و انهدام جنبش مقاومت فلسطین است. البته هدف مرکزی سوریه از مداخله انهدام کامل جنبش مقاومت فلسطین، از نوع قضایی ملک حسین در اردن در سپتامبر ۱۹۷۰ نیست. هدف اساسی از بین بردن جنبش مقاومت فلسطین بخانه یک جنبش توده ای و

سلاح مستقل از کلیه رژیم‌های موجود عرب است. هدف سوریه تبدیل جنبش مقاومت فلسطین به سازمانی تحت کنترل مستقیم خود آن است. همچنین که در سالهای اولیه دهه ۱۹۶۰ سازمان آزاد پخش فلسطین کاملاً تحت کنترل رژیم ناصر در مصر بود. این، آن مهتی است که سوریه می‌خواهد با نیل به آن لیاقت خود را به آمریکا و اسرائیل ثابت کند، از این طریق بتواند یکسب برخی امتیازات در مصالحه با آنان نایل آید. در نظر نیروهای انقلابی نیز اکنون مسأله اساسی روز دقیقاً دفاع از همین مهمترین دستاورد جنبش مقاومت فلسطین است. از اواسط دهه ۱۹۶۰ بعد، با روشن شدن محدودیت‌های ناصریم هم از نظر اوضاع داخلی مصر و هم از نظر مبارزه واقعی علیه اسرائیل، فلسطینیها شروع به تشکل خود مستقل از رژیم‌های عرب کردند. پس از شکست رژیم‌های عرب در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ در عرض مدت بسیار کوتاهی جنبش مقاومت فلسطین تبدیل به جنبشی توده‌ای شد که توانست در عمل شروع به ضربه زدن به اسرائیل مستقل از رژیم‌های عرب بکند. این مبارزات دوره جدیدی از برخاستن انقلاب عرب را گشود و سرعت به چنان خطری برای ثبات رژیم‌های عربین تبدیل شد که این رژیم‌ها یکی پس از دیگری شروع به حمله به آن کردند. حمله ملک حسین در سپتامبر ۱۹۷۰ نخستین حمله شدید علیه جنبش بود. ولی خود رهبری جنبش، بخصوص الفتح، عاجز از درک این نقش‌های مبارزات فلسطینی‌ها در انکشاف انقلاب عرب بود. از این واقعیت غافل بود که غیرمغنیات رهبری جنبش، این جنبش خطری است برای کلیه رژیم‌های بورژوازی عرب از ارتجاعی‌ترین آنها تا باضلاح "مترقی‌ترین" آنها. یا پیروی از سیاست "عدم مداخله" در امور داخلی کشورهای عرب. در جستجوی کسب حمایت از رژیم‌های موجود بود. ولی این رژیم‌ها هر یک بموقع عنیت این خطر را حس کردند و بر طبعه آن حمله ور شدند. تنها راه دفاع از جنبش فلسطین و بسط مبارزات آن، تلفیق آن با مبارزات توده‌ای در خود کشورهای عرب می‌بود و نه جدا کردن جنبش از این یاوران واقعی. این واقعیت بخوبی در جنگ داخلی لبنان خود را نشان داد. غیرمغنیات ایندهای واهی رهبری جنبش مقاومت فلسطین به همکاری با رژیم سوریه،

اوران واقعی جنبش توده‌های مبارز زحمتش در خود لبنان و سازمان‌های چپ لبنان بوده‌اند و دقیقاً بعین‌الاحاد این نیروها در طبعی جنگ داخلی بود که این مبارزات، برخلاف آنچه در اردن در ۱۹۷۰ رخ داد، نه تنها سرعت شکست نخورد بلکه چنان بسط و توسعه‌ای پیدا کرد که رژیم سوریه را مجبور به چنین مداخله‌ای کرده است. لازم به تأکید نیست که اکنون مسأله مرکزی‌ای که در مقابل هر نقالی در لبنان قرار دارد دقیقاً دفاع از این دستاورد انقلاب عرب، دفاع از موجودیت و استقلال جنبش مقاومت فلسطین، از راه اتحاد کلیه نیروها در عمل است. در احمیت این دستاورد جنبش چه از نظر بارزه علیه صهیونیسم و چه از نظر پیشرفت مبارزات طبقاتی در سراسر نیای عرب، نمیتوان اغراق کرد. پس از بیش از یک دهه که ناصریم ر جنبش توده‌های عرب از همزونی تقریباً مطلق برخوردار بود، جنبش مقاومت فلسطین نخستین جنبشی بود که در عمل، اگرچه نه از لحاظ سیاسی و برنامه‌ای، این همزونی را شکست و راه را برای دوره نویسی ز مبارزات توده‌ای مستقل باز کرد. امروزه نیز شکست جنبش در حفظ این دستاورد نه تنها ضربه‌ای است بر مقاومت فلسطین، نه تنها مزه‌ایست بر مبارزات علیه صهیونیسم، بلکه ضربه‌ایست بر کل انقلاب عرب. مبارزات طبقاتی در تمام کشورهای عرب و در خود اسرائیل مبارزات وده‌های عرب علیه دولت اسرائیل را وادار به عقب‌نشینی‌های خطیری خواهد کرد و به امپریالیسم و رژیم‌های عربی فرصت جدیدی در تثبیت وضع این منطقه خواهد داد.

در مصاحبه‌ای که ذیلاً بچاپ می‌رسد، برخی از این نکات بتفصیل بیشتر توضیح داده شده است، ولی همانطور که گفته شد، این حمله به در دوره قبلی جنگ تهیه دیده شده بود. با این وصف بنظر ما حاوی دروس گرانبهایی است که از آن دوره نیز می‌توان برای مبارزات هدی آموخت.

مرداد ۱۳۵۵



سوال - جنگ داخلی در لبنان، ابتدا در بهار سال گذشته با حمله فالانژیست‌ها به گروهی از فلسطینیهای که از کنگراس "جبهه رفح" باز می‌گشتند شروع شد و سرعت به جنگ داخلی وسیعی انکشاف یافت ولی بنظر می‌رسد که بیشتر و بیشتر رنگ مذهبی بخود گرفت و بصورت جنگ "طائفی" (confessional) نمودار گردید. ممکن است توضیح دهید که چرا چنین تحولی رخ داد

جواب - مدتی که فالانژیست‌ها به اتیوس "جبهه رفح" حمله کردند، در حمله نزدیک به اردوگاه فلسطینی‌ها و مبارزین مقاومت فلسطین می‌دانستند که این حمله بمنظور متلاشی ساختن جنبش توده‌ای که در لبنان در حال تکوین بود صورت گرفته است، و بخصوص علیه حضور نظامی جنبش مقاومت فلسطین در لبنان. در نتیجه واکنش توده‌ها بسیار شدید بود، و منجر به زد و خورد ها و تظاهراتی شد که نقشه فالانژیست‌ها را با شکست روبرو ساخت. فالانژیست‌ها، یک حزب دست راستی افراطی، پشیمانی و ریشه توده‌ای اصلی‌اش در محله‌های مسیحی نشین و بخصوص مسیحیان مارونی است و از نظر قوا، بخصوص قوای نظامی، ضعیف‌تر از جنبش توده‌ای و مقاومت فلسطین بودند. در نتیجه می‌بایست به هیچ توده‌های محله‌های مسیحی نشین متوسل شوند. چنین نتیجه‌ای جز بر جنای مذهبی و طائفی امکان پذیر نبود. برای فهم این مطلب باید اوضاع لبنان را خاطر نشان ساخت. در لبنان توده‌های مسلمان همیشه خود را با جنبش ناسیونالیست عرب هم-سرنوشت احساس کرده‌اند، حال آنکه بورژوازی مسیحی که با امپریالیسم غرب مرتبط و تا حدودی فرمانبر آن است، همیشه سعی داشته است که احساسات مذهبی توده‌های مسیحی را دامن زند، چنین وانمود کند که "مسلمانان" ممکن است به "مسیحیان" حمله کنند، تا از این طریق پایه‌ای توده‌ای و شبه-نظامی برای خود علیه جنبش توده‌ای فلسطینی‌ها و توده‌های عرب (مسلمان) بوجود آورد. در ابتدای جنگ داخلی واکنش توده‌های فلسطینی و محله‌های مسلمان

اصلاً جنبه مذهبی نداشت. من بخاطر دارم که بسیاری از کمونیست‌ها و مبارزین چپ مسیحی می‌توانستند به این محلات و اردوگاه مسیحی فلسطینی با کارت‌های هویت مسیحی خود رفت و آمد کنند و هیچ کسی آنها را دستگیر نمی‌کرد. ولی پس از اینکه فالانژیست‌ها در نخستین تلاش خود برای خرد کردن جنبش توده‌ای و مقاومت فلسطین با شکست مواجه شدند، به حملات متعصبانه مذهبی مبادرت ورزیدند یعنی شروع به دستگیری اهالی برجای سلطان بودنشان کردند. در مقابل با چنین حملاتی، اگر جنبش از آگاهی توده‌ای بالا و رهبری انقلابی برخوردار نباشد، رهبری‌ای کمیت‌اند عکس‌العمل توده‌ها را جهت طبقاتی ببخشد و واکنش‌های مذهبی امکان بسط می‌یابند. در نتیجه بیشتر جنبش‌های طائفی و مذهبی بخود گرفت. در محله‌های مسلمان توده‌های مسلح آماده جوابگویی به حملات امپریالیستی و فالانژیستی بودند، ولی از چگونه رهبری‌ای برخوردار بودند؟ رهبری بورژوا-ناسیونالیست، یعنی جناح سلطان بورژوازی لبنان که سعی داشت با دخالت در این محله‌ها از قافله عقب‌ماند و جنبش توده‌ای وی را بکنار نرزد، و رهبری حزب کمونیست لبنان. یعنی جنبش توده‌ای می‌توانست بالقوه در دو جهت مخطف انکشاف یابد - یا در جهت مذهبی و یا در جهت طبقاتی. پس چرا در جهت مذهبی رفت؟ علت این امر را می‌باید در مواضع نیروهای چپ در لبنان و مواضع رهبری مقاومت فلسطین نسبت به جریان جنگ داخلی جستجو کرد.

س- ممکن است توضیح فصل تری بدهید درباره این مطلب که چگونه عملکرد گروه‌های ناسیونالیستی و رهبری مقاومت فلسطین و حزب کمونیست در عیدل جنگ داخلی از جنگی که بصورت جنگ فلسطینی‌ها علیه فالانژیست‌ها شروع شد بسط جنگی با رنگ مذهبی موثر واقع شد؟

ج- هدف اصلی فالانژیست‌ها این بود که شرایطی را ایجاد کنند که منجر به استقرار دولتی قوی گردد که بتواند اختیارات دولتی را در حجاز

لبنان متمرکز سازد. در ابتدا بورژوازی سلطان، رهبری سنتی توده های مسلمان با چنین دولت قوی موافق بود. ولی از آنجا که فلائیسیت ها موفق با اجرای این قصد خود نشدند و حمله شان منجر به طغیان نیروی مدی در میان توده های سلطان گشت بورژوازی سلطان نمی توانست مواضع قلبی خود را حفظ کند. بنابراین شروع به دخالت کرد، بر جنبای طرح یک برنامه اصلاحی که خواستار برخی امتیازات بورژوازی برای خود در چارچوب دولت بورژوازی بود. بجاست توضیح دهیم که در لبنان بورژوازی ماریونی از برخی امتیازاتی برخوردار است که بطور مثال بورژوازی سنی فاقد آنست. بنابراین بورژوازی مسلمان بر جنبای احساسات توده های در جهت مذهبی مداخله کرد (" مسیحیان دارند بها مسلمانان حمله میکنند ") از این برنامه دو هدف داشت - یکی اینکه از جنبش عقب نیفتد و دیگری اینکه از نفوذ تبلیغات و عقاید چپ در توده ها جلوگیری کند و نگذارد ارکان ایدئولوژی بورژوازی در لبنان که اساساً باقت طائفی دارد بلطمه ببیند. واضح است که این نوع دخالت بورژوازی مسلمان به جنبه طائفی مبارزه دامن می زند. ولی رهبری بورژوازی مسلمان در ابتدا چندان نفوذی نداشت. قبل از جنگ داخلی توده ها حتی اعتبار و اعتمادی برای این رهبران قائل نبودند. ولی رهبری بورژوا - ناسیونالیست جنبش فلسطین، بخصوص در آن موقع بخاطر حفظ روابط خود با سوریه، سعی داشت که از سیاست های رژیم های بورژوازی عرب پیروی کند. سیاست این رژیم ها، بخصوص سوریه، پشتیبان از بورژوازی مسلمان بود. از این طریق سوریه امیدوار بود که فلائیسیت ها شکست خواهند خورد و موضع وی در برابر اسرائیل قوی تر خواهد شد. در همین حال سوریه نمی خواست که جنبش چپ در لبنان قوی تر شود زیرا که چنین رشدی به رشد جنبش چپ در خود سوریه نیز کمک می کرد. رهبری بورژوازی فلسطینی، بخصوص سازمان آزادی بخش فلسطین، نمی خواست در این رابطه خود را از بورژوازی سوریه متعاض سازد. بدین ترتیب این رهبری نیز در طائفی شدن جنگ سهم شد. جازین جنبش مقاومت شروع به شرکت در مبارکات هائی کردند که مسیحیان را صرفاً بر جنبای هویت مذهبی می کشد. در این هیچ تردیدی نیست که مذهب در جنگ داخلی از جانب فلائیسیت ها شروع شد، از جانب محله های مسلمان چنین اعمالی جنبه واکنشی داشت، ولی این واکنش واکنشی انقلابی نبود، بلکه واکنشی بود در همان چارچوب بورژوازی و ایدئولوژی آن. واکنشی بود که همان رنگ حمله را بخود گرفت. در اینجا باید به نقش حزب کمونیست اشاره کرد. حزب کمونیست یکی از مهمترین اجزای جنبه ایست که شامل حزب سوسیالیست برهمنری کمال جنبلاط و چندین گروه مختلف ناسیونالیست و ناصریست هم هست. سازمان های ناصریست از حمایت الفتح برخوردار بودند و اگرچه در آغاز جنگ داخلی چندان قوی نبودند، به علت این پشتیبانی رشد زیادی کردند، بخصوص سازمان فرا بطون. این سازمان ها پایه توده ای خود را بر جنبای مذهبی می ساختند، و در نتیجه رشد آنان نیز جنبه مذهبی جنگ را تقویت می کرد. حزب کمونیست که یکی از مهمترین احزاب در داخل این جنبه است هرگز سیاست مستقلی در پیش نگرفت. صرفاً از سیاست جنبلاط که رهبر جماعت در روز در لبنان است دنباله روی می کرد. بدون هیچگونه ایجاد تمایز بین خود و نیروهای بورژوا و بدون هیچگونه انتقاد، بسادگی مطالبات بورژوازی مسلمان را می پذیرفت. مطالباتی که از تکیه آگاهی طبقاتی توده ها جلوگیری می کرد و حتی منجر به رژیم دیکتاتور بورژوازی در لبنان نیز می شد. صرفاً امتیازاتی به بورژوازی مسلمان می داد. حزب کمونیست حتی اعلامیه مستقلی بنام خود منتشر ساخت. هرگز طائفی گرایی را که در بین نیروهای " مرفقی " مسلمان وجود داشت مورد انتقاد قرار نداد. فقط به طائفی گرایی فلائیسیت ها حمله می کرد. و صرفاً تبدیل به دنباله مطالبات رهبری بورژوازی مسلمان شد. و در پی ساختن پایه توده ای برای خود هرکسی را که حاضر به جنگ در صفوف وی بود به عضویت حزب در می آورد. این مطلب در مورد سازمان های مقاومت فلسطین نیز صادق است. هیچ کوششی در سیاسی کردن توده های درگیر در مبارزه نمی شد. از این طریق طائفی گرایی حتی در صفوف خود این سازمان ها نیز راه می یافت. همانطور که گفتیم در ابتدا جنگ داخلی رنگ طائفی نداشت. ولی سیاست حزب کمونیست و رهبری های ناسیونالیست در این جهت کشاندش. مثلاً در اوایل جنگ حزب کمونیست اعتصاب عمومی ای فراخواند

و توده ها نیز حاضر به پیروی از چنین فراخوانی بودند ولی بورژوازی مسلمان که خوب می فهمید چنین اعتصاب عمومی چه نتایجی دارد و چه تأثیر طبقاتی ای می تواند بگذارد، با این اعتصاب مخالفت کرد. اینست دقیقاً فرصتی بود که حزب کمونیست و سازمان های چپ را قادر می کرد مبارزه را در جهت طبقاتی هدایت کنند. ولی اینان عقب نشینی کردند و فراخوان اعتصاب را طغی ساختند. بدلیل این گونه سیاست ها بود که بیشتر و بیشتر جنبه طائفی جنگ به جنبه غالب تبدیل شد.

ب- می توان چنین استدلال کرد که در مقابله با فلائیسیت ها و فاشیست ها باید حداکثر نیروهای ممکن را در مبارزه علیه حملات فلائیسیت ها متحد کرد و در نتیجه لازم است برای اینکه توده مسلمان در جنگ علیه فاشیست ها ملزومی نشوند با بورژوازی مسلمان همکاری کرده و با آنان وارد جبهه ای شد. زیرا این بورژوازی مسلمان بورژوازی مسیحی اختلافاتی داشت و از طریق چنین جبهه ای می توان جنگ علیه فاشیست ها را وسعت هرچه بیشتری بخشید. با چنین استدلالی می توان گفت که شاید سیاست حزب کمونیست در شرکت در چنین جبهه ای وسعی وی منتهی برگرد آوردن نیروهای منطفی در داخل جبهه ای علیه فاشیست ها سیاست صحیحی بود و می باید به بسیج نیروهای هرچه وسیعتری علیه فلائیسیت ها می انجامید.

ج - سه نکته را باید توضیح دهیم. اولاً بگذارید فرض کنیم که بورژوازی مسلمان واقعاً حاضر به درگیری در مبارزه علیه فلائیسیت ها بود. واضح است که اگر چنین شرایطی وجود داشت به بورژوازی نمی گفتیم که آشتا تشریف ببرید و لازم نیست با حق ندارد سبکبازی فلائیسیت ها مبارزه کنید. در چنین شرایطی ممکن است در مبارکات ها پهلوی به پهلوی مبارزه کنیم یا حتی توافق های نظامی برقرار سازیم. ولی حتی چنین شرایطی نیز وجود نداشت. بورژوازی مسلمان به هیچوجه درگیر جنگ و نبرد نبود. و دقیقاً خیانت کامل رهبری چپ رفرمیست در اینجا نهفته است. این رهبران مسلمان بورژوا رهبرانی بودند که قبلاً از هیچگونه منبهیت توده ای برخوردار نبودند. و در جنگ داخلی نیز شرکت علی نداشتند. با وجود این حزب کمونیست بدنباله روی از آنان خود را راضی می کرد و با اینکار چهره جدیدی برای این رهبران سنتی فراهم آورد. از طرف دیگر، در برابر توده هائی که بنا بر برخی احساسات و آگاهی طائفی یکنواختی بودند یکی از وظایف حزب کمونیست این بود که به انقلابی شدن این توده ها کمک کند. یعنی اگر می خواهید علیه طائفی گرایی در جبهه دشمن مبارزه کنید باید با چنین مبارزه ای در جبهه خود شروع کنید، وگرنه منطقی بشکستن همبستگی صفوف دشمن نمی شوید و رخنه در میان توده های مسیحی غیر ممکن می شود و این حتی از لحاظ نظامی نیز به تضعیف جبهه انقلابی می انجامد. علاوه بر این، چنین سیاست غیر انتقادی در برابر کسانی که حزب کمونیست متعلقین خود می پنداشت حتی بشخص خود حزب کمونیست بود. توده هائی که به جنبای طائفی گرایی در نبرد درگیر می شدند، یا دنباله روی حزب کمونیست از رهبران بورژوازی مسلمان چه دلیلی داشت که یحزب کمونیست روی آورد؟ تنها راه جلب این توده ها به مواضع انقلابی و در نتیجه تقویت جنگ علیه فلائیسیت ها این بود که این توده ها را بر جنبای منافع خودشان بسیج کرد و به آنها نشان داد که چگونه رهبران بورژوازی مسلمان به مبارزه علیه فلائیسیت ها پشت خواهند کرد. و این همانگونه بود که به بعداً داد. رهبری مسلمان و رژیم سوریه به مبارزات توده ای پشت کردند. ولی حزب کمونیست توده ها را برای چنین خیانتی از قبل آماده نیاخته بود. نتیجه ایست که توده ها در موقعیتی که بتوانند مؤثرانه از دستاوردهای خود دفاع کنند نیستند و مجبورند به بسیاری از شرایطی که رهبری بورژوازی بر آنان تحمیل می کند تن در دهند، و آزادی و استقلال عمل خود را از دست بدهد.

د- می خواستیم درباره سازمان آزادی بخش فلسطین و رژیم سوریه سوال کنیم؛ بنظر می رسد که در مراحل مختلف جنگ داخلی، رابطه سازمان آزادی بخش فلسطین بخصوص الفتح با جنبش توده ای و

همچنین برخورد رژیم سوریه نسبت به جنگ داخلی متغیر بود. اگرچه در مرحله ای از جنگ داخلی بنظر می رسید که رهبری جنبش فلسطینی و رژیم سوریه در استراتژی و جهت گیری متحد و منطبق القولند، ولی در این اواخر بنظر می رسد اختلافاتی وجود دارد. اگر ممکن است توضیح دهید این اختلافات دقیقاً چیست و چه ربطی با کل "راه حسل مسالمت آمیز" امپریالیستی در این منطقه دارد؟

ج - در ابتدای جنگ داخلی هم سوریه و هم الفتح متوجه این موضوع بودند که اگر فالانژیست ها در حملات خود پیروز شوند، همد و تحت فشار شدید، امپریالیزم قرار خواهند گرفت و بخصوص اگر ارتش لبنان بتواند بر سراسر لبنان حاکمیت خود را مستقر کند جنبش فلسطینی را می تواند مجبور به از دست دادن حضور مستقل و نیرومند نظامی خود در لبنان کند. سوریه نیز متوجه بود که اگر جنبش فلسطینی بیش از حد ضعیف شود، در معامله خود با امپریالیزم یکی از کارت های معامله را از کف می دهد. ولی فرق بین فلسطینی ها و سوریه در اینست که سوریه رژیم است در سرزمین خود، حال آنکه فلسطینی ها با وجود اینکه سازمان های بزرگی دارند، ولی این سازمان ها در "کشور خودشان" نیستند و علاوه بر این لبنان تنها کشوری است که هنوز در آن پایه نظامی دارند و هنوز از استقلال ملی از رژیم بورژوازی حاکم برخوردارند. برخلاف رژیم سوریه که قدرت آن بر اساس دستگاه دولت بورژوازی و بخصوص ارتش استوار است، پایه قدرت سازمان آزادی بخش فلسطینی خود جنبش توده ای و مسلحانه مردم فلسطین است. این تفاوت اساسی موجب می شد که در لحظه ای از انکشاف جنگ داخلی رهبری فلسطینی ها از مواضع رژیم سوریه پیروی نکند. وقتی که نقشه اولیه فالانژیست ها با شکست روبرو شد، دولت آمریکا سعی کرد که با رژیم سوریه به توافق برسد، با دادن برخی امتیازات و وعده ها در مورد "طرح مسالمت آمیز"، با دادن وعده اعمال فشار بر اسرائیل در مورد ارتفاعات جولان. ولی به پیروی از سیاست "قدم بقدم"، آمریکا می خواست که فقط با سوریه وارد قول و قرار شود. بنظر می رسد که سوریه نیز این وعده ها را پذیرفت. بنابراین الفتح دید که اکنون تنها مانده است، و ممکن است استقلال خود را در لبنان نیز از دست بدهد مگر اینکه ابتکار عمل را بدست گیرد و نیروی خود را حفظ کند تا بتواند یکی از عناصر لازم "طرح مسالمت آمیز" باشد. وقتی که جنگ داخلی دوماه به سر گرفت، و سوریه مواضعی نزدیک به مواضع فالانژیست ها و رئیس جمهور لبنان اتخاذ کرد، الفتح و نیروهای چپ لبنان متحد شدند. این توافقی بود برای تقویت نظامی، الفتح می دانست که بدون چنین اتحادی کار فالانژیست ها در خفه کردن نیروهای جنبش فلسطینی آسان تر می بود. و همچنین از بنظر الفتح چنین اتحادی فشاری بر سوریه نیز وارد می آورد که شاید موضع خود را تغییر دهد. ولی سوریه تغییر در مواضع خود نداد. بنظر می رسد که لااقل فعلاً رهبری الفتح به اوضاع فعلی تن در داده باشد، بخصوص که سوریه تهدید به مداخله کرده است. اگرچه اختلافات الفتح با رژیم سوریه بر مبنای مخالفت انقلابی با این رژیم بورژوازی نیست، ولی نباید فراموش کرد که الفتح نیروی بر مبنای بسیج توده های فلسطینی استوار است و در نتیجه همیشه برای حتی استفاده تاکتیکی علیه این رژیم ها مجبور به بسیج توده ای است.

س - قبلاً گفتید که ایدئولوژی بورژوازی در لبنان اساساً بر جنبشهای طائفی گرائی است. پایه و تاریخچه این موضوع چیست؟

ج - منظور من این بود که دولت بورژوازی در لبنان از طریق ساختن حکومتی که بر مبنای مذهب بنا شده روابط کاپیتالیستی را حفظ می کند. برای فهم این موضوع باید به زمان سلطه استعمار فرانسه در لبنان باز گشت. استعمار فرانسه پس از ترک لبنان کوشید تا پایه ای برای خود از طریق بورژوازی مارونی حفظ کند. مارونی ها یکی از اقلیت های لبنان هستند. به این منظور استعمار فرانسه در دوره قبل امتیازات بسیاری به بورژوازی مارونی داده بود. در زمان استقلال رسمی لبنان این امتیازات در سطح حکومتی نیز بصورت تقسیم کرسی های پارلمان و مناصب وزارتی و سایر مقامات دولتی بین فرقه های مختلف رسمیت پیدا

کرد. مثلاً رئیس جمهور لبنان باید مارونی باشد، نخست وزیر مسلمان سنی، رهبری ارتش مارونی، و غیره. یعنی ساخت های سیاسی بر مبنای فرقه های مذهبی تقسیم بندی شد. در سال ۱۹۵۸ تحت تأثیر برخاست جنبش ناسیونالیستی عرب - ناصریزم - و اتحاد سوریه و مصر و تضادهایی که در این دوره جنبش ناصریستی با امپریالیزم داشت، در لبنان نیز جنگ داخلی در گرفت. فالانژیست ها سعی کردند علیه گستر جنبش ناسیونالیستی در لبنان وارد عمل شوند. توده های مسلمان از ناظر پشتیبانی می کردند. و در واقع، بنحوی غیر مستقیم، جنگ داخلی ۱۹۵۸ هارزه ای بین امپریالیزم و جنبش ناسیونالیست عرب بود. در آن موقع، بخاطر تقسیمات موجود در لبنان، محله و شهرهای مسلمان از طریق تجارت و رفت و آمد، از لحاظ اقتصادی مستقیماً با سوریه و مصر مرتبط بودند، حال آنکه بیروت و مناطق کوهستانی مارونی نشین مستقیماً با امپریالیزم مرتبط بودند، از طریق موقعیت بندری بیروت. یعنی در آن موقع پایه واقعی برای تضاد بین بورژوازی مارونی و بورژوازی مسلمان وجود داشت. هر یک منافع اقتصادی و بخصوص تجاری با یکی از دو طرف متخاصم داشت. در آن جنگ داخلی توده های مسیحی و مسلمان هر کدام توسط بورژوازی خود بسیج شدند. ولی جنگ داخلی به نتیجه قاطعی نینجامید. و تنها چاره رژیم بناپارنیستی بر پایه ارتش بود. یعنی رژیم بناپارنیستی شهاب. شهاب تعلیم دیده استعمار فرانسه بود. طرح شهاب انگره کردن بازار لبنان و تطبیق منافع جناح های مختلف بورژوازی لبنان بود. در آن دوره نیروهای چپ نیز بسیار ضعیف بودند و نمی توانستند تأثیر مؤثری بر حاکمیت جنگ داخلی بگذارند. شهاب در طی این سالها موفق شد که تجارت لبنان را وحدت بخشید و منافع بورژوازی مسلمان را نیز انگره کند. در دهه شصت (۱۹۶۰) بتدریج طائفی گرائی کمتر شده بود. ولی این دوره مصادف بود با برخاست جدیدی از جنبش مستقل توده های فلسطینی و عرب. در مقاله با این ساله بورژوازی دوباره بدامن زدن به احساسات طائفی گرائی از او اخبرده شصت به بعد کم کرد. با در نظر گرفتن سابقه تاریخی ای که ذکر شد این راحت ترین راه برای بورژوازی در ایجاد اختشاش و آشفتگی در جنبش توده ها و جلوگیری از پیدایش گرایش های انقلابی توده ای است. در این پروژه، هر دو جناح مسلمان و مسیحی منطبق المنفعت بودند.

س - در شرایطی که بخصوص در دوره اخیر جنگ داخلی چنین رنگ مذهبی و طائفی بخود گرفته، یعنی توده های مسلمان حس می کنند که "مسیحی ها" بر علیه شانند، و توده های مسیحی حس می کنند که "مسلمان ها" قصد قتل عامشان را دارند، در چنین شرایطی برخی مارزین ممکن است به این فکر بیفتند که در چنین جنگ "مذهبی" انقلابیون آگاه کمونیست دلیلی ندارند که از یک جناح علیه جناح دیگر پشتیبانی کنند، بر چه مبنای شرکت فعال در یک جناح علیه جناح دیگر را وظیفه انقلابیون می دانند؟

ج - اگر به جنگ داخلی فقط یک نگاه سطحی بیندازیم ممکن است به چنین نتیجه ای برسیم، یعنی فقط این جنبه ظاهرش را ببینیم. ولی باید به پایه عینی هارزه نگاه کرد. در این هارزه توده های مسلمان از بورژوازی مسلمان صحبت نمی کنم، توده های مسلمان متحدین جنبش فلسطینی و نیروهای چپ در لبنان علیه فالانژیست ها هستند، یعنی از نظر عینی جنبشی بود که هم بر مبنای یک نیاز ملی (حق سازماندهی و عمل مستقل فلسطینی ها علیه اسرائیل از خاک لبنان) و هم بر مبنای نیازهای طبقاتی (فالانژیست ها مهمترین مدافعین کاپیتالیزم و امپریالیزم در لبنان هستند) بحرکت در آمده بود. در چنین جنگی نمی توان موضع "بیطرفی" اتخاذ کرد، و از دور وعظ و تبلیغ کرد. تنها جایی که یک انقلابی در چنین جنگی داشت در میان توده های مسلمان بود، فالانژیست ها با متحد های فاشیستی کاملاً بر توده های مسیحی تسلط سازمانی و ایدئولوژیک داشتند. رفقای مسیحی انقلابی در محله های مسیحی مجبور به کار مخفی بودند و فرصت و مجال وسیعی هم برای فعالیت نداشتند. نیروهای چپ در محله های مسلمان بسیار قوی تر بودند، و در میان توده های مسلمان صحبت صحیح نیست بگوئیم که صرفاً بر مبنای احساسات و واکنش های مذهبی می جنگیدند. در واقع مخلوطی بود از طائفی گرائی، هارزه

طبقه امپریالیزم، مبارزه طبقه "ثروتمندان" و طبایعیل تکوین آگاهی طبقاتی در اینجا بود. وظیفه انقلابیون در همین بود که به رشد این جوانه های آگاهی ضد امپریالیستی و طبقاتی کمک کنند، بخصوص کسمه بطوریکه گفتم در ابتدای آغاز جنگ، جنبه طائفی گرایی به هیچ وجه جنبه غالب نبود، فقط در طی تحولات و انکشاف بعدی بدایلی کسمه اشاره کردم در این جهت افتاد. ولی این جهت از قبل تعیین شده نبود و به تناسب قوا بین انقلابیون و رهبری های ناسیونالیست و رفیر-میست بحثی داشت.

س- سازمان های مختلف فلسطینی و چپ لبنان بچه نحوی به سازمانده و بسیج توده ها کمک می کردند؟

ج- جریان انکشاف جنگ داخلی را از ابتدا تا بحال در دو سطح می توان دنبال کرد، یکی در سطح نظامی (که خود مرتبط بود با تحولات سیاسی) و دیگری در سطح شرکت توده ها در محله های مختلف همانطور که قبلاً گفتم جنگ داخلی بصورت جنگ بین فالانیست ها و نیروهای مقاومت فلسطین و چپ لبنان شروع شد، ولی بتدریج بیشتر و بیشتر بصورت جنگ بین یک محله طبقه دیگر تبدیل شد. یعنی مثلاً یک محله یک محله را بمباران می کرد و برعکس. در چنین شرایطی دیگر هدف آشش الزاماً هدف های نظامی نبود، بلکه همه درگیر شده بود. در این دوره تعداد کثیری از اهالی غیر مسلح نیز کشته شدند. و این، شرایط را برای جلب توده های مسیحی حتی مشکل تر هم کرد زیرا آنها اکنون به فالانیست ها، حتی اگر نه بخاطر جذب ایدئولوژیک، صرفاً برای دفاع از جان خود روی می آوردند. همین طور در محلات مسلمان بیشتر و بیشتر بصورت مسیحی طبقه مسلمان نمودار می شد. این حالت جنگ محله طبقه باعث تقسیم عمیقی بین توده ها شد که خود را متعلق به یک محله بخصوص و در نتیجه یک مذهب بخصوص حس می کردند. در چنین اوضاعی باید دید معنی یک پیشش سیاسی بخصوص از جنگ چگونه در عمل پیاده می شود. بعقیده ما در سطح نظامی انقلابیون می باید در محلات طبقه فالانیست ها و طبقه هدف های نظامی و در دفاع از محله ها شرکت کنند و به در محله طبقه طبقه محله. نه فقط خودشان باید اینکار را بکنند بلکه باید سعی کنند اقشار هرچه وسیعتری را در این گونه عطیات درگیر کنند و قانعشان کنند که چرا عطیات نظامی بدون هدف مشخص به خود پیشرت مبارزه طبقه فالانیست ها لطمه می زند، زیرا این گونه عطیات به فالانیست ها کمک می کند که راحت تر تحصنات مذهبی توده های مسیحی را برانگیزند و نیروهای نظامی خود را وسیعتر و "محبوب تر" کنند.

این ماهیت جنگ داخلی بر رابطه بین توده ها و سازمان ها نیز تأثیر خود را گذاشت. من البته از محله های مسلمان صحبت می کنم. کسی متوقع نیست که فالانیست ها با پایه توده ای خود رابطه انقلابی داشته باشند. وضع در محله های مسلمان چنین بود که تقریباً همه کس مسلح بود. در این حال دولت مرکزی تقریباً ناموجود و کاملاً فلج شده بود. می توان دید که چنین اوضاعی می تواند بسیار انقلابی باشد و عالی ترین نقطه ای است که مبارزه طبقاتی می تواند در یک محله یا یک کشور بدان دست یابد. ولی عدم وجود دولت کافی نیست، اگر سازماندهی انقلابی دیگری جایگزین آن نتواند بشود نتایج بسیار سختی خواهد داشت. و این دقیقاً وضعی بود که در محله های مسلمان پیش آمد. در غیاب وجود سازمان های دولتی، احزاب و سازمان های مختلف سازماندهی همه کار را به عهده گرفتند، سازماندهی مبارزه، سیاست، و زندگی روزمره در محله ها. مساله این بود که تمام این احزاب یا احزاب بورژوازی بودند و یا احزاب رفیرمیست استالیانیستی. بخصوص حزب کمونیست. در نتیجه رابطه اینان با توده ها یا همان حفظ روابط قدیمی کاپیتالیستی بود (در مورد احزاب بورژوا، یعنی همان کارهایی را که دولت سازمان می داد اینان حالا خود سازمان می دادند) و یا رابطه ای بسیار بورکراتیک بین حزب و توده ها بود (در مورد حزب کمونیست). یعنی حزب کمونیست که خود را رهبر توده ها می دانست صرفاً سیاست خود را بر آنان تحمیل می کرد. و این اوضاع در محله ها، بود که اکثریت فقیرترین اقشار جمعیت را تشکیل می داد.

دند. و در عرض چندین ماه حتی اشتغال هم برایشان نبوده بود. جنبه اساسی رابطه بین توده ها و این گونه احزاب جنبه نظامیسی آن شده بود، یعنی هرکسی برای اینکه بتواند در عطیات نظامی شرکت کند، اسلحه بگیرد، به حزبی که نزدیکترین پایه نظامی را در محله اش داشت می پیوست. این جنبه نظامی کاملاً از جنبه های دیگر مسائل روزمره این اقشار، مساله کار و بیکاری، مساله سازماندهیسی توده ها در سطوح مختلف، جدا نگه داشته می شد. نتیجه این چنین جدایی چه بود؟ نتیجه این بود که احزاب تصمیم می گرفتند، توده ها منتظر این تصمیمات بودند که صرفاً اجرا کنند. باشند. حتی مبارزین خود، این احزاب نیز در پیوسته تصمیم گیری شرکت داده نمی شدند. ولی این بدترین جنبه قضیه نیست. از این هم بدتر این بود که همان معیارهای سابق اجتماعی بکار می رفت، ولی در اوضاعی که آن "قدرت مشترک" دیگر وجود نداشت. در سطح نظامی اقتدار حزبی عمیل می کرد، ولی هیچگونه اقتدار سازماندهی خود توده ها وجود نداشت. بطور مثال مساله غذا را در نظر بگیریم. از یک طرف بعلمت جنگ داخلی راه های معمولی کسب معاش و تهیه غذا از هم پاشیده شده بود. اغلب اهالی شش هفت ماه بود که حتی کار نکرده بودند. راه حیل انقلابی این مساله این بود که سازمان های سیاسی با شرکت خود اهالی شروع به تصاحب انبارهای موجود مواد غذایی و تقسیم مساوی بنا به احتیاجات هر خانواده تحت کنترل کمیته هایی از خود اهالی محل بکنند. بدین ترتیب نه تنها یک مساله ساده زندگی روزمره حل می شد بلکه توده ها با تجربه سازماندهی زندگی روزمره خود، به خود اعتماد پیدا می کردند و می دیدند که زندگی احتیاج به وجود کارفرما، یان و اربابان و عوامل دولتی آنان ندارد. ولی در غیاب چنین نیروی پرخوردی با مساله هرکس از هر راهی که می توانست فقط برای احتیاج خود مجبور بود دست به دزدی بزند و آنهم نه همیشه از خانواده های ثروتمند بلکه از هرکس که زور می رسید. برخی از سازمان ها حتی کمک می کردند که خانواده های مسیحی ای که در محله های مسلمان بودند غارت شوند. این چنین غارت هایی نه تنها جنبه مذهبی را بیشتر دامن می زد بلکه اصلاً به توده ها کمک نمی کرد که فهم طبقاتی از دزدی پیدا کنند یعنی مساله سلب مالکیت از سرمایه داران و محتکرین و تصاحب اموال اینان را برای شان مطرح کند. وقتی از یک خانواده دزدی می شود این دیگر یک عمل انقلابی نیست، صرفاً برای مر حیات است.

یک مساله دیگر این بود که رابطه بین توده ها و اغلب این سازمان ها رابطه ای پدرشانه و یک طرفی بود، یعنی این سازمان ها نبودند که بجهان توده ها می رفتند که آنها را سازمان دهند، بلکه هرکسی برای اینکه بتواند از جان خود دفاع کند بطرف این سازمان ها می آمد. و می پیوست و از این بعد مجری سیاست های آنان می شد. در حالی که در شرایطی که دیگر اقتدار دولتی از هم پاشیده و توده ها از جزیان سیاسی شدن دائمی می گذرند، یک سازمان انقلابی میسر نمی کند که مردم بپایند و به آن بپیوندند، بلکه بجهان توده ها می رود، آنها را متشکل می کند، مبارزه آنان را سازمان می دهد و از این طریق است که سیاست خود را بجهان توده ها می برد. این گونه سازماندهی از مهمترین مسائل خود توده ها در آن محله شروع می شود. در این مورد بخصوص از مساله دفاع از خود. با همین مساله اساسی دوتوع برخورد می توان داشت یکی متشکل کردن و مسلح کردن توده ها تا بتواند از خود دفاع کند، و دومی فراخواندن آنها به پیوستن به سازمان که نظامی با این برخورد که "ما از شما دفاع خواهیم کرد." این برخورد دومی، برخورد اکثر سازمان های فلسطینی و چپ لبنان بود. بنظر من این برخورد از بسط مؤثر خود مبارزه توده ای مسلحانه در دفاع از دستاوردهای انقلاب جلوگیری می کند. یعنی بجای ایجاد روحیه اعتماد بخود در توده ها و تربیت آنها در تکیه به سازماندهی خود آنها را با روحیه چشم انتظار به "ناجی" دیگری، خارج از خودشان دوختن، چشم داشت از مبارزه نظامی سازمان های دیگر، تربیت می کند. حال آنکه برخورد اول، با کمک به شکل ارگان های دفاعی خود توده ها، زمینه بسط و همه گیر شدن مبارزه را فراهم می آورد. وظیفه اساسی سازمان های انقلابی متشکل، تمرکز و رهبری این ارگان های دفاع از خود است، نه اینکه مبارزه نظامی خود را جایگزین

جایزات خود توده ها کنند . با این آغاز از ساله اساسی می توان به سایر مسائل سیاسی هم رسید ، بدین ترتیب که بخود توده ها ثابت شود که چگونه آنها می توانند تصمیم گیرنده و تعیین کننده سیاست باشند ، از این طریق است که یک سازمان انقلابی می تواند پیشروترین عناصر توده ها را بخود جلب کند . از این طریق است که قسوه خود سازماندهی توده ها انکشاف می یابد و بخود و سازمان های خود اتحاد پیدا می کنند . واضح است که یک گروه انقلابی کوچک نمی تواند از ساختن شوراهای شروع کند ؛ بخصوص که این شوراهای وجود خارجی نداشته و احزاب رفیست غالب نیز حتی حرفش را هم نمی زدند . ولی حتی یک گروه کوچک هم می تواند با ساختن کمیته های محلی پر سر مسائل مشخصی شروع کند ، مثلاً ساله سازماندهی دفاع محله توسط خود اهالی محل . و یا بسیاری از مسائل دیگر زندگی روزمره نظیر ساله غذا که قبلاً اشاره کردم و یا سازماندهی کلاسهای آموزشی برای کودکان ، سازماندهی کلینیک های پزشکی با شرکت خود افراد داوطلب محل و تربیت آنان در امور بهداشتی ، حتی مسائل بسیار پیش پا افتاده ای نظیر جمع آوری آشغال و نظافت محله ها . تمام این مسائل را از طریق تشکیل کمیته های محلی خود اهالی با شرکت خود آنها در تصمیم گیری ، اجرا و کنترل بر راحتی می توان سازمان داد . این گونه سازماندهی در زمانی که دولت بورژوازی دیگر کاری نمی کند خیلی اهمیت دارد ، چون از طریق تجربه خود توده ها با آنها ثابت می کند که احتیاجی به " قدرتی مافوق مردم " برای رفق و وفق امور نیست و بدین ترتیب اولین نطفه های سازماندهی مستقل خود توده ها شکل می گیرد . البته باید متوجه بود که این نوع کمیته ها در همان سطح سائیل روزمره باقی نمانند ، و از طریق دخالت انقلابیون و عناصر آگاه تمام مسائل مهم سیاسی در سطح ملی نیز مطرح شوند و بتدریج توده ها رابطه خود را با نیروهای اجتماعی در سطح ملی احساس کنند و ببینند که چگونه بعنوان عامل تعیین کننده سیاست می توانند عمل کنند . مثلاً ما خود یک چنین تجربه ای داشتیم . در یک محله فقیر مسلمان ، بیخه ، که در محاصره فلاترست ها بود ساله غذا یک میاله فوری شده بود . اغلب اهالی حتی درآمدی برای خرید غذا نداشتند . ما با همکاری یک سازمان فلسطینی تصاحب یک انبار بزرگ را سازمان دادیم ، ولی بر خلاف روش معمول سایر سازمان ها غذاها را بصورت پخش صدقه از طرف سازمان " خیرخواه مردم " بین اهالی تقسیم نکردیم . بلکه یک کردیم تا کمیته هایی از خود اهالی متشکل شوند و در این کمیته ها بحث می شد و تصمیم گرفته می شد که مواد غذایی چگونه تقسیم و توزیع شود ، چه نقشه های دیگری برای تصاحب های بعدی بریزیم . خود اهالی محل بهترین کسانی بودند که می توانستند تصمیم بگیرند کدام خانواده احتیاج بیشتری دارد و غیره . رفقای ما از طریق شرکت در این کمیته ها این ساله را مطرح می کردند که چگونه از طریق کمیته هایی از این نوع نه تنها ساله توزیع غذا را می توان تصمیم گرفت بلکه تمام مسائل را چه محلی و چه سائیل سیاسی ملی را خود توده ها می توانند تعیین کنند .

همین طور از نظر شکل مدارش ما یک مدرسه سازمان دادیم برای کودکان و اطفال . این کار اثری بسیار خوب داشت . نه تنها بک کمک می کرد که با پدر و مادرها رابطه نزدیک برقرار کنیم ، بدین معنی که پدر و مادرها به محل سازمان ما می آمدند و مسائل مربوط به سازماندهی آموزش و پرورش را بحث می کردند و سازمان می دادیم ، بلکه این ساله را هم برایشان مطرح کرد که چرا اصلاً قهلا شهریه می پرداختند ، سازماندهی مدرسه گاری شده بود که خود اهالی محل می توانستند سازمان دهند و دیگر لزومی برای دخالت دولت و پرداخت شهریه از طرف اهالی برای این " خدمت دولتی " محسوس نمی کردند . در این حال تجربه خیلی خوبی بود در معرفی روش های انقلابی آموزش شکستن روابط سنتی اقتدار معلم بر شاگرد ، که خود فراهم آورنده رابطه احساس ضعف در مقابل اقتدار دولت است . همینطور تجربه شایسته داشتیم در سازماندهی کلینیک پزشکی . ولی باید در نظر داشت که نیروهای ما بسیار کوچک بود و وسعت ابتکار عمل های ما فقط در سطح محله ای باقی می ماند . ولی این فرصت را با داد که بتوانیم با سایر سازمان های چپ وارد بحث شویم که چگونه در عمل می توان جایزه را به آن نوعی که ما می گوئیم سازمان داد . و چگونه می توان سازمان های مختلف را در این نوع کمیته ها که نه بر مبنای یک سازمان مشخص بلکه

بر مبنای یک نیاز مبارزه خود توده ها ساخته می شدند متحد کرد . یک ساله دیگر که بیادم آمد ساله اجاره خانه است . به این ساله نه حزب کمونیست و نه سازمان های مقاومت فلسطین کوچک ترین توجهی نکردند ، در حالیکه برای محله های فقیر یک ساله مهم شده بود . این سازمان ها طوری رفتار می کردند که انگار پرداخت اجاره خانه به صاحب خانه ها و سرمایه داران یک ساله عادی است و مردم بایستند ادامه دهند . این ساله یک اشتباه ساده از طرف این سازمان ها نبود . این ها نمی خواستند دچار درد سری با صاحبان خانه ها که اغلب خود از متولین مسلمان بودند بشوند تا به جبهه با اصطلاح وسیع نیروها لطمه ای وارد نیاید و " وحدت کل محله " صدمه ای نبینند . ما با همکاری چند سازمان چپ دیگر جایزه ای علیه پرداخت اجاره خانه شروع کردیم .

ساله ای که می خواهم با آوردن این مثال ها روشن کنم اینست که در دوره یک جنگ داخلی درهای متعددی برای تبلیغات ، آرتا-سیون ، و سازماندهی باز می شود . سیاست وارد هر خانه ای می شود . این خیلی مهم است . تمام اعضای یک خانواده بنحوی در سیاست درگیر بودند . از جوانان گرفته تا سالمندان . زن و مرد . همه . مثلاً این تاثیر مهمی در مورد زنان داشت . می دانید که زنان در کشورهای عربی تحت ستم شدیدی هستند و معمولاً اصلاً در سیاست شرکت نمی کنند . صرفاً در خانه محدودند . در شرایط جنگ هم زیاد از خانه بیرون نمی آمدند (منظورم نه از نظر فضائی است ، بلکه از نظر چارچوبی که بکرو رفتار آدم را تعیین می کند) ، ولی سیاست وارد خانه شده بود . در شرایطی که همه اعضای دیگر خانواده درگیر مبارزه و مسلحند ، آنها هم می خواهند درگیر شوند . در مرحله اول این شرکت در همان قش های سنتی شروع شد . یعنی مثلاً دختری پدر و مادرش را قانع می کرد که اجازه دهند از خانه بیرون رود و در کلینیک ، پرستاری مجروحین یا بعهد بگیرد . ولی همین تجربه فعالیت مستقل از اتوریته پدر و مادر آنها کمک می کرد که بروی پای خود بایستند و در مقابل پدر و مادر خود استقلال عمل بدست آورند و شروع بشوند در سایر عملیات از جمله شرکت در عطیات نظامی ، و فعالیت های سیاسی بکنند . این نوع فعالیت ها قدم بزرگی بجلو بود . ولی هیچگونه مطالباتی مربوط خود وضع زنان و یا جنبش زنان هنوز تکوین نیافته است . نیروهای چپ همان در این باره چندان آگاهی ندارند ، و هرگز سعی نکرده اند ، در مورد این مطالبات ویژه جلسه بگذارند ، فعالیت سازمان دهند ، مان را متشکل کنند ، و نظیر آن . در نتیجه بسیاری از امکاناتی که لقوه وجود داشت هیچوقت تبدیل به واقعیت نشد . ما سعی کردیم راین سطح هم کار کنیم . سازمان ما تعداد زیادی عضون دارد که حتی در عطیات نظامی شرکت داشتند ، و در این حال این رفقا سعی کردند در سطح محله نیز این کار را شروع کنند . مثلاً در مواردی که پدر و مادرها اجازه نمی دادند دخترهایشان به مقر سازمان های بیرون که جایزین مرد هم در آنجا فعال بودند ، ما از یک طرف برای اینکه شرکت فعال دخترها معوق به اقطاع پدر و مادرهایشان نشود یک مقر مخصوص تربیت نظامی دخترها سازمان دادیم ، و از طرف دیگر رقاباتی زن به خانه های پدر و مادرها می رفتند و با جلسات محلی ترتیب می دادند که این موضوع را مطرح کنند . این ابتکار بسیار موفقیت آمیز بود ، زیرا بدخترها این مجال را میداد که به پدر و مادرهایشان بگویند که در قدرت دیگری و با همکاری زنان دیگر جایز می جنگند ، و بدین ترتیب بتدریج در عمل این گونه بد ها در افکار پدر و مادرها هم شکسته شود . ولی متأسفانه ظر بر خورد سازمان های فلسطینی و حزب کمونیست چندان مساعد نبود . اینها زنان را فقط در سطح نیروی " کشتی " می خواستند درگیر کنند تا عطیات مستقل خودشان . بهر حال تا بحال فعالیت بدور مسائل مخصوص ستم کشیدگی زن سازمان داده نشده . ولی من فکر می کنم که شرایط در آینده بسیار مساعد تر خواهد بود ، چون خود جنگ داخلی چنان تاثیری در سیاسی کردن مردم گذاشته که نظام اقتدار تحت ستم راحت تر بحرکت در خواهند آمد . تمام اشکال ستم مورد سوال واقع شده . جایزه برای دفاع از خود در مقابل فلاترست ها ، جایزه برای سایر مسائل روزمره ، محلی ، ملی ، تجارب خود توده ها در مبارزه به این پروسه کمک خواهد کرد که این آگاهی بوجود آید که می توان علیه ستم خود را سازمان داد و جنگید . این آگاهی و اعتقاد به خود را در تمام سطوح می شود امروزه در لبنان دید . و این یکی از مهمترین دستاوردهای توده ها در این جنگ داخلی بوده است .

جنبش ملی بلوچ



مقدمه مترجم

اوج گیری انقلابهای مستعمراتی بعد از جنگ جهانی دوم، سرمایه-داران کشورهای متروپل را بر آن داشت تا به منظور ادامهٔ استثمار کشورهای مستعمره، شکل مستقیم تسلطشان colonialism را به شکل غیر-مستقیم آن neo-colonialism تغییر دهند. کشورهای مستعمره یکی پس از دیگری به کشورهای شبه مستعمره (یعنی برخوردار از استقلال سیاسی محدود شده، صنعتی شدن این کشورها آنها را بجای وارد کنندگان محصولات ساخته شده، وارد کنندگان کارخانجات این محصولات ساخت. لذا از لحاظ اقتصادی امپریالیزم بطور کلی، موقعیت قدیمی اش را در رابطه با این کشورها حفظ کرد. "استثمار جهان سوم در نتیجه مبادلهٔ نامساوی" کشورهای شبه مستعمره را فقیرتر کرده، مانع از صنعتی شدن همهٔ جانبه و عقلی این کشورها می شود. و در اینجا مفهوم "کمک به کشورهای در حال توسعه" کاملاً روشن می شود، گنگه چیزی جز تقسیم مجدد سود بین امپریالیزم نیست.

تغییر سیاست انگلیس در رابطه با شبه قاره هند را این تغییر کلی در سیاست امپریالیزم پس از جنگ جهانی دوم روشن می کند. بعد از دو قرن استیلا، در سال ۱۹۴۷ امپریالیزم انگلیس شبه قاره هند را ترک کرد و دولت مصنوعی و جدید التأمین پاکستان بنیان گذاشته شد. تقسیم شبه قاره هند در واقع در يك حالت جنگ مذهبی انجام گرفت؛ جناح مسلمان موافق ایجاد دولت واحد مسلمان بود، در صورتی که جنبش های ملی مخالف تقسیم بر پایه مذهبی بودند. از همان ابتدا رهبری جناح مسلمان که فتوای الهی مهاجر هندی بودند، می خواست زبان خود یعنی زبان اردو را بعنوان زبان ملی بر سایر اقلیت ها اعمال کند. این رهبری برای کنترل بیشتر و سرکشی مخالفین در سال ۱۹۵۵ چهار ایالت پاکستان غربی (پنجاب، سند، بلوچستان، ایالت مرزی) را متحد کرده، يك ایالت واحد بنام "پاکستان غربی" اعلام داشت. این عملیات از اوضاع، توده های زیادی را بطرف احزاب چپ

سوق داد. این بار برای جلوگیری از احتمال پیروزی این احزاب خود-مختار طلب، ایوب خان در سال ۱۹۵۸ به کمک ارتش قدرت را به تمام "اتحاد ملی" در دست می گیرد. در دوره ۱۱ ساله حکومت ایوب خان، وجهت گیری پاکستان بطرف آمریکا، همانطوریکه در ابتدا نیز پستان اشاره شد، در نتیجه دریافت "کمک های" نظامی و اقتصادی اقتصاد کشور رشد مهمی می کند، بورژوازی تجاری به سرمایه دار صنعتی تبدیل می شود. و ارتش با نیروی سیاسی عظیمی که داراست هامن این رشد است. اما معادل با این طبقه کارگر نیز رشد زیادی کرده، مبارزات مهم سندیکائی در این دوره افزون می شود. توده های دانشجویی رشد کرده، مبارزات آنها در سیاسی کردن توده ها تأثیر بسزائی می گذارد. جنبش توده ای یار د یگر با تظاهرات دانشجویان در اواخر سال ۱۹۶۸ شروع شده، در فوریه ۱۹۶۹ به عالی ترین درجه مبارزه علیه دیکتاتوری می رسد. این جنبش در مناطق مختلف شمار بسیار و خواست های مشخص و مخصوص به آن منطقه را داشت. در بنگال شرقی خواست خود مختاری مهم شد. در ایالت های سند، بلوچستان و ایالت مرزی مشخصاً ساله جدائی ایالت ها از ایالت واحد "پاکستان غربی" و ایجاد مجدد چهار ایالت اولیه مطرح شد. چون در ایالت پنجاب مالکیت کوچک بر زمین غالب بوده، اصولاً مبارزات ضد امپریالیستی در این ایالت خیلی کمتر از ایالت های دیگر بود و بخاطر حفظ موقعیت اجتماعی و نظامی اش رهبری جنبش در این ایالت از همان ابتدا بطرف پاکستان جهت گیری میکند و دشمنی اش با هند در این زمینه است. در کل توده ها خواهان تغییرات دمکراتیک و اجتماعی بودند. انکشاف این جنبش، دهقانان و کارگران را نیز درگیر مبارزات می کرد. در چنین شرایط رادیکالیزاسیون بود که ایوب خان استعفا داده، جایش را به یحیی خان داد. یحیی خان با تعیین تاریخ انتخابات عمومی، نظام انتخابات و خواسته های توده ای را خارج از کادرهای احزاب نامنوبسی

منوع کرد، ارتش نقش حاکم مطلق را حفظ کرد و هر اعتراضی شدیداً سرکوب میشد. در نتیجه، انتخابات ۱۹۷۰ جناح عوامی در بنگال شرقی فرماندهی مطلق ارتش را برای برنامه خود مختاری خود بدست می آورد. این همراه می شود با برخاست توده ای، پیروزی نیروهای آزاد بخش ملی در بنگال شرقی و بوجود آمدن جمهوری بنگلادش بحران سیاسی ای در پاکستان ایجاد میکند. همه ژنرالها مجبور به واگذاری قدرت به بوتو که حزمش در مابقی مجلس دارای اکثریت بود می شوند. بوتو در حالیکه ادعا میکند به سوسیالیزم معتقد است، در واقع متحد امپریالیزم بوده، مبارزات کارگران و خود مختارطلبان را شدیداً سرکوب می کند.

در چنین شرایط ظلم و ستم و سرکوبی خود مختارطلبان، و در نتیجه بریدن پیشگامان انقلاب از پارلماناریزم بود که مبارزه مسلحانه در بلوچستان در سال ۱۹۷۳ آغاز گردید و اکنون توسط جبهه آزادی بخشی مردم بلوچستان سازمان داده می شود. این جنبش با طرح سئواله حقوقی و مذاکره در پاکستان و تشویق سایر ملیتهای مستعبدیده به مبارزه، پایه توده ای وسیعی پیدا کرده است. مبارزه جبهه آزادی بخش مردم بلوچستان (ج-آ-م-ب) جهت رهایی توده های بلوچ از یوغ سرمایه داری، فئودالیزم و رهبران ارتجاعی قبیله ای بوده و هدفش استقرار یک دولت فدرال است، دولتی متشکل از جمهوریهایی سوسیالیست آزاد که از حق جدایی نیز برخوردار باشند.

جنگی که امروز در بلوچستان پاکستان انکشاف می یابد، نه تنها برای پاکستان خطرات فوری سیاسی و اقتصادی بیمار آورده بلکه همراه با مبارزه در ظفار "خطر بزرگی برای کل منطقه محسوب می شود. در این رابطه ج-آ-م-ب اظهار می دارد: "ما فکر می کنیم که بعد از ویتنام و کامبوج، مرکز برخورد آینده در آسیا ایالت بلوچستان پاکستان خواهد بود. ما بلوچستان و عمان را بخانه دو حلقه ضعیف از زنجیر امپریالیزم در این منطقه از جهان در نظر می گیریم." پیروزی انقلاب بلوچستان تمام منطقه را بلرزه در خواهد آورد و منافع امپریالیزم در منطقه و بخصوص خلیج را تهدید خواهد کرد، به همین جهت امپریالیزم تمام سعی خود را برای خرد کردن این جنبش انقلابی می کند. ایران بعنوان ژاندارم درجه یک امپریالیزم در منطقه، نقش ضد انقلابی و سرکوب کننده هر جنبش انقلابی را در این منطقه بعهده دارد، تا بحال افشاگری های زیادی در مورد نقش رژیم شاه در مورد ظفار و کردستان شده است. اما مداخله نظامی ای که ایران اخیراً در پاکستان برای سرکوبی جنبش بلوچستان شروع کرده، لازم به شناسایی است و مصاحبه ج-آ-م-ب می گوید که این راه اما بد نیست در اینجا نظر شاه را هم در مورد بلوچستان بشنویم: "اگر پاکستان تجزیه شود، ویتنام جدیدی میتواند انکشاف یابد. ما باید سعی خود را بکنیم تا پاکستان قطعه قطعه نشود زیرا این فاجعه بزرگی خواهد بود، موقعیتی نظیر هند و چین با مقیاس جدید و وسیعتر. من حتی از فکر کردن به آن نیز می ترسم. اگر بعد بختانه چنین اتفاقی بیفتد، حداقل کاری که ما می توانیم در حفظ منافع ملی خود بکنیم اینست که از بلوچستان ایران دفاع کنیم." نقل شده در International Herald Tribune و آقما روشنتر از این نمی توان صحبت کرد: کمک نظامی ارتش ایران به پاکستان برای از بین بردن جنبش بلوچستان بخاطر ترس شاه از پیروزی این جنبش و انعکاس این مبارزه در بلوچستان ایران است.

مبارزه مسلحانه ج-آ-م-ب برای آزادی خلق بلوچستان و سایر ملیت های ستم دیده و برقراری یک دولت فدرال متشکل از جمهوریهایی سوسیالیست آزاد، تا امروز در شرایط بسیار سخت دیکتاتوری رژیم بوتو و فشارهای مستقیم ارتش ایران ادامه داشته است، معهذ این جنبش تا کنون از هیچ پشتیبانی بین المللی برخوردار نبوده است. در این رابطه دولت چین همیشه از سیاست دولت پاکستان حمایت کرده، در مورد مبارزه نیروهای آزادی بخش ملی در بنگال شرقی، جمهوری خلق چین بجای پشتیبانی از جنبش بحق مردم بنگال شرقی، دقیقاً بخاطر ترس ارتجاعی "دوا بر قدرت" همه جنبش را دسیسه بازی و توطئه "سوسیال امپریالیزم شوروی" تلقی و در نتیجه از دولت ارتجاعی پاکستان پشتیبانی کرده است. متأسفانه انعکاس این مواضع ارتجاعی در سازمان دانشجویان ایرانی نیز دیده می شود. مثلاً در مجله دانشجو نشریه سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا چنین میخوانیم:

"نکته دیگری که در توضیح امر تجزیه پاکستان و تشکیل دولت

من در آوردی بنگلادش لازم به توضیح است این می باشد که از آنجا - بلکه هدف شوروی بوجود آوردن حلقه ضد چینی در اطراف مرزهای چین میباشد و دولت پاکستان دارای روابط دوستی (در چارچوب سیاست خارجی جمهوری توده ای چین) با جمهوری توده ای چین بود انجام چنین نقشه ای در دستور کار شوروی و هند وستان قرار گرفت."

ص ۲۱ دانشجو شماره ۱۳۵۲ اسفند ۱۳۵۲ دوره ۲۲

امروزه نیز در مورد مبارزه توده های مستعبدیده بلوچستان، چین با ارائه تری ارتجاعی که جنگ چریکی در بلوچستان را باز چه دست "سوسیال امپریالیزم شوروی" می بیند، در حقیقت بجای پشتیبانی از منافع توده مستعبد و زحمتکش بلوچ، در جبهه دولت پلیسی پاکستان قرار می گیرد و بر استثمار و ستمی که بر توده بلوچ و سایر ملیتهای مستعبدیده وارد می آید صفا می گذارد. در این رابطه نیز در همان مجله دانشجو می خوانیم:

"جنبش آزادی بخش بلوچستان که اینروزها بناگاهان سراز زمین بدر آورده است نیز توطئه دیگری است توسط شوروی که بمنظور پیدا کردن جای پا در کنار خلیج علم شده است تا در باب جنبش رهایی بخش بنگلادش یک بنگلادش دیگر بوجود آورده با خیال راحت به غارت و تجاوز بعدی خود بپردازد." نتیجه منطقی چنین سیاستی واضحاً سرکوبی جنبشی است که "سوسیال امپریالیزم شوروی" برای انداختن، یعنی دقیقاً کاری که دولت پلیس پاکستان و ایران می کنند می بینیم که از یکطرف جبهه امپریالیزم، بخاطر سیاست تثبیت امپریالیستی کل منطقه سعی دارد با مهار کردن جنبش و جلوگیری از بسط موج انقلابی در منطقه، این جنبش را نظیر سایر جنبشهای توده ای خرد کند. و از طرف دیگر دولتهای کارگری (شوروی تا بحال هیچ موضع مشخصی نسبت به بلوچستان نگرفته است، شرح سیاست ضد انقلابی چین نیز در بالا رفت) کمترین کمکی به این جنبش نسکرده اند به همین خاطر است که ما لازم می دانیم این جنبش بحق توده بلوچ را معرفی کنیم و همچنین اهمیتی که این جنبش در کل منطقه دارا است را بیشتر روشن سازیم. واضح است که در چنین شرایط سخت و پیچیده ای که مبارزه ادامه دارد پشتیبانی کلیه رزمندگان انقلابی از این جنبش واجب می شود.

در اینجا لازم بتذکر است که پشتیبانی از مبارزه بلوچ الزاماً به معنای پشتیبانی سیاسی از رهبری این جنبش نیست. بنظر ما ج-آ-م-ب دارای یک سری انحرافات و توهماتی است که می تواند به خود جنبش لطمه زند. مثلاً ج-آ-م-ب با وجود اینکه بر اهمیت سئوال ملی تکیه می کند ولی هیچگونه چشم اندازی برای تطبیق مبارزات مردم بلوچستان پاکستان با مردم بلوچستان ایران و افغانستان ندارد و احقاق حقوق ملی بلوچ را در چارچوب دولت های موجود منطقه میسر نمی بیند. نکته دیگری که بد نیست به آن نیز اشاره شود، توهمی است که ج-آ-م-ب نسبت به دولت افغانستان دارد، و این دولت بورژوازی را مدافع سر سخت جنبش مردم بلوچ میداند. این تنها در نتیجه شناخت ناصحیح ج-آ-م-ب از دولت بورژوازی افغانستان است. پشتیبانی اغلب لفظی برخی دولت های بورژوازی از جنبش های ملی در بعضی شرایط، بخاطر اختلافات پیشامدی و موقتی شان با یک دولت بورژوازی دیگر، بمعنی حمایت اصولی و واقعی این دولت ها از جنبش نیست، همچنانکه در مورد "حمایت" شاه از جنبش کرد هم دیدیم. معهذاً هیچیک از این انحرافات دلیل نفی مبارزه بحق مردم بلوچستان نیست. بالعکس دفاع کلیه سازمان های مبارز از این جنبش حتی اگر از لحاظ سیاسی با آن اختلاف دارد ضروری است. واضح است که ترجمه و چاپ این مصاحبه به معنی توافق کامل مترجم با کلیه مواضع سیاسی آن نیست، بلکه هدف اساسی شناساندن مبارزه بلوچ و حقانیت آن به مبارزین ایرانی است. مصاحبه زیر از متن فرانسه جزوه "بلوچستان" که توسط کمیته پشتیبانی از مردم بلوچستان تدوین شده، ترجمه شده است.

ن-پیمان

مصاحبه بایکی از رهبران جبهه آزادی بخش مردم بلوچ

سوال - ممکن است مختصراً دلایلی که مردم بلوچ را به آغاز شورش علیه دولت پاکستان برانگیخت شرح دهید ؟

جواب جبهه آزادی بخش مردم بلوچ (ج-ب-م) - از ابتدای ایجاد پاکستان، مردم بلوچ قربانی یکی از بیرحمانه ترین و نفرت انگیزترین شکل های ستم ملی در آسیا بوده اند. در طول بیش از ۲۵ سال، حقوق اساسی آنها، زبان و فرهنگ شان زیر پا گذاشته شده و حقیر شمرده شده، و در عین حال ثروت های معدنی (گاز، نفت و غیره) و تولیدات میوه شان توسط دولت پاکستان غارت می شد. در عین حال مردم بلوچ در فقر و تنگدستی نگهداشته شده، از دولت پاکستان جز بنجاران ساکن شان و حکومت نظامی چیزی دریافت نکرده اند. انکشاف سرمایه داری دولتی، تحت قیومت قشر ممتاز فئودال بورکرات-نظامی، زیر تسلط پنجابی ها، بر حداثت مسأله ملی در پاکستان افزوده است. در حقیقت سرمایه داری میگوید که دولتی قوی و متمرکز بخاطر تحقق انکشاف سریع و آزاد نیروهای مولده، انکشافی که خصلتاً ناموزون است، بوجود آورد. بدین ترتیب بوجود آوردن نواحی برگزیده و متروپل بقیه مناطق تابعه و طبیعتاً، مسأله ملی را به بالاترین سطح مبارزه سیاسی ارتقا می دهد. در دهه ۱۹۶۰، در دوران رژیم دیکتاتوری نظامی ایوب خان، سرمایه داری در پاکستان خیلی سریع رشد کرد و جهش مبارزه ملی در بلوچستان را علیه گرایش های متمرکز بخشیدن به دولت پاکستان به همراه داشت. اولین جنگ مقاومت در سال ۱۹۶۲، بدنبال دستگیری کم و بیش تمام کادرهای جنبش بلوچ، شروع شد و بعد از ۹ سال ادامه پیدا کرد و با مصالحه بین حکومت مرکزی و رهبری جنبش ملی و شروع مذاکرات برای تعیین درجه استقلال که طبیعتاً از آن برخوردار شوید، پایان یافت.

انتخابات عمومی ۱۹۷۰ موفقیتی برای جنبش ناسیونالیستی بلوچ بشمار آمد، زیرا سازمان های قانونی [جنبش] با استفاده از آن اکثریت مجلس ایالتی را بدست آوردند. علی الخصوص حزب مردم پاکستان (Pakistani People's Party) [به رهبری ذوالفقار علی بوتو] با وجود اینکه موفق شد اکثریت کرسی های مجلس ملی پاکستان غربی را بدست آورد، نتوانست نه در مجلس ایالتی و نه در مجلس ملی بلوچستان حتی یک کرسی هم کسب کند. در نتیجه شرایط برای گسترش یک مقابله وسیع بین قدرت مرکزی و بلوچستان مساعد بود. برای اجتناب از این مقابله، کشور احتیاج به یک قانون اساسی واقعاً دموکراتیک و فدرال داشت. عناصر فاشیست قشر ممتاز فئودال و بورکرات-نظامی، متکی بر بوتو و حزبی، در حقیقت از همان آغاز مخالف تغییر دموکراتیک قدرت در کشور بودند. بدین ترتیب بود که ارتش به پاکستان شرقی فرستاده شد تا جنبش ملی بنگال را به رهبری شیخ مجیب الرحمن که حزبی اکثریت قاطع را در مجلس ملی و مجلس ایالتی بنگال بدست آورده بود، بیرحمانه خرد کند. این سرکوبی خونین و وقایعی که دنبال داشت (استقرار بنگلادش) اکنون بخش کاملاً تثبیت شده ای از تاریخ معاصر را تشکیل می دهد. معذک شکت کوشش فاشیست های پاکستانی در برقراری تسلط خویش بر پاکستان شرقی، آنها را از مبارزه به یک هجوم نظامی برای خرد کردن جنبش ملی در بلوچستان منصرف نکرد.

بوتو بعد از نصب قدرت در مابقی پاکستان، همانطور که در قانون اساسی جدیدی که به مردم پاکستان تحمیل کرد منعکس شده، بلافاصله شروع به استقرار یک رژیم شدیداً دیکتاتوری در کشور کرد. از همان ابتدا جنبش ملی بلوچ با هر قانون اساسی که حقیقتاً دموکراتیک و فدرال نباشد، و با هر رژیم مرکزی با خصلت دیکتاتوری مخالف بود. است. جنبش ملی بلوچستان در همان زمان مسأله دموکراسی در پاکستان و علی الخصوص مسأله استقلال چهار ایالت کشور را مطرح کرد. وقتی که واضح شد بوتو مخالف تغییر دموکراتیک قدرت در ایالت های پاکستان است، مذاکرات قطع شد. بوتو با واژگون کردن خود سوانه حکومت های مستقل ناسیونالیستی که در بلوچستان و ایالت مرزی (ایالت مرزی شمال غربی) توسط حزب ملی عوامی (ج-م-ع) و جمعیت طلبای اسلامی ایجاد شده بود و کمی بعد با توقیف تمام رهبری ج-م-ع در

بلوچستان، انتقامش را گرفت. "قانون رئیس جمهور" بر مردم بلوچستان تحمیل شد و ارتش پاکستان برای اطمینان خاطر از همکاری اجباری مردم به این ایالت فرستاده شد. هرچاکه ج-م-ع از پشتیبانی وسیع مردم برخوردار بود، ارتش پاکستان با ایجاد محاصره اقتصادی این نواحی، کوشش سختی برای ارباب مردم بلوچستان بعمل می آورد. غیرقانونی بودن آشکار و خصلت بسیار ظالمانه این اقدامات فاشیستی، جنبش ملی بلوچ را از بیفایده گی مخالفت پارلمانی متقاعد کرده، از آغاز سال ۱۹۷۲ شعله مقاومت مسلحانه را در کوهستان های بلوچستان برافروخت. در ابتدا، جنبش مقاومت در عین حال که وسیعاً گسترده بود، کاملاً خود-انگیخته بود. ارتش پاکستان به منظور خرد کردن مقاومت و شکستن اراده مردم بلوچ با عجله نزدیک به چهارگردان (۱۰۰,۰۰۰ نفر) اعزام داشت. خشونت و قساوت سرکوبی، مردم بلوچ را مجبور به تشکیل یک جبهه سازمان یافته برای مقابله با حملات ارتش پاکستان در نواحی مختلف کرد. بدین ترتیب بود که پیشگام سیاسی این مقاومت، در آتش مبارزه مسلحانه، بخود شکل گرفت و جبهه آزادی بخش مردم بلوچستان (ج-ب-م) Baluchistan People's Liberation Front بوجود

آمد. اکنون ج-ب-م میگوید با ایجاد تشکیلاتی واقعاً دموکراتیک و فدرال آمل مردم بلوچ را خصوصاً و مردم پاکستان را عموماً بنحوی سازد. این سازمان به خرد کردن دستگاه دولت فاشیستی و بوجود آوردن پاکستانی نو، که در قلب آن همه مردمان و ملیت ها از هر ستم و استثمار آزاد خواهند بود،

س- آیا جنبش شما جنبشی است استقلال طلبانه که وحدت مجدد بلوچستان پاکستان و بلوچستان ایران را در برنامه دارد یا اینکه هدف آن صرفاً کسب خود مختاری است ؟

ج- این درست است که بداه تاریخ جنبش ملی بلوچ از مبارزه بخشی از "سردارها" (رؤسای قبایل) و روشنفکران برای ایجاد "بلوچستان کبیر" که بمعنای وحدت بلوچستان ایران، پاکستان، افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی خواهد بود، سرچشمه می گیرد. این نظر حدود سی سال است که مطرح شده اما هیچوقت بخش لاینفکی از آمل توده های وسیع بلوچ در این کشورها نگشته، و در حقیقت به مرگ طبیعی در گذشته است. بعد از ایجاد پاکستان، رهبری جدید جنبش بلوچ این هدف را با در نظر گرفتن واقعیت شرایط منطقه قابل تحقیق تشخیص داد.

جنبش ملی بلوچ همیشه برای حقوق اساسی و طبیعی مردم بلوچ در داخل پاکستان، جنگیده است و همواره خواهان کامل ترین شکل دموکراسی، چه در روابط سیاسی بین ایالتها و چه داخل ایالتها پاکستان بوده است، و میگوید که برای مردم بلوچ آزادی اداره امور فرهنگی و اقتصادی شان را در داخل یک فدراسیون واقعی جمهوری های دموکراتیک سوسیالیست پاکستان بدست آورد و خواستار وسیع ترین استقلال سیاسی برای ملیت های مختلف کشور است. این استقلال سیاسی باید حق اساسی تعیین سرنوشت را، که در صورتیکه مردم بخواهند شامل حق جدائی هم می شود، برای مردم ملیتهای مختلف مخصوصاً مردم بلوچ تضمین کند. اما مبارزه برای تضمین حق تعیین سرنوشت با واقعاً طلب جدائی کردن یکسان نیست. جنبش ملی بلوچ خواهان اتحاد کاملاً آزادانه و داوطلبانه ملیت های مختلف پاکستان است که داخل آن هر ملت در تعیین سرنوشت فرهنگی و اقتصادی شان بر میل خود، آزاد خواهد بود. بخاطر از بین ریشه کن کردن گرایش هایی که در نظر دارند ملیت های مختلف را در یک اتحاد اجباری، در چارچوب یک رژیم دیکتاتوری نظامی نگه بدارند، جنبش شناخت حق جدائی سیاسی را در صورتیکه شرایط آن را ایجاد کند، خواهان است.

مبارزه مردم بلوچ علیه تجاوزات دولت فاشیستی پاکستان، وضع سیاسی کشور را بسیار روشن کرده است. اولاً مبارزه مردم بلوچ علیه فاشیسم نمی تواند از مبارزه ملیت های دیگر پاکستان برای حق تعیین سرنوشت ملی خود مجزا شود. بعلاوه، نمی توان مطالبه خاص استقلال

سیاسی را برای ایالت ها از مطالبه عام حداکثر آزادی سیاسی ممکنه برای کل کشور جدا کرد. بنابراین، مبارزه مردم بلوچ می باید با پیکار وسیع تهن توده های پاکستانی علیه دیکتاتوری و فاشیسم اتحاد یابد. برای دستیابی به این مقاصد، خود کردن دستگاه دولتی، فئودال و بورکرات-نظامی و بنا کردن یک دولت نو و انقلابی پاکستان لازم است. شرط اصلی برای حل مشر به ثمر مسائل دهقانان، کارگران و ملت ها، واژگونی دستگاه دولتی حاضر در پاکستان است.

جبهه آزادی بخش مردم بلوچستان در بسط مبارزه برحق علیه فاشیسم راسخ است و بر آزاد کردن ملت ها و طبقات مختلف پاکستان از کلیه اشکال ستم و استثمار کردن نهاده است. متحدان آن نیروهای دمکراتیک و مردم صلح طلب در دنیا هستند و دشمنانش نیروهای امپریالیست، نو-استعمارگران و فاشیست ها، هرکجا که باشند.

س- تأثیر مسأله بلوچ بر مردم پاکستان چیست؟

ج- اولاً، مبارزه مردم بلوچ در جلب توجه به مسأله اساسی سیاسی پاکستان یعنی مسأله دمکراسی سهیم بوده است. ثانیاً برای همیشه نقاب از مقاصد ستری خونخیزی نظامی بورکراتیک و فئودال، که صرفاً در صدور ادامه تسلط خود با صورت ظاهر نهاد های پارلمانی است، بر-داشته است. از ابتدای برخاست مبارزه مسلحانه در بلوچستان هیچ مسأله دیگری چنین نقشی در تشدید تضاد های بین الیگارش حاکم و مردم پاکستان ایفا نکرده است. ستم ملی، ورشکستگی اقتصادی، تورم شدید، بدبختی کارگران و دهقانان بیان خود را در پیشرفته ترین مبارزه سیاسی، یعنی مبارزه مسلحانه یافته است. مبارزه ما بمنزله شعلی است که به مردم پاکستان نشان می دهد که قدرت دستگاه دولتی در مقابل قدرت مردم شکست ناپذیر نیست. مبارزه مسلحانه در بلوچستان همانند جرعه ای، آتش را در مابقی کشور دامن خواهد زد. هم اکنون مبارزه پختون ها Pakhtounes علیه ستم ملی در انفجارهای مرتب بمب در ایالت مرزی انعکاس یافته است. مبارزه برای آزادی زبان و فرهنگ در سند Sind هر روز بیشتر گسترش می یابد. برای اولین بار در تاریخ پاکستان، آگاهی روشن به حقایق سیاسی موفق شد که تلخی بی اندازه روزنامه ها، رادیو و تلویزیون مزدور حکومت را بی اثر سازد. این سرآغازیست برای حملات باز هم متمرکزتر علیه دولت پاکستان. و این جریان بازگشت ناپذیر است.

س- برخورد جناح چپ پاکستان نسبت به مبارزه شما چیست؟

ج- جناح چپ پاکستان نقش ناچیزی در صحنه سیاسی ایفا می کند و به بیماری های کلاسیک جنبش کمونیست، یعنی تفرقه، اپورتونیسم و دگماتیسم مبتلاست. مثلاً ۱۸ حزب کمونیست، بدون در نظر گرفتن سایر گروه های مترقی بیشمار، در کشور وجود دارد و هر یک از این احزاب کمونیست برای بدست گرفتن رهبری پرولتاریای ضعیف پاکستان با دیگری رقابت می کند. اپورتونیسم این جناح چپ، آن را به اتحاد با بوتو و اولیگارش بورکرات-نظامی علیه جنبش هنگام به رهبری مجیب الرحمن سوق داد و به بوتو کمک کرد تا قدرت را در پاکستان غریبی در دست بگیرد. دگماتیسمش در این حقیقت تجلی می یابد که برای تئوری و پراتیک انقلاب پاکستان کاملاً و منحصرأ به مائوتسبه دون توسل می جوید و دیالکتیک شرایط داخلی پاکستان را کاملاً ندیده می گیرد. و همیشه به تئوری خیلی بیشتر از پراتیک سیاسی علاقه نشان داده است.

در نتیجه تعجب آور نیست که تراژدی اصلی ای که به جناح چپ پاکستان ضربه می زند در عدم قبول اهمیت تاریخی جنبش های ملی ای که در کشور وجود دارند نهفته است. بی کفایتی اش در حلقه به مسائل حقیقی پاکستان، در رفتار نسبت به بنگالی ها، بلوچ ها، و پختون ها متجلی است. تحلیل هایش عاقبت الا مربا تحلیل های دسته بندی های فاشیستی که قدرت را در دست دارند فرقی ندارد: "جنبش های ملی جنبش های توده ای نیستند؛ این جنبش ها از قدرت های خارجی که می کوشند پاکستان را بخاطر ارضای منافع خود متلاشی کنند الهام گرفته اند و توسط یک مشت سردار رهبری می شوند که می خواهند سیستم فئودال قبیله ای را حفظ کنند و مانع رشد سرمایه داری که از لحاظ تاریخی مرحله ای مترقی بشمار می آید، بشوند." چنین ترتیب

از نظر این جناح چپ کشتار ملت ها بمنزله پیش درآمد لازم برای رشد سریع پرولتاریا و حزب پیشاهنگش جلوه می کند.

این تحلیل ها خصلت کاملاً ساختگی شان را نشان داده اند. اولاً جنبش های ملی پاکستان از قدرت های خارجی الهام نگرفته اند، تا به امروز حکومت نتوانسته هیچ مدرکی از هیچ پشتیبان خارجی جنبش بلوچستان، چه از قبیل سلاح و چه پول بدست آورد. ثانیاً تمام سردارهای ارتجاعی طرف دسته فاشیست [حاکم] هستند و آن چند تائی هم که در جنبش انقلابی مانده اند، همیشه برای از بین بردن سیستم سرداری جنگیده اند و از حقوق مردم دفاع می کنند. بالاخره چنانچه پشتیبانی وسیعی که جنبش در میان مردم بلوچ از آن برخوردار است و تلفات زیاد ارتش پاکستان را از ابتدای جنگ مقاومت (بنابر گزارش اخیر لاردرین The Guardian از مه ۱۹۷۳، رقم تلفات ۲۰۰۰ کشته و زخمی بوده است) و فراوانی سپاهیان اعزامی برای جنگ علیه قبیله ملی (۱۰۰،۰۰۰ نفر) را در نظر بگیریم خصلت توده ای جنبش بلوچستان واضح می شود.

... بخشهایی از جناح چپ پاکستان وجود دارند که هنوز نتوانسته اند اولویت و اعتبار مبارزه ملی را بفهمند. مائوتسیت های کلاسیک پاکستان فکر می کنند که مسأله ملی مانع از آن می شود که پرولتاریا نقش تاریخی خود را در رهبری دهقانان در جهت سوسیالیسم بازی کند. آنها مسأله دهقانی را مسأله اصلی و مسأله ملی را فرعی می دانند.

جبهه آزادی بخش مردم بلوچستان می کوشد وضعیت سیاسی پاکستان را روشن کند. تبلیغات حکومت را که قصد دارد جنبش بلوچ را با بی اعتبار کردن آن در نظر مردم نابود کند، خنثی کرده است. وثابست کرده است که بدون حمایت توده ها و یک رهبری درست، جنبش مقاومت هرگز نمی تواند در مقابل حملات شدید دولت پاکستان دوام آورد. بدو سازمانی معتبر، بدون تاکتیک و استراتژی صحیح، ج-م-ب هرگز نمی تواند به جنگ چریکی موفقی ببادرت ورزد که تلفات سنگینی بر ارتش پاکستان وارد آورده است. مادر عمل نشان داده ایم که مسأله ملی از مسأله دهقانی لایفک است (ارتش ناسیونالیست از دهقانان قایل تشکیل یافته و توسط دهقانان "پرولتر" رهبری می شود). حقانیت مواضع ما کم کم در بخش های مختلف جناح چپ پاکستان محسوس می شود. امروز ج-م-ب از حمایت معنوی و مادی گروه های مترقی متشکل در پاکستان، بخصوص در کراچی، در سند و در پنجاب، برخوردار است. ما در راه ایجاد یک اتحاد انقلابی با پیشگامان مختلف آگاه کشور، برای خطه ور شدن همه جانبه به دسته بندی فاشیستی نزدیک هستیم.

س- جنبش خود را در چه رابطه ای با سایر جنبش های آزادی بخش ملی در خلیج عربی و خاورمیانه می بینید؟

ج- جنبش آزادی بخش مردم بلوچستان جزئی لاینفک از جنبش انقلابی آزادی بخش ملی در سطح جهانی است که از ویتنام گرفته تا آمریکای لاتین علیه ستم و استثمار مبارزه می کند. ما خود را بعنوان یکی از گردان ها در میان هزاران انقلابی دیگر در جهان در نظر می گیریم، که علیه امپریالیسم، استعمار نو و ستم ملی مبارزه می کنند. سیاست خارجی ج-م-ب عبارتست از همدردی با و پشتیبانی از سایر جنبش های آزادی بخش ملی که متقابلاً یکدیگر را در مبارزه در چندین جبهه علیه دشمن مشترک تقویت می کنند.

رفقای مبارز در ظفار و فلسطین بخصوص متحدان ما هستند. زیرا که ما با همان دشمن واحدی که نماینده اش ایالات متحده آمریکا و ایران هستند، روبرو هستیم. مبارزه ما نمی تواند از محتوای سیاسی کلی خاورمیانه مجزا شود. در کنفرانس کشورهای پیمان سنتو که در سال ۱۹۷۳ برگزار شد، وظیفه خرد کردن جنبش های "خرابکار" در پاکستان با کمک و پشتیبانی قدرت های امپریالیستی به ایران محول شد. هم اکنون ایران با مجهز کردن ارتش پاکستان به خلبان و هلیکوپتر برای خرد کردن [جنبش] مقاومت و با دست زدن به محاصره اقتصادی بعضی مناطق، در بلوچستان پاکستان مداخله نظامی و اقتصادی می کند.

امروزه خاورمیانه مرکز توجه تمام دنیاست. ما بلوچستان و ظفار را بخانه دو حلقه ضعیف زنجیر امپریالیسم در این منطقه از جهان می -

دانیم. "ثبات" خلیج برای قدرت های امپریالیستی، برای ایران، ترکیه و پاکستان لازم است. در نتیجه ما باید تمام سعی خود را برای استحکام روابط مان با گروه های انقلابی تمام دنیا، و بسط مبارزه ضد-امپریالیستی در جهان، بکار ببریم.

س- نتایج مبارزه مسلحانه در بلوچستان از نظر سیاست خارجی-پاکستان چه بوده است؟ آیا مداخله ای از جانب نیروهای مسلح ایرانی ۱. ممکن است دانید؟

ج- سیاست خارجی يك کشور بغایت به انکشاف اوضاع سیاسی داخلی بستگی دارد. بدین ترتیب، امروزه مبارزه مسلحانه در بلوچستان، یکی از عوامل اصلی است که سیاست خارجی پاکستان را تعیین می کند. بحران اقتصادی کشور را جنگ بلوچستان وخیم تر کرده است. اولاً- بونو، در نتیجه ماهیت انتحاری عطیات گشتی در مناطق تحت کنترل ج-آ-م-ب، قادر به بهره برداری شیوه دار و کاملر منابع طبیعی بلوچستان نبوده است. در ثانی، دولت پاکستان برای نگهداری صد هزار نفر از ارتش خود که در بلوچستان مستقر هستند، مجبور است روزانه ده میلیون روپیه (يك میلیون دلار) خرج کند. این مخارج عظیم تورم را در کشور افزایش می دهد. بالاخره مبارزه مردم بلوچ، مبارزه مردم پختون را برای حقوق ملی خود تشجیع کرده، به مبارزه سایر بخش ها مردم پاکستان برای حقوق حقه خود الهام بخشیده است. انفجارهای بمب در بلوچستان و ایالت مرزی، اعتصابات در کراچی و در پنجاب، تظاهرات توده ها برای پشتیبانی از مبارزه مردم بلوچ علیه دیکتاتوری، همه اینها در تشدید بحران وخیم سیاسی که کشور با آن مواجه است سهمیم بوده اند. تقلیل میزان سرمایه گذاری در بخش های صنعتی به سطحی بسیار پائین، بعلت عدم اطمینان از اوضاع سیاسی، تأثیراتی بر بحران اقتصادی گذاشته است.

وخامت اوضاع عمومی، بونو را مجبور کرده که با کله به آغوش امپریالیزم، خصوصاً ایالات متحده آمریکا، بشتابد. بخاطر کسب کمک نظامی جهت نوسازی و افزایش نیروهای مسلح و کمک اقتصادی جهت پشتیبانی از اقتصاد ناتوان، بونو مجبور شده است که حقوق مردم پاکستان را در نزد امپریالیزم آمریکا گرو بگذارد. امروزه تمام سیاست خارجی او را این عوامل تعیین می کنند. روابط پاکستان با دولت های ارتجاعی عرب، ایران و قدرت های امپریالیستی بدون وقفه محکم تر می شود. از طرف دیگر، روابط پاکستان با دولت های خصایه مثل هند، افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی شدیداً رو بوخامت رفته است. از وقتی که کابل پشتیبانی لفظی از مبارزه مردم بلوچ را مخید تشخیص داده، روابط سیاسی با افغانستان به مرحله دشمنی آشکار رسیده است. بنابراین مبارزه مسلحانه در بلوچستان در تشدید بحران سیاسی و اقتصادی کشور سهمیم بوده و انعکاس عمیقی در سیاست خارجی پاکستان داشته است. در چنین شرایطی، مشاهده اینکه سخنگوی حزب حاکم در بلوچستان کسی جز دبیر سابق امور خارجه و وزیر فعلی دفاع و امور خارجه کشور نیست، تعجبی ندارد.

درباره دخالت نیروهای مسلح ایران، ما قبلاً به آن اشاره کردیم. ایران هم اکنون در بلوچستان پاکستان دخالت نظامی دارد. در طی سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ هلیکوپترهایی که خلبانهای ایرانی داشتند، علیه واحد های ج-آ-م-ب دست حملات هوایی زدند. بخش وسیعی از عطیات ضد چریکی ارتش پاکستان به تدارکات توپ، مهمات و خلبان از طرف ایران بستیگی دارد. نقش ایران در منطقه از مدت ها قبل کاملاً روشن بوده است؛ شاه عامل شماره ۱ امپریالیزم آمریکا در منطقه خلیج عربی است و میلیاردها دلار برای تجهیز ارتش خود، در ایالات متحده آمریکا، فرانسه و انگلیس خرج کرده است. این تجهیزات شامل ۱۰۰۰ هلیکوپتر ضد چریکی است. ارتش ایران فعلاً در بلوچستان وظافار درگیر است. شاه بارها اعلام کرده که هیچ شورش را در بلوچستان پاکستان تحمل نخواهد کرد و اگر اوضاع وخیم تر شود، در نظر دارد دخالت نظامی اش را به پاکستان گسترش دهد.

از آنجا که سیاست ج-آ-م-ب بسط جنگ انقلابی و تعمیق مبارزه علیه دیکتاتوری است، ما انتظار دخالت نظامی بیشتر ایران را، از لحاظ سلاح و نفرات، در بلوچستان پاکستان داریم. ما خود را برای يك جنگ طولانی علیه دستگاه جنگ دو دولت پاکستان و ایران که از پشتیبانی

امپریالیزم آمریکا برخوردارند، آماده می کنیم. ما فکر می کنیم که مرتضی قزلباشه بعدی در آسیا، بعد از ویتنام و کامبوج، ایالت بلوچستان پاکستان خواهد بود که مقدر شده اکثر کل انقلاب آسیا باشد.

س- ماهیت روابط شما با افغانستان چیست؟

ج- مبارزه مسلحانه در بلوچستان، در تشدید اختلافات ۲۷ ساله بین کابل و اسلام آباد بر سر مسأله بلوچ ها و پختون ها، سهمیم بوده است. حکومت افغانستان بنحو پشیمانیانه ای از مردم بلوچ و پختون در مبارزه شان علیه دولت پاکستان طرفداری کرده است. از آغاز مبارزه مسلحانه، کابل برای شناسائی حقوق اساسی مردم بلوچ در تمام کنفرانس های بین الطلی جنگیده است. در کنفرانس کشورهای بی طرف سازمان ملل متحد و همچنین در کنفرانس سران اسلامی در لاهور (فوریه ۱۹۷۴)، حکومت افغانستان در پیشبرد آرمان های ما، در صحنه بین الطلی سهمیم بوده است. از طرف دیگر، کابل علیه تشدید عطیات قلع و قمع در بلوچستان نزد صلیب سرخ بین الطلی، کمیسیون حقوق بشر و مجمع حقوق دانان بین الطلی شکایت کرده است. بر پایه يك موضع اصولی روشن و صحیح، افغانستان همیشه اعلام کرده که تنها اختلافی که با پاکستان و ایران دارد، مربوط به تجاوز به حقوق اساسی مردم بلوچ و پختون است.

مردم بلوچ قدر دانی خود را نسبت به مردم و حکومت افغانستان برای کمک به عرضه آرمان های بحق آنها به افکار عمومی بین الطلی، از طریق کنفرانس ها و سمینارها، ابراز می دارند. معذک جنبش ملی بلوچ در ضمن اینکه هر کمک خارجی را قبول می کند، در درجه اول بر نیروهای مسلح و مردم خویش حساب می کند.

س- چرا پاکستان به بلوچستان احتیاج دارد؟ آیا دولت پاکستان نمی تواند بعد از استقلال بلوچستان ادامه حیات دهد، همچنانکه پس از جدائی بنگلادش ادامه حیات داد؟

ج- پاکستان هم از نقطه نظر سیاسی و هم اقتصادی به بلوچستان احتیاج دارد. دولت پاکستان بر پایه مبارزه مسلمانان شبه قاره هند به رهبری قذوفالی، بخاطر يك موطن ملی متمایز تشکیل شد. بنا بر این تئوری دولت هند و مسلمانان دو ملت متفاوت را تشکیل می دهند و در نتیجه می باید دو دولت مجزا، بخانه چارچوب توسعه این دو جامعه بوجود بیاورند. غلط بودن این تئوری را انکشاف تضاد های اجتماعی و ملی در پاکستان که منجر به جدائی بنگال مسلمان و ایجاد دولت بنگلادش شد، ثابت کرد. اگر بلوچستان مجزا شود و دولت ملی و مستقلی را تشکیل دهد این پدیده تأثیرات خرد کننده ای بر مابقی پاکستان می گذارد. در این صورت مسلم است که پختون ها و سندی ها (Sindhis) مبارزه برای خود مختاری را شروع کرده، و دولت پاکستان، به آن گونه که امروزه وجود دارد، متلاشی می شود. بقای پاکستان به شکل فعلی اش مستلزم اینست که تمام جنبش های جدائی طلب در کشور کاملاً نابود شوند.

دولت پاکستان از نقطه نظر اقتصادی هم به بلوچستان احتیاج دارد. در واقع بلوچستان یکی از مخازن کیمیا و دست نخورده مسوا معدنی و نفت در دنیا است. ما دارای مقادیر زیادی نفت، ذغال، کروم، اورانیوم، مس، مرمر، منگنز، آهن، آلومینیم، سنگ گچ، سرب، گوگرد و پتاسیم هستیم. همچنین دارای گاز طبیعی هستیم که ۷۵٪ انرژی صنعت پاکستان را تأمین می کند. کشورهای امپریالیستی به مستعمرات جدیدی جهت غارت مازاد اقتصادی شان احتیاج دارند، زیرا کشورهای تولید کننده نفت و مواد معدنی به منظور کارست بهتر منابع طبیعی شان جهت توسعه خود، دست به برنامه های وسیع ملی کردن زده اند. با در نظر گرفتن کمبود جهانی نفت و مواد معدنی، بلوچستان هدف طمعکاری های مختلف واقع شده است. منابع بلوچستان پایه اقتصاد پاکستان، سرچشمه انباشت منافع برای سرمایه داران پنجاب و کراچی، و وسیله اخذ سلاح های جدید و کامل تر جهت تقویت دستگاه نظامی دولت پاکستان را تشکیل می دهد. بدین منظور، رژیم بونو امتیاز حق حفاری را به ایالات متحده آمریکا، فرانسه، استرالیا و آلمان غربی و حق کاوش منابع معدنی را به ایران، ژاپن، کانادا و اتحاد

جما میر شوروی داده است • بلوچستان در معرض حراج به بهترین خریدار است ، بدون اینکه حقوق مردم بلوچستان در بهره برداری از منابع طبیعی خود جهت توسعه و پیشرفت شان در نظر گرفته شود • تا امروز مردم بلوچستان از حق خود در بهره برداری از گاز طبیعی شان که در انحصار سایر ایالات جهت مصرف خانگی و صنعت است ، محروم بوده اند •

بنگلادش یک هزار میل از پاکستان غربی فاصله داشت • استقلالش هر چند پاره ای مسائل اقتصادی بوجود آورد ، اما مابقی کشور یکپارچه ماند • بلوچستانی مستقل پاکستان را از وسط بدو نیم کرده ، مابقی کشور را عملاً از سواحل دریائی محروم می کند • جدائی بلوچستان ضربه مهلک و نهائی را بر ثنوری دولت وارد می آورد و سایر ملیت ها را به مطالبه مصراغه حقوق خود تشویق می کند • آنگاه دولت پاکستان کاملاً متلاشی می شود و تکوین روابط جدیدی بین عناصر تشکیل دهنده مختلف آن لازم می آید •

س- وضع نظامی در بلوچستان از زمان آغاز جنگ چریکی در فوریه ۱۹۷۳ چگونه است ؟

ج- مهم است به این نکته توجه کنیم که ظهور مبارزه مسلحانه کاملاً

نقش انقلابی طبقه کارگر / مانده از صفحه ۴۹

تضاد مائو را هم دستکاری کند •

۱۱- البته خود کمونیست بر طبقه این مقاله انتقادی هم بعمل آورده (و تعجب بود اگر نیاورد) ولی این تغییری در جوهر بحثها نمیدهد •
۱۲- با یکی از مبتذلترین نتایج این نوع برخورد در یکی از سالنامه های تو فان برخورد میکنم • در آنجا سخنانی آمده بدین مضمون که اگر صحت دارد که رژیم شاه موفق به از بین بردن نفوذ الیتم و صنعتی کردن کشور ایران شده پس باید بنزیر پرچم اورفت • یعنی تو فان ابتذال را در رها کردن مبارزه طبقاتی و چسبیدن به برخی تکالیف مجرد (و در این مورد بخصوص حتی مجازی) انقلاب تا آنجا رسانده که برای حل آن (بهر وضعی و توسط کی فرق نمیکند) حاضر است به پرولتاریا و مبارزه طبقه-تنی پشت کرده (بنزیر پرچم هر کس حتی رژیم شاه برود • بقول آلمانیها

Tufan mädchen für alle!

۱۳- برای اینکه روشن کنیم مائوئیستهای امروزی خودشان چقدر از آثار مائو و تاریخ انقلاب چین مطلعند و از آن الهام گرفته اند کافیه به مقاله مائو در مورد جنبش دهقانی در هونان نگاه کنیم • در آنجا مائو در این مورد چنین مینویسد :

"گفتیم که دهقانان وظیفه انقلاب انجام داده اند که برای سالیهای زیادی انجام نشده باقی مانده بود ••• ولی این وظیفه انقلاب-بی عظیم این کار انقلابی مهم را همه دهقانان انجام داده اند ؟ نه در واقع سه نوع دهقان وجود دارد ، غنی ، میانه خال ، فقیر • این سه در شرایط متفاوتی زندگی میکنند و بنا بر این نظرات متفاوتی در مورد انقلاب دارند •••"

و بعد از توضیح اینکه دهقانان غنی یا اصولاً کاری با اتحادیه-های دهقانی ندارند یا اگر هم بنزیر عضو شده اند فعالیتی در آنها نمیکند و اینکه دهقانان متوسط مرتب نوسان میکنند و دائم منتظرند ببینند ورق بکدام طرف بر میگردد مائو ادامه میدهد :

"دهقانان فقیر همیشه نیروی اصلی مبارزه سخت روستاها بوده اند ••• آنها همیشه بیشتر از همه رهبری حزب کمونیست را پذیرا هستند ••• بدین دهقانان فقیر انقلاب هم وجود نخواهد داشت • حمله بآنها یعنی حمله بانقلاب •"

(مائو رساله تحقیق در مورد جنبش

دهقانی در هونان مارس ۱۹۲۷)

ولی کمونیست در برنامه خود اصولاً نیازی به فرق گذاشتن بین دهقانان فقیر و میانه خال و غنی نمی بیند و معتقد است در مرحله دیکتاتیک باید تمام خلق را متحداً بسیج کرد | و ملت آنها واضح است چون اگر قبول کند که نیروی اصلی انقلاب در روستا دهقانان فقیرند ، که ما همیشه بنزیر هستند (آنها را نمیتوان خرده بورژوازی خواند) و در شهر هم نیروی عمده کارگران هستند که رهبری انقلاب هر دست آنهاست آنوقت تکلیف جبهه خلق و انقلاب دیکتاتیک بن چه خواهد شد ؟

۱۴- مثال گهاتر که است • اولین اتحادیه کارگران کهنای در سال

خودانگیخته بود • مردم طبقه حملات ارتش پاکستان از مسکن خسود دفاع می کردند • ایجاد ارتش منظم خلقی که رزمندگان بلوچ را در یک جبهه مقاومت مسلحانه متجمع سازد و همچنین سازماندهی توده ها کاملاً نازکی داشت • در عرض دو سال گذشته مبارزه ، پیشرفت های عظیمی در زمینه های مختلف حاصل آمده • منابع ما بسیار محدود است • اما ما از پشتیبانی جمعیتی که تا حد قابل توجهی و تماماً بسیج شده برخورداریم • ما با یکی از مدرن ترین و مجهزترین ارتش های تمام آسیا می جنگیم و درگیر یک جنگ استراتژیکی دفاعی و جنگ فرساینده طبقه دشمنی که از نظر تعداد بر ما برتری دارد هستیم • منابع موثقی از ناظران بی طرف که بنگاه مخابراتی بریتانیا BBC نیز بدانها اشاره کرده ، حاکی از اینست که ارتش پاکستان از مه ۱۹۷۳ ۲۲۰۰ کشته و چند صد زخمی داشته است • ما می توانیم چند آمار از مناطق ماری ماری که ج-آ-م-ب مقاومت را در آنجا تشکیل می دهد ارائه دهیم • از مه ۱۹۷۳ تا ژانویه ۱۹۷۵ ارتش پاکستان ۱۷۰ زخمی و ۸۰۰ کشته داده ، که از آن میان ۱۵ تن افسر و ۲ تن سرهنگ بوده اند • ۳۸۰ کامیون و جیب نظامی کاملاً منهدم شده و مقدار زیادی اسلحه و مهمات بدست آمده است •

جبهه آزادی بخش مردم بلوچستان

پاکستان

ژوئن ۱۹۷۵

۱۹۴۵ ساخته شد • هشت سال بعد سطح مبارزات کارگران بجائی رسید که اعتصاب عمومی با تقاضای سرنگونی رئیس جمهور ماکاد و درگهها براه افتاد که حزب کمونیست نتوانست مهارش کند •

۱۵- توری ها همراه با هک ها از زمان بسیار قدیم بصورت دو گرایش در سیاست انگلستان وجود داشتند اگرچه بعد از انقلاب ۱۶۸۸ بود که ایندو فرم دو حزب سیاسی کاملاً مشخص را بخود گرفتند • توری در واقع نماینده اشرافیت بود در حالیکه هک ها نماینده بورژوازی و مخصوصاً بورژوازی تجاری • ایندو حزب همراه با رشد سرمایه داری تکامل پیدا کردند • ابتدا توری ها ، بخصوص تحت رهبری ویلیام پیت تبدیل به نماینده مستقیم منافع زمینداران شدند در حالیکه هک ها نماینده منافع بورژوازی صنعتی و طرفداران تجارت آزاد شدند • با رشد بیشتر صنعت و ضعیف شدن زمینداران بنحایه یک طبقه این دو حزب بتدریج تبدیل به نمایندگان دو جناح بورژوازی شدند • توری ها به حزب محافظه کار تغییر نام دادند (نمایندگان قشر محافظه کار و ارتجاعی بورژوازی) و هک ها بحزب لیبرال نماینده جناح لیبرال بورژوازی تغییر نام دادند •

۱۶- از اینجا واضح میشود که این بحث-ردر مورد مبارزه مسلحانه :

"اگر این ادامه همان مبارزه [مبارزات بورژوا دیکتاتیک انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفتیم] است محتوای آن نیز همان محتوای یعنی مبارزه دیکتاتیک ضد امپریالیستی است و از این نظر مترقی و انقلابی است • منتها صحبت بر سر اینست که مترقی و انقلابی درای چه طبقه ای •"

چقدر بی پایه است • یعنی گذشته از تناقض درونی این جمله که ناشی از تفهیم "مقوله" مترقی است (مترقی یعنی مترقی برای جا-معه بطور کلی • مترقی برای این و ارتجاعی برای آن معنی ندارد • وگرنه هر کس هر کاری بکند مترقی است منتها برای خودش) • حتی اگر این جمله را با عوض کردن کلمه مترقی و گذاشتن مثلاً پیشرفته یا سودمند بجای آن تصحیح کنیم باز ، همانطور که دیدیم ، حتی مبارزات بورژوازی هم برای طبقه کارگر سودمند هستند • مبارزات خرده-بورژوازی (حتی اگر ترم-ر را که محتوای طبقاتی این مبارزات را خرده بورژوازی میداند قبول کنیم) اگر بمبارزه یک طبقه تبدیل شود که دیگر جای خود دارد •

۱۷- تردیدی نیست که در بسیاری موارد مثلاً آغاز انقلاب ۱۹۰۵ بورژوازی روسیه به تنها در سرکوب جنبش کارگری بلند نشد بلکه تا حدی با آن راه آمد • در انقلاب ۱۹۰۵ در هر جا که بورژوازی رادیکال تر بود پرولتاریا هم رادیکال تر بود (برای مطالعه فصلیتر این مطلب به کتاب ۱۹۰۵ اثر تروفسکی نگاه کنید) و آثار عملی این مبارزه را هم میتوان در تاریخ انقلاب روسیه ملاحظه کرد •

وافشای فعالیت‌های ساواک در اروپا

و تا بحال تعدادی از آنها در مطبوعات کشورهای مختلف منتشر شده است.

رژیم طبق معمول ادعا می کند اسنادی که از طرف کنگد راسیون منتشر شده است جعلی هستند و آنچه که از کنسولگری "یهوده شده" تعدادی گذرنامه، شناسنامه و غیره بود، معمولاً وقتی اسناد سری یک سازمان جاسوسی بدست مخالفینش می افتد چنین سازمانی این مسأله را باید بناچار انکار کند ولی مأموران ناشی رژیم در سوئیس پس از اشغال کنسولگری آنچنان دستپاچه شده بودند که نه تنها این اصل ابتدائی فعالیت جاسوسی را فراموش کردند بلکه حتی علیه اشغال کنندگان به دادگاه شکایت می کنند و از دولت سوئیس می خوا - هند اشغال کنندگان که اسنادشان را پس بگیرد، سببه اشتباه بزرگ خود پی برده، و متوجه می شوند اگر بخواهند اشغال کنندگان را به دادگاه بیاورند و اسنادشان را پس بخواهند محتوی واقعی اسناد فاش خواهد شد. در نتیجه شکایت خود را پس می گیرند ولی از آنجا که "یهوده شدن" اسنادشان را نمی توانند انکار کنند ادعا می کنند که این اسناد گذرنامه و غیره بوده اند. بعید هم نیست که برای اثبات این ادعا عده ای را در سوئیس از گذرنامه هایشان محروم کرده باشند.

اسناد فاش شده به‌طور قاطعی ثابت می‌کند که رژیم شاه به‌استفاده از ماسک دیپلماتیک در محل کنسولگری ژنو مرکز مهمی برای شبکه فعالیت‌های ساواک در اروپا ایجاد کرده است. این مرکز بصورت رابطی بین مأموران ساواک وابسته به سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های مختلف و مرکز ساواک در تهران عمل کرده و فعالیت‌های ساواک را در کل اروپا اداره می‌کند. یکی از فعالیت‌های این است که در شهر ژنو سمینارهایی برای رؤسای مأموریت‌های مختلف ساواک به‌منظور بررسی فعالیت‌هایشان و برنامه‌ریزی تشکیل می‌دهد. اسناد مربوط به یکی از این سمینارها که سال گذشته بین ۱۳ و ۱۹ اکتبر در ژنو زیر نظر پرویز خوانساری رئیس کل فعالیت‌های ساواک در اروپا تشکیل شد در نشریه سوئیس لا پرش ۱۴ ژوئن ۱۹۷۶ (La Presse) نشریه بخش بین‌الملل چهارم در سوئیس منتشر شد. ۱۶ تن از مأموران ساواک

اخراج سرهنگ احمد مالك مهدوی از سوئیس در اواخر ماه اوت
ضربه مهمی بر فعالیتهای سازمان امنیت در خارج از کشور وارد آورد.
مالك، با سمت رسمی دبیر اول نمایندگی دائمی دولت ایران در دفتر
سازمان ملل متحد در ژنو، در حقیقت رئیس ساواک در سوئیس و یکی
از گردانندگان مرکز فعالیتهای اروپائی ساواک واقع در محل کنسولگری
ایران در ژنو بوده است. اخراج او از طرف دولت سوئیس نتیجه مستقیم
مبارزاتی است که در طی سال گذشته توسط دانشجویان ایرانی و نیرو
های مترقی سوئیس علیه فعالیتهای سازمان امنیت در این کشور انجام
گرفته است. بهخصوصی اشغال کنسولگری ژنو در ماه ژوئن توسط کنفدرال-
سیون و بکک نیروهای مترقی سوئیس و افشای اسناد سری سازمان
امنیت - و پیروزی مهمی برای این مبارزات بشمار می رود.

مسأله فعالیت‌های ساواک در سوئیس وجود مرکز فعالیت‌های ارو-پائی ساواک در ژنو از مدت‌ها قبل مطرح شده بود. قبلاً مدارکسی بدست آمده بود که نشان می‌داد کنسولگری ایران در ژنو در حقیقت مرکز فعالیت‌های ساواک است و "دیپلمات‌های" آن اکثراً مأموران ساواک و اداره کنندگان این مرکزند. عملیات و فعالیت‌هایی که در این رابطه انجام گرفت باعث شد که چند ماه پیش‌این مسأله حتی در پارلمان سوئیس مطرح گردد و دولت سوئیس مجبور شود که لااقل برای حفظ آبرو به پلمس سوئیس دستور دهد که "تحقیقاتی" در مورد فعالیت‌های ساواک در سوئیس آغاز کند. در چنین شرایطی بود که روز اول ژوئن برای جلب وسیع‌تر افکار عمومی به ماهیت واقعی کنسولگری ژنو و اعتراض به کشتارهای خونینی که رژیم در آن زمان در ایران شروع کرده بود، کنسولگری اشغال شد.

اشغال کنسولگری ژنو وجود مرکز فعالیتهای اروپایی ساواک را کاملاً به اثبات رساند. بسیاری از اسنادی که در کنسولگری کشف شد کوچکترین ربطی به فعالیتهای عادی یک کنسولگری نداشته بلکه نامه و اسناد سری مربوط به فعالیتهای ساواک در سراسر اروپا بود. بدین ترتیب حدود ۲۸۰۰ سند که بسیاری از جزئیات فعالیتهای ساواک در اروپا در آنها ذکر شده هم اکنون در دست کفدراسیون است.

به : سیمین
از : پرستو

شماره : ۳۳۴ / ۱۲۷۹
تاریخ : ۵۴ / ۶ / ۱۰

در مورد تعلیم و تئیس و انجمن نیز عرض کارگزار رسید فرمودند به آقای معین زاده
در انگلستان اطلاع داده شود تا تحقیقات بیشتری درباره ارتباطات این دو نهانده پارلمان انگلستان
با عناصر شغری ایرانی بعمل آید و نتیجه را بلافاصله به مرکز اطلاع تا تصمیمات لازم بعدی اتخاذ شود .
فشار به راه آورد لویا در لندن باز آید شود تا میزان چنده در محل نهانست و دست را در عملیات
تحقیق افراد پارلمان انگلستان جذبی دارند و در اطراف منازل سکینی آنها توقف های طولانی نشانده
باشد از

دو نسخه از اسناد ساواک

سیمین = مرکز ساواک در ژنو
کارگشا = تصویری
تعمینجه = مامور ساواک
بريستول = مرکز ساواک در تهران
لویسا = ساواک
بامداد = پرویز ثابتی



وزارت امور خارجه

شماره _____

تاریخ ۵/۳/۵۳ _____

ماده _____

از اردو به سرانجامه _____

در ☒
 کتبه ☐

فکر کردیم جناب آقای خواستاری - سرکار شما را آگاه نمیزد -

مستطوری

روشن شد بخداوند ای که به نمایندگی ایران، شاهنشاهی در خارجه ایرانال شده است. زیرا "مستطوری" میگوید و نوشته

(جناب پادشاه مستطوری شود)

در مدت اقامت، کتبه، بارک، شکرانه، در خارجه، زو، بعنوان مرکز اطلاعاتی، شماره یک تعیین شد و آقای دکتر ملک، نمایند - ساواک با همکاری باجریان احمی مربوطه، مانند پاریسال اطلاعات رسیده را از چاه پادشاهی دریافت نمود و تحت نظر اطلاعات، مرکز را برای رسیدن اقدام لازم، ممانعت کرد سال گذشت، محل جدید، در اختیار فرموده، کار در شاهنشاهی، در دست چاه قرار خواهد داد. نکته، وصول این دستور را، فکر این اعلام فرموده، نکته

طاعت بری

در اروپا منجمله مالك در اين سمینار شش روزه كه مخارج آن بنسبانه صورت حسابی كه به تهران فرستاده شده بود ۵۹۴۴/۸۰ فرانك يعنى حدود ۱۷ هزار تومان بود شركت كردند.

در خود سوئیس كه تعداد و فعاليت سياسی دانشجویان ایرانی محدود است فعاليتهاى ساواك بیشتر متوجه افراد و سازمان های مترقی سوئیس كه عليه رژیم شاه فعاليت می کنند بوده است. اسناد فاش شده نشان می دهند كه ساواك عليه تعدادی از آنها بویژه اعضای كمیته دفاع از زندانیان سياسی ایران و بخش بین الملل چهارم در سوئیس Ligue Marxiste Revolutionaire جاسوسی می کرده و سعی داشته كه از فعاليتهايشان جلوگیری كند. علاوه بر این اسناد فوق نشان می دهند كه ساواك در این فعاليتها از همکاری نزدیک پلیس سوئیس برخوردار بوده است. یکی دیگر از اسناديكه در شماره ۱۴

ژوئن لایبرش چاپ شده است (و اخیراً در نشریه معروف آلمانیسی در نیپگل Der Spiegel ۶ سپتامبر نیز چاپ شده است) صورت جلسه مذاكراتی است كه بین دو نماینده ساواك، مالك و ستوده، و دو مأمور سوئیس، رئیس پروتوكل سوئیس و رئیس سرویس امنیت و اطلاعات پلیس ژنو، قبل از سفر شاه به ژنو در تابستان ۱۹۷۲ صورت گرفته است. از جمله درخواست های نمایندگان ساواك از دولت سوئیس این بوده است كه در زمان سفر شاه از تظاهرات عليه او و بخصوص تظاهرات در مسیريكه او طی خواهد كرد جلوگیری شود. مأموران سوئیس قبول می دهند كه حتی الامكان این درخواست را اجرا كنند. همچنین از دولت سوئیس درخواست می شود كه در مدت اقامت شاه اجازه ورود به برخی دانشجویان ایرانی به سوئیس داده نشود. این درخواست را هم مأموران سوئیس قبول کرده و حتی درخواست يك لیست جدید از این دانشجویان می كنند. در مقابل خواست های ساواك مأموران سوئیس تقاضا می كنند كه "قبل از تشریف فرمائی اعدام های جدیدی در ایران صورت نگیرد تا از طریق جرايد سوئیس با انعكاس این قبیل اخبار مستمسك بدست افراد تندرو در سوئیس داده نشود و وظایف ما را از نظر منع تظاهرات مشكل ننماید."

در مقابل چنین مداركی دولت سوئیس علیرغم رابطه نزدیك و دوستانه ايكه با دیکتاتوری شاه دارد نمی تواند هیچ عكس العملی نشان ندهد. البته دولت سوئیس با همکاری مطبوعات پوزیتوای سوئیس كه حتی الامكان در مورد این مساله سكوت كردند كوشش كرد كه عكس العملی نشان ندهد ولی مبارزات و تبلیغاتی كه از طرف نیروهای مترقی در سوئیس انجام شد بالاخره آنها را مجبور كرد كه مالك را از سوئیس اخراج كند. دولت ایران هم برای "تلافی" فوراً يك دیپلمات سوئیس را از ایران اخراج كرد.

گرچه خبر اخراج مالك و دیپلمات سوئیس در مطبوعات رژیم منتشر گشت این خبر بصورت بسیار مرموزی در مقالاتی كه واضح است از طرف خود ساواك به جرايد داده شده بود و شكل اعتراضی شدید به دولت سوئیس را داشت مطرح شد. زیرا رژیم نمی خواست بهیچوجه رابطه اخراج مالك با اشغال كنسولگری ژنو و افشای اسناد ساواك مطرح شود. در مقاله ايكه در اطلاعات هوایی (۱۱ شهریور) چاپ شد اصلاً اسم مالك هم ذكر نشده، صرفاً به "دبیر اول نمایندگی دائمی در سازمان ملل" اشاره شده است. برای مرموز كردن مساله در مورد اخراج مالك در این مقاله نوشته شده است، "عل ناگهانی و بیسابقه دولت سوئیس باعث تعجب و حیرت كلیه محافل دیپلماتيك شد." ولی در همین مقاله رژیم عملاً به بسیاری از مسائل اعتراف کرده است: "باید دانست دبیر اول نمایندگی دائمی ایران در دفتر سازمان ملل متحد كه مسؤولیت امنیتی داشته طبق وظائف خود مأموریت خویش را سالها در سوئیس انجام می داده..." - بنیان ساده مالك ساواكي بوده است. "و از این گذشته از ابتدای شروع خدمت رسماً به مقامات امنیتی سوئیس معرفی شده و سالها با آن مقامات همکاری داشته است. بویژه هنگام مسافرت های مقامات عالی و هیئت های رسمی و وزیران كابینه به آن كشور برای حفظ امنیت و جان شخصیت ها با مقامات امنیتی سوئیس همکاری نزدیک می نموده است." قبلاً به نمونه ای از این "همکاری نزدیك" با مقامات امنیتی سوئیس اشاره كردیم. منظور از حفظ جان مقامات عالی هم دیدیم كه جلوگیری از تظاهرات عليه شاه و جلوگیری از ورود دانشجویان مبارز به سوئیس هنگام سفر شاه است! در همین مقاله برای اولین بار به اشغال كنسولگری ژنو بعنوان "حلقه ايكه قریب يكسال پیش

از طرف عده ای اخلاكر حرفه ای به كنسولگری ایران در ژنو شد" اشاره شده است. به نظر میرسد كه نویسنده مقاله فاصله زمان سه ماهه بین اشغال كنسولگری و اخراج مالك را يكسال کرده است كه مبادا اشخاص ساده "منحرف" شوند و به این فكر بیفتند كه شاید رابطه ای بین "حلقه اخلاكران حرفه ای" به كنسولگری و اخراج مالك وجود داشته است! از طرف دیگر ممكن است كه شاه دوباره خواب نمسا شده و دستور داده كه سال سه ماه بشود و ما هنوز خبر نداریم!

علاوه بر مطالبی كه در رابطه با فعاليتهاى ساواك در سوئیس از درون این اسناد فاش شده است مطالب دیگری در رابطه با فعاليتهاى ساواك در خارج بطور كلی نیز فاش شده و در مطبوعات منعكس گشته اند. این اسناد نشان می دهند كه ساواك در بسیاری از كشورها با استفاده از ماسك دیپلماتيك فعاليت می كند و بسیاری از "دیپلمات های" ایرانی در اروپا چیزی جز مأمورین ساواك نیستند. علاوه بر این مأموران ساواك از حقوق ویژه ای در سفارتخانه ها و كنسولگری ها برخوردارند. عملاً مقامات دیپلماتيك از آنها دستور می گیرند و به بالعكس و كارمندان عادی دیپلماتيك مجبور هستند با آنها همکاری كنند. در يك نامه كه از طرف وزیر امور خارجه، خلعتیری، به كلیه سفارتخانه ها فرستاده شده است به اعضای نمایندگی های دیپلماتيك دستور داده می شود كه نمایندگان ساواك را در كلیه جلسات خود شركت داده، در جریان كلیه مسائل گذارده و از هر لحاظ با آنها همکاری كنند.

واضح است كه قسمت عده فعاليت های ساواك در خارج متوجه دانشجویان مبارز بمنظور جلوگیری از مبارزاتشان عليه رژیم است. برخی از اسناد فاش شده نشان می دهند كه ساواك برای این منظور حتی به فعاليتهاي مانند دزدی از منازل دانشجویان، استفاده از وسائل الكترونيك جاسوسی و كنترل تلفن متصل می شود. ولی علاوه بر دانشجویان ایرانی ساواك عليه اشخاص غیر ایرانی كه عليه رژیم فعاليت می كنند نیز جاسوسی می كند. در مورد سوئیس به این مساله اشاره شد ولی موارد بسیار دیگری نیز وجود دارد. یکی از این موارد كه در مطبوعات انگلستان انعكاس وسیعی پیدا كرد جاسوسی عليه دو نماینده پارلمان انگلستان - استن نیونز و ویلیام ویلسون - است. یکی از اسناد فاش شده نامه ای است از "بامداد" (اسم مستعار پریوز ثابت رئیس اداره سوم ساواك) به مركز ژنوكه در آن دستور "كارگشا" (نصیری رئیس ساواك) به معین زاده رئیس ساواك لندن دستور داده شده است كه مأموران ساواك در لندن این دو نماینده پارلمان را كه سابقه طولانی در دفاع از زندانیان سياسی ایران دارند تحت نظر قرار دهند و اطلاعاتی در مورد رابطه شان با دانشجویان مبارز ایرانی كسب كنند.

همکاری نزدیک بین ساواك و پلیس كشورهای مختلف اروپائی علاوه بر سوئیس، كه خود رژیم به آن معترف است، در بسیاری دیگر از كشورهای اروپائی نیز وجود دارد. البته دانشجویان ایرانی مدت ها است كه عملاً با این نوع همکاری مواجه و از آن آگاه بوده اند ولی اسناد كشف شده این مساله را كاملاً ثابت می كنند. مثلاً یکی از اسناديكه در مجله در شپینگل چاپ شد به منع ورود عده ای از دانشجویان "منحرف" از ایتالیا به آلمان اشاره می كند. یکی دیگر از اسناد، در رابطه با ۲۱ نفر از اعضای كنفدراسیون كه سال گذشته سفارت ایران را در لندن اشغال كردند، وجود همکاری نزدیک بین پلیس انگلستان و ساواك عليه این ۲۱ نفر را نشان می دهد. البته مبارزه وسیعی كه در دفاع از این ۲۱ نفر انجام شد باعث گشت كه توطئه ساواك و پلیس انگلستان عليه شان بی نتیجه بماند.

فعاليتهاى ساواك در خارج به جاسوسی محدود نیست. بنابر یکی از اسناد كشف شده، تحت عنوان "طرح ایجاد انجمن های دانشجویی در خارج از كشور" كه در ارگان دفاعی كنفدراسیون پیمان (خرداد ۱۳۵۵) چاپ شد، یکی از طرقی كه ساواك برای مقابله با رشد انجمن های دانشجویی ضد رژیم در نظر دارد عبارتست از ایجاد "انجمن های دانشجویی" خودی (ساواكي). فهم نویسنده ساواك از دلایل تمایل دانشجویان مقیم خارج به فعاليتهاى سياسی اینست كه سازمانهای دانشجویی ضد رژیم با "اقداماتی نظیر اخذ پذیرش از دانشگاهها، تهیه مسكن، دادن وام، جلسات جشن، پيك نيك، اردوهای مختلف ترتیب داده و باین وسیله از نظر دانشجویان

ایرانی را که در کشورهای خارج احساس غربت میکنند دور هم جمع نموده و از طرف دیگر بتدریج افکار مضمره خود را به آنان تلقین مینماید. " چون دلیل عمده تعایل دانشجویان را به سازمانهای دانشجویی ضد رژیم فراهم کردن امکانات بیک نیک، جشن و غیره می دانند نویسنده باین نتیجه میرسد که اگر ساواک انجمن هائی به منظور فراهم کردن این امکانات ایجاد کند می تواند از رشد سازمان های دانشجویی ضد رژیم جلوگیری کند. بنابراین پیشنهاد می کند که چنین سازمان هائی بـا همکاری افراد ارتجاعی مقیم خارج ایجاد شوند. آنچه که این "تئوریسم" ساواک با بیش از صد دوره اش نمی فهمد و نمی تواند هم بفهمد اینست که جلب دانشجویان ایرانی به انجمن های دانشجویی ضد رژیم علت سیاسی دارد و دانشجویان بخاطر "بیک نیک" به این انجمن ها نمی پیوندند بلکه برای مبارزه علیه رژیم در نتیجه نویسنده این مقاله تعجب می کند که چرا " در حالیکه اعلام میشود کلیه اعضای کنگد راسیون در سراسر کشورهای اروپا و آمریکا بیش از دو هزار نفر نیست چگونه این تعداد قلیل با درآمد های دانشجویی و یا احياناً کمک های خارجی (که مسلماً مقدار آن محدود خواهد بود) موفق شده اند که تنها حدود ۸۵ سازمان دانشجویی ایرانی را در نقاط مختلف جهان ایجاد نمایند در حالیکه دولت شاهنشاهی با وجود این همه امکانات و بودجه و در موقعیتی که به هیچوجه با موقعیت کنگد راسیون قابل قیاس نیست نتوانسته حتی یک سازمان دانشجویی موافق در خارج از کشور تأسیس نماید. " بی پایه بودن "تئوری" های این نویسنده در عمل کاملاً ثابت شده اند. کلیه کوشش های رژیم برای ایجاد سازمان های دانشجویی "موافق" بی نتیجه مانده اند. یک نمونه از این سازمانها "موافق" انجمنی است بنام "انجمن دانشجویان ایرانی در بریتانیا" که در لندن فعالیت میکند. بودجه سالانه این انجمن که بنا بر یکی از اسناد عددی توسط سازمان امنیت و وزارت خارجه تأمین می شود ۹۰۰۰ لیره یعنی بیش از ۱۰۰ هزار تومان است. با چنین بودجه ای این انجمن قاعدتاً باید بتواند "جشنها" و "بیک نیک" های بسیاری برگزار کند و بنابر تئوری ساواک تعداد زیادی دانشجوی جلب کند ولی واقعیت طور دیگریست. این انجمن به هیچوجه نتوانسته است دانشجویان ایرانی را جلب کند و کارش بجائی رسیده که در یک نامه به ساواک سخت شکایت می کند کل فعالیتهایش در نتیجه اینکه از ایران فیلم برایش نفرستاده اند کاملاً راکد شده است.

از آنچه ذکر شد و از آنچه در اسناد فاش شده مشاهده می شود میتوان دید که فعالیتهای ساواک در خارج بسیار وسیع ترند ولی این به هیچوجه یابین معنی نیست که این فعالیتهای مؤثرند. برای همین و حتی "تئوریسم" های خود ساواک واضح است که علیرغم تمام کوشش هایش بمنظور جلوگیری از فعالیتهای دانشجویان مبارز در خارج ساواک نتوانسته است از این فعالیتهای و یا حتی از رشد آنها جلوگیری کند. یکی از نتایج رشد مبارزات طبقاتی در ایران در سالهای اخیر تشدید مبارزات دانشجویان ایرانی در خارج از کشور علیه رژیم شاه بوده است. علیرغم بحرانهای شدیدی که در طی دو سال گذشته سازمانهای دانشجویی خارج از کشور با آن روبرو بوده اند، در این مدت ما شاهد پیوستن قشر هرچه وسیع تری از دانشجویان مقیم خارج به فعالیتهای دفاعی بوده ایم. رژیم شاه همیشه حساسیت زیادی نسبت به مبارزات دانشجویان در خارج داشته است. رشد سرمایه داری در ایران موجب شده است که رژیم و سیستم سرمایه داری ایران احتیاج روزافزونی به کادرهائیکه تعلیمات عالی دیده اند پیدا کند. خود رژیم هم قادر نیست که با توسعه مؤسسات آموزش عالی در ایران این احتیاجات را رفع کند زیرا این دستگاه فاسد نه توانائی آن را دارد که این مؤسسات را بسرعت و وسعت کافی ایجاد کند و نه علاقه زیادی دارد که این مؤسسات را که همیشه از مراکز مهم مبارزات علیه رژیم بوده اند توسعه دهد، برعکس اگر بخاطر ظاهر سازی نبود آن مؤسسات موجود را هم می بست همانطور که بسیاری از این مؤسسات را از ترس فعالیتهای سیاسی دانشجویان اغلب سالی نش ماه تعطیل می کنند. در نتیجه هر سال تعداد هرچه بیشتری از جوانان ایرانی مجبورند برای ادامه تحصیل بخارج بروند. رژیم هم برای رفع احتیاجات خود مجبور است به آنها اجازه ادامه تحصیل در خارج بدهد. البته رژیم دانشجویانی می خواهد که پس از تحصیل، سر نیز و مطیع برگشته و بخند مت دستگاه دیکتاتوری اش یا مانع استثمار بورژوازی ایران

و بورژوازی امپریالیستی درایند. فعالیت سازمانهای دانشجویی در خارج راجع این آرزوی رژیم را بخطر می اندازد. با بقول خود رژیم تعداد زیادی از این دانشجویان را از راهی که برایشان در نظر دارد "منحرف" می کند.

از طرف دیگر رژیم شاه دائماً مقدار جنگفتی انرژی و پول صرف ایجاد یک چهره "آبرومند" و ماسکی برای پوشاندن چهره خونین واقعی خود می کند. فعالیتهای افشاگرانه سازمانهای دانشجویی در خارج این زحمات و مخارج رژیم را بی نتیجه کرده و علاوه بر آن افکار عمومی را در خارج علیه دیکتاتوری ارتجاعی شاه بسیج می کند. بنابراین باعث تعجب نیست که رژیم همیشه عکس العمل شدیدی نسبت به فعالیتهای سیاسی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور نشان داده و همواره کوشیده است که از هر طریق ممکن از آنها جلوگیری کند. تنها راه حلی که رژیم ارتجاعی مانند رژیم شاه برای رفع مشکلاتش می شناسد استفاده از ترور و اختناق است زیرا رژیم که از هیچگونه پایگاه توده ای برخوردار نیست چاره ای جز این ندارد. عکس العمل رژیم در مقابل رشد مبارزات دانشجویان در خارج گسترش دستگاه اختناق یعنی ساواک به خارج و همکاری نزدیک با پلیس کشورهای خارجی برای جلوگیری از فعالیت سازمانهای دانشجویی و گذراندن قوانین ارتجاعی علیه سازمانهای دانشجویی مانند تحرقاتی بی کردن کنگد راسیون بوده است. از این راه و با تبلیغات فزاینده علیه سازمانهای دانشجویی و دانشجویان مبارز در خارج رژیم امید و لو بوده است که از رشد مبارزات دانشجویی جلوگیری کند. واضح است که از این امید رژیم رهایی بیش باقی نمانده است. کوشش های ارتجاعی رژیم نه تنها باعث نشده که از فعالیت سازمانهای دانشجویی در خارج جلوگیری شود بلکه تنفر دانشجویان مترقی را نسبت به رژیم تشدید کرده است.

در شرایطی که رژیم روز بروز برای مقابله با سازمانهای مترقی دانشجویی در خارج، دستگاه سازمان امنیت را گسترش می دهد مبارزه با فعالیت های ساواک، افشای این فعالیتهای و کوشش برای خاتمه دادن به آنها یکی از وظائف مهم کلیه دانشجویان مبارز در خارج است. از این نظر اشغال مرکز اروپائی ساواک در ژنو یک آکسیون بسیار مناسب بود که تا بحال نتایج مهمی نداشته است. بدون شک این نتایج بسیار گسترده تر می توانند باشند، البته باین شرط که مبارزه ای که هم اکنون علیه ساواک آغاز شده است با استفاده از اسناد ضبط شده در سطح هرچه وسیعتر ادامه داده شود. اسنادیکه در حال حاضر در نتیجه اشغال مرکز ساواک در ژنو در دست کنگد راسیون است بسیار مهم تر از مدارک است که در گذشته بدست کنگد راسیون رسیده بودند. در نتیجه این اسناد اسلحه مهمی برای مبارزه علیه ساواک در خارج اند. اخراج مالك - اولین موردی که یکی از اعضای ماموریت های دیپلماتیک رژیم بدلیل فعالیتهایش بعنوان یک مامور ساواک از یکی از کشورهای اروپائی اخراج شده است اهمیت این مدارک را در رابطه با مبارزه علیه ساواک نشان می دهد. بدون تردید کنگد راسیون اکنون این اسناد را در اسرع وقت منتشر خواهد کرد و منتخبی از آنها را در بنیادهای خارجی نیز ترجمه خواهد کرد، تا از این طریق آنها را در اختیار کلیه دانشجویان مبارز بگذارد تا با استفاده از آنها مبارزه خود را علیه ساواک یعنی نمایندگانی مستقیم ارتجاع رژیم شاه در خارج هرچه وسیعتر کنند.

فعالیتهائیکه تا بحال در رابطه با این اسناد شده فقط مقدمه یک مبارزه وسیعتر است. در خود سوئیس مبارزه ادامه خواهد داشت زیرا گرچه مالك اخراج گشته فعالیت ساواک در سوئیس ادامه دارد و پروژه خویشاوندی رئیس کله فعالیتهای ساواک در اروپا هنوز در سوئیس است. علاوه بر سوئیس در کشورهای دیگر نیز می باید مبارزه علیه ساواک و برای اخراج کلیه ماموران ساواک شروع شده یا بسط داده شود. اخراج مالك نشان داد که با یک مبارزه جدی و صحیح اخراج اینگونه غلطین رژیم از کشورهای اروپائی امکان پذیر است و بدون شک اخراج چنین افراد و افشاگری وسیعی که در رابطه با آن می تواند انجام گیرد ضربه بزرگی بر رژیم خواهد زد. یک مبارزه وسیع و هم آهنگ در این جهت در کشورهای مختلف یکی از وظایف مهمی است که اکنون در مقابل جنبش دانشجویی در خارج قرار گرفته است.

در دفاع از کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران

سازمان آمریکا آزاد شدن رضا براهنی، شرکت وی در یک صاحب طوینبوی و خروج وی از ایران است! بنا به این منطق سازمان آمریکا غلامحسین ساعدی و علی شریعتی نیز که هر دو پس از چندی از زندان آزاد شدند و برخی "صاحبها" و مقالاتشان در روزنامه های تحت کنترل رژیم بجا رسیده، قاعدتاً می باید "عامل رژیم" باشند! بنا به این منطق دانشجویان ایرانی بجا دفاع از زندانیان سیاسی برای آزادی آنها از زندان می باید صرفاً به تقویت روحیه زندانیان خود را مشغول کنند و در سوگ شهدا غم بخورند. این منطق را سازمان دانشجویان ایرانی در آرلینگتن - تگزاس به "فصح ترین" نحوی در اعلامیه خود تحت عنوان "افشای یک عنصر خائن و آلوده - براهنی کیست و کیفی؟ چیست؟" بیان داشته اند:

"خلق ما با شناخت از فرزندان انقلابی در بند خود میدانیم که رژیم مبارزان انقلابی و عناصر ضد رژیم واقعی را بهیچوجه از زندان آزاد نمینماید."

عبادت قدر قدرتی ساواک و شاه از این روشن تر بیانی لازم ندارد. بهرجهت، آنچه برای ما تعیین کننده است نه گذشته افراد، هرچه که بوده باشد (و از هم تکرار می کنیم هیچگونه شاهد و مدرکی در اثبات ادعاهای سازمان آمریکا عرضه نشده)، بلکه عملکرد فعلی آنانست. در طی دو سال گذشته براهنی بکرات در جلسات عمومی در دفاع از زندانیان سیاسی صحبت کرده، از شرایط خفقان و دیکتاتوری شاه سخن گفته، و درباره این مطالب در نشریات آمریکائی مقاله نوشته است. آیا سازمان آمریکا ادعا دارد که این فعالیت ها در کمک به رژیم شاه است؟! *

کیفی کمیته ای است متشکل از ایرانیان و آمریکاییهایی که برای فعالیت در راه آزادی هنر و اندیشه در ایران گرد آمده اند. این کمیته دارای هیچگونه مواضع سیاسی خاصی نبوده و برنامه ای جز دفاع از آزادی هنر و اندیشه در ایران ندارد. (رجوع شود به متن اهداف کیفی در خبرنامه کیفی بزبان انگلیسی، مجلد دوم، شماره اول، مارس ۱۹۷۶، ص ۲۴). هورتسیا آلوده، نوام چامسکی، ارنست فوم، اریک بنتلی، پل سوئیزی، عیدین جبارا و بسیاری دیگر از روشنفکران و هنرمندان آمریکائی از جمله پشتیبانان این کمیته اند. فعالیت های آن در طی چند سال اخیر بر محور افشای خفقان سیاسی حاکم بر ایران در افکار عمومی آمریکا و دفاع از نویسندگان و هنرمندان زندانی متمرکز بوده است. بنیاداری از فعالیت های مشخص دفاعی آن، نظیر دفاع از غلامحسین ساعدی، علی شریعتی و ویدا حاجبی، فعالیت هائی بوده اند که برخی سازمان های دانشجویی و یا سازمان های حقوق مدنی نیز درگیر آن بوده اند. بر هر مبارز ضد رژیم روشن است که فعالیت های دفاعی کیفی فعالیت هائی است علیه رژیم شاه، فعالیت هائی است در دفاع از زندانیان سیاسی ایران، و بطور کلی هم جهت است با مبارزه لازم دفاعی علیه خفقان حاکم بر ایران. دقیقاً به این دلیل، کلیه گرایش های سیاسی وظیفه دارند که از حق فعالیت کیفی، چه با جزئیات برنامه کار و دفاع های مشخص آن موافق باشند، چه نباشند، دفاع کنند. اخلاص گری در فعالیت های کیفی صرفاً به کل فعالیت های دفاعی لطمه می زند و راه را برای خرابکاری عوامل ساواک در این فعالیت ها باز می کند. بهم - زدن یک جلسه کیفی، که از طریق آن چند صد آمریکائی با جزئیات خفقان سیاسی در ایران آشنا می شوند، فقط و فقط به رژیم شاه کمک می کند و لاغیر. ما از کلیه گرایش های سیاسی و سازمان های دانشجویی می خواهیم که صریحاً موضع خود را درباره ضرورت دفاع از حق فعالیت کیفی اعلام دارند. سکوت درباره چنین حملاتی من غیر مستقیم بمعنی صحه گذاشتن بر آنهاست. *

کند و کاو، پائیز ۱۳۵۵

در عرض یکسال و نیم گذشته جناحی از سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، که اخیراً از کنفدراسیون جهانی انشعاب کرده، مرتباً سعی در بهم زدن جلسات عمومی، کنفرانس های مطبوعاتی، و سایر فعالیت های "کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران" (کیفی) داشته است. جلسات کیفی در دفاع از زندانیان ایران در شهرهای آمریکا (برکلی، ۹ ژانویه ۱۹۷۵؛ بستن، ۲۷ فوریه ۱۹۷۵؛ آستین، ۵ فوریه ۱۹۷۶؛ سن حوزه، ۱۶ مارس ۱۹۷۶) هدف اخلاص گری اعضای سازمان آمریکا، از طریق ایجاد هیاهو، سوت زدن و روش های مشابه، قرار گرفته است. اعضای سازمان آمریکا حتی از حمله بدنی به فعالین کیفی خودداری نکرده اند. (برای شرح بیشترین وقایع به خبرنامه کیفی، مجلد ۲، شماره ۱، مارس ۱۹۷۶، و سایر اعلامیه های کیفی در این زمینه رجوع شود.)

این اعمال سازمان آمریکا در واقع ادامه منطقی سیاست اخراج دانشجویان طرفدار پیام دانشجوی و فعالین کیفی است. رهبری سازمان آمریکا که از طریق اخراج موفق به از بین بردن مخالفین سیاسی خود نشده، رهبری ای که نتوانسته است از طریق ساختن فعالیت های مؤثر دفاعی برتری سیاست خود را در عمل ثابت کند و در عرض چند سال گذشته هیچ فعالیت مستمر دفاعی را دنبال نکرده است، اکنون برای پوشاندن ورشکستگی خود به تخریب فعالیت های دفاعی کیفی اقدام می کند.

غلط بودن اتخاذ روش های بورکراتیک تشکیلاتی در داخل سازمان دانشجویی بمنظور حل اختلافات سیاسی و عواقب آن برای جنبش دانشجویی قبلاً نیز خاطر نشان شده بود. ولی ادامه کاربرد این روش های بورکراتیک از درون سازمان دانشجویی تا به سطح عملیات اخلاص گری در صحنه فعالیت های دفاعی علیه رژیم شاه هشدار می است که کلیه سازمان های دانشجویان ایرانی و کلیه گرایش های سیاسی ضد رژیم شاه را در برابر وظیفه دفاع از حق فعالیت سازندگان کیفی قرار می دهد. تاکنون هیچ یک از جناح های دیگر سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا یک قدم عطفی یا حتی لفظی در راه چنین دفاعی برنداشته اند. صرفنظر از هرگونه اختلاف سیاسی که این گرایش ها در دوره قبلی در بحث های مطروحه با طرفداران پیام دانشجوی داشتند، و صرفنظر از هرگونه اختلافی که ممکن است با برنامه کار کیفی داشته باشند، دفاع از فعالین کیفی و حق فعالیت آنها در دفاع از زندانیان سیاسی ایران وظیفه ابتدائی هر مبارز ضد رژیم است. *

یکی از اتهامات مکرر رهبری سازمان آمریکا علیه کیفی، که از آن برای توجیه اخلاص گری های خود استفاده کرده است، "مأمور رژیم" بودن رضا براهنی است. این اتهام را اعضای سازمان آمریکا چه شفاهاً و چه در نامه های خود به روزنامه های دانشگاهی مکرراً تکرار کرده اند. حتی در سرمقاله رژیم، نشریه دفاعی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، نیز چنین آورده اند، "... و آن دیگری، رضا براهنی، راهی خارج میشود تا یکم سازمان 'سیا' و مشتقی عاصرید تر از خودش کمیته ای در مقابل جنبش دانشجویی ما علم کنند و به عادت قدر قدرتی ساواک و شاه بپردازند و توده دانشجویان را به بیرون رفتن از جنبش و سازش با ارتجاع ترغیب نمایند." (شماره ۲، سال سوم، مهرماه ۱۳۵۴، ص ۱۲) سازمان آمریکا تاکنون یک مدرک و یک شاهد برای اثبات این ادعای خود ارائه نداده است. در جلسات عمومی کیفی مکرراً از اعضای سازمان آمریکا دعوت شده تا مدارک و شواهد خود را به عموم عرضه دارند. سازمان آمریکا، اگر ذره ای حقیقت در این اتهامش نهفته باشد، وظیفه دارد که این مدارک و شواهد را ارائه دهد. کیفی تا بحال چندین بار به سازمان آمریکا پیشنهاد تشکیل کمیته ای برای رسیدگی به صحت یا سقم این اتهامات را داده، ولی سازمان آمریکا کوچکترین پاسخی نداده است. تنها و تنها "مدرک"